

چو بنیاد دانش بیاموخت مرد
سزاوار گردد به تنگ و نمرد

توانا بود هر که دانا بود
بدانش دل پیر برنا بود



فرماندهی

خداؤند جنگ

سپهبد فردوسی

مکر آورده

احمد
بهرست

جلد اول

حق طبع و تقلید و ترجمه محفوظ است

بر از مهر شاهست مارا روان
بلین کار داریم شاهما ، قوان

که جاوید بادا سر تاجدار



لهم امانته مهندس نویزگان
لهم امانته مهندس نویزگان

خجسته برو گردش روزگار

همان دوده ولشکر و کشورش

همان خسروی قامت و منظرش

آذار میزبانی عین و میز دلیل
دین و میزون و میزون

ز گنی میزبانی
کام کام
میزون
میزون
میزون
میزون
میزون



تمثال مبارک والااحضرت اقدس ولايت عهد عظمي شاهپور
محمد رضا پهلوی ولیعهد کامکار ایران

اهدا کتاب

به پیشگاه با عظمت والا حضرت آقدس ولیعمر

کامکار ایران شاهپور محمد رضای پهلوی

روحی فداء



موزنخ ۱۳۱۵

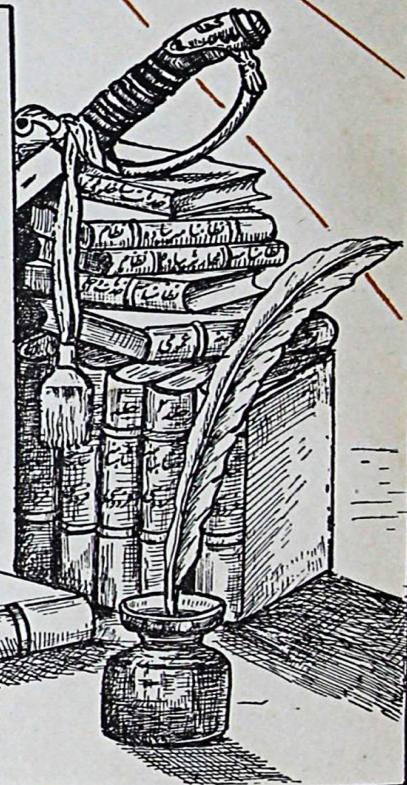


وزارت جنگ
ارکان حرب کل فتوح
نمره ۱۳۱۵ هجری مطابعات قیمتیت شهادت از نظر
۱۳۱۵ هجری

نایب اول سپاه
نظامی روی شاہنامه فردوسی پیش
آورده بود مردم را توجہ و تضیییک
ذات اقدس شاهزاد آورد خاندنه داشت
گردیده است ارکان حرب کل فتوح

فرماندهی
خواهند بکشند فردوسی

سید سر آورده احمد سعادت



می شناس
۱۳۱۵

به مناسبت مولود مسعود بندگان اعلیحضرت اقدس

شاهنشاه ایران رضا شاه کبیر

سر دودمان پهلوی

ارواحنا فداه

در روز ۲۴ اسفند ماه ۱۳۱۳ منتشر گردید

فهرست مهندرچات

صفحه	شرح	صفحه	شرح
	فصل پنجم - اصل آزادی عمل (تامین) ۱۴۳		ابلاعیهار کانحرب محترم کل قشون آغاز کتاب
	باب چهارم		اهداء نامه « «
	وظائف فرماندهی		غلطنامه « «
۱۰۹	فصل اول - تحصیل اطلاعات	۳	مقدمه ۳
۱۹۸	طرز رفتار بالامراء		گفتار نخستین ۴
	فصل دوم - وظائف کلی رؤسای، وعدها درجنگ ۲۰۴		جنگجوئی فردوسی ۱۳
	باب پنجم		سوارکاری فردوسی ۱۵
	چند فصل دیگر از جنگ		نظاهنامه نویسی فردوسی ۱۶
	فصل اول - رفتار نظامیان در سرزمین دشمن ۲۴۲		باب اول
	فصل دوم - قرار گاه فرمانده ۲۴۶		اساس قوای روحی
	فصل سوم - باره از گفتارهای جنگی ۲۴۸		فصل اول:
	باب ششم		شاه برستی - ایران برستی ۲۴
	چند مرحله از زبرد		فصل دوم: حسن وطن برستی ۳۹
	فصل اول - حظظتماس ۲۵۰		فصل سوم: حسن اعتماد دولزوم تعاون و معاضدت ۴۲
	فصل دوم - تکمیل مظفریت ۲۵۹		
	فصل سوم - قطع مباربه بوسیله شب ۲۶۱		
	فصل چهارم - رزم بازره بوش ۲۶۳		
	فصل پنجم - پیشنهادی بیک جبهه مستحکم و سقوط آن ۲۶۶		
	بوسیله ایجاد رخنه ۲۷۶		
	خاتمه ۲۷۶		
	فرهنگ نامها ۲۸۴		
	سرود ۳۰۴		
	توضیح و سپاسگذاری ۳۰۶		
			باب دوم
			خواص صنوف
			فصل اول - پیاده نظام ۴۳
			فصل دوم - سواره نظام ۴۸
			فصل سوم - توبخانه ۵۴
			باب سوم
			اصول چنگ
			فصل اول - کلیات ۶۰
			فصل دوم - اصل پیشنهادی ۶۲
			فصل سوم - اصل قوای روحی ۱۱۴
			فصل چهارم - اصل ضربت قوی بضعیف (اغفال) ۱۲۸

فهرست محتوا ویر

صفحه	شکل	صفحه	شکل
نیرنگ اسفندیار درخوان سوم برای کشتن ازدها و بیمهوش شدن او بر اثر دود زهری که ازدها فشناده بود . . . برخورد اسفندیار بزن جادو درخوان چهارم کشته شدن زن جادو بدست اسفندیار درخوان چهارم نیرنگ اسفندیار برای کشتن سیمرغ درخوان پنجم اسفندیار از اسیر (کرگسار) برای بیدا کردن گدار استفاده نموده است جنگ رستم و اشکبیوس (حالت اصای تیرانداز با کمان) رنگین . مقابله صفحه جنگ شیز سان دیدن کیخسرو از قشون ایران که باستی بتوران عزیمت نمایند . . . افراسیاب هجوم قشون ایران به گنگ دز با استفاده از رخته حاصله . . . آرامگاه فردوسی فهرست نقشه ها طرح استنباطی صفت آرائی گودرز و پیران در گنگ دوازده رخ : بین صفحات ۷۱۶۷۰ طرح استنباطی راههای روئین دز : بین صفحات ۱۶۷۹۱۶۶	نمثال اعلیحضرت همایون آغاز کتاب نمثال والاحضرت اقدس ولایت عهد « درین فردوسی از جوانی و شکوه او از پیری هنگام سرو درن شاهنامه مقابل صفحه ۱۵ فسمتی از سلاح تعریضی و دفاعی قدیم اعلیحضرت اقدس شاهنشاه پهلوی ارواحنا فداء . . . تیمسار اشو زرتشت پیغمبر آربائی . . . بزدان پرستی ایرانیان . . . کنناسب یکی از سپاهیان ایران . . . نمونه از سپاهیان ایران . . . نمونه از سپاهیان ایران . . . نمونه از بندهای ایران قدیم . . . نمونه از افراد پیاده نظام قدیم ایران نمونه دیگر از پیاده نظام قدیم ایران انوشیروان رزم بهرام باسوه شاه . . . اسکندر مقدوتوی گیو پسر گودرز فرمانده ایرانی . . . کشته شدن هومان بدست بیژن . . . تجسم عوامل تامینیه اسفندیار برای کسب اطلاعات لازمه، اسیر (کرگسار) را مجلس بزم خود خوانده اول مستش نموده بعد تحقیق میر دارد دوشیر		

بهتر است که: نخست، آین اشتباهات چاپ در کتاب درست شده، پس از آن خوانده شود.
 (اشتباهاتی که درست آن برخوانده خود بخود آشکار میشود در اینجا بوشه نشد)

درست آن	آنچه چاپ شده	سطر	نحوه صفحه	درست آن	آنچه چاپ شده	سطر	نحوه صفحه
برخون	یرخون	۲۰	۱۸۱	آن، شکست	شکست ان	۱۶	۱۶
ز جیز	ز حیز	۱۰	۲۰۳	چاره	حارة	۱	۲۱
اولا	ولا	۴	۲۱۱	مهتر	مهتر	آخر	۲۸
ندارند	بدارند	۸	۲۱۳	بند و چاه	بند چاه	۱۶	۲۹
بیخت تو	تو بیخت	۲۱	۲۲۰	چو	حو	۱	۳۲
شاوران	شاروان	۱۴	۲۲۶	مند	سنند	۲۳	۳۲
باره	باده	۴	۲۲۸	گرفتند	گرد	۳	۴۷
نه قرن بعد از فردوسی در باب موزیک و برق و وطن وطن و سان و دفنه	نه قرن و موزیک و برق و وطن بعد از فردوسی در باب سان و دفنه	۲۰	۲۲۹	رستم	ارستم	۸	۶۵
چنین	چنان	۱۲	۲۳۶	من، ایدر	منی در	۱۸	۸۲
آزمایش	آزمابش	۱۳	۲۳۶	نه بینی	ه بینی	۶	۸۸
رعایت	رعایث	۱۴	۲۴۱	ایران	ایرن	۱۴	۱۱۱
بانها نشده است	بانهاست	۷	۲۴۸	فصل سوم	فصل دوم	۱	۱۱۴
نیکی کنی	بکی کنی	۱۹	۲۵۲	گوان	گون	۸	۱۲۲
با او مددوله	با او مددله	۲۲	۲۶۵	bastani	قدیم باستانی	۲۰	۱۴۲
				تامین	نامبن	۶	۱۴۴

جو بنیاد دانش بیاموخت مرد
سزاوار گردد به ننگ و نبرد

تواننا بود هر که دانا بود
بدانش دل پیر برنا بود



فرماندهی

خلاؤند جنگ

سپهبد فردوسی

گرد آورده

احمد
بهرست

جلد اول

حق طبع و تقلید و ترجمه محفوظ است



که دل را بنامش خرد داد راه
نخواهد ز تو کژّی و کاستی
کز اویست امید و بیم و فوید
پی مور بر هستی او نشان
همان باد و آب آتش تابناک
روان ترا آشنائی دهند
خردمندی و رای و فرهنگ ازاوست

که شاهی چنین دیدم اند رجهان
بدانش روان وی آباد باد
بگردن بد اندیش او را کمند
بر این داد گر شهریار زمین
سخنهای پاکیزه و دلپذیر
چنان چون پسند دل و جان اوی
سخنهای شاهان و گشت جهان
یکی نامور نامه افکند بن
بر او آفرین از کهان و مهان
سوی نامه نامور شهریار

جنام خداوند خورشید و ماه
خداوند هستی و هم راستی
خداوند کیوان و بهرام و شید
از اویست پیدا زمان و مکان
زگردنده خورشید تا تیره حاک
بهستی یزدان گواهی دهند
سرمایه مردی و جنک از اوست

سپاس از خداوند هفت آسمان
خداوند ما باد جاوید و شاد
دلش باد شادان و تاجش بلند
شب و روز خوانم همه آفرین
ز فردوسی اکنون سخن یادگیر
نبشتم کتابی بفرمان اوی
بگفتند پیشیش یکایک مهان
چو بشنید ازیشان سپهبد سخن
چنین یادگاری شد اند رجهان
کنون باز گردم به آغاز کار

مقایل ده

۱- شاهنامه فردوسی ماتندریای پنهانوریست که تمام تمدن سه هزار سال قبل دنیا مخصوصاً ایران را در بر گرفته و هر یک از امواج آن قسمتی از کیفیات و صنایع آن زمان را دقیقاً در نظر خواهد نمود و بقسمی حکایت می‌کند که شخص حین مطالعه غالباً بی اختیار شده مانند آنکه خود در آن واقع عیناً حاضر و ناظر بوده است احساساتی بر او دست میدهد که بدون آنکه تصور نماید از این واقع جز همین شاهنامه فعلاً اتری موجود نیست گاهی خشمگین وزمانی خندان و بعضی اوقات کینه و رو بطور کلی در تمام اوقات در شهامت و شجاعتی مستغرق میشود که در موقع دیگر هیچیک از آن حالات را با آن درجه در خود نمی‌باد.

اماوج این دریا که در عین حال معرف کامل و واقعی سراینده عالیقدر آن محسوب میشود با آنکه ممکن است از لحاظ طبقه‌بندی هر کدام یک رشته جداگانه‌ای اختصاص داده شود معهذا در اغلب مواقع با یکدیگر تقاطع و برخورد نموده و با مهارت و استادی بی نظیری مختصات هر یک از آنها محفوظ و مشخص مانده است چنانکه غالباً امواج : توحید ، مذهب ، اصول جنگ ، عشق ، حکمت ، فلسفه ، تاریخ ، جغرافیا ، ادبیات ، طب ، حقوق ، قیافه‌شناسی ، علم اجتماع وغیره در یان یک داستان جمع و یک فکر سالم مطلع میتواند در مورد هر یک از نکاتی که بر اثر مطالعه آن استباط نماید باندازه یک شاهنامه بحث نماید . منتها غوّاصانیکه داخل این دریا میشوند بایستی قبل صید خود را مشخص و تعیین نموده سپس با وسائل لازمه و کافیه منبوط با آن شروع با قدم نمایندتا بتوانند پس از یافتن مروارید منظور آن را با صحت و درستی از آب پرور آورده با حفظ ظرافت مخصوص آن در انتظار سایرین قرار دهند .

بدیهی است یکی از مهمترین وسائل لازمه برای اقدام بهر غوص اطلاع کافی و وافی بخصوص و چگونگی صید است که منظور نظر قرار میگیرد و این

خود بزرگترین شرط موافقیت آن محسوب بوده و محتاج باقمه دلیل نیست که در صورت فقد این وسیله گذشته از آنکه کمترین شیجه‌ای عاید نمیگردد علاوه بر اتفاف اوقات مصروفه آن مروارید ذیقیمت نهفته در سینه دریا نیز باشکستگی و خردی خارج خواهد شد که بالاجمال میتوان شیجه این عمل را ظلم و جور عظیمی هم نسبت بدربایا و مالک آن وهم بخود شخص غواص محسوب نمود . بنا بشرح مران مذکوره چون اینجانب پیشتر تحصیلات و مصالعاتم متوجه هن نظامی بوده صلاح در آن دیدم که برای ادای دین قابلی نسبت بصاحب این دریا قایق مصالعه خود را بر روی موجی حرکت داده و در صدد تحصیل گوهری شوم که با فن مربوط بمن مناسب باشد تا بتوانم صید منظور را حتی الامکان با وضع شایسته‌ای از آب خارج نموده و بمعرض نمایش قرار دهم تا در پیشگاه صاحب حقیقی آن خجل و شرمنده نباشم .

اکنون که بخواست و یاری یزدان پاک قسمتی از مصالعاتم بر روی این دریای عظیم بنام جلد اول «فرماندهی خداوند چنگ سپیچه بد فردوسی» منتشر میگردد از داشمندان محترم استدعا مینماید که :

بر خطا و اشتباهاتی که از جنبه حرفاًم خارج میباشد بدیده اغماس نگریسته و با نظر مخصوص بمقصدی که منظور بوده است توجه فرموده از ایراداتیکه مشاهده میفرمایند مستقیماً مطلع و آگاه و قرین تشکرم فرمایند تادر مجلدات بعدی که تدریجاً تقدیم و منتشر میگردد از تکرار نظایر آن جلوگیری شود .

۲ - چه در هنگام مصالعه شاهنامه و چه در وقت تدوین این کتب تابع هیچیک از عقاید و نظریاتیکه تا کنون بر روی حدس و قرینه در باره این هر د تاریخی عالیقدر رواج دارد نگردیده و آنچه که شخصاً برایم مفهوم و استنباط شده است درج و بمعرض اشاره گذارده میشود .

۳ - اصراری بکار نرفته که اشعار منتخبه و مندرجه در این کتاب که بالتمام بمنزله شاهد و بیان مدعای نقل شده ترتیب آنها بتحویلکه در نسخ مختلفه شاهنامه های

فعلی درج شده است رعایت شود ، بلکه هر یتی که لازم بوده از هر داستانی که در **شاہنامه** ذکر گردیده است خراج و قید شده است زیرا اصولاً ترتیب ذکر اشعار هیچکی از نسخه موجوده فعلی با **شاہنامه** اصلی فرموده فردوسی وفق و تطبیق نمیکند.

۴ - همچنین برای صحبت بعضی از کلمات یکه در هر بیت یک نسخه موجود ممکن است با همان بیت نسخ دیگر اختلاف داشته باشد وقتی صرف نشده است چون تحقیقاً معلوم نیست کدام نسخه صحیح میباشد و اساساً هم در طی این مطالعات مفهوم و مقصود واقعی سراینده بزرگوار **شاہنامه** منظور نظر بوده و تعیین فکر و مقصود واقعی آن تجسس گردیده است .

در خاتمه استدعا است که قارئین محترم در موقع قرائت بادقت و تأثی مخصوص بمحالب آن توجه فرموده و برای آنکه کاملاً مقصود سراینده بزرگوار **شاہنامه** و نیز منظور نویسنده این کتاب معلوم گردد لاقل برای هر یتی یا سخری نیمد قیقه وقت اختصاص دهد که در اینمدت امکان تجسس مناظر و تعمق در کیفیت مطالب آن تا حدی تأمین شده باشد .

طهران - سال ۱۳۱۳ شمسی

نایب اول - احمد بهار همت
صاحب منصب مدرسه نظام

گفتار نخستین

اگرچه با احساسات سرشار و علاقه مندی عظیمی که از طرف ملل متعدده دنیا در جشن هزارمین سال تولد **فردوسی** ابراز گردید معلوم میشود که تاحدی عظمت اوبر عالمیان آشکار شده است، بنحوی که از مسافت بعده ممالک مختلفه دانشمندان معظمی با اشتیاق تام قبول زحمت نموده و بسرزمین ایران برای شرکت و حضور در جشن هزاره و افتتاح آرامگاه **فردوسی** حاضر گردیدند. بعلاوه در غالب ممالک معظمه جشنها مفصلی بهمین نظر بر پا و بعظمت این وجود عالمیقدر بحث و اذعان کاملی بعمل آمد ولی این **نابغه بزرگی** که مختصر تعمق در آثارش کافیست عالمی را از عظمت وجود خود متوجه و مبهوت سازد پس از هزارمین سال تولدش اولین دفعه ایست که بنام او یاد نسبتاً مناسبی شده و بر روی کیفیت وجود و آثارش مباحثتی میشود در صورتیکه اینها کافی نیست و گذشته از آنکه با استی همه ساله این جشن و شادمانی بیاد بیداش این گوهر بزرگ آیرانیت تجدید گردد فرض و متحتم است که بوسایل مختلفه از کوچک الی بزرگترین افراد بشر را در هر منطقه و اقلیمی که باشد بکیفیت وجود و اهمیت او آگاه ساخته از منابع نعمتها بی انتهاش همه را بهره مند ساخت.

تصوّرمیرود برای ارواح بنرگ هیچیک از تقدیر ایک، مادتاً بعمل میآید قادر نباشد کمترین شعف و خشنودی را بآنها ارزانی دارد قبل از آنکه اساس و بیان مقصود واقعی آنها آشکار شده و بحقیقت آن پی برده.

شود و همین عدم آشنائی بچگونگی حقیقت آنها کافیست که تمام اقدامات
ومساعی کسانی را که بخيال خود قدردانی میکنند باطل سازد.

باشرح این بیان و با کمال تأسف ناچارم ادعای کنم تا کنون کسی دین واقعی و حقیقی
را نسبت باین مرد قاریخی ادا نموده و هنوز اورا بمقامات بسیار کوچکتری از
آنچه که هست معرفی میکنند! بطوریکه تا کنون هر وقت کسانی خواسته اند
تقدیرانی ازاو بکنندگفته اند: «فردوسی شاعر بزرگی بوده» یا «حکیم
دانشمندی بشمار میرود» و یا بالاخره بیان اینکه «زبان فارسی را احیاء
کرده است» قاععت نموده و اساساً بر روی بزرگترین صفت او هیچ بخشی نکرده اند!!
درصورتیکه اصولاً لاشاعری و حکمت و سخنوری و احیای زبان و ملت از وسائل
کار و وظائف هر فرمانده نظامی و جزو کوچکترین خواص و صفات و خدمات این
مرد عالیقدر بوده و اینها در مقابل دریایی بی پایان «صنعت فرماندهی نظامی»
او بمنزله قطره ایست که انقدر قابل بیان نمیباشد!

اکنون اوّلین مرتبه ایست که قارئین محترم، فردوسی رزمجوئی را باین
برّنده اش بر تکاورد بادپائی سوار و پیشاپیش و در رأس فرماندهی قشون عظیمی
مشاهده میفرمایند!

تصوّر نشو دهر کس لباس نظامی پوشید بتوان اور افرمانده و صاحب منصب
یا سربازش نامید و بالعکس هر کس این لباس را در بر نداشت بشود عاری
و بی اطلاع از این صنف محسوبش کرد!! زیرا استعداد فرماندهی
یک بخش طبیعی و مادرزاد است که کم و بیش در وجود اشخاص بود یعنی
گذارده شده چنانکه خود فردوسی هم فرموده:

تهمنم چنین گفت کاین زور و فر یکی خلعتی باشد از دادگر
 خرد مرد را خلعت نگه کن که کیست
 سزاوار خلعت نگه کن که کیست
 شما سر بسر بهره دارید ازین نه جای گله است از جهان آفرین
 منتها ازراه پافشاری و مداومت و تربیت ممکن است این بخش طبیعی را نمو
 داد ، بعلاوه توضیح‌ها گفته شده که :

صناعت فرماندهی را مانند تاریخ و جغرافیا یا ریاضیات از روی کتاب
 نمیتوان آموخت .

خوبیخانه در تیجه مطالعه که مدت مديدة است در آثار این مرد عظیم الشأن
 بعمل آورده‌ام بنا بسعادت و نیازی خداوندی این نکته را دریافهم که :

حضرت فردوسی طوسی از نعمت خلعت فرماندهی نظامی بنحو
 اکمل بهره مند بوده بحدیکه میتوان او را بزرگترین فرماندهان
 نظامی دنیا نامید و نظر باینکه از لحاظ درک این مطلب بطور مطمئن خود را ملهم
 دیده‌ام با کمال صراحة ادعا مینمایم که بوجود فردوسی جا دارد که عموم افراد
 بشر اتفاقاً نمایند زیرا بصورت عمومی در این‌مکان وقت ظهور نموده و بدور وجود
 خویش دنیا را منور ساخته است . البته طبقات نظامی بخصوص حق دارند بیشتر
 بوجود اولمباها کنند زیرا اذات نظامی آفریده شده و عملان نیازاً هم وظائف بزرگترین
 فرماندهان نظامی را با نجاح رسانیده است . بدیهی است اهالی و مخصوصاً نظامیان
 این سرزمین (یعنی ایران) میتوانند بیش از سایرین برخود بالاندزیرا این خورشید
 تابناک جهان آرا از افق این سرزمین طلوع نموده است .

با این ترتیب اگر در این صنعت فردوسی بحث میشد طبیعتاً سایر خصائیل او بخودی
 خود ثابت بود زیرا بر محققین پوشیده نیست که صناعت فرماندهی نظامی اساساً
 فوق جمیع خصائیل ممکنه بوده و بمصدق اینکه : « گر که صدآید نو دهم پیش

ماست» اگر حقیقته این خصلت خداداد در وجودی موجود باشد جا خواهد داشت که جمیع خصائص ممتازه ادعاهشده و هیچ احتیاجی بذاکر سایر خصائص، که ناچار دون آن محسوب هستند، نباشد زیرا فرماندهی یعنی: اعمال قدرت و نفوذ معنوی بر این خاص که این خود مستلزم آن است که از هر نعمتی از داشش و خرد بهره‌ای دردخت باشد تابوان بآن ادعا پرداخت.

اکنون با شرح فوق بذاکر دلائل کافی که در اثر مطالعه عمیق در آثار همان بزرگوار دستگیرم شده است پرداخته ادعای خود را که: «فردوسی بزرگترین فرماندهان عالیقدر نظامی دنیاست» اثبات میکنم:

دلیل اول - تاریخ کدام یک از فرماندهان بزرگ را نشان میدهد که با این قدمت (در حدود هزار سال) این همه دستورهای جامع و دقیق جنگی داده باشد که هنوز هم آن دستورها حکم، پابرجا، دقیق، قابل اجرا و تنها وسیله موقّیمت در جنگ باشد؟ (پس از ذکر دلائل، دستورهای جنگی او بیان و در آنها بحث خواهد شد).

دلیل دوم - کدام یک از بزرگترین فرماندهان نظامی دنیا برای بیان قوانین نابتنه و مسلمه جنگ این همه داستانهای شیرین را ابداع یا جمع آوری نموده بهترین وسائلی که ذوق عالی و دانی برای قبول و فهم آن حاضر باشد یعنی بیان شعر در ضمن آن افسانه‌ها و داستانهای شیرین، اصول و قوانین ابدی جنگ را تعلیم داده اند؟

دلیل سوم - کدام فرمانده نظامی مثل فردوسی تو انته است بدون کمترین ادعایی در عصر کوز و شمشیر و تیر و کمان و سپر قواعدی

برای جنگ ابداع و بیان نماید که در قرن توب و تفنه و گاز خفه کشته
و زده پوش هم قابل اجراء و وسیله نیل بفتح باشد ؟

دلیل چهارم - بالاخره کدام فرمانده لایق جز فردوسی تو انته
است بر زیر دستان و مرئو سین مستقیم تابع تا این حد سلط روحی داشته
باشد که با آنها تا این درجه روح شهامت و از خود گذشتگی داده بفداکاری
در طریق : شاه پرستی ، آب و خاک ، شرافت و ناموس دوستی ، تشویق
و تحریک نماید ؟

فردوسی با کمال صراحت و سادگی قول این ابدی جنگ را تعلیم داده و کسانی
که توفیق داشته و از آنها استفاده نموده اند تو انته اند نبردهای بزرگی را با وسائل
مختصر و فقط در سایه همین دستورها و رعایت همین قواعد با موفقیت انجام داده و
عده هایرا از دشمن که از حیث وسائل چندین برابر خود در مقابل داشته اند معذوم
نمایند .

بهترین شاهد جنگهاست که ایلات و عشایر سابق ما در جنگهای خارجی
(موقع جنگ عمومی وغیره) بر علیه قوای منظم خارجی بعمل آورده و مرتبًا با
وسائل مادی ناقص خود همه جا فاتح بوده اند .

از آنجله زدو خورد هائیست که در موقع جنگ عمومی ایلات و عشایر سابق
ما با قوای منظم اروپائی بعمل آورده و با اینکه از هر حیث قوای مقابلشان بر آنها تفوق
داشته اند (چه از حیث تعليمات و تشکیلات منظم و برقراری مراتب مختلفه
فرماندهی و چه از حیث اسلحه ناریه مختلفه ، مانند توب و مسلسل
و اربابه جنگی و طیاره و غیره و چه از جهت داشتن انضباط سخت
و محکم و مأموریت صریح نظامی) معهذا غالباً در جنگ با همین عشاری

فرماندهی سپهبد فردوسی

که جز تقنگ کهنه و چند فشنگ اسلحه‌ای نداشته و بهیچوجه دارای یک تشکیلات منظم و مرتب حسابی نبوده اند غالباً مغلوب و بالاخره هم معذوم گردیده اند.

چه نظامنامه‌ای جز شاهنامه فردوسی در دست این عشائیر بود که قواعد جنگ را بآنها آموخته در حین مباربه با حسن طرق و وجوده اداره و هدایتشان نماید؟

از کجا معلوم است که اصول و قواعدی که بنام بنابرارت، مولتکه، فردریک، کارنو، شارل دوازدهم و سایر فرماندهان نظامی دنیا معروف و در افواه متداول گردیده است تمام این فرماندهان از شاهنامه فردوسی اقتباس ننموده باشد؟

البته منکر آن هم نمی‌شوم که اشخاص مذکوره مردمان مستعدی بوده‌اند که توanstه اند از آن استفاده نموده و بدون آنکه کسی ملتفت شود افکار بزرگ جنگی را زایده فکر خویش معرفی کنند. منتها اسلاف پیچاره و جاهم ما از فرط بدیختی و خمودی که از مصائب واردۀ برآئر هجوم قبائل مختلفه برآنها وارد شده بود اصولاً متوجه بدرک این نکات نبوده‌اند. بهر حال اینک که:

بر اثر طاوع کوکب شاهنشاه معظم ما اعلمی حضرت اقدس پیغمروی ارواحنا فداء ستاره سعادت مملکت درخshan و یکاییک حقوق پایمال شده تدریجًا بدست آمده و از آن جمله بموجب توجه و امر مطاع مخصوص ذات اقدس ملوکانه ارواحنا فداء آثار زنده کننده ملیت و عظمت ایران را پس از نه قرن و اندی از زوابایای فراموشی خارج و اقدامات شایسته‌ای در خور مقام آن وجود در حدود وسائل موجوده بعمل می‌آورند که همین تکمیل شناسائی و حسّ تقدیر ملی نسبت باین گوهر

عالیقدر که بموجب امر اقدس مهر اعلی صورت یافته است خود در یچه
زندگانی نوینی را برای عظمت و شوکت دیرینه ملت باستانی باز خواهد
نمود جا دارد که ماهم بامثال امر و پیروی از منظور مقدس شاهنشاه
عظمی الشأن و محبوب خود در حدود امکان تقدیر لازم را ابراز
وازاین بعد این نابغه و خداوند جنل را از لحاظ نظامی بمقام سپهبدی
شناخته، ضمناً در بیانات و کتب مخصوصاً در نظامنامه‌ها و تعلیمات
نظامی در عوض گفتار خارجیانی که از منابع دیرینه خودمان اقتباس
نموده اند در مورد تعلیم مسائل زندگی مخصوصاً در تأیید نکات تعلیمیّه
حربی و بخصوص در قسمت وظائف فرماندهان در صلح و جنل از
آثار بنزد گترین فرماندهان نظامی یعنی شادروان سپهبد فردوسی طوسی
شاهد و گواه بیاوریم.

برای اینکه زحمت قارئین محترم کم شده و پیشنهاد خودرا قابل عمل نموده
باشم اشعاری که اولاً شرکت فردوسی را در جنگ معرف باشد بیان و بعداً اشعاری
که صراحةً میرساند غرض فردوسی از تدوین شاهنامه علاوه بر نمایش عظمت
ایران باستانی و احیای ملت این قوم نوشتن نظامنامه و بیان قواعد ابدی جنگی
بوده است توضیح داده سپس اشعاری را که شامل قواعد و فون جنگی است
معروض و تشریح مینمایم. ضمناً ناگفته نماند که نظامنامه مدونه فردوسی
(شاهنامه) علاوه بر قدمت خود بر تمام نظامنامه‌های فعلی این مژیت را
نیز داراست که همانطور که پس از مدت تقریباً هزار سال بقوّت خود
باقي مانده است میتواند تا ابد استحکام و صلاحیت خود را در مورد

غالب اصول و قواعد مندرجه در آن حفظ نماید و حال اینکه سایر نظامنامه‌ها آشناً موّقعي و پس از مدت کمی یا بکلی منسوخ و یا مورد توجه ناقابلی واقع میگردند.

۱ = چنگچوئی فردوسی

فردوسی در سی سالگی در خدمت لشکری و بدون شک یکی از شمشیرزن‌های قابل آن عصر بوده است چنانکه در موقعی که ازیری خود شکایت میکند می‌فرماید: پر از برف شد کوهسار سیاه همی لشکر از شاه بیند گناه (مقصودش از سپید شدن موهای سراست که بدون جهت اعضای بدن سستی را از پادشاه وجود میدانند در صورتیکه پیری باعث آن شده است) .

گراینده ۱ دو تیز پای فوند ۲ همان شست بدخواه گردش به بند (مقصود شست سالگی است که اسب تندر روی را که آهنگ دویدن داشته (معنی خودش) بند نموده است) .

سراینده ۳ زواز بر گشت سیر همچنان احن بلبل هم آواي ۴ شیر (غرض خودش است که با فصاحت تمام غرش بهلوانی میکند) .

چوبرداشتم جام پنجاه و هشت نگیم بجز یاد تابوت و دشت (معلوم میشود در پنجاه و هشت سالگی ایات فوق را سروده) .

دریغ آن گل و مشگ و خوشاب سی همان تیغ برنده پارسی (از طراوت و تازگی سی سالگی خود تأسف خورده و به تیغ برنده آن عهد خود حسرت میبرد) .

تاکنون محققینی که بدون رعایت جنبه نظامی **فردوسی** بر روی شاهنامه بحث نموده اند بنا بصنعت مراعات نظری علم بدیع تیغ برنده را قیاس از زبان دانسته اند

۱ - گراینده بروزن سراینده معنی آهنگ کننده . ۲ - نوند بر وزن سمند ، در این جا معنی اسب است و معنی هر تیز رونده و تیز رو و معانی دیگر نیز آمده است . ۳ - سراینده معنی نغمه پرداز و سخن سرا . ۴ - آوا ، صدا . ۵ - خوشاب بر وزن دوشاب ، در این جا معنی مروارید و مراد از دندانهاست .

در صورتیکه **فردوسی** درین بیت از آنچه که تا پنجاه و هشت سالگی از دست داده تأسف خورده است یعنی از گونه گلگون و موهای مشگی و دندانهای سفیدسی سالگی خود . در عین اینکه زبان او تا آخر عمر برنده‌گی خود را حفظ و بهیچوجه مایه ناگف او نبوده است بلکه تحقیقاً میتوان گفت طبع وزبان او بعد از پنجاه و هشت هم تا مدت مدیدی بسیار گویانتر از آن موقع بوده است ، بنا بر این شکی نیست که مقصود از تیغ برنده همان تیغ پولادین آخته‌ای میباشد که در جنگ داشته است .
علاوه چگونه ممکن است کسیکه خدمت لشکری طولانی نکرده یاد رجنهای متعدد حضور نداشته و یا بالاخره از دقائیق وظرائف فون حری بی اطلاع بوده بتواند نقاشی اوضاع و احوال میدان مباربه و حتی نبردهای بزرگ اعم از قشونکشی‌ها یا صفات آرائی‌های لازمه را در زمین و زمان مختلف و در مقابل دشمن‌های متعدد بدین قسم و با این دقت از عهده برآید .

من باب مثال جمله مندرجه دریکی از نظامانه‌های فعلی را که مطلقاً دارای جنبه نظامی است ذیلاً نقل مینماید :

(حفظ تماس بمنظور ممانعت دشمن است از اینکه موقق بخلاصی خود بشود خواه با استفاده از تاریکی شب ، خواه بوسیله پوشش خود و این حفظ تماس عموماً بر عهده عوامل تأمینیّه که در رده اول فرار گرفته اند و آگذار میشود) .

تا شعر اونویسندگانیکه هنوز هم در تخصص فنی نظامی **فردوسی** شکی دارند قبول زحمت فرموده جملات مذکوره را بر شنیده نظم کشیده یاد رصویر دانستن زبان دیگری ترجمه نموده بنحویکه مفهوم نظامی آن پس از نظم یا ترجمه نقص و ایراد فنی پیدا نکند .

البته در صورتیکه از عهده آن برآمدند میتوان معتقد شد که هر شاعر و نویسنده ولو آنکه از اطلاعات و تخصص فنی نظامی هم بی بهره باشد میتواند اصول و فون جنگی را بر شنیده نظم و تحریر در آورد .

فرماندهی سپهبد فردوسی



زندگانی ارجمند شکردا او پیری هنگام سوزدن شاهنامه

مقابل صفحه ۱۵

هر گاه انجام مهم مذکور دشوار یا غیر ممکن بنظر رسد لطفاً بمnderجات
خصل اول باب ششم همین کتاب مراجعه تادر نهایت روانی و وضوح مفهوم مطالب
مذکوره را در اشعار آن **خداؤند جنگ** تجسس و مشاهده ورفع تردید فرمایند.
کسانیکه فرماندهی ازیکجوقه ببالارا عملاًبعهده گرفته باشند بهولت حقیقت
این مطلب را درک و اذعان خواهند کرد که ممکن نیست در نتیجه یک عمر مطالعه
 فقط و بدون عمل بتوان فرمانده نظامی شد و لو هر قدر هم استعداد خداداد
 موجود باشد!

۲- سوارگاری فردوسی

فردوسی قطعاً در جوانی خود سواری را چنانکه جزو عادات و ورزش‌های اصلی
 ایرانیان بوده و بعلاوه برای هر صاحب منصب نظامی دانستن آن واجب و لازم است
 میدانسته و یقیناً هم علاقه مفرطی بسواری داشته است چنانکه در قسمت دیگری از
 شکوه‌های پیری میفرماید:

چهین سال بگذاشتم شصت و پنج بدر ویشی و زندگانی و رفع
چو پنج از بر سال شستم گذشت بد انسان که باد بهاری بداشت
من از شست و شش سنت گشتم چو مست بجای عنانم عصا شد بدبخت

بیان جانشینی عصا بر عنان بهترین گواه شرح فوق است و باز در ابتدای همان
 قسمت شکوه از پیری که بیاد تیغ برنده سی سالگی خود افتاده فرموده:

بگویم کنون رزم و کین خواستن همان رستم و لشکر آراستن
کسی را که سالش بدو سی رسید امید از جهانش بیاید برید
چو آمد بنزد یک سرتیغ شست هدمه که از سال شد مرد مست
برآکنده شد مال و برگشت حال

که باز این مصرع کاملاً علاقه و سوارگاری **فردوسی** را که شایسته و یکی از اعمال
 لازمه فرماندهان نظامی است (حتی درین عصر) معرف بوده و **فردوسی** تأسفات خود
 را از ضعف پیری که اورا عصا گیر و محروم از سواری نموده است ابراز میدارد.

۳ = نظامنامه نویسی فردوسی

آنچه استباط میشود مهمترین مقاصد **فردوسی** از نظم شاهنامه علاوه بر احیای ملت و عظمت کشور باستانی ایران تهیه یک دستور جامع و مفصلی برای تعلیم و بیان اصول و قواعد جنگ و آموختن طریقه غلبه بر دشمن و در آغوش گرفتن شاهد مقصود بوده است، چنانکه او لا در موقعی که از آسمان گله نموده وبعد بستایش سلطان محمود میپردازد در ضمن آن میفرماید:

در فرشی^۱ شود بر سر بخردان^۲
که باشی همه ساله بر تخت فار
وتانیاً در موقعی که بهجو سلطان محمود پرداخته است صراحتاً فرموده:

چنین رفع بردم بامید گنج	به سی سال اندر سرای سپنج ^۳
سخن جمله در شیوه کارزار ^۴	ز ایات غرا دوره سی هزار
ز کویال ^۵ و از تیغهای بلند	ز شمشیر و تیر و کمان و کمند
ز صحرا و دریا و از خشگ رود	ز بر گستوان ^۶ و ز خفچان ^۷ و خود
زعفریت و از اژدها و نهنگ	ز گرگ و ز شیر و ز پیل و پلنگ
کز ایشان به گردون رسیده غریبو ^۸	زنیر نگ غول و ز جادوی دیو ^۹

۱ - درفش بیرق یا عالمی را گویند که در روز جنگ میافراشتند و در دست دادن شکست آن عده را بیان مینماید. ۲ - بخرد بمعنی صاحب عقل و هوشمند آمده است. ۳ - سرای سپنج بمعنی خانه عاریتی و مراد از دنیاست که از رابطه ای نیست. ۴ - شیوه کارزار بمعنی قاعده و قانون فن جنگ است که اروپاییان تا کنیک واستراتژی میگویند. ۵ - کویال عمود و گرز آهنهاین است. ۶ - بر گستوان بوششی بوده که در روز جنگ میباشد و اسب را نیز میباشدند. ۷ - خفچان نوعی از جامه وجبه روز جنگ بوده است. ۸ - دیوار **فردوسی** در ضمن بیان کشته شدن اکوان دیو بدلست رستم بطریق ذیل معنی میفرماید:

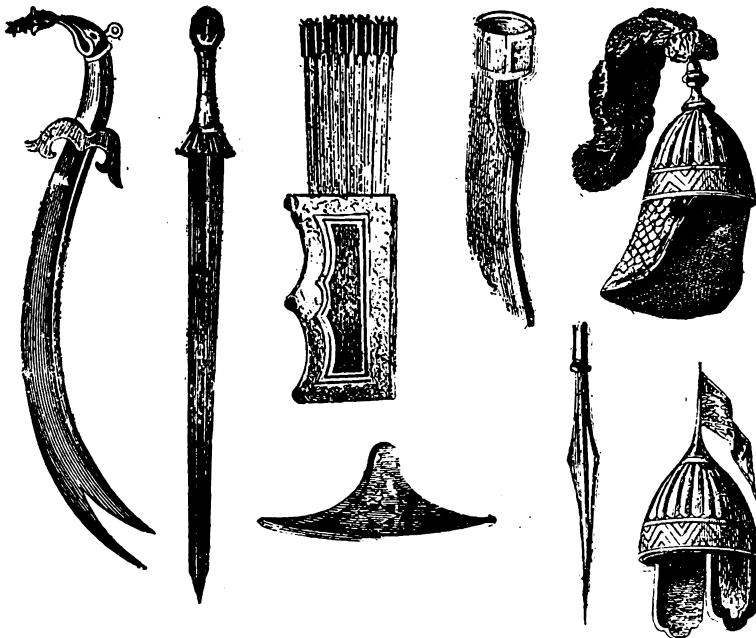
کسی کو ندارد ز بزدان سپاس
هر آن کو گذشت از ره مردمی ز دیوان شمر مشمرش ز آدمی
خرد کو بدین گفته‌ها نگرود مگر نیک معنتش می شنود
گر آن بهلوانی بود زور مند بیازو ستبر و بیالا بلند
گوان خوان و اکوان دیوان مخوان ابر بهلوانی بگردان زبان
۹ - غریبو بمعنی شور و فریاد و بانگ و غوغاباشد.



یک جوان جنگی (پ)

ز مردان نامی بروز مصاف ز گردان^۱ جنگی گه رزم و لاف

۱ - گردان معنی مبارزان و دلاوران و بهادران و شجاعان است.



قسمتی از سلاح تعریضی و دفاعی قدیم (خ)

در این ایات بعض لغت نظامنامه و تاکتیک کلمه **شیوه کارزار** گفته و بطوریکه شرح داده است سلاح و وسائل مختلفه تعریضی^۱ و دفاعی^۲ آن موقع را مورد مطالعه قرار داده بعلاوه فنون مختلفه حرbi را که در موقع جنگ و زد و خورد با انواع دشمنهای مختلف بری و بحری و هوائی با اسم گرگ و نهنگ و عفرینت باید بکار برده شود بنام نیرنگ غول و جادوی دیو وغیره . در اراضی مختلفه کوه و صحراء و غیر مطالعه و بر روی آنها سخن رانده و مخصوصا بر روی وظائف و طرز عمل فرماندهان

- ۱ - سلاح تعریضی آن زمان عبارت از : شمشیر و تیر و کمان و کمند و کوبال و تیغهای بلند بوده است . ۲ - در دفاع علاوه بر استعمال وسائل فوق برای حفظ بدن خود وابی که سوار بوده اند خود و خفتان و بر گستوان را نیز بکار میبرده اند ، بدیهی است از وسائل اخیر در هنگام تعریض هم استفاده میشده است .

بنام مردان نامی و گردان جنگی بحث نموده است، بعلاوه **فردوسی** بحدی ذاتاً سلحشور ودارای روح نظامی قوی بوده که در موقع وصف شراب و یا در هنگام توصیف شب ظلمانی و تاریک هم افکار نظامی ورزمهجوئی او در اشعارش بکاررفته وروح کامل العیار نظامی اورا معرفی مینماید چنانکه درمورد اول (وصف شراب) از طرف جمشید بدختر گورنگ شاه فرموده :

بزور آنکه با باده کشته کند	فکنده شود گر درشتی کند
بدل ^۱ میکند بد دلان ^۲ را دلیر	پدید آرد از رو بهان کار شیر
بخا موش چهره زبانی دهد	بفرتوت ^۳ زور جوانی دهد
و در مورد اخیر (یعنی وصف شب ظلمانی) در آغاز داستان بیژن با همیزه	
چنین فرموده :	

شبی چون شبی ^۴ روی شسته بقیر	نه بهرام ^۵ پیدا نه کیوان ^۶ نه تیر ^۷
د گر گونه آرایشی کرد ماه	بسیج ^۸ گذر کرد بر پیشگاه ^۹
شده تیره اندر سرای درنگ	میان کرده باریک و دل کرده تگ
ز تاجش سه بهره شده لاجورد	سپرد هوا را بزنگار ^{۱۰} و گرد
سپاه شب تیره بر دشت و راغ ^{۱۱}	یکی فرش افکنده چون پر زاغ
چو پولاد زنگار خورده سپه	تو گفتمی بقیر اندر آندو ده چهر
نموده ز هر سو بچشم اهرمن	چو مار سیه باز کرد دهن
هر آنکه که بر زد یکی باد سر د	چوزنگی بر انگیخت زان کشت گرد
چنان گشت باع و لب جو بیار	کجا ^{۱۲} موج خیزد ز دریای قار ^{۱۳}

۱ - دل یعنی قلب . ۲ - بد دل یعنی ترسنده و ترسناک . ۳ - فرتوت پیر سالخورده و از کارافتاده را گویند . ۴ - شب نام سنگی است سیاه و برآق . ۵ - بهرام نام ستاره مربیخ . ۶ - کیوان نام ستاره زحل . ۷ - تیر نام ستاره عطارد . ۸ - بسیج - تهیه . ۹ - پیشگاه صدر مجالس و فرش را نیز گویند . ۱۰ - زنگار، سبزی و چر کی باشد که بر روی آئینه و شمشیر و امثال آن نشینند . ۱۱ - راغ - مرغزار . ۱۲ - کجا در اینجا یعنی (که) آمده است . ۱۳ - قار - سیاه و قیر .

شده سست خورشید را دست و پای
تو گفتی شدستی بخواب اندرون
جرس^۱ بر گرفته نگهبان^۲ پاس^۳

زمانه زبان بست از نیک و بد
دلم تیگ شد زان درنگ دراز
یکی مهربان بودم اندرسای
در آمد بت مهربانم بیاغ
شب تیره خوابت نیاید همی؟
بیاورد یکی شمع چون آفتاب
بچنگ آرچنگ و می آغاز کن
بیاورد رخنده شمع و چراغ
زدوه یکی جام شاهنشهی
تو گفتی که هاروت^۴ نیرنگ ساخت
شب تیره همچون گه روز کرد
از آن پس که گشیم با جام جفت
که از جان تو شاد بادا سپهر
ز دفتر برت خوانم از باستان^۵
شگفت اندرو مانی از کار چرخ

فرو مانده گردون گردان بجای
زمین زیر آن چادر قیر گون
جهان را دل از خویشتن پرهاروس

نه آوای مرغ و نه هر^۶ ای^۷ دد^۸

نبد ایچ^۹ پیدا نشیب از فراز

بدان تیگی اندر بجسمیم ز جای
خروشیدم و خواستم زو چراغ
مرا گفت شهعت چه باید همی
بدو گفتم ای بت نیم مرد خواب
بنه پیشم و بزم را ساز کن
برفت آن بت مهربانم ز باغ
می آورد و نار و ترنج و بیهی
گهی می گسارید و گه چنگ ساخت
دلم بر همه کام پیروز کرد
مرا مهربان یار بشنو چه گفت
مرا گفت آن ماه خورشید چهر
به پیمای می تا یکی داستان
که چون گوشت از گفت من یافت برخ^{۱۰}

۱ - جرس - زنگ . ۲ - نگهبان را باصطلاح امروزه کشیکچی گویند . ۳ - پاس -
نگاهداشتمن - نگاهبانی - حراست - یک حصه از هشت حصه شب و روز را نیز گویند - پاسبان
۴ - هرا - نفره . ۵ - دد - دیو . ۶ - ایچ - هیچ . ۷ - هاروت بروزن ماروت، نام
یکی از آن دو فرشته است که در چاه بابل سرازیر آویخته بعد از الهی گرفتارند . ۸ - اکر کسی
بس رآن چاه رود بطاط جادوئی او را تعلیم دهند . گویند این لغت اگر چه عجمی است لیکن
فارسی نیست . ۹ - باستان - کهنه - گذشته قدیم و دیرینه را گویند ، کنایه از دنیا و دهر
گردون هم هست و بزبان دری تاریخ را گویند که احوال پیشینیان باشد . باستان نامه نام
کتابی است از تاریخ پارسیان . ۱۰ - برخ ب وزن چرخ معنی یاره و حصه و بهره و لخت و
بعضی باشد و تلااب و استخراج را نیز گفته اند .

پرازحاره و مهر و نیر نگ و جنگ^۱

همه از در مرد فرهنگ و سنگ
 مرا امشب این داستان باز گوی
 که آرد بمردم زهر گونه کار
 نه پیدا بود درد و درمان اوی
 بشعر آری از دفتر پهلوی؟
 از طرفی اساساً بهترین دلیل برای انبات روحیه کاملاً نظامی این **نابغه بزرگ دنیا**

آنکه :

مطابق روایت معروف در برخورد اولیه اش به سه شاعر دربار سلطان محمود (عنصری - عسجدی - فرخی) که ازاو طلب یک مصرع بقا فیه انتخابی عنصری میشود بلا فاصله فکر نظامی آن **خداؤند جنگ** بر ق و تلؤٹ مخصوص خود را آشکار نموده و در مقابل تشبیهات ماه و کل و مژ کان تیزی که آن سه شاعر در مصراج سروده خویش بیان مینما یند فردوسی سنان فرمانده معروفی (گیو) رادریکی از جنگهای مهم تاریخ باستانی بیان میفرما ید چنانکه ذیلا میآید:

مشرع عنصری : چون عارض تو ماه نباشد روشن،

« عسجدی : مانند رخت گل نبود در گلشن،

« فرخی : مژگانت همی گذار کند از جوشن،

« فردوسی : «مانند سنان گیو در جنگ پشن».

بخوبی خوانده میشود که همانطوریکه مثلاً وقتی یک مرد جنگی و یک شاعر و یک مهندس و یک زارع با هم یک کوهی میرسند فوراً هر یک از آنها مطابق افکار درونی و تخصص فنی خود در باره آن شیی^۲ واحد مطالعه نموده یعنی مرد جنگی بلا فاصله از لحاظ ارزش محاربه و تسلط آن کوه بر اراضی مجاور در مقابل دشمنی

۱ - چاره و مهر و نیر نگ و جنگ، چهار عامل مشکله هر افسانه؛ ایست که بایستی نویسنده کان افسانه‌ها رعایت نموده و آنها را در هر افسانه دخالت دهنند.

که از سمت معینی پیدا میشود بحث و تحقیق نموده ، شاعر سعی میکند آن را بسر آدمی تشیه نموده و با برخهای آن قصب بر او بپیچد ، مهندس بفکر تعیین ارتفاع و ترسیم میزان و منحنی آن بروی نقشه افتاده و بالاخره زارع جدیت دارد که بهمدم برای زراعت او مفید است یا خیر و در صورت اول تخمی چند تخم ممکن است حاصل از زمین آن برداشت کند . **فردوسی** هم بلا تأمل در آن موقع با نظر طبیعی جنگی و قریحه تابناک نظامیش قافیه انتخابی عنصری را استقبال و مصرعهای عاشقانه سایرین را با تذکار **جنگ معروف یکی از فرماندهان مشهور ایرانی** و بیان عمل سنان او دریک مصروع تکمیل فرموده وزینت میدهد .

بنابراین در این مذاکوره شکی نیست که **فردوسی** یکی از بزرگترین فرماندهان نظامی دنیاست که در حدود هزار سال قبل طلوع نموده و برای بیان قوانین ابدی جنگ و قواعدی که با وسائل آن روز در محاربات قابل اعمال بوده متوجه بنظم داستانهای گشته است که گاهی از زبان پادشاهان و پهلوانان مانند جمشید و کیخسرو و انوشیروان و افراسیاب یارستم و گودرز و گیو و پیران و غیره و زمانی از طرف مؤبدان و کارآگهان و بعضی اوقات بایمان عمل حیوانات یک مجموعه کاملی از نظامنامه های لازم که برای اداره یک قشون در موقع صلح و اداره و هدایت نبردهای بزرگ عده ها لازم بوده ایجاد و هر نوع تذکرات و نکات لازم و دقیق و ظریف حریق را با لسان شیرین و بیان فصیحی برای مردان جنگ تهیه و تدوین نموده و بدون آنکه کمترین توقع یا ادعا یا تبخری نموده باشد در کمال سادگی در دسترس عموم قرار داده است . ابدأ هم دور نیست که استادان جنگی که بعد از او بدنیا آمده و شهرت هائی برای خود تحصیل نموده اند (بنام آنکه اصول و قواعدی بر روی فتوح جنگی بنام خود باقی گذاشده اند) از شاهنامه استفاده و اقتباس نموده باشند .

با براین جا دارد که اهالی این سرزمین (یعنی ایران) تا موقعی که اصول

وقاین ابدی جنگ در دنیا دارای قیمتی هستند (یعنی تا ابد) بوجود فردوسی خود را مقتخر شناخته و شهرت فرماندهان معروفی را که بعد از قرن دهم میلادی (چهارم هجری) بوجود آمده اند مدیون افکار واستعداد خداداد و زحمات این فرمانده عالی قدر نظامی یعنی خداوند جنگ سپهبد فردوسی طویلی بدانند. بر هر ایرانی واجب است از این اشعار منتبه که چون گوهرهای گرانها در هر یک از لحظات زندگی بهترین مایه انتخار و راهنمای جهت هر کس میتواند باقی شود چند هزار پیت محفوظ داشته و در مبارزات حیاتی بدان وسیله خویش را رهبری نماید، مخصوصاً از لحاظ حمیت و تعصب ملی بی مورد خواهد بود که در موقع بیان شاهد و گواه در تأیید ادعائی که در بوطنکات جنگی میباشد از گفتار سرداران سایر قطعات دنیا مانند ناپلئون و مولتکه وغیرها شاهد آورده شود آنهم در وقوع که صریح و محکم و بسیار قدیم تر از آن گفتار خودی در دست آمده باشد.

برای اینکه بیش از این تاریخ محترم را با تظار بیان ابداعات و آثار عظیم این خداوند جنگ نگذارم بشرح و توضیح یکایک اصول و قوانین جنگی که در شاهنامه بآنها اشاره شده است میپردازم :

پاپ اول

اساس قوای روحی فصل اول

شاه پرستی - ایران پرستی

بنده اول نظامنامه فعلی پیاده نظام قشون شاهنشاهی و ابتدای کتاب شیوه کارزار تاکتیک^۱) اساس قوای روحی نظامی را در ایجاد و نمو :

احساسات شاه پرستی - علاقه و ایمان بعظامت ایران - دفاع از شئون و استقلال ایرانیت - حس اعتماد بر رؤسae و همه قطاران و بالاخره اتکاء فرد فرد نظامیان بارزش قدرت سلحشوری خویشن دانسته و پایداری این قوه را بوسیله روح انضباط راهنمائی مینماید.

فردوسی در شاهنامه تمام این مسائل اهمیت فوق العاده داده بحدیکه اولا برای نمو احساسات شاه پرستی مقام شاهرا با پیغمبر برابر دانسته و میفرماید :
چنان دان که شاهی و پیغمبری دو گوهر بود در یک انتگشتی ازین دو یکی را همی بشکنی روان و خرد را پیای افکنی حتی مبالغه نموده از گفتار قیمسار آزرتشت پیغمبر پارسی که در زنا اوستا^۲ مندرج است شاهد نقل نموده که :

اگر کسی از فرمان گردگار سریچی کند باید اورا تا یک سال پندداد و اگر

۱ - از این بعد هر جا کلمه تاکتیک مورد لزوم بیدانماید شیوه کارزار اصطلاح خواهد شد، همانطوریکه فردوسی فرموده است . ۲ - قیمسار بروزن پیشکار کلمه است که آن را عربی حضرت میگویند . ۳ و ۴ - زند اوستا نام دو کتاب مقدس زرتشتیان است که بر قیمسار زرتشت نازل شده بود .



اعلیٰ حضرت اقدس شاہنشاہ پہلوی ارواحنا ندآه (ک)

تبیه نگرفت و اصلاح نشد پس از یکسال بفرمان شاه خوشن را ریخت ولی اگر
نسبت بشاه کسی بدگمان شد باستی بلتأمل او را کشت ، چنانکه نرموده است :
نشاید کزین کم کند یا فزوون که زرتشت گوید بزند اندرون



تیمسار اشو زرتشت بیغمبر پارسی (۰)

که هر کسی که بر گردد از دین باش
زیزدان ندارد بدل ترس و باک
بسالی همی بایدش داد پند
چو پنده نباشد و را سودمند
فکنند تن پرگناهش برآه
بایدش کشتن بفرمان شاه
چو بر شاه گیته شود بد گمان
زیزدان ندارد بدل ترس و باک

و باز همین مقصود را در جای دیگر بدین نحو تکرار آ بیان دیغرا ماید :

ولیکن یکی داستان است نفر^۱
 که هر کس که از کردگار بلند
 همان مایه سود هندش دهید
کشیدش بختجر بفرمان شاه
سرش زود باید که بی‌تن شود^۲

کذشته از این اشعار کراراً در قسمت‌های مختلفه شاهنامه گریزده و شاه پرستی را تبلیغ و مهر به شاه را بر مهر فرزند ترجیح و تنها وسیله استغنا و بی نیازی معرفی فرموده و برای پرستش شاه هیچ حدی تعین نمیکند چنانکه فرموده است :

چنان دان که آرام گیتی است شاه
 چو نیکی کنی او دهد پایگاه
 چو جان دار مهر دلارای او
 نیابد نیاز اندر آن بوم راه
 که بر چهر او فر^۳ یزدان بود
 ز خشمیش بجوشد بقн در جگر
 پرستنده باش و خردمند باش
 پرستنده باش و ستاینده باش
 و باز در اشعار دیگری دشمن پادشاه را اهربین و سزاوار ساخت ترین عقوبات میداند چنانکه فرموده :

چو شاه از تو خشنود شد راستی است
 از اهریمن است آنکه زوشادنیست
 هر آنکس که او دشمن پادشاه است

۱ - نفر - خوب و نیک و نیکو - عجیب و بدیع را نیز گفته اند که دیدنش خوش آید ،
 چست و چابک را هم میگویند . ۲ - در بعضی نسخ بجای « شود » « بود » نیز آورده اند
 ولی « شود » صحیح تر بنظر میرسد . ۳ - فر - شان ، شوکت ، رفت ، سنگ و هنگ
 باشد و معنی نورهم گویند و معنی برآزندگی و برآش و زیبائی وزیبندگی نیز آمده است .
 ۴ - ارج - مقام و منزلت و قدر .

۱) هر آنکس که پیچد سراز شاه خویش بپر خاستن گم کند راه خویش
 چه^۱ هر کس که بر پادشاه دشمن است
 نه مردم نژاد است اهریمن است
 همی از قن خویش مستی^۲ کند
 بفرمان شاه آنکه سستی کند
 که پیرا کند بر سگ بر قاج و تخت
 نکوهیده^۳ باشد گل آن درخت

اساساً فردوسی هر یک از نکات تعلیمیه خود را استدلال نموده و با ذکر
 دلیل و برهان انجامش را میخواهد، چنانکه در همین مسئله تبلیغ شاه پرستی
 میفرماید:

نه پیچید باید بازدیشه سر
 و گر ما زمین او سپهر بلند
 نه پیچیدن از راه و فرمان اوی
 زمین را بخون دلیران بشست
 بفرمان شاهان باید درنگ
 بشادیش باید که باشیم شاد
 که جانم فدای شه و قاج و تخت
 چنین گفت رستم گو^۴ نیکبخت
 من و گیو و گودرز هر کس که هست
 که همه بندگانیم خسر و پرست
 فدا کن قن خویش در کارزار
 تو دیده ز شاه جهان بر مدار

مفهوم چند بینت اخیر در قسمت اول ماده ۲ نظامنامه خدمات داخلی فعلی قشون
 درج شده است:

«قسمت اول ماده ۲ نظامنامه خدمات داخلی - افراد قشون باید در

۱ - چه - زیرا که . ۲ - مستی بر وزن سستی - گله و شکوه و شکایت باشد - معنی غم
 و اندوه نیز آمده است و از این است که غمگین و اندوهناک را مستمند گویند . ۳ - نکوهیده
 زشت و ناپسند . ۴ - داد - معنی راستی و عدل و عدالت و اعتدال باشد - نظریه
 رسیدن و بهره را نیز گفته اند . ۵ - گو بفتح اول و سکون ثانی معنی شجاع و دلیر
 و مبارز و یهلوان و مهمتر و محتشم و بزرگ هم آمده است .

ایفای سو گندی که برای خدمتگذاری بدولت و مملکت متبعه خود یاد
کرده اند تا آخرین نفس پایداری و جانفشاری نمایند - پادشاه و
وطن خود را عنزیر و مقدس شمرده از هیچگونه جانبازی و فداکاری
نسبت بانان مضایقه ننمایند» .

علاوه فردوسی طریقه عملی شاه پرستی و اصولاً قواعد و مراسم شرفیابی
و خدمت در حضور شاه را دقیقاً بیان فرموده، کلیه وقایع احتمالی را پیش بینی
و دستور میدهد. چنانکه فرموده است:

که داری همیشه بفرمانش گوش
همی راز او داشت اندر نهان
و گر دور گردی مکن سرزنش
نگه کن که با رنج نامست و گنج
همان نیز کندی کند در نبرد
بدارد نگوید بخورشید و ماه

کن آتش بترسد دل نره شیر
دلش تیره خوانیم و مغزش تلک
کزو بند چاه است و زو تاج و گاه^۱
مشو پیش تختش مگر تازه روی
همی خوان به بیداد وداد آفرین
که کمتر کمی نزد شاه آبروی
بنزدیک شاهان نگیرد فروغ
بکوشد که بر پادشا نشمرد

چو از نعمتیش بجهه یابی بکوش
هنرهاش گسترد اندر جهان
چو نزدیک دارد مشو پر منش
پرستنده گر یابد از شاه رنج
نیاید که سیر آید از کار کرد
و دیگر که اندر داش راز شاه

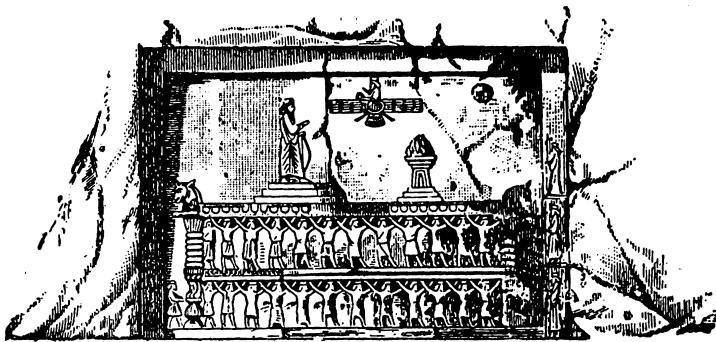
مشو با گرامیش گردن دلیر
اگر کوه فرمانش گیرد سپاک
همه بد ز شاهست و نیکی ز شاه
ز گیتی تو خشنودی شاه جوی
چو خشم آورد شاه پوزش^۲ گزین
ز کسهای او پیش او بد مگوی
هر آنکس که بسیار گوید دروغ
سخن کان نه اندر خورد با خرد

۱ - گاه - بر وزن ماه ، تخت پادشاهان و کرسی زرین را گویند ، جاه مقام ، وقت و زمان را
نیز گفته اند ۲ - پوزش یعنی عذر - ، معذرت ، عذر آوردن ، معذرت خواستن .

و گر پرسدت آنچه دانی بگوی
فزو نست از آن دانش اندر جهان
چو بنوازد شاه کشی^۱ مکن
که گر پرورد دیگری را همان
و گر با تو گردد بچیزی دژم^۲
و گر نیست آگاهیت زان گناه
و گر هیچ قاب اندر آری بدل
بفرش بینند نهان ترا
از آن پس نیایی تو زو نیکوئی
کسی را که شاه جهان خوار گرد
بماند همیشه روانش بدرد
بالاخره فردوسی شاه را بدربیا وهم کوه آتش تشیه و در هردو حال برای
پرستندگان بشرط خردمندی سرچشمہ نعمت و بی نیازی معرفی میفرماید چنانکه
فرموده است :

<u>پرستنده ملاح و کشتی هنر</u> <u>بدربیا خردمند چون بگذرد</u> <u>که هم مایه دار است و هم سایه دار</u> <u>سزد گر در پادشا نسپرد</u> <u>بفرمان او تابد از چرخ ماه</u> <u>دگر دزه دارد میان صدف</u> <u>پرستنده را زیستن خوش بدی</u>	<u>در پادشا همچو دریا شهر</u> <u>سخن لکر و بادبانش خرد</u> <u>همه بادبان را کند مایه دار</u> <u>کسی کو ندارد هنر با خرد</u> <u>بکردار دریا بود کار شاه</u> <u>ز دریا یکی ریگ دارد بکف</u> <u>اگر پادشا کوه آتش بدی</u>
--	--

۱ - کشی - بفتح اول و کسر ثانی مشدد - خوشی ، خوشحالی ، تندرنستی ، خرامندگی ،
جلوه گری و ناز رفتاری را گویند . ۲ - دزم بروزن درم - آشفته و اندیشه مند . ۳ - دل ،
قلب . ۴ - کز بفتح اول و سکون ثانی معنی کچ است . ۵ - روان ، جان ، نفس ناطقه ،
روح و معنی محل جان که دل باشد نیز آمده و بعضی گویند مراد از روان نفس ناطقه است و از
جان روح حیوانی .



بزدان پرستی ایرانیان

چو خشنود باشد فروزان بود

بدیگر زمان چون گزاینده زهر
که با او لب شاه خندان بود

چو آتش گه خشم سوزان بود

ازاو یک زمان شیر و شهدست بهر
همان درجهان ارجمند آن بود

تانياً برای تهییج علاقه و ایمان بعظمت و استقلال ایران در تمام شاهنشاهی نکات برجسته را ضمن نقل و تاییج داستانها ایراد فرموده که ذکر تمام آنها موجب اطنا کلام و دراینجا بدرج چند بیت آن اکتفا میشود :

همه مرز^۱ ما جای اهریمن است
نه روز درنگست و آرایش است
کنام^۲ پلندگان و شیران شود

جهان پر ز بد خواه و پر دشمن است
نه هنگام آرام و آسایش است
دریغ است ایران که ویران شود

نشستنگه شهربیاران بدی

همه جای جنگی سواران بدی

و بالاخره در جای دیگر مینزماید :

۱ - مرز - بفتح اول و سکون ثانی و ثالث ، آبادانی ، سرحد . ۲ - کنام بضم اول بروزن حدام ، آرامگاه - آشیانه آدمی وسایر حیوانات چرنده و پرنده و دددام و سبع و بهائم و بیشه و جنگل و چراگاه دواب را گویند و باتشدید ثانی نیز آمده است .

حو ایران نباشد تن هن من مباد بدین بوم^۱ و بر زنده یکتن مباد

که فی الحقيقة در این یك بیت آخر بخصوص علاقه مندی گوینده را بحد اعلی رسانیده بنحوی که محتاج بهیچگونه توضیح دیگری نیست، نالنا برای حس اعتماد برؤسأ و همقطاران ایرانی و بالاخره اتکاءفرد فرد نظامیان ایران بقدرت سلحشوری خویش باز در قسمت اعظم داستانهای شاهنامه از قول سرداران ایرانی بیاناتی فرموده که قرائت آنها بی اختیار بخواشند ایرانی شهامت و شجاعت خارق العاده میبخشد که بخودی خود حس اعتماد کامل یعنی مفهوم مطالب مذاکوره نظامنامه بنحو اکمل تأمین میگردد، چنانکه فرموده:

هنر نزد ایرانیانست و بس نگیرند شیر ژیان را بکس
همه یکدلازند و یزدان شناسن بگیتی^۲ ندارند از کس هراس
مرا ارج^۳ ایران بباید شناخت بزرگ آنکه با نامداران بساخت
و درجای دیگر از قول رستم در حضور کیخسرو راجع ببحث و مقایسه قشون ایران و توران میفرماید:

بدین دشت کینه گرازما یکی است همه خیل^۴ توران بجنگ آنکه گیست
چه اندیشی از آن سپاه بزرگ که توران چو میش است و ایران چو گرگ
و درجای دیگر که گرد آفرید دختر کزدهم بجنگ سهراب میرود پس از
اطلاع سهراب از دختر بودن گرد آفرید فردوسی از زبان سهراب بطریق ذیل
دلاوری ایرانیان را توصیف میفرماید:

بدانست سهراب کاو دختر است
شگفت آمدش گفت از ایران سپاه
سر موی او از در افسر است
چنین دختر آید باورد گاه^۵

۱ - بوم و بر - منزل ، هاوا ، زمین ، وطن باشد . ۲ - ارج - بفتح اول و سکون ثانی و تالث بمعنى قدر و قیمت و مرتبه وحد و اندازه باشد ، چه ارجمند صاحب قدر و قیمت و مرتبه را گویند و سند بمعنى صاحب و خداوند آمده است . ۳ - خیل - بفتح اول بمعنى جماعت و طائفه . ۴ - آوردگاه - میدان جنگ .

سواران جنگی بروز نبرد همادا زنادر آرند گرد
زناسان چنینند ایران سران ! چگونه اند گردان آجنگ آوران !
بعلاوه ضمن هزار بیتی که بنام گفار دفقی در شاهنامه درج فرموده است طی.
مراسله جواهیه گشتاسب به ارجاسب سپاهیان ایران را چنین توصیف میفرماید :



(خ)

همه کار دیده همه ذامدار	بیاریم گردان هزاران هزار
نه افراسیابی و نه پیغوی	همه ایرجی زاده پهلوی
همه راست بالا، همه راستگوی	همه شاه چهر و همه ماهر وی
همه از در گنج و تاج و سپاه	همه از در پادشاهی و گاه
همه از در یاره و گوشوار	همه دین پذیر و همه هوشیار
سم اسب ایشان کند کوه دست	چو دانند کم کوس بر پیل بست
همه شیرگیر و همه رزم ساز	جهانشان نفرسوده از رنج آز

- ۱ - سران ، جمع سراست که بمعنی سردار و مقدم لشکر باشد ۲ - گردان جم گرد بضم اول . مبارز ، دلاور - بهادر و شجاع را گویند ۳ - پیغو - بفتح اول و ضم ثالث بر وزن و م معنی بیکو باشد و آن ولایتی است مشهور در هندوستان و توران و نام هر که پادشاه آن ولایت شود .. ۴ - یاره - دست بر نجن باشد و آن حلقه ایست از طلا و نقره و غیر آن که در دست گفند . ۵ - آز - حرص و طمع .



نگاری از سپاهیان ایران (د)

۴۵۵ نیزه داران شمشیر زن ۵۵۶ لشگر آرای و لشگر شکن

چو جوشن^۱ پوشند روز نمرد ن چرخ برین بگذرانند گرد



نمونه از سپاهیان ایران (ب)

بزین اندرون گشته چون کوه سخت سر کوه از ایشان شده لخت لخت^۲
همه فیزه بر دست و باره^۳ بزین نبشه همه نام من بر نگین

۱ - جوشن - بعر بی زرده را گویند و در فارسی سلاحی است غیر از زرده زیرا زرده تماماً از حلقه است
وجوشن حلقه و تنگه آهن باشد . ۲ - لخت بروزن سخت یعنی باره . ۳ - باره ، اسب .



نمونه از سپاهیان ایران (ب)

زیر سپهبدار و اسفندیار
بخورشید و ماه اندر آرفد پای
نارد بیک زخم ایشان درنگ
ز چنگال، ناخن، ریزان شود
نیارد^۱ شدن تیز در جنگشان
نیارد همی نام ایشان شنید
بیارند از دیده در آب خون
به بیند، بخواهد ز دیوان کفن
مراین هردو را گیرد از خشم، چشم
چو رانده باره بروز نبرد
همی تا بد از گرزشان فر و بزر^۲
ترا کرد باید باشان نگاه

ازیشان دو گرد گزیده سوار
چو یشان بپوشند ز آهن قیای
که گر ازدها پیش آید بجنگ
و گر شیر بیند گریزان شود
پلنگ از به بیند دل و چنگشان
و گر دیو بیند، شود نا پدید
نهنگان گریزان به آب اندر ون
چو این هردو بیل^۳ راهمی اهرمن
فلک گربه بیند، ز گردون بخشش
زمین لرزد از زیر این هردو مرد
چو بر گردن آرفد کوبنده گر ز
چو ایشان باستند پیش سپاه

۱ - نیارد بمعنی یارا نداشتند است و یارا بمعنی قوت و قدرت و توانائی وزهره و دلیر و مجال و فر صفت باشد . ۲ - بیل - بفتح اول شجاع ، دلاور ، بهادر ، بهلوان و مطلق العنان را گفته اند . ۳ - بروز بضم اول ، نوخاستگی وقد و قامت آدمی و شکوه و عظمت باشد .

بخورشید ها نند با تاج و تخت همی قابد از چهرشان فرو بخت
 چنین گوانند و اسپهبدان گزیده پسندیده ام مؤبدان
 تو جیحون مینبار^۱ هر گز بهشگ که مارا چه جیحون، چه سیحون، چه خشگ
 اگر تاب^۲ تیغم بجیحون رسد
 بهامون درون پیل گریان شود
 بر زم اندر آرم سرت زیر پای
 بالاخره برای بیان اهمیت و لزوم انصباط بازشکاری شاه را مثال زده که عقابی
 برادر شکار کرفته است و شاه فوراً امر باعدمش داده است، بدین ترتیب که :

چنین گفت باز تو ای شهریار	عقابی گرفتست روز شکار
<u>چنین گفت کاورا بکوید پشت</u>	<u>که بامهر خود چرا شد درشت</u>
بیاویز اورا ز دار بلند	بدان، تا بد و باز گردد گزند ^۳
<u>که تا کهتران نیز در سارزار</u>	<u>فزو نی فزو نی در شهربار</u>

علاوه فردوسی برای بیان کیفیت و لزوم یک انصباط فوق العاده قوی و مستحکم
 که بایستی هنگام جنگ بین کلیه مراتب قشون حکمفرما باشد ضمن تشریح
 جنگ دوازده رخ آنرا کاملاً و بطور تفصیل توضیح می فرماید بدین نحو که :
 قوای ایران در کوه کنابد تحت فرماندهی گودرز و قوای توران در صحرای
 ریید تحت فرماندهی پیران مستقر گردیده ، وضعیت اراضی آنجا بهیچیک اجازه
 پیشستی (عرض^۴) را نمیدهد ، بنا برین هر یک از دو فرمانده قوای ابوا بجمعی
 خود را از مبارت به پیشستی در آن جنگ منع نموده اند امام اذر قوای توران هومان

۱ - مینبار - پر مکن . ۲ - تاب - نافتن هرجیزی که نورانی و روشن باشد و نیز تاب و طاقت و
 توانائی و خشم و قهر و غضب را گویند . ۳ - هامون - دشت و صحراء و زمین هموار خالی از
 بلندی ویستی را مینامند . ۴ - گزند بروزن کمند معنی آسیب و آفت و رنج و جسم زخم
 باشد . ۵ - چون فردوسی در همه جا تعریض را پیشستی اصطلاح فرموده بنا بر این همه جا
 در این کتاب آنرا پیروی خواهیم کرد .

برادر پیران اضباط را لغو و برخلاف میل و دستور پیران برای مبارزه بخطوط ایرانیان می شتابد، ولی در قوای ایران که عموماً دارای اضباط راسخ و محکمی بودند چون امر جنگ نداشته اند در تمام خطوط از مبادرت جنگ خود داری و موکول با جازه فرمانده قوا مینمایند (راجع باین مطلب درفصل دوم باب سوم این کتاب مفصل بحث شده است) که با نتیجه عدم رعایت اضباط در قوای توران و توجه دقیق آن در قشون ایران جنگ را بنفع ایرانیان خاتمه میدهد.

فصل دوم

حس وطن پرستی

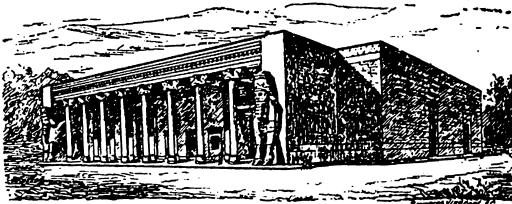
بند دوم نظامنامه پیاده قشون شاهنشاهی تعلیم حس وطن پرستی و طریقه

رشد و نمو آن را بوسیله تذکرات

و قایع بر جسته تاریخی مملکت

راهنمایی مینماید، فردوسی خود

احیا کننده و بزرگترین حافظ این



نمونه از بناهای ایران قدیم (خ) و قایع بر جسته بوده، بزرگترین

رفتها را برای انجام این مقصود متحمل گردیده و داستانهای ییشمایر را بنظم

آورده که عموماً مین و معرف عظمت دیرینه مملکت و محرك پرستش و ستایش این

آب و خاک میشود که اگر بخواهیم آنها را بیان کنیم بایستی تمام شاهنامه عیناً نقل

شود ولی در اینجا فعلاً بذکر قسمت کوچکی اکتفاء و در آن فردوسی تهییج و

تبییغ وطن پرستی را با استدلال بیان و برای حفظ وطن قبول مرگ را بروزندگی

ترجیح داده است، چنانکه فرموده:

نگه کن بدین لشگر نامدار جوانان شایسته کار زار

زن و کودک و خرد و بیوند خویش زبهر بربوم و فرزند خویش

از آن به که کشور به دشمن دهیم همه سر بسر تن بکشتن دهیم

و باز در جای دیگر فردوسی از قول افراسیاب که می خواهد قسمتی از

عده خود را برای آخرین تلاشی که در جنگ گنگ دژ لازم بوده بکار اندازد؛

۱ - بیوند بروزن فرزند، معنی اتصال و متصل و خویش و تبار باشد.

حس وطن پرستی

برای تحریک تعصب و حمیت آنها موضوع وطن و دوده^۱ را پیش کشیده و بطریق ذیل می فرماید:

زبهر بروم و فرزند خویش همان از پی گنج و پیوند خویش
بیندید با یکدگر دامنا مهانید بد خواه پیرامنا^۲
بالاخره روح وطن پرستی خود فردوسی می تواند بزرگترین مثال و سرمشق برای ما واقع گردد که در ضمن مصالحه اشانه نامه در کلیه اشعار او با درخشندگی می نظری جلب نظر و توجه مینماید که حتی در مرور دیان عمل اسبان نیز آن را منظور و می توان گفت که در این قسمت بی اختیار بوده است، چنانکه در مرور جنگ رستم و اسفندیار که نتیجه جنگ این دو پهلوان را انتظار می کشد با اینکه هر دو آیرانی بوده اند ولی چون رستم را در اشتغال نائمه این جنگ بدون تقصیر و اسفندیار را کاملاً مقصراً می شناخته و از طرفی وجود رستم را برای ایران ذی قیمت تر از اسفندیار و بعلاوه اصولاً مادر اسفندیار را رومی و دختر قصر می دانسته چنانکه ضمن بیان نژاد و پهلوانی از قول اسفندیار فرموده:

همان مادرم دختر قصر است که او بر سر رومیان افسر است
بناب حسن وطن پرستی فوق العاده خود نتیجه جنگ را بطریق ذیل سؤال می فرماید:
بیسیم تا : اسب اسفندیار سوی آخر آور آید همی می سوار
و یا : باره رستم جنگ جوی بایوان^۳ نهد می خداوند روی
که درین سؤال اسب اسفندیار را بسوی آخر و باره رستم را بطرف ایوان خوانده است.

و باز در جای دیگر ضمن مباحثه هومان با گودرز قشون ایران را به شیر و تو رانیان را بروم باه پیر از قول گودرز معرفی می فرماید، چنانکه فرموده:

۱ - دوده - دودمان و خانواده را گویند . ۲ - پیرامن بروزن پیراهن اطراف و گرداگرد جیزی را گویند . ۳ - ایوان بر وزن کیوان صفة و طاق را گویند .

کنون آمدم با سپاه گران از ایران گزیده دلاور سران
 شما هم بکردار روباه پیر به پیشه در، از ایم نخجیر اگیر
 همی چاره سازیلودستان^۲ و بنده^۳
 گریزان زگرز و سنان^۴ و کمند
 که روباه با شیر ناید برآه دلیری مکن جنگ مارا خواه

۱ - «خجیر» - شکار، شکار گفته، شکار کردن و شکارگاه باشد و نیز بهائم دشتی و هر جانور
 صحرائی را وقی بگیرند عموماً و بزرگوهی را خواه بگیرند خواه نگیرند گویند . ۲ - دستان
 هکر و حیله ۳ - بنده - هکر، حیله، زرق، فربیب، سالوسی و غم و غصه باشد . ۴ - سنان
 آهن نوک نیزه را گویند .

فصل سوم

حس اعتماد و لزوم تعاون و معاضدت

بند سوم نظامنامه پیاده درباره حس اعتماد نسبت بارزش رؤسائے وائزات آن بحث نموده، همچنین در کتاب شیوه کارزار موضوع اعتماد بر رؤسائے جزو اصول نابه قرار داده شده که در نیل بموقیت دخالت کای دارد. فردوسی گذشته از آنکه کراراً این مسئله را ضمن داستانهایی که نقل نموده و در خاتمه آنها تایج مفیدی میگیرد مختصرآ دریک بین اهمیت آن را بطريق ذیل گوشت فرموده است:

چو سالار شایسته باشد بجنگ نترسد سپاه از دلاور نهنگ
و بالاخره در همین بند سوم نظامنامه پیاده لزوم تعاون و معاضدت را بین نظامیان تشریح می کند که از آن طریق، حس اعتماد آنها یکدیگر تولید گردد.

فردوسی نیز همین منظور را در دو بین ذیل استدلال نموده و نذکر میدهد:
ز دانا تو نشینیدی این داسقان؟ که بر گوید از گفته باستان
که گر دو برادر نهد پشت پشت قن کوه را خاک ماند بمشت؟

بالاخره همانطوریکه گفته شده است، تعاون و اتحاد افراد در میدان محاربه نه فقط چندین برابر بارزش جنگی آنها میافزاید بلکه میتوان گفت اساساً اگر این نکته رعایت نشود کمترین موافقیت نسبت هیچ قسمی نشده و در حقیقت موقعی هریک از صنوف یا قسمتها می توانند از اعمال خود نمره بفرمادهی تقدیم دارند که اساس عمل آنها بر تشریک مساعی قرار گرفته باشد، درین خصوص هم (لزوم و اهمیت تعاون در موقع جنگ) فردوسی فرموده است:

چو در جنگ لشکر بود همگروه چه دشت و چه هامون، چه در یاو کوه
اگر یار باشید با هم بجنگ از آواز رو به نترسد پلنگ

باب دوم

خواص صنوف

فصل اول

پیاده نظام

در قسمت اول شیوه کارزار، پیاده نظام صفت اصلی قشون معرفی گردیده و چون یگانه صنفی است که در هر نوع زمین قادر بر حرکت بوده و صفت محاربه نزدیک شناخته شده، بعلاوه در پیشستی اوست که قبل از همه آرایش دشمن را اشغال و باین وسیله موفقیت قطعی را بدست میدهد، همچنین در تدافع قسمت زنده و جاندار سدی است که امواج تهاجم دشمن با آن برخورد میکند، لذا **مالک الرقاب** میدان جنگ و بقول دیگر قهرمان میدان فبرد و بگفته اروپائیان ملکه میدان جنگ با آن لقب داده اند. فردوسی در حوالی هزار سال قبل تمام تشخیصات فوق را بر روی این صفت بیان و باو لقب «فریاد رس میدان جنگ» داده چنانکه فرموده است:

پیاده کند جنگ پیش سپاه

بکردار شیران بیازیم^۱ جنگ

جهانی بر خویش تگ آوریم

که او بود در جنگ فریادرس

با زدر جای دیگر جنگ پیشستی را بنام جنگ پلانگ مخصوص پیاده

فرموده و می فرماید:

۱ - بیازیدن - بر وزن و معنی بالیدن است که نمو کردن باشد، بمعنی قصد و اراده آهنگ کردن و باند شدن و دست دراز کردن نیز آمده است.



نمونه از افراد پیاده نظام قدیم ایران (خ)

نباشد مرا زنگ رفتن بجنگ پیاده بسازیم جنگ پلنگ

همچین در محل دیگری که از جنگ سواره تیجه نگرفته ، موافقیت و غلبه در جنگ را بوسیله جنگ پیاده امکان پذیری فرماید ، چنانکه فرموده :

پیاده مگر دست یابم بر اوی به پیکار خون اندر آرم بجوى

و مخصوصاً برای بیان عبارت شیوه کارزار که : « در پیش‌دستی پیاده نظام است که قبل از همه آرایش دشمن را شغال مینماید و در درنگی^۱ نیز قسمت زنده و جاندار سدیست که امواج تهاجم دشمن با آن برخورد میکند . »

فردوسی محل این صنف را در آرایش جنگی قوا در جلوی سایر صنوف معین فرموده ، چنانکه می فرماید :

پیاده که بد در خور کارزار
بفرمود قا پیش روی سوار
صفی بر کشیدند فیزه وران
سپر دار با باد پایان سران
پس پشت ایشان سواران جنگ

۱ - فردوسی این خاذ حالت تدافعی را در زنگی اصطلاح فرموده و درین کتاب ازین پسند تدافع را بدین لغت خواهیم ناهید .

پس پشتشان ژنده^۱ پیلان چو گوه زمین از پی پیل گشته ستوه^۲
و این مسئله را باز در جای دیگر بدین ترتیب اشاره می فرماید :

جهان شد پر آوای بوق و سپاه
توقفتی که روی زمین آهفت
دولشکر چنان شد سه روز و سه شب
از این روی و آن روی بر پشت زین
همان پوشش چرخ جوشن شدست

و این نکته (استقرار پیاده نظام در قسمت مقدم آرایش و جلو تراز سایر
صنوف) هنوز هم که وسائل پر قدرت آتشین جدید بمیان آمده تغییر نموده ، بلکه
بیشتر تأیید گردیده است .

بعلاوه غالباً در جنگها اینکه پهلوانان هم طرازی را مقابل یکدیگر قرار میدهد
پس از آنکه از طرق مختلفه حریقی بواسطه قوت مساوی هر دو حریف نتیجه
نمیگیرد بالاخره آنها را پیاده نموده و یکی را فاتح و دیگری را مغلوب و نتیجه
قطعی را بست میدهد ، چنانکه در رزم رستم و اشکبوس پس از آنکه رهام از
مقابل اشکبوس فرار میکند از قول رستم خطاب بطوس می فرماید :

نه من بر آشافت و باطوس گفت
که رهام را جام باده است جفت
بمی در همی تیغ بازی کند
میان یلان سر فرازی کند
چراشد کنون روی چون سندروس^۳ سواری نبند کمتر از اشکبوس !
تو قلب سپه را بائین بدار من اکنون پیاده کنم کار زار

۱ - ژنده - بروزن خنده هر چیز عظیم و مهمی را گویند همچو ژنده پیل که بمعنی پیل بزرگ است ۲ - ستوه یعنی ملول ، عاجز شده ، بازمانده ، نتنگ آمده و افسرده .

۳ - سندروس بفتح اول و تالت صمغی باشد شیبه بکاربا و روغن کمان را از آن بزنند ، دخانش نافع بواسیر باشد و رنگ سرخ را نیز گویند و نسبتش بر نگ کزد خود ظاهر است ، فرق میان کاهربا و سندروس این است که کاهربا را چون در آتش نهند از آن بوی مصطفکی آید و از سندروس بوئی بغايت ناخوش .

به بند کمر بر ، بزد تیر چند
همواردت آمد ، مرو باز جای
عنان را گران کرد و اورابخواند
تن بی سرت را که خواهد گریست؟
چو پرسی تو نامم درین انجمن
زمانه مرا پنک ترگ^۱ تو کرد
بکشتن دهی تن بیکبارگی
که ای بی بهده مرد پر خاشجوی
سر سرکشان زیر سنگ آورد
سوار اندر آیند هر گز بجنگ؟
پیاده بیاموزمت کارزار

که قا اسب بستانم از اشکبوس
بدو روی خندان شوفد انجمن
بلدین زورو این دست و این کارزار

و باز در جنگ رستم و سهراب پس از آنکه با نوع رزمهای مختلفه متشبث
و نتیجه عائد نمی دارند بالاخره آنها را پیاده نموده و بکشته گرفن و میدارد ،
چنانکه در روز اول که رستم بدست سهراب مغلوب شده و زمین می خورد می فرماید :
ز اسبان جنگی فرود آمدند
بر فتند هردو روان پر ز درد
ز تن هاخوی و خون همی ریختند

کمان را بزه بر ، بیازو فکند
خر و شید کای مرد جنگ آزمای
کشانی بخندید و خیره بماند
بدو گفت خندان ، که نام تو چیست؟
قچه تن بدو گفت کای شوم تن
مرا مام من ، نام ، مرگ تو کرد
کشانی بدو گفت بی بارگی
تیه تن چین داد پاسخ بدوى
پیاده ندیدی که جنگ آورد

بشهر تو شیر و پلنگ و نهنگ
هم اکنون ترا ای نبرده^۲ سوار
پیاده مرا زان فرستاد طوس
کشانی پیاده شود همه چو هن
پیاده به از چون تو سیصد سوار

- ۱ - ترگ - کلاه خود . ۲ - نبرده بروزن نکرده بمعنی شجاع و دلیر و دلاور باشد .
۳ - هشیوار بروزن خریدار بمعنی خردمند و عاقل و هشیار باشد وبضم اول هم درست است .
۴ - گبر - بفتح اول و سکون ثانی بمعنی خود و خفتان است ، بفتح اول و ثانی نیز آمده است .
۵ - خوی - بفتح اول و واو معدله بروزن می ، عرق انسان و حیوانات دیگر باشد .



(خ)

و باز در روز دوم کشته گیری که سه را بدست رستم کشته میشود می فرماید:
دگر باره اسبان بیستند سخت بسر بر همی گشت بد خواه بخت
بکشته گرفتن نهادند سر گر فتید هر دو دوال^۱ کمر

فصل دوم

سواره نظام

سواره نظام که در قشو نهای قدیم دارای اهمیت مخصوصی بوده و قسمت عمده عمل جنگ را بر عهده داشته است، در اغلب قسمتهای شاهنامه استعمال آن نشان داده شده، مخصوصاً در مواقی که سرعت عمل ایجاب میشده فردوسی بیشتر آن را بکار می‌انداخته است. همینطور چنانکه در قسمت اول **شیوه کارزار** راجع بخواص سوار و استعمال آن در باب سرعتش بحث شده و غالباً در عمل تهاجمی و یا محاصره، عمل احاطه جناحی، یا حمله های بعقب سر دشمن را بر عهده این صفت واگذار میکند **فردوسی** هم غالباً در موقع تهاجم، تقسیم قوا و ذکر آرایش قوائی که بر علیه یکدیگر صفات آرائی می نموده اند، سوار را بیشتر در جناحی بنظر را احاطه، یار داده جناحه که دشمن بخواهد بعمل آورد قرار میداده است، که از آنجمله اول راجع با استعمال سوار برای تعاقب در جنگ **قالینوی و انطاکیه** که انوشیروان بر علیه **فرفوريوس** بعمل آورده، می فرماید:

کی^۱ تاجور بر لب آورده کف
بفرمود تا بر ~~کشیدند~~ صف
که شد بسته از گرد بر باد راه
سپاهی بیامد به پیش سپاه
یلان سر افزار و شمشیر زن
شدہ نامور لشکری انجمن
همه جنگ را تفک بسته میان
بزرگان و فرزانگان^۲ و مهان
بخون آب داده همه تیغ را

۱ - کی بفتح اول و سکون ثانی معنی پادشاه پادشاهان است یعنی پادشاهی که در عصر خود از همه پادشاهان بزر گتر باشد و بعرایی ملک الملوك خوانند همچنین پادشاه قهار و جبار و بلند مرتبه را گویندو این نام را در بلندی و قدر از کیوان گرفته اندجه او بلندترین کوکب سیاره است، اصلی و نجیب نیز را میگویند و ترجمه سلطان هم هست . ۲ - فرزانه بروزن بروانه، حکیم و دانشمند و عالم و عاقل باشد . ۲ - مینع - ابر .

نوشرون



(خ)

سپه را نبید بیشتر زان درنگ که نخجیر گیرد ز بالا پلنگ فردوسی برای آنکه کمی مدت توقف آن قشون و سرعت عماش را مجسم سازد . مدت درنگ را با اندازه زمانی تشیه نموده که پلنگ از ارتفاعی برای پریدن و گرفتن شکار لازم دارد .

و گر ^۱ خسته از جنگ بر گشته بود دریده درفش و نگو نسار کوس <u>بهامون کجا غرمش آید بچنگ</u>	بهرسو ز رومی تلی کشته بود بشد خسته از جنگ فر فوریوس <u>سواران ایران بسان پلنگ</u>
---	---

<u>پس رومیان در همی تاختند</u> درین قسمت عمل تعاقبی را بوسیله سوار صراحة توضیح و برای آنکه حالت و سرعت فوق العاده آنان را نشان دهد به پلنگی تشیه نموده که در تعاقب میش کوهی بوده و آنرا بچنگ آورده باشد .
--

و باز در جای دیگر که می خواهد از سرعت سوار در عمل تعاقب استفاده

۱ - و گر بمعنی و یا آمده است . ۲ - غرم ، بضم اول و سکون ثانی و تالث میش کوهی را گویند .

تماید ضمن جنگ سرخه با رستم بیان و در آنجا پس از آنکه سرخه با فرامرز مقابله و توانائی مقاومت را در خود نمی پند فرار و بوسیله فرامرز و سواران تعاقب و دستگیر میشود چنانکه فرموده است :

فرامرز را نیزه شد لخت لخت	زفیر وی مردان و از زخم سخت
ندارد، غمین گشت و پیچید روی	بدانست سرخه که پایاب ^۱ اوی
همی تاخت با تیغ هندی بدست	پس اندر، فرامرز، چون پل مست
دمان ^۲ از پسش بر کشیده غریبو	سواران ایران بکردار دیو
بیازید، چونانکه بیازد پلشگ	فرامرز چون سرخه را یافت چنگ
بر آورد وزد ناگهان بر زمین	کمر بند بگرفت، وز پشت زین
با شترگاه آوردش از کارزار	پیاده به پیش اندر افکند خوار
و نیز مورد استعمال این صنف را در جناحین آرایش بمنظور های مناکوره	
ضمن بیان جنگ ساوه شاه بابهرام چوینه بطریق ذیل تشریح فرموده است :	
چو بشنیده بهرام کامد سپاه در و دشت شد سرخ وزرد و سیاه	
(مقصود از این الوان بیان قهای مختلف الونی بوده که هر واحدی از قشون داشته است).	

به پیش اندر ونون تیغ زن لشکری	پس پشت بد شارسان ^۳ هری
سپاهی همه یکدل و یکسره	بیاراست با هیمه ^۴ هیسره ^۵
ستاره ز نوک سنان روشنست	تو گفتی جهان یکسر از جوشنست
بارایش و ساز ^۶ آن رزمگاه	نگه کرد آن رزمگاه ساوه شاه

۱ - پایاب بروزن شاداب، تاب و توانائی و طاقت و مقاومت را گویند. ۲ - دمان بروزن امان، بمعنی فریاد کنان از شادی و غصب مفترط است، تند و تیز رفتن و سخت حمله گردن را نیز گویند. ۳ - شارسان - شهرستان آباد. ۴ و ۵ - میمه و میسره - راستگاه و چیگاه آرایش جنگی لشکر است که با صلاح نظامی امروزه جناح راست و چپ گویند. ۶ - ساز - استعداد کارها و رونق مهم را گویند و به عنی سلاح و ادوات جنگ نیز هست.

هری از پس پشت بهرام دید همان جای خود تنگ و ناکام دید

(این هم یکی از نکات مهمه جنگ است که باید شهرستان آباد را قشون در پشت سر خود داشته باشد تا علاوه بر منافع متعدد ، تدارکات قوا نیز تأمین باشد) .

چنین گفت پس باسهواران خویش	که : آمد فرینده ای نزد من
جهاندیده و غمگساران خویش	از آن پارسی مهتر ^۱ انجمن
از آن گرفتند و شدجای من خارسان ^۲	همی بود تا آن سپه شارسان

(بهرام چوینه برای آنکه فرصت اشغال میدان محاربه وسیعی داشته باشد یکنفررا بعنوان مذاکرات بدوف نزدساوه شاه اعزام داشته و در همان حین محل منظور را اشغال مینماید که در آنجا می توانسته است حداکثر استفاده از وسائل موجوده خود را بعمل آورده جنگ را بدشمن در محل بسیار نا مساعدی تحمل کند که دشمن تواند بجز مختصه ازو سائل خود را بکار اندخته از آن استفاده نماید که این مسئله خود نیز یکی از فتوون مهمه جنگ است) .

بر آن جای تنگی صفائ بر کشید	هوای نیلگون شد زمین ناپدید
سپه بود بر میمه چل هزار	سواران ژوین ^۳ ور و فیزه دار
ابر میسره چل هزار دگر	همه ناوك انداز و بر خاشخر

بقلب اندرؤن نامور چل هزار	چه فیزه گذار و چه خنجر گذار
همان چل هزار از دلیران مرد	پس پشت لشکر ابر پای کرد
ز لشکر بسی نیز بیکار بود	بدان تنگی اندر گرفتار بود
چو دیوار پیلان به پیش سپاه	فراز آوریدند و بستند راه
پس اندر غمی شد دلساوه شاه	که تنگ آمدش جایگاه سپاه

درین اشعار علاوه بر استعمال سوار در جناحین آرایش مسئله فریب خوردن

۱ - مهتر بزر گتر و کمتر معنی کوچکتر است . ۲ - خارسان - خرابه و ویرانه .

۳ - ژوین معنی زوین است که نیزه کوچکی بوده که بر سر آن دو شاخ باشد .



برام بهرام با ساوه شاه (ج)

ساوه شاه را از بهرام که بمنظور اشغال یک میدان محاربه مناسب بعمل آورده بود دقیقاً توضیح ویکی از افکار بزرگ جنگی را بخواننده عطا فرموده است. و باز در موقع لشگر کشی افراسیاب بکین پرسش آرایش قوای ایران را

بطریق ذیل تشریح می فرماید :

وزان روی رستم سپه بر کشید زمین شد ز سگرد یلان ناپدید

بیار است بر میمه نه گیو و طاووس سواران بیدار با بوق و کوس

هچیر و گرانمایگان یکسره

ستادند با نیزه در قابگاه

زواره پس اندر، فرامرز پیش

زنیزه هواشد چو پشت پلانگ

نهزان سوستوه و نه زین سوشکوه

چو گودرز کشوا د بر میسره

فریبرز با رستم کینه خواه

بسازید در قلبه جای خویش

شد از سم اسبان زهین سنگرنگ

چنین بود هردو سپه همگروه

که درینجا باز سواران ایران را در جناحین آرایش قرار داده است م

فصل سوم

تو پیخانه

در شیوه کارزار می نویسد که :

تو پیخانه باقدرت آتش خود پیاده را برای بدست آوردن تفوق آتشی
مساعدت و پشتیبانی میکند، مخصوصاً توضیح میدهد که: هر قدر مقاومت دشمن
بیشتر انتظار برو دباید تو پیخانه بیشتری در اختیار آن قسمت گذاشت.
و درجای دیگر مینویسد: «خراب کردن غایت مطلوب تو پیخانه است».
فردوسی نیز در هر موقع که پیشتدستی بقلعه مستحکمی را تشریح میکند همه جا
بنام عراده و منجنيق تو پیخانه را دخالت داده و با پشتیبانی آن سقوط مواضع
مستحکمه را امکان پذیر مینماید. چنانکه در قسمت حمله کیخسرو و به گنگ دژ
که درباره قلعه آن بطريق ذیل توصیف نموده :

زمین هشت فرسنگ بالای او همانا که چارست پنهانی او
بر آن باره^۱ دژ^۲ نپرد عقاب
نبیند کسی آن بلندی بخواب
بزرگی و فرمان و تخت و سپاه
همان بوم کاورا بهشت است زام
همه جای شادی و آرام و کام
به مر گوشه چشم و آبگیر
بیالا و پنهانی ، پرتاب^۳ تیر

۱ - باره - دیوار حصار قلعه و شهر . ۲ - دژ - قلعه . ۳ - پرتاب بروزن مهتاب ، نوعی از تیر است
که آن ابیان دور توان انداخت . مقصود فردوسی از این شعر بیان واحد یک مقیاس طول است که
آن عبارت از برد نهائی تیر آن زمان بوده است که از محل پرتاب تا نقطه سقوط محسوب میشده
چنانکه در کتب آمده است که افراسیاب در روز سیزدهم ماه تیر بر بلاد ایران مستولی شده و
منوچهر در قلعه طبرستان متخصص گردیده بود ، باین شرط صالح شد که یک کس از لشکر منوچهر
بهمه نیروی خویش تیری بیندازد و هر جا که آن تیر بیفتند آن جا سرحد باشد . گویند آرش
تیری انداخت و آن تیر بر کنار آب آمون افتاد و آن جا سرحد شد بنا برین یا رسیان این
روز از این ماه را هم مانند عید جشن سازند چنانکه مهر گان و نوروز را مبارک دانند بعلاوه
این روز را تیر گان و جشن آن را جشن تیر گان خوانند .

همی موقبد آورده از هند و روم
بیشتری بر آورده ز آباد بوم
همانا که زان باره فرنگ گلیست

و در خصوص تحریح وضعیت حوالی آن قلعه چنین فرموده است :

زیکسوی آن شارسان گوه بود
بروی دگر رود و آب روان
برای حمله به چنین قلعه ای و بمنظور پشتیبانی عده های پیاده که مطابق طرح
فرماندهی میباشدی قسمتی از اعمال حناری را انجام داده سپس بحمله
مبادرت نمایند عراده و منجنيق را بکار می اندازد ، چنانکه میفرماید :

نهاد از برش هرسوئی جانلیق ^۲	دو صد باره عراده و منجنيق ^۱
ز دیوار دژ ، چون سربد گمان	دو صد چرخ ^۳ بر هر دری با کمان
چوزاله ^۴ همی کوفتی برش	پدید آمدی ، منجنيق از برش
ابا چرخها تگ بسته میان	پس منجنيق اندر ورون رو میان

همچنین برای حظ این قلعه ضمن اقداماتی که افراسیاب برای استحکام و
آرایش درنگی آن بعمل می آورد میفرماید :

<u>برآمد ز آرام وز خورد و خواب</u>	<u>وزانسو بگنگ اندر افراسیاب</u>
<u>بیرج اندر ، آن رزم را جای کرد</u>	<u>بدیوار عراده بر پای گرد</u>
<u>کشیدند بر باره افسونگران</u>	<u>بفرهود تا سنگهای گران</u>
<u>سپاهی بدیوار دژ بر نشاند</u>	<u>بسی کار دانان روهی بخواهد</u>
<u>بر آورده بیدار دل جانلیق</u>	<u>برآورده بیدار دل جانلیق</u>

۱ - منجنيق مغرب منجنيک و آن آلتی بوده است مانند فلاخن ولی بسیار بزرگ که بر سر جوبی تعبیه میکردند و سنگ و خاک و آتش در آن نموده بطرف دشمن می انداختند . ۲ - جانلیق .
معنی عیسوی کاتولیک بوده و فردوسی همهجا عراده و منجنيق را توسط جانلیق بکار میاندازد .
۳ - چرخ نوعی از منجنيق است . ۴ - زاله - هنگرگ - شبنم و بادان نیسان را هم گویند .

کمانهای چرخ و سپر های کرسی^۱ همه برجها پر ز خفتان و ترسی
و در خصوص عمل پشتیانی عراده و منجنيق هائی که گیخسر و قرارداده بود
نمی فرماید :

<u>ز مین نیلگون شد هوا لاجورد</u>	<u>ز عراده و منجنيق و ز گرد</u>
درخشیدن قیغ و گرز گران	خر و شیدن پیل و بازگ سران
ز باریدن تیر و گرد سپاه	تو گفتی بر آویخت با هور آماه
کجا چشم روشن جهان را ندید	بر انگونه گشت آسمان ناولدید

(شرح مفصل حمله باین قلعه در فصل پنجم باب ششم این کتاب مندرج است)
همچنین در قسمت حمله انوشیروان بروم در برخورد بیک قلعه مستحکمی که
در شهر شوراب بوده و بیچوچه برای دخول آن راهی نمی یافته است باز با استعمال
منجنيق آنجارا سقوط داده و قابل تسخیر می سازد ، چنانکه فرموده است :

که شوراب بد نام آن کارسان	چنین تا بیامد بدان شارسان
گرفت اندران شهر شوراب بوم	از ایران ، چو گشتاسب آمد بروم
بر آورده دید سر در هوا	پر از مردم و ساز جنگ و نوا ^۴

در این شعر ارتفاع فوق العاده قلعه را ضمن آرایش درنگی کاملی که با وسائل
و قواعد جنگی در آن بعمل آمده بود توصیف می فرماید :

زخارا^۵ بی افکنده در زرف^۶ آب کشیده سر باره اندر سحاب^۷
که در این شعر نیز مجدداً ارتفاع بی اندازه آن را متذکر و همچنین استحکام
فوق العاده بی و بنیان آن را حکایت می فرماید .

- ۱ - کر گ بفتح کاف و سکون را و گاف کر گدن را گویند . ۲ - هور - آفتاب ، خورشید .
- ۳ - کجا در این مصرع معنی که میدهد چون بمعنی که وجه نیز استعمال می شود .
- ۴ - نوا - ساز و سرآجام و جمهیت و سامان و کنتر مال و نیکوئی حال و رونق کار و سپاه و
لشکر و توشه و آذوقه را گویند . ۵ - خارا - سنگ سخت . ۶ - زرف - عمیق و گود .
- ۷ - سحاب - ابر .

بَگَرَدْ حَصَارِ اندر آمد سپاه نَدِيدَندْ جَائِي بَدرَگَاهِ رَاه
درین شعر عمل احاطه و اکشافی را که برای دخول آن معمول داشته و راهی
تیافه اند بیان فرموده است.

بعد ساخت از چارسو منجنيق پیای آمد آن باره جانلیق

اینجا باز تقسیم منجنيق را که همان توپخانه آن زمان بوده در چهار سمت
قلعه تشریح و دخالت فرمانده و متخصص آن را که همه جا بنام جانلیق (یعنی
عیسوی کاتولیک) معرفی فرموده بیان میفرماید.

برآمد ز هرسو دم رسخیز نَدِيدَندْ جَائِي گَذَار و گَرِيز
شور و غوغائی که بر اثر عمل منجنيق‌ها بر اهالی قلعه تولید گردیده در
شعر فوق توصیف و طبق آن برای اهالی قلعه محل توقف و فراری را باقی
نگذارد بودند.

چو خورشید تابان زگنبد گذشت شد آن باره دژ بکردار دشت

مطابق این بیت در حوالی غروب دیوار قلعه بر اثر فعالیت منجنيق‌ها با خاک
یکسان شده سپس حرکت پیاده نظام و هجوم سواره نظام را چنانکه قبل نیزمند کور
اقفاده که غالباً از سرعت آن در این قیل موقع استفاده می‌شده و گویا در موقع
حمله خروش و عربده زیادی برای تخریب روحیه دشمن بعمل می‌آورده اند
تشریح و میفرماید:

خروش سواران و گرد سپاه همان دود آتش برآمد بهام

همچین در جای دیگری که اسکندر معروف، بقلعه مستحکمی که دیوار آن
بسیار ضخیم و در اندلس بوده بر میخورد باز استعمال عراده و منجنيق را وسیله
فتح آن قرار میدهد چنانکه فرموده است:

یکی پادشا بود قرقار نام ابا لشکر و گنج و گسترده کام



تصویر اسکندر مقدونی که فردوسی در باره او از قول اردشیر میفرماید :
 کسی نبست زین نامدار انجمن ز فرزانه و مردم رای زن
 که نشقید : اسکندر بد نهان جه کرد از فرومایگی در جهان
 ... کان ما را بکیت بکشت به بیدادی آورد گمگیتی بمشت

فرماندهی سپهبد فردوسی

یکی شارسان داشت باساز جنگ سر باره او ندیده کلنگ^۱
بر آن باره دژ گندشتی سوار گرفتیش ز لشکر مر آن را حصار
 درین اشعار اهمیت استحکام شهر و قلعه را که با وسائل جنگی کافی حفظ
 دیشده، بعلاوه دارای ارتفاع زیادی بوده است بیان فرموده بنحویکه ضخامت دیوار
 را بقسمی معرفی میفرماید که سوار میتوانسته از روی آن عبور کند.

سکندر بفرمود تا جائیق	بیاورد ارابه و منجنيق
بیک هفته بستد حصار بلند	شهر اندرون شد سپاه ارجمند

که مطابق این دو بیت بالاخره پس از یک هفته با دخالت توپخانه آن زمان
 (ارابه و منجنيق) اسکندر موفق بفتح آن شهر گردیده است.
 و باز در جای دیگر که انوشیروان دژ سقیلا را می خواسته است تسخیر
 کند میفرماید:

بیامد ز عموریه تا حلب	جهان شد پراز بانگ شور و جلب^۲
سواران ایران چو سیصد هزار	حلب را گرفتند یکسر حصار
سپاه ازدر آمد زهر سو بجنگ	نبد جنگیان را فراوان درنگ
بیماراست بر هر سوی منجنيق	زگردان روم آنکه بد جائیق
حصار سقیلا پرداختند	کزان سو همی تاختن ساختند
حلب شد بکردار دریای خون	بزنها ر شد لشکر باطرون
بی اندازه کشند ازیشان به تیر	برزم اندرون چند شد دستگیر
bedo هفته از رومیان سی هزار	گرفتند و بردن زی^۳ شهریار
در اشعار فوق بهمان قسمی که توپخانه امروز قبل از شروع بحمله بمنظور	درتی کردن عوامل مقاومت دشمن آتش تهیه اجرا درین حمله نیز عده حمله ور
را پشتیبانی مینمایند عمل منجنيق ها عیناً بهمان قسم نمایش داده شده است.	طرف، جانب و نزدیک.

۱ - کلنگ بضم اول وفتح ثانی یرنده ایست کبود رنگ و دراز گردن بزرگتر از لکلک ویر
 های زیر دم اورا برسر زنند. ۲ - جلب - شور و غوغغا و صدا و فریاد. ۳ - زنهار - امان
 و مهلت وعده و بیمان و ترس و بیم و شکوه و شکایت و حسرت و افسوس. ۴ - زی - سوی،
 طرف، جانب و نزدیک.

باب سیم

اصول جنگ

فصل اول

کلیات

شیوه کارزار برای تحمیل اراده بر دشمن و تسهیل وامکان موفقیت در جنگ ،
اعمال حسن ابتکار را الزام نموده و چنین دستور میدهد که :

نماید بدشمن اجازه داد که بتواند آزادانه بر ضرر رماداخ عمل شود .

وبرای بدست آوردن صحیح ترین راه اخذا ابتکار ، اصولی را که اساساً بنام اصول
مسلم و ثابت جنگ بشمار می کند . این اصول لا یتغیر عبارتند از :

اصل پیشدهستی ، اصل قوای روحی ، اصل ضربت قوی بضعیف ، اصل
آزادی عمل ، و برای اثبات ثبات این اصول از گفتار فرماندهان معروف شواهد
متعددی ذکر می کند ، از آنجمله آرشیدوک شارل گفته است :

پس از نوشتن تاریخ جنگ سی ساله که شخصاً در دوازده نبرد
دهشت آور آن شرکت داشته ام بکلی بر این عقیده شدم که در هر
اردو کشی که اصول جنگ در آن رعایت شده باشد امید موفقیت
قطعی است و تاکنون با واقعه که خلاف این مطلب باشد مصادف
نشده ام .

و نیز از قول ناپلئون اول چنین نقل شده که :

در هر جا و در هر وضعیت حتی الامکان باید اصول جنگ را

رعايت و نتيجه را بمساعدت بخت و طالع محول نمود.
همچنین از قول هارشال **فهش** نقل شده که :

اصول جنگ همیشه و در هر دوره ثابت و تغییر ناپذیر است ،
صنعت جنگ شبیه بصناعت معماری است : مصالح و ملزماتی که در
ساختمانها بمصرف میرسد ممکن است در ادوار مختلف تغییر پیدا کند
مثلما از سنگ ، چوب یا آهن باشد ولی در کلیه ساختمانها قاعدة موازن
همیشه و در هر دوره ثابت و قطعی است .

اینک بشرح اصول چهار گانه مذاکرة فوق پرداخته ، شواهدی را که در
شاهنامه راجع بان اصول از گفتار خداوند جنگ فردوسی طویل بدست آمده
است بیان میکنیم .

فصل دوم

اصل پیشدهستی

برای لزوم و مزایای اصل پیشدهستی، شیوه کارزار چین می نویسد :
تمام تجربیات تاریخ جنگ بما می آموزد که عملیات پیشدهستی بیشتر در روحیه دشمن مؤثر بوده، اراده اورا تحت الشاعع قرار داده، آزادی عملیاتش را محدود یا نا بود می سازد . بنا برین همیشه وقتی ارزش واقعی وضعیت مارا به پیروی طریقه دیگری مجبور نمی سازد پیشدهستی جدی و بی باکانه بهترین و کوتاه ترین راه فتح می باشد و حتی در تأیید آن مینویسد که :

فقط باید تو انست پیشدهستی کرد، زیرا وسائل فنی امروزه هر کس را که نتواند بحالا کی پیشدهستی نند گرچه با رشید ترین وضعی وارد مرحله حمله شده باشد معدوم می سازد .
 باز در جای دیگر مزايا و لزوم پیشدهستی را شیوه کارزار توصیف نموده چین تذکر میدهد که :

برای تحصیل موافقیت نهائی، باید بوسیله شکست دادن بدشمن پیشروی نمود و اورا مجبور بعقب نشینی کرد، پیشدهستی این نتیجه قطعی را میتواند بدست بدهد .

علاوه راجع بتفوق پیشدهستی غالباً از گفتار سرداران یکی دو قرن اخیر اروپائی کرارآ در کتاب شیوه کارزار و نیز در تواریخ جنگ شاهد و گواه می آورند از آن جمله می نویسند که ناپلئون گفته :

هر جنگ نتیجه قطعی فقط با پیشستی و حمله بدست می‌اید و بس .
و نیز از قول ژومنی نقل شده که :

در جنگ تصادفی هر طرفی که برای دست یافتن و تصرف نقاط
مسلط بر دشمن پیشستی جو یدهم قوای متفرق دشمن را از حین استفاده
خواهد انداخت وهم قوه و قدرت خود را مضاعف خواهد کرد .
همچنین از قول آرشیدوک شارل مینویسد که :

هیچ چیز دولتی را مجبور با تأخذ حالت درنگی نمی نماید مگر
بعضی وضعیات فوق العاده و احتیاج مبرم بدرنگ و در این صورت
هم ممکن است برای مدتی موقعه بحال درنگی درآمد ، ولی بمحض بدست
آمدن موقع مساعد ، باز باید فورا حمله و پیشستی نمود .
و باز از قول همین آرشیدوک شارل گفته شده که :

حرکاتی که در جنگ متعاق به نتیجه مطلوبه میشود و آن راهی که از همه
زود تر و بهتر مقصود میرسد حرکات پیشستی و حمله بدشمن است .
و برای آنکه جمله کوتاه تری را بیاورند از قول سکارنو نقل میکنند که :

هر که میخواهد فاتح شود باید حمله کند نه دفاع .
و باز برای آوردن جمله کوتاه تری از قول دو هسته مینویسند :
غلبه یعنی پیشرفتان .

بالاخره برای درجه اهمیت پیشستی از قول دراگو میروف میگویند :
ده پانزده نفر نظامی که با سرنیزه حمله میکند بیکصد نفر از قوای
دشمن ارزش دارند .

اینها گفتار فرماندهانی است که در کتب جنگی متداوله امروزه بعنوان شاهد ذکر شده و در صحت واستحکام تمام آنها هیچگونه شک و دیگر کسی نمیتواند داشته باشد ولی جای تعجب است که راجع بهمین نکات از فرموده های فردوسی همین عالیقدر ترین فرمانده نظامی دنیا ذکری نشده در ضرورتی که از لحاظ قدمت و غالب مسائل دیگر بر عموم اشخاص مذکوره مزیت و بر تری داشته و در حوالی هزار سال قبل در همان موقعی که نه وسائل امروزه وجود داشته و نه مدارس نظامی مرتبی را از قبیل مدرسه عالی جنگ و سن سیر وغیره طی نموده باشد فقط بنا باستعداد درخشان و خدا داد فرماندهیش این نکات را تشخیص داده و مفهوم تمام مطالب مذکوره راجع باین اصل را در چند بیت بطریق ذیل بیان میفرماید:

<u>تو پیروزی از پیشدهستی کنی</u>	<u>سرت پست گردد چو سستی کنی</u>
هر آنکس که در جنگ سست آمدی	به آورد ^۱ نا تقدیرست آمدی.
هر آنکس که در جنگ پیشی کند	همه رای و آهنگ پیشی کند
<u>چنین است گردند گوز پشت</u>	<u>چو فرمی نمودی به بینی درشت</u>
که در این اشاره صراحة بدست گرفتن ابتکار عمليات و نفوذ و غلبه بر دشمن را در سایه پیشدهستی بیان فرموده است . بعلاوه راجع بعیب جنگ درنگی که روحیه درنگیان (مدافعين) همیشه خراب بوده و هیچ وقت نتیجه قطعی بوسیله جنگ درنگی تحصیل نمیشود فرموده است :	

<u>ز پیکار ^۲ و کینش نقر سد سپاه</u>	<u>چو دشمن بدیوار گیرد پناه</u>
<u>کزین پس شو دیگمان خارسان</u>	<u>شکسته دلست او بر این شارسان</u>

۱ - آورد - جنگ و حمله . ۲ - پیکار بروزن نیزار ، جنگ و جدال و قصدواراده را گویند -

و باز در جای دیگر ، که قشون گیخه‌رو قسمتی از دیوار گنگ دژ را خراب و تلفات پیشماری بمحاذین آن وارد می‌آورند ، فردوسی از قول افراصیاب . جنگ درنگی را ضمن تویخ به جهن و گرسیوز بطریق ذیل مذہت می‌فرماید :

نگون باره گفتی که برداشت پای	بکردار کوه اندر آمد زجای
وزان باره چندی ز ترکان بزیر	نگون اندر آمد بکردار شیر
که آرد بد و شور بختی جهان	بدام اندر آید سرش ناگهان
بر آمد خروشیدن کارزار	به پیروزی لشکر شهریار
سوی رخنه دژ نهادند روی	بیامد دمان ، مارستم جنگجوی
خبر شد همانگه با فراسیاب	کجا باره شرسان شد خراب
پس افراصیاب اندر آمد چو گرد	بجهن و بگرسیوز آواز کرد
که بباره دژ شما را چکار !	سپه را ز شهشیر باید حصار

بعلاوه برای موقعی هم که وضعیت (زمین و دشمن) اتخاذ طریقه دیگری را (بغیر پیشستی) الزام مینماید فردوسی شرح کافی ضمن بیان جنگ ایران و توران بیان فرموده است :

موقعی است که قوای ایران و توران در دشت رسید و کوهستان کناید مقابله یکدیگر صفت آرائی کرده‌اند ، در آن موقع چون وضعیت اراضی بهیچیک از طرفین اجازه پیشستی را نمیدهد بنا برین ناچار هردو طرف بحالت درنگی باقی و منتظر اقدام پیشستی طرف مقابله خود هستند :

چو پاسخ چین یافت ، بر گشت گیو	ابا نامداران و گردان نیو
سپهبدار ، چون گیوب بر گشت ازوی	خر و شان سوی جنگ بنها دروی
بیامد چو پیش کناید رسید	بدان دامن کوه لشکر کشید
چو گیو اندر آمد به پیش پدر	همی گفت پاسخ همه سر بسر
بگو درز گفت : « اندر آور سپاه	بچائی که سازی همی رزمگاه
که اورا همی آشتی رای نیست	بداش اندرون ، داد را جای نیست

زه رگونه با او سخن راند ^{۱۴} ام
چو آمد پدیدار ازیشان گناه
که گودرز و گیو اندر آمد بجنگ
سپاه اندر آمد ز افراسیاب
کذون کینه را کوس بر پیل بست
چنین گفت با گیو پس پهلوان
همین داشتم چشم، از این بدنهان
بیاوست رفتن که چاره نبود
یکی داشتان گفته بودم بشاه
که دل را ز مهر کسی بر گسل
همه مهر پیران به ترکان بر، است
دوان از پی گیو پیران دائم
چو داشت گودرز کامد سپاه
ز کوه اندر آمد، به امون گذشت
بدشت اندر آورد لشکر گروه
چی پیران سپاه از کناید برآرد
سواران جوشن وران، صدهزار
بر فقید، بسته کمرها بجنگ
بکردار کوه از دو رویه سپاه
بر آمد خروشیدن کر ذای ^۲
ز ریبد زمین تا کناید، سپاه

همی هر چه گفتمی بر او خوانده ام
هیونی ^۱ بر افکند نزدیک شاه
سپه راند باید کذون بی درنگ
چو ما باز گشتهيم، بگذاشت آب
همی جنگ هارا کند پیش دست «
که : «پیران به پیری رسید از روان
ولیکن، بفرمان شاه جهان
دلش را کذون شهریار آزمود
چو فرمود لشکر کشیدن برآه
کجا، نیستش با زبان راست، دل
بشهویدهمی شاه ازا و پاک، دست «
سپه را همی راند بر سان شیر
بزد کوس و آمد زریبد برآه
کشیدند لشکر، بر آن پهن دشت
به امون سپاه، از پس پشت، کوه
بروز از درون روشنایی نماند
ز ترکان میان بسته کارزار
هه نیزه و تیغ هندی بچنگ
از آهن بسر بر، ذهاده کلاه
تو گفتی بجهبد همی که زجای
در و دشت ازیشان کمود و سپاه

۱ - هیون - بفتح اول بر وزن زبون بمعنی شتر باشد مطابقاً وبعضی گفته اند شتر جمازه
است و بعضی شتر بزرگ را گویند، اسب و هر جانور بزرگ را نیز خوانند .
۲ - کرنا - بوقی بوده که در روز جنگ می نواختند .

ز نیزه هوا ، جز بجوشن فمائد
بشد^۱ روشانی زخورشید و ماه
ز آهن ، زمین بود و زگرد ، میغ

در بیت فوق که ستاره و خورشید و زمین و ابر را تشیه جنگی نموده است روح کامل العیار نظامی فردوسی بخوبی خوانده میشود .

ز قرگ و سنان ، آسمان آهنهن
که برسان دریا همی بردهید
گسته نشد تاشب آمد ز کوه
فراز آوریدند و بستند راه

در این بیت فردوسی استقرار وسائل جنگ را در موضع مربوطه ، که با استفاده از تاریکی شب صورت گرفته بیان فرموده است .

ز آواز گردان پر خاشجوی
بدامن بر ، از آستین دشمنست
بدرید دل ، در شب تیر هگون
سپهدار ایران ، به پیش سپاه
یلان را به سوهمی ساخت حای*

ز جنگ دلیران ، بی اندوه بود
چنان در خور آمد که تن را روان
ابا جوشن و تیر آهن گذار
بفرمود تا پیش روی سوار

ز گرد سپه ، روز روشن فمائد
از آواز اسبان و گرد سپاه
ستاره سنان بود و خورشید تیغ

بتوفید^۲ از آوای گردان زمین
چو گودرز توران سپه را بدید
در فشن از درفش و گروه از گروه
چو شب تیره شد ، پیل پیش سپاه

بر افروختند آتش از هردو روی
جهان سر بسر گفتی اهرمنست
ز بانگ تیره^۳ بسنگ اندر درون
سپیده برآمد ز کوه سیاه

به آسوده اسب ، اندر آورد پای
سپه را سوی میمه ، کوه بود
سوی میسره ، رود آب روان
همیدون پیاده پس نیزه دار

پیاده ، که بد در خور کارزار

۱ - بشد در اینجا معنی از بین رفت است . ۲ - توفیدن بروزن کوشیدن ، معنی صدا و ندا و فریاد و آواز و شور و غوغای کردن باشد و نیز معنی غریدن و عربیده کردن و جنبش و برهمخورد کی خلائق و وحش نیز آمده . ۳ - تیره - دهل و کوس و نقاره . * این هم یکی از نکات مخصوص جنگ است که فقط مطلعین از فن نظام بدان توجه دارند ، که بایستی اتخاذ آرایش جنگی در روز عمل آید

<u>صفی بر کشیدند نیزهوران</u>	<u>سپر دار ، با بادپایان سران</u>
کمانها فکنده بیازو درون	همی از جگرshan بجوشیدخون
پس پشت ایشان سواران جنگ	کتر آتش بخنجر بیردند زنگ
پس پشتshan زنده پیلان چوکوه	زمین از پی پیل گمته ستوه
درخشش خجسته میان سپاه	ز گوهر در افشاں بکدارماه
درخشیدن تیغهای بنفس	از آن سایه کاویانی درخش
تو گفتی که اندر شب قیره چهر	ستاره همی بر فشاند سپهر
بیاراست لشکر بسان بجهشت	بیاغ وفا ، سرو کینه بکشت
فریبرز را داد پس میمنه	پس پشت لشکر ، هجیر و بنه
گرازه سر تخته گیوگان	زواره نگهبان تخت کیان
بیاری فریبرز بر خاستند	بیک روی لشکر بیار استند
برهام فرمود پس پیملوان	که: «ای تاج و تخت و خردار وان
برو با سواران سوی میسره	بکدار نوروز هور از بره ^۱
برا فروز لشکر تو از فر خویش	سپه را همی دار در بر خویش
بدان آبگون خنجر نیو سوز	چوشیرزیان ازیلان رزم تو ز ^۲ ».
بر فقط دیارانش با او بهم	ز گردنان لشکر یکی گستاخ
د گر کزدهم رزم را ناگزیر	فرو هل که بگذارد از چرخ تیر
بغرمود با گیو تا ده هزار	بر فقط دیارانش با او بهم
سپرد آن زمان پشت لشکر بدروی	که بد جای گردنان پر خاشجوی
بر فقط دیارانش با او بهم	چو گر گین و چون زنگه شاوران
درخشش فرستاد و سیصد سوار	نگهبان لشکر سوی رود بار

۱ - در بن جا مراد از هورو بره آفتاب و برج حمل باشد . ۲ - توزیدن بر وزن کوشیدن بمعنی تاخت و تاراج کردن و حاصل کردن و گذاردن و ادا کردن است .

<u>در فشی و سیصد زگردن گروه</u>	<u>همیدون فرستاد برسوی کوه</u>
<u>برآمده، برآورد از آبوه، سر</u>	<u>یکی دیده بان بر سر کوه سر</u>
<u>از آن دیده گه، دیده بر تاخته</u>	<u>شب و روز گردن بر افراحته</u>
<u>پی هور را گر بدیدی براه</u>	<u>بعجستی همی راه توران سپاه</u>
<u>بگفته و گودرز بر خاستی*</u>	<u>ز دیده، خروشیدن آراستی</u>
<u>که رزم آرزو گرد خورشید و ماه</u>	<u>بدانسان بیمار است آن رزمگاه</u>
<u>نترسد سپاه از دلاور نه نگ</u>	<u>چو سالار شایسته باشد بجنگ</u>
<u>که دارد سپه را ز دشمن نگاه</u>	<u>وزان پس بیامد بسالار گاه^۱</u>
<u>یلان را بقلب اندرون جای کرد</u>	<u>در فشی دل افروز، بر پایی گرد</u>
<u>پس پشت، شیدوش و فرهاد، پیش</u>	<u>سران راهمه خواندز دیک خویش</u>
<u>سوی راست، کتماره شیر گیر</u>	<u>بلدست چیش، رزم دیده هجیر</u>
<u>پس پشت، پیلان جنگی بپای</u>	<u>بیستند ز آهن، بگردش سرای</u>
<u>در فش از برش سایه کاویان</u>	<u>سپهدار گودرز شان در میان</u>
چنانکه در ایات فوق ملاحظه میشود فردوسی اجزئی الی کلی ترین نکات استقرار جنگی قوای ایران را برای این نبرد تشريح و در آن اعمال:	
تقسیم قوا برای اتخاذ آرایش متنفذه، توجّه به نقاط مهم (کوه و رو دخانه)، بر قراری دیده بان، تعیین محل فرماندهی کل قوا و سایر نکات شیوه کارزار را که متناسب با آن موقع بوده است دقیقاً بیان و مجسم فرموده و از ذکر هیچیک از نکات لازمه فروگذار نکرده است.	
<u>همی بستند از ماه و خورشید نور</u>	<u>نگه کرد پیران بلشکر ز دور</u>

* - این دیده بان، مخصوص و در جوار پست فرماندهی قوا بر قرار شده بود، چنانکه امروزه هم برای نقاط مهم میکمارند. ۱ - سالار گاه - پست فرماندهی کل قوا.

<u>دل از رفیع و قیمار، بیرگاستن</u>	بدان ساز و آن لشکر آراستن
عنان بافقه سر بسر در عنان	در و دشت و گوه و بیابان سنان
برآشافت با تیره خورشید بخت	سپهبدار توران، غمی گشت سخت
نیامدش بر آرزو رزمگاه	وزان پس نگه کرد جای سپاه
همی بزرد از خشم کف را بکف	نه آوردگه دید و نه جای صف

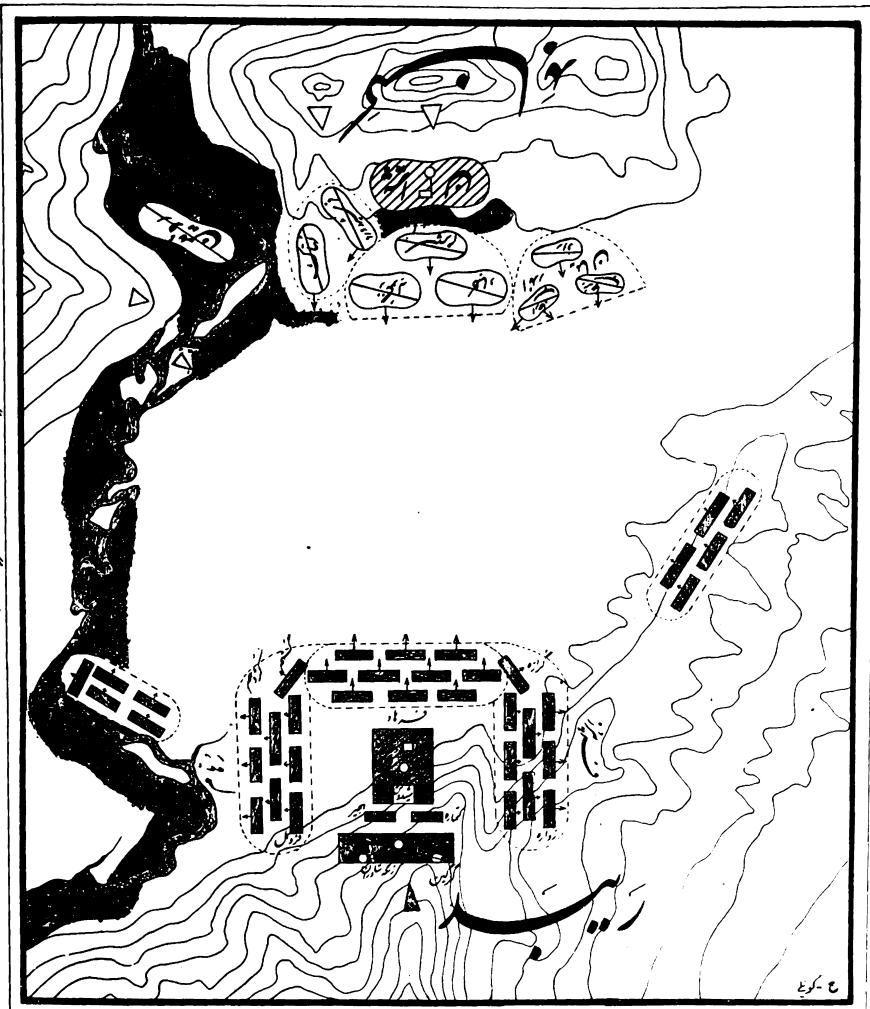
در این اشعار خشم و تأسف فرمانده قوای توران (پیران) را که برانر نیافتن یک میدان محاربه مناسب در مقابل قوای مستقر ایران در مواضع مستحکم تولید شده بود فردوسی مجسم فرموده است.

<u>برآنسان که آمد بیایست ساخت</u>	<u>چو سوی یلان اسب بایست تاخت</u>
فردوسی در این شعر تصمیم پیران را که ناچار بایستی با همین وضعیت تدبیر مقتضی اتخاذ نماید و غالباً ممکن است فرماندهان نظامی در مقابل دشمن باین قیل اوضاع دچار شده و خواه نا خواه مجبورند که با آن اوضاع نامطلوب اعمال خود را وفق دهنده بیان فرموده است.	

کسی کو گند جنگ را دست پیش	پس، از نامداران و گردان خویش
کسی کو بدان کینه گیرد شتاب	وزان جنگ سازان افراسیاب
که بودند شایسته کار زار	گزین کرد شمشیر زن سی هزار
سپاهی هژبر افکن و رزمخواه	بیهودان سپرد آن زمان قلبکاه
فهاد سپه راد و بر جاسب را	بخواند از دریمان و ارجاسب را
ابا سی هزار از دلیران گرد	چپ رزمگاهش بدیشان سپرد
ابا سی هزار از یلان فبرد	چو لهاک جنگی و فرشید ورد
زمهن سر بسر گشت از آهن سیاه	گرفتند بر هیمه نه جایگاه
سپهرم که بد روز فریاد را	چو زنگوله گرد و کلbad را
به پشت سواران خنجر گذار	فرستاد با نیزهور ^۱ ده هزار

۱ - ور - بفتح اول و سکون ثانی وقتی که با کلمه ترکیب شود معنی صاحب و خداوند و دارندگا میدهد، مثال نیزهور که صاحب نیزه یا نیزه داراست.

طراح پیشنهادی از این روش برای اینجا



عده‌توانی ایران	پیاره‌نمایی ایران	پست-فناوری‌گلستانه
○	■	●
نکران توزان	بنفوایم ایران	آنژام‌نمایی ایران
△	□	■
		دیده‌بان

برون رفت روئین روئینه تن ابا ده هزار از یلان ختن
 بدان ، قادر آن بیشه ساران چوشیر کهیه نگه کند با یلان دلیر
 طلايه^۱ فرستد بروود و بکوه سپهدار ایران شود زان ستوه
 سگر از رزمگه ، پی نهد پیشتر بجنبد ابر خویشن پیشتر
سپهدار روئین بکردار شیر پس پشت او اندر آید دلیر

در اشعار فوق **فردوسی** گذشته از آنکه اتخاذ آرایش جنگی قوای توران را در مقابل ایرانیان تشریح فرموده ، ضمن پیان تدبیر فرماندهی پیران فرمانده قوای توران (که اگر قوای ایران مبادرت به پیشستی کنند سپهدار روئین با عده اواباجمعی خود از کمینگاه خارج گردیده پیش ایشان حمله کند) یکی از فون مهمه جنگ را که غالب فرماندهان معروف مخصوصاً ناپلهون بدان معتقد بوده و همیشه عمل میکرده اند یعنی حمله بعقب سر دشمن که باصطلاح نظامی امروزه ، مانور از عقب نامیده میشود تعلم فرموده است .

همان دیده بان^۲ بر سر گوهسار نگهبان^۳ روز و ستاره شمار
 کز ایرانیان گرسواری ز دور عنان تافقی سوی سالار تور
 نگهبان دیده رزمگه خروش همه رزمگه آمدی زو بجوش
 در ایات فوق برقراری تأمین و دیده بانی قوای توران را بسمت قوای ایران تشریح فرموده است .

۱ - طلايه - مقصود از طلايه عده های کوچکی هستند که از قوای اصلی خارج گردیده و بمسافت متناسبی (بنا بوضم زمین) بسمت احتمالی رفته بوشش و تامین عده اصلی را عهده دار دیشوند .
 ۲ - دیده بان - شخصی است که در محل مناسی که دارای چشم انداز وسیع باشد قرار گرفته ، نقطه یامنطۀ را که احتمال ورود دشمن از آنجامیرود دراقبت نموده مشهودات خود را فوراً خبر میدهد . ۳ - نگهبان - مقصود از نگهبان همانست که امروزه آن را کشیکچی میگویند و آن کسی است که از طلايه جدا شده بنقط مساعد تری جاورفته بوشش و تأمین طلايه را عهده دار میگردد .

دو لشکر بروی اندر آورد روی
چنین ایستاده سه روز و سه شب
هه بیگفت گودرز: «گرجای خویش
سپاه اندر آید پس پشت من
شب و روز بر پای پیش سپاه
که تاروز گاری که زیک اخترس است
کجا بردمد باد روز نبرد
برایشان بیابم مگر دستگاه
نمایند بجز باد ، در مشت من
همی جست نیک اختر هوروماه
کدام است و جنبش کرا در خورست
که چشم سواران پیو شد بگرد
بکردار باد اندر آرم سپاه»

در اشعار فوق فردوسی برای اثبات آنکه : «باتمام مزایا ولزومی که برای
بیشدهستی ذکر شد ، بعضی اوقات وضعیت نبرد (زمین و غیره) ممکنست اجازه
بیشدهستی را نداده و قبول وضعیت درنگی مفید تر واقع گردد ». از قول
گودرز که تدبیر متّخذه پیوان را دریافته بود ، فرموده است که : اگر
بپیشدهستی مبادرت و ازین موضع حرکت نمایم دشمن این محل را که
هم پشت سر عده و هم نقطه مهم خط رجمت میباشد بدهست آورده
بالنتیجه تمام قوا معدوم خواهد شد ، بنابرین باستی با وضعیت درنگی
مترصد بود که یا دشمن اقدام بپیشدهستی نماید و یا باد مخالفی بطرف
دشمن وزیده دیده بانی آنها را دچار اشکال کد ، در آن موقع بالاستفاده
از آن اوضاع یک حمله سریع امکان پذیر خواهد بود .

وزان روی پیان نهاده دوچشم
که گودرز را دل بجو شد بخشید
کند پشت پر دخت^۱ راند سپاه
کمین اندر آرد به پشتیش زرده

۱. - پر دخت مخفف پرداخت بمنی خالی کردن است .

چون موضوع تدبیر متخلصه پیران (حمله بعقب سر دشمن) یکی از مسائل مهم شیوه کارزار میباشد، فردوسی علاوه بر موارد مذکوره در چند جای دیگر تیز آن را تکرار نماید که موقع خود خواهد آمد.

که تاکی بر آرند گردان خروش
بشد بیژن گیو ، تا قابسگاه
همی باسمان بر پراکند خاک
چرائی بدین خیره بودن پیای ؟!!
شب و روز آسایش آمد ز کار !!
نه گردی بروی هوا بر دمید !!
یکی را برگ در ، نجنبید خون !!
نه آخر بر نگ و نگار اندرند !!
نبودی چو گودرز دیگر سوار !!
از آن کشتن و رزمگاه گشته
سر بخت ایرانیان گشته دید
نخواهد که بیند همی رزمگاه !
نهادست سر سوی چرخ بلند
ستاره شماره همی گردماه

شد از جنگ جنگ آوران او زبون
که اور اروان خود بدین مرز نیست
که شیر زبان از تو جوید هنر !!
یکی تیز کن مغز و بنمای خشم
بگیرد همی رزم لشکر ، نوا

چو پولاد روی زمین بفسرد

دو سالار بنها ده زین گونه گوش
بروز چهارم ، ز پشت سپاه
به پیش پدرشده همه جامه چاک
همه گفت : « کای باب کار آزمای
به پنجم ، فراز آمد این روز گار !!
نه خورشید شاه شیر گردان بدید !!
سواران بخدمتان و خود اندرون
دلیران همه زیر بار از درند !!
با پیران پس از رستم نامدار
کنون تا بیامد ز جنگ پشن
بلادن که چندین پسر کشته دید
که گر خسته گشته است و کم کرده راه
به پیر پیش بر ، چشم باید فکند
سپه دار کو ناشمرده سپاه
تو بشناس کاندر تتش نیست خون

شگفت از جهان دیده گودرز نیست
شگفت از تودارم همی ای پدر
دولشکر همی بر تودارند چشم
کنون چون جهان گرم و روشن هوا

چو این روز گار خوشی بگذرد

۱ - گشن بفتح اول و دوم که آن را گشن هم گویند بمعنی انبوه است .

پس پشت، برف آید و پیش، جنگ

که آورد گیرد براین رزمگاه؟

زجنگ آوران وز مردان کین
گزین من ، اندر خور کارزار
سرافشان کنیم از بر ما هشان «

در اشعار فوق فردوسی از قول بیژن که بنا به بی تجربگی و غرور جوانی.
بنزد پدر (گیو) آمده و بدون آنکه عاقبت کار را در نظر بگیرد از درنگ چند
روزه متغیر و گودرز را انتقاد میکند، یکی از نکات مهمه جنگی را که : «نبایستی.
حتی المقدور جنگ را بزمستان کشانید» بیان و تعلیم میفرماید.

بسی آفرین خواند بر پورنیو
تودادی هرا پور نیکی شناس
شناسای هر کار و جویای کین

چوبرنیزه ها گردد افسرده چنگ

که آید زگردان به پیش سپاه؟

ورایدون که ترسی همی از کمین
بمن داد باید سواری هزار
بر آریم گرد از کمینگاهشان

ز گفتار بیژن ، بخندید گیو
بدادر گفت ، از تو دارم سپاس
همش زوردادی همش هوش و دین

در پیت اخیر فردوسی کینه جوئی نسبت بدشمن را هم از خصائیل قابل ستایش.
مردان جنگ معرفی فرموده است.

چنان چون بود بچه پهلوان
که فرزند ما گر نباشد دلیر
پدرش آب دریا بود مام خاک

زبان بر نیا ۲ بر گشاده مکن
بر این لشکر نامور مهتر است
نماید بهر کارش آموزگار
نه ترکان بر نگ و نگار اندرند

بمن باز گشت ، این دلاور جوان
چنین گفت هرجفت را نره شیر
بیریم ازاو مهر و پیوند ، پاک

ولیکن توابی پور چیره^۱ سخن
که او کار دیدست و دانانتر است
کسی کو بود سوده روزگار
سواران ما گر بیار اندرند

۱ - چیره - بروزن خیره بمعنی مستولی شدن و تساطع یافتن است . شجاع و دلاور را نیز
گردید ۲ - نیا به معنی جد و پدر بدل آید .

همه دیده پر آب و پر خون جگر
که تر کان بجنگ اندر آرنديا^۱

برد لشکر کینهور همگروه
که چون در نوردد^۲ همه مرزرا
همه گردش چرخ را بشمرد
ستند روی گیتی ز ترکان تهی
در اشعار فوق فردوسی چنین تعلیم میفرماید که : او^{اولاً} باستی جوانان
کم تجربه را با تشویق و ملاحظه بخطاها و اشتباهات ناشیه از آنها
آگاه نمود . ثانیاً : در محلی باید بدشمن حمله کرد که نتواند خود را
بارا^{ضی} مساعدی کشانیده ، حصول نتیجه قطعی را بتأخیر اندازد (در
اراضی^{دو} هستانی این قبیل موضع غالباً ممکنست پیش آید) .

که ای پهلوان جهان سر برسر
سزد گر نداریم رومی قبای

بمی روی پژمرده گلگوون کنهم
بیایم کمر بسته کار زار

طبق اشعار فوق همانطوریکه در تمام قشور ایران اضباط کامل حکمفرما بوده
و این خود یکی از رشته های مهم اصول جنگ محسوب میشود بیژن
هم با تمام غرور و حرارتی که برای رفتن جنگ داشت ، با مر پدر که تضمیم گودرز
(فرمانده کل قوا و پدر بزرگ بیژن) را باو ابلاغ نموده بود اطاعت امر نموده از
حمله بتورانیان منصرف میشود .

۱ - نوردهدن - پیچیدن و طی کردن است ، معنی بی نام و نشان ساختن و گذاشتن هم
آمده است . ۲ - شوم - درینجا معنی بروم .

وزان لشکر قرق، هومان دلیر
 که ای پهلوان رد، افراستیاب
 به پنجم^۱ فرازآمد این روزگار
 از آهن میان سوده و دل زکین
 چهداری بروی اندرا آورد، روی؟
 گرت رای جنگست؟ جنگ آزمای
 که ننگست بر تو ایا پهلوان
 همان لشکرست اینکه از ماجنگ
 ازیشان ۵۵ رزمگه کشته بود
 نه زین نامداران سواری کم است
 ورت آرزو نیست خون ریختن
 ز جنگ آوران بهره برو گزین
 چو بشنید پیران زهومان سخن
 بدان ای برادر که این رزمخواه
 گزین^۲ بزرگان کیهانسر و است
 یکی آنکه: «کیهانسر و ازشاه من
 و دیگر که: «از پهلوانان شاه
 بگردن فرازی و مردانگی
 سه دیگر که: «پرداخ دارد جگر
 که از تن سرانشان جدا مانده ایم
 کنون تا، بتقش اندرون جان بود
 چهارم: «دولشکر میان دو کوه

یاهد به پیش برادر چو شیر
 گرفت اندرين جنگ ماراشتاب
 میان بسته در جنگ چندین سوار
 نهاده دو دیده با ایران زمین
 چه اندیشه داری بدل؟ در بگوی
 و گرایی! گشتی؟ ایدر^۳ میای
 براین کار خندند بیر و جوان
 بر قیقد و رفتہ زرخ آب ورنگ
 زمین سربسرو جوی خون گشته بود
 نه آن دوده را پهلوان رستم است
 نخواهی همی لشکر انگیختن
 بهن ده، تو بنگر بدین دشت کین
 بد و گفت: مشتاب و تندی مکن
 که آمد بر من چنین با سپاه
 سر نامداران و هم پهلو^۴ است
 همی سر فرازه بهر انجمن»
 ندانم چو گودرز کسرا بجاه
 برای هشیوار و فرزانگی»
 پر از خون، دل از درد چندان پسر
 زمین را بخون گرد بشانده ایم
 براین کینه چون همار پیچان بود»
 فراز آوریدست و گردد گروه

۱ - درین جا پنجم یعنی روز پنجم ۲ - ایدر بر وزن دیگر معنی اینجا و اینک و اکنون
 باشد . ۳ - گزین بضم اول معنی گزیده و انتخاب کرده شده است . ۴ - پهلو بفتح اول
 و سکون تانی و فتح تالی مردم شجاع و دلاور بزرگ را گویند .

<u>براندیش ، کاين رنج کو تاه نیست</u>	<u>زهرسو که جوانی ، بد دوراه نیست</u>
<u>از آن کوه باره بر آرند سر</u>	<u>بکوشید باید ، بدان ، تمامگر</u>
<u>بجنگ اندرون پیشلسته کنند</u>	<u>مگر مانده گردند و سستی کنند</u>
<u>یکی تیر باران کنم بر سرش</u>	<u>چو از کوه بیرون کشد لشکرش</u>
<u>چوشیر زیان ، جان بر آریمشان</u>	<u>چو دیوار ، گرد اند آریمشان</u>
<u>برآید بخورشید بر ، نام ما</u>	<u>بریشان بگردد همه کام ما</u>
<u>برآورده از چرخ کیوان کلاه</u>	<u>تو پشت سپاهی و سالار شاه</u>
<u>نباشد ، چه گردد همی گرد آز ؟</u>	<u>کسی کو بنام بلندش نیاز ۱</u>
<u>نباید کسی پیش غران پانگ</u>	<u>ودیگر که از نامداران بجنگ</u>
<u>بجنگ دلیران بی آرام تر</u>	<u>ز گردان کسیرا ابی نام تر</u>
<u>اگر بر نوردي برو بر زمین</u>	<u>ز لشکر فرستد به پیش بکین</u>
<u>بر ایرانیان نیز ناید گزند</u>	<u>ترا نام از آن بر نباشد بلند</u>
<u>شوند این دلیران قرکان زبون</u>	<u>و گر بر تو برو ، دست داید بخون</u>
<u>طبق اشعار فوق در قشون توران نیز هومان از حالت درنگی متغیر و بنزد</u>	<u>طبق اشعار فوق در قشون توران نیز هومان از حالت درنگی متغیر و بنزد</u>
<u>برادر خود پیران که فرماندهی قوای توران را عهده داشته رفته تقاضای شروع</u>	<u>برادر خود پیران که فرماندهی قوای توران را عهده داشته رفته تقاضای شروع</u>
<u>بجنگ را میکند ، پیران تدبیر متخذ خود را بیان و دلالت مهمی بر تأیید آن اقامه</u>	<u>بجنگ را میکند ، پیران تدبیر متخذ خود را بیان و دلالت مهمی بر تأیید آن اقامه</u>
<u>نموده ولی با تمام توضیحاتی که به هومان داده میشود قانع نگردیده با بی اضباطی</u>	<u>نموده ولی با تمام توضیحاتی که به هومان داده میشود قانع نگردیده با بی اضباطی</u>
<u>و خیره سری تمام ، یک مترجم برداشته برای جنگ بطرف خطوط ایرانیان میشتابد ،</u>	<u>و خیره سری تمام ، یک مترجم برداشته برای جنگ بطرف خطوط ایرانیان میشتابد ،</u>
<u>چنانکه فرموده است :</u>	<u>چنانکه فرموده است :</u>
<u>همی خیره دانست کردار اوی</u>	<u>نگه کرد هومان بگفتمار اوی</u>
<u>که آید که با من کنند کارزار ؟</u>	<u>چنین داد پاسخ : «کز ایران سوار</u>
<u>مرا کار زار آمدست آرزوی</u>	<u>ترا خود همین مهر بانیست خوی</u>

۱ - نیاز معنی حاجت و احتیاج است.

و گر کت^۱ بکین جستن آهنج نیست
 شوم ، چرمه^۲ گام زن زین گزه
 چو آمد بلشکر گه خویش باز
 نشست از بر زین سپله دمان^۳

بیامد بنزدیک ایران سپاه
 چو پیران بدانست کوشد بجنگ
 بجوشیدش از کار هومان جگر
 «که دانا بهر کار سازد درنگ

سبکسار تندی نماید نخست
 زبانی که اندر سرش مغز نیست
 چوهومان بدین رزم تندی نمود
 جهان داورش باد فریاد رس

چوهومان ویسه بدان رزمگاه
 بیامد که جوید ز گردان فبرد

طلایه بیامد بر ترجمان^۴
 پیرسید : «کاین گردپر خاشجوی
 کجارت خواهد همی چون نوند؟»

فردوسی درایات فوق با شرح برخورد هومان به نگهبان و طلایه ، وضعیت
 پوشش و تأمین قوای ایران را مجسم فرموده و بعلاوه طرز عمل آنها را ماضی‌بکاریکه
 در ماده ۱۲۸ دستور موقتی خدمات صیرائی فعلی مندرج است حکایت فرموده
 (در ابتدای ماده مذکوره نوشته شده : احمدی حق ندارد از خط مراقبت

۱ - کت - که تو را . ۲ - چرمه مطلاقاً اسب را گویند . ۳ - ترجمان - بر وزن
 نزدیان بمعنی مترجم است * در جند نسخه شاهنامه که مراجعت شد این مصرع بشرح مندرج
 نوشته شده ولی بنظر نگارنده تصور می‌رود بطریق ذیل باشد :
 بر از جنگسر ، دل بر از کین شاه . ۴ - فرجم بروزن و معنی انجام است که بمعنی انتها و آخر باشد .

کشیدکچیان عبور نماید مگر اینکه رئیس قراول یا رئیس طلایه در حدود
شرايطی که بعد معین خواهد شد اورا شناخته باشد) . *

که آمدگه گرز و تیغ و کمان
ههی با شما کرد خواهد نبرد
که تیغش دل شیر دارد نیام^۱
کمر بستن و خسروی بزر اوی
فرو ماند ، از فر آن نامدار
سوی ترجمانش نهادند روی
همه گفته ها بر او بر بخوان
زگودرز دستوری^۲ جنگ نیست

چنانکه در فصول قبل اشاره شد فردوسی اضباط کامل قوای ایران را در
آیات فوق و نیز اشعاری که بعداً خواهد آمد بیان فرموده و بالاخره تیجه آنرا
کاملاً بنفع قوای ایران تمام مینماید .

سوی نامور پهلوان سپاه
بهومان بدادند یک یک نشان
که دارد چپ لشکر و دست راست
طلایه بر افکنید زی پهلوان

سوی پهلوان از آن رزمگه چون پنهانگ

در دویست اخیر طرز عمل و وظیفه طلایه را که بایستی در این قیل موارد قضایا
را فوراً باطلاع فرماندهی برآورد فردوسی تعلیم و تجسم فرموده است .

زپیش طلایه ، چوهومان برفت
بیامد بنزدیک رهام تفت^۳

جايرانیان گفت پس ترجمان
که این شیردل فامبردار مرد
سر ویسگانست هومنان بنام
چو دیدند ایرانیان گرز اوی
همه دست نیزه گذاران زکار
همه یکسره باز گشتند ازوی
که رو ، پیش هومنان بترکی زبان
که مارا بجنگ تو آهنگ نیست

اگر جنگ جوئی ؟ گشادست راه
ز سالار گردان و گردنشان
که گردان کدامند و شکر کجاست
و زانسو هیونی تکاور دونان

که هومنان از آن رزمگه چون پنهانگ

۱ - نیام بروزن حسام ، غلاف شمشیر است . ۲ - دستوری - رخصت و اجازت . ۳ - تفت
بروزن هفت گرم و گرمی و حرارت و خرام و خرامان و قهر و غصب و گرم شدن از خشم و
غضب را گویند .

که ای پور سالار هشیار بخت
 میان دو صف بر کشیده سپاه
 نگهبان و سالار ایران توئی
 سوی رو دخواهی و گرگوه و دشت
 بیاید دمان با فروهله بهم
 به تیغ و سنان و بگرز گران
 زمانه بدرو در نورده زمین
 بدرد دل شیر و چرم پلنگ
 که ای نامبردار پر خاشجوی
 نبند کمر چون تو دیگر سوار؟
 ز دام خرد گردن آزاد کن:
 ره باز گشتن، نبایدش جست»
 که پیران، برادرت، آن فره شیر
 دل گرد توران پراز راخ^۱ گرد
 چو آگه شود گیو یل نامدار
 شوی فرد تورانیان سخت خوار
 همه جنگ را تیز دارند چنگ
 نباشد، نسازد کسی رزمگاه
 سوی پهلوان چون نپوئی^۲ همی؟
 پس، از ما جنگ اندر آهنج خواه
 در سه بیت اخیر باز موضوع اضباط محکم ایرانیان را در جنگ که بنا با مر
 فرمانده کل قوا بدون اجازه مباردت بجنگ نمی‌نموده اند خوانده می‌شود.

وز آنجا خوشی برآورد سخت
 بجنگان عنان اندرین رزمگاه
 چپ لشکرو چنگ شیران توئی
 باورد با من ببایدست گشت
 و گر تو نیائی، مگر گستبهم
 که جوید فبردم ز گند^۳ آوران
 هر آنکس که پیش من آید بکمین
 و گر تیغ ما را به بیند بجنگ
 چنین داد رهام پاسخ بدوى
 بر آفی که اندر جهان قیخ دار
 یکی داستان از کیان یاد کن
 «که هر کو بجنگ اندر، آید نخست
 ناندیشی از تیغ گیو دلیر؟
 دو گوشش بجنگرش، سوراخ کرد
 برو، باز گرد، ای نبرده سوار
 بیاید، ببرد، دو گوشت بزار
 ازینها که تو نام بردى بجنگ
 ولیکن چو فرمان سالار شاه
 اگر جنک گردان بجواری همی
 ز گودرز دستوری جنک خواه

۱ - گند آوران بضم اول مردمان شجاع و دلاور را گویند، سپهسالار را نیز گفته اند.
 ۲ - راخ یعنی غم و اندوه بسیار است. ۳ - یوئیدن - راه رفتمن و قدم برداشت.



کیو پسر گودرز فرمانده ایرانی (خ)

بدین روی بامن بهانه می‌جوی تو این نیزه را دوک رشتن گزین وزان جا بقلب سپه بر گندشت بفرزد فریبرز با ترجمان	بدو گفت هومان که «خیر همگوی نه مرد سوارانی و دشت‌کین» دمان تا بدان سوی لشکر گذشت بیامد بکردار پیل دمان
---	---

اصل بیشده‌ستی

یکی برخروشید کای بد نشان
 سواران و پیلان و زرینه کفش
 بترکان سپردی بروز فبرد
توسالار بودی شدی زیر دست

شماتی که هومان طق ابیات فوق بفریورز میکند بواسطه آن بوده که پس از جنگ پشن و شکست طوس از قوای توران، فریورز از طرف گیخسر و بفرماندهی قوا منصوب ولی توانسته بود جنک را اداره و با فتح و فیروزی تمام نماید که باین علت مورد خشم گیخسر واقع و از فرماندهی کل قوا خلум و واحد کوچکتری باو واگذار شده بود، اینک در اینجا **هومان آن و قایع را برش او** کشیده و اورا تحقیر میکند.

شاید هم منظور هومان این بوده که فریورز را باین وسیله تحریک و بسیجی از اطاعت فرماندهی کل و دار نماید چنانکه از اشعار ذیل نیز این مفهوم استبطای بیشود:

بَغَوْهُرُ زَ سَالَارُ بَرَّ تَرُهُ تَوَئِي

بَغَوْهُرُ هَمَّرُ بَاتُو خُودُ هَمَرُ هُم
 بَكِينَهُ تَرَا بَايِدُ آرَاسْتَن
 بِيا تَا بَگَرَديم پَيشُ سِيَاه
 چُو پَيشُ هَنَى درَگَذَارِي توَگَام
 زَوارَهُ هَمَرازَهُ نَگَرُ تَا كَجاست
 كَه بَاشَد از ايرانِيان نَامَدار
 كَه: «با شَير درَنَده كَيْمه مَسَاز
 يَكَيْ شَاد وَپَيْرَوَز وَدِيَگَر بَدرَد
 كَه يَكَسان نَگَرَد د سَپَهَر بلَند
 كَه وَيرَان كَند خَانَهَن كَهْنَ
بَدوَادِيَلان وَلَشَكَر كَهْخَواست»

سياوخش رد را برادر توئي

من از تَحْمَهْ تور توران شَهْم
 تو باشی سزاوار کَيْن خواستَن
 يَكَيْ با من اكْنَون باورَدَاه
 بَخُورَشِيد تابان بر آيَدَت نَام
 وَهَر تو نَيَائِي بِجَنَگَم روَاست
 كَسِيرَا زَگَرَدان بهَپَيش من آر
 چَنَين داد پَاسِخ فَرِيرَز باز
 چَمَين است فَرِجَام روز نَمَرَد
 چُو پَيْرَوَز گَشْتَى، بَتَرس از گَزَنَد
 سَبِيزَه بِجَاهَي رَسَانَد سَخَن
 درَفَشَن ار، زَهَن شَاه بَسْتَد روَاست

فردوسی در این اشعار ضمن بیان آنکه فریدرخ فریب نخورده و از گفتار هومان تحریک نشده است موضوع اطاعت از رأی و امر شاه را همانطوریکه در جای دیگرهم میفرماید: «چه فرمان یزدان چه فرمان شاه» متذکر و از زبان فریدرخ انتخاب صائب شاه و برتری ولایت گودرز را اقرار مینماید چنانکه باز هم میفرماید:

<u>گسی کو کلاه هی بز نهاد</u> <u>سپهبدار، گودرز کشواه کرد</u> <u>پدر بز پدر نیو و سالار شاه</u> <u>سر آید بسالار قان بز، زمان</u> <u>بدو بازگردد همی نام و ننگ</u> <u>دلم را بز آن داغ درمان نهند</u> <u>بگردون بز آرم بمیدان جنگ</u> <u>بگفتار بینم ترا دسترس</u> <u>ز مردان جنگی کرا خسته؟</u> <u>که بز ترگ و جوشن نماید بکار»</u>	<u>بکمین سیان از پس کیقباد</u> <u>کمر بست تا گیتی آباد کرد</u> <u>همیشه به پیش سپه کینه خواه</u> <u>و دیگر که از گرز او بیگمان</u> <u>سپه را بدلویست فرمان جنگ</u> <u>اگر با توام جنگ فرمان دهد</u> <u>بهینی که من سر چگونه زننگ</u> <u>چنین پاسخش دادهومان که: «بس</u> <u>بدین تیغ کافدر میان بسته</u> <u>بدین گرز ناخوب، کن کارزار</u>
---	---

فردوسی در پیت اخیر از زبان هومان مجدداً جنگ پیشستی را تمجید و جنگ درنگی را بلا تیجه معرفی میفرماید.

<u>که گفتی هگر شیر بدساز گشت</u> <u>بنزدیک گودرز کشواه گان</u> <u>که ای پر منش مهتر دیو بند</u> <u>وز آنجا کشیدی سپه را برآه</u> <u>به پیران سالار و فرمان تو</u>	<u>وزان جا؛ بدان چیرگی باز گشت</u> <u>کمر بسته کین آزادگان</u> <u>بیامد یکی بانگ بز زد بلند</u> <u>شنیدم همه هر چه گفتی بشاه</u> <u>همان هدیه شاه و پیمان تو</u>
---	--

۱ - خستن معنی مجروح کردن و آزرده ساختن باشد.

**فرستاده کامد بتو ران سپاه گزین پور تو گیو لشگر پناه
وز آن پس که سو گند خوردی بشاه بخورشید و ماه و به تخت و کلاه^۱**

فردوسی در بیت اخیر برای بیان اهمیت شاه و تخت تاج، آنها را در دید خورشید و ماه قرارداده و نقل نموده است که ایرانیان با نهاده هم سو گند یاد میکرده اند.

که گرچشم من در، گه کارزار به پیران فتی زو برا آرم دمار^۲

همی بارزو، جنگ ما خواستی نشستی بکردار غرم نزنند^۳

گریزان و شیر از پس اندر دلیر نجوید ز تیمار جان، ذام و نیگ سپاه از چه داری پس کوه هسار؟ که بر کینه گه کوه گبری حصار!!!

چو شیر زیان لشگر آراستی کنون از پس کوه چون هستمند چنان هم چون خجیر، کز شر زه^۴ شیر گزیند به بیشه درون جای تنگ یکی اشکرت را بهامون گذار چنین بود پیمانات با شهریار!

طبق اشعار فوق هو مان می خواسته گودرز را بنا بقرار داد و پیمان سابق تحریک و وادار به پیش‌دستی نماید.

که باشد سزا با تو گفتن سخن به بیدانشی بر نهی آن بهن همی بود سو گند و پیمان من از ایران گزیده دلاور سران به بیشه در، از بیم، نخجیر گیر گریزان زگرز و سنان و کمند

بعد گفت گودرز: کاندیشه کن چو پاسخ نیابی کنون ز انجمن تو بشنو که از شاه فرمان من کنون آمدم با سپاه گران شما هم بکردار رو باه پیر همی چاره سازید و دستان و بند

۱ - کلاه چیزی است که از یوست و پارچه زربفت و غیره دوزند و بر سر گذارند و تاج یادشاهان را نیز گویند و درینجا مقصود تاج یادشاهی است . ۲ - دمار بر وزن شار معنی هلاک و دم و نفس باشد . ۳ - نزنند - بکسر اول معنی اندوهگین و غمناک و فرومانده و افسرده و یزمرده باشد و نیز معنی سر گشته و خشمگین و قهرآولد و یست و حضیض هم هست . بفتح اول نیز آمده است . ۴ - شر زه بر وزن هر زه معنی هر زه و بر هن دندان و صاحب قوت و زورمند باشد و غیر از شیر و یانگ در سبع دیگر نگفته اند .

دگیری مکن جنگ هارا خواه که رو باه با شیر ناید براه

چو شیر، اندر آوردگه بردهید
تو بامن، نه زانست کایدت ذنگ
سر از رزم ترکان به پیچیده
به آوردگه در، ستدودی هرا
وزین گفته گردار جوئی همی
که با من بگردد باوردگاه
بجستم بسان دلاور نهنگ
نیامد ز گردان کسی پیشمن
شنیدن نیزید گفتارشان
بخنجر کنم لاله برکوه زرد
بگردد بگرز گران کینه خواه
همه بسته بر جنک ما بر، کمر
اگر جنک جوئی چه باید درنگ؟
«که پیشش که آید بجنک از گوان
ورستم بنزدیک این بد گمان
ز ترکان فیاید کسی کینه خواه
وزان پس به تدبی نجوید نبرد
بجنگ اندرون دست هابدشود
یکی کم شود گم شود نام من
نسازند از آن پس بیامون درنگ
بر او بر، بیندیم راه کمین
سپاه ایدر آرفد از آن جای تیک»

چو هومان ز گودرز پاسخ^۱ شنید
بنگودرز گفت از نیائی بجنگ
از آن پس که جنگ پشن دیده
بالدن، بجنگ آزمودی هرا
ورايدون که هست اينکه گوئی همی
یکی برگزین از میان سپاه
که من با فریبرز و رهام، جنگ
بگشتم سراسر همه انجمن
بنگودرز بید، بند پیکارشان
تو آنی که گوئی بروز نبرد
یکی بامن ایدر بدین کینه گاه
فراوان پسر داری ای نامور
یکی را به پیش من آور بجنگ
پس اندیشه کرد اندر آن پهلوان:
گر از نامداران هژبری دمان
شود کشته هومان بر این رزمگاه
دل پهلوانشان به پیچد ز درد
سپاهش بکوه کناید شود
ور از نامداران این انجمن
شکسته^۲ شود دلیلان را بجنگ
همان به که با او نسازیم کین
مگر چیره گردند و جویند جنگ

۱ - پاسخ - جواب . ۲ - ستون بکسر اول معنی وصف کردن و ستایش نمودن باشد ،
بضم اول هم آمده است . ۳ - مقصود از شکسته دل کسی است که قوه روحیه خود را
از دست داده باشد .

فروتسی در اشعار فوق بنام گودرز موضوع را مورد مطالعه عمیق قرارداده و بر روی معایب کشن هومان در آن موقع ، بحث نموده بالاخره صلاح در آن مینید که هومان را واگذار نماید .

بگفتار ، تندی و در کار نو
بدانسته آشکار و نهان
نیالاید از خون رو باه چنگ؟
همه جنک را گردن افراحته
همه نامداران بخایند ۱ چنگ
بانبوه ۲ زخمی ۳ بیاید زدن
بر افزار گردن بسالار نو
نژد پیش من کس جز از بادسرد
ز پیران بر آید همه کام تو
که گردن کدها ندوش لارچند؟
بیاد آورم اندرین رزمگاه
چو جوئی ، ز آتش مپرتاب روی

و گر گلچنی راه بی خار نیست

که بامن کند پیش لشکر نبرد
نگیرم فریبت اگر دانیم
بگودرز گفته دکاین است روی :
فرستی بنزدیک این کینه خواه
ازین ترک بیمغز بی تاب و توش ۴

چنین داد پاسخ بیهودمان گه رو
چو در پیش من برگشادی زبان
ندانی که شیرزیان روز جنگ
ودیگر دو لشکر چنین ساخته
بکینه دو تن پیش سازند چنگ
سه را همه پیش باید شلن
تو اکنون سوی لشکرت بازشو ۵
کز ایرانیان چند جسمم فبرد
بر این رزمگه بر شود نام تو
بدو گفت هومان بیانگ بلند
یکی داستان از جهاندار شاه
که تخت کیان جست خواهی ، مجوی

ترا آرزو جنک و پیکار نیست
ندازی ز ایران یکی شیر هرد
بچاره همی باز گردانیم
همه نامداران پر خاشجوی
که از ما یکی را باور دگاه
شویم و ز جانش بر آریم هوش

۱ - خائیدن بروزن سائیدن بمعنی بدندان نرم کردن و جاویدن باشد . ۲ - انبوه - پر ، مملو و بسیار ، خواه بسیاری مردم خواه بسیاری چیز دیگر . ۳ - زخم زدن در اینجا مراد حمله کردن است . ۴ - شوامر شدن و بمعنی رفتن است . ۵ - توش بمعنی تاب و طاقت و توانایی باشد .

ندارد شدن جنگ را پیش اوی	چنین گفت گودرز: کامروز روی
بر آشافت بر سان شیر دلیر	چو هومان ز گفتمار بر گشت سیر
سوی روز بانان ^۱ لشکر شتافت	بخندید و روی از سپهبد بتافت
بیفکند زاسب اندر آن مرغزار	کمان را بزه کرد وزیشان چهار
ابدیدند زخم سر افزای تور	چو آن روز بانان لشکر زدور
باوره با وی نیاویختند	رهش باز دادند و بگریختند

فردوسی در اینجا مجددًا اضباط قوی و محکم قشون ایران را تذکر فرموده که، بواسطه نداشتن دستوری جنگ با اینکه هومان چهار تن از نگهبانان را کشت مبادرت بجنگ شمودند.

که هوششنه‌هی کوه را کرد پست	بیالا بر آمد بکردار مست
که هومان ویسه است پیروز گر	همی نیزه بر گاشت بر گرد سر
بر آمد چو نیزه ز بالا گذشت	خر و شیدن نای روئین ز دشت
همی ترگ سودند بر چرخ و ماه	ز شادی دلیران توران سپاه
به پیچید گودرز از آن خیر گی	چو هومان بر آمد بر آن چیر گی
گرفته براو خشم و تمدی ستم	سپهبدار از آن شرم گشته دژم
سپهبد یکی اختر ^۲ افکند یی	ز تگ از دلیران بیالا و دخوی
بد آید همی بربدی رهنمون	کزیشان بدین پیشدستی بخون
که تا جنگ اورا که آید پدید	وزان پس بگردانکشان بنگرید
به پیش نیای تو آمد دلیر	خبر شد به ایژن که هومان چوشیر
ز گردانکشان هم بردان بخواست	ز هرسو چپ لشکر و دست راست
به تندی و بیغاره ^۳ بر گاشت روی	نرفت از دلیران کسی پیش اوی
بخاک اندر افکندشان خواروزار	بکشت از سواران لشکر، چهار

۱ - روز بان - نگهبان . ۲ - هوش - زیر کی، آگاهی ، عقل ، شعور ، فهم و فرست را گویند . معنی روح و جان و دل هم آمده است . ۳ - اختر - رایت، عالم ، بخت ، طالع ، فال ، شکون ، کوکب و ستاره را گویند . ۴ - بیغاره - بر وزن گهواره ، طعنه و سرزنش را گویند .

زبرد ورا تیز کرده دو چنگ
بر آن پیل پیکر هیون گزین
سبک تئک بربست شبرنگ^۱ را
سخن گفت با او ز بهر نیا
نگفتم ترا من همه در بدرو؟
نه بینی بائین، که دیگر شدست؟
دلش پرنجه بایب است و پر خون جگر
همه رزمگه سربسر کشته بود
میان دلیران بکردار شیر
همی بر خروشید برسان مست
سواری نبود از در کارزار؟
چو بر باب زن^۲ مرغ بر ساختی؟
دو کتفم بدرع^۳ سیاوش بپوش
کند تا برآرد ز مردیش گرد
بگفتمار من یک زمان گوشدار
بگو درز بر، بد مگردان سخن
بر این لشکر نامور مهترست
همه کینه پیل را در خورند
جوانی مگر مر ترا خیره کرد؟!
بدین آرزو پیش من تاختی
وزن فیز پیشم ازین داستان
نحوئی، نخواهی همی نام من
زخم دست بر جنگ هومان بیر

بر آشعت بر خویشتن چون پلنگ
بفرمود تا بر نهادند زین
پیو شید رومی زره جنگ را
به پیش پدر شد پر از کیدیا^۴
چندین گفت مر گیورا^۵: کای پدر
«که گودرز راهوش کمتر شدست
ز قیمار، وز درد چندان پسر
که از تن سرانشان جدا گشته بود
نشان آنکه، قرگی بیامد دلیر
به پیش نیا رفت نیزه بدست
چنان بد کزین اشکر نامدار
که او را به نیزه بر افرادتی؟
توای مهربان باب بسیار هوش
نشاید جز از من که با او نبرد
بدو گفت گیو: ای پسر هوش دار
بگفتم ترا من که تیزی مکن
که او کار دیدست و دان اترست
سواران جنگیش پیش از درند
نفرمود با او کسی را نبرد
که گردن بدین سان بر افرادتی
فیم من بدین کار همداستان^۶
بدو گفت بیزن که گور، کام من
شوم پیش سالار بسته کمر

۱ - شبرنگ - نام اسب سیاوش است. ۲ - کیمیا - تدبیر و چاره و مکر و حیله. ۳ - باب زن روزن بادزن، سیخ کباب را گوینده طاقا خواه آهنی خواه چوبی. ۴ - درع معنی زره است. ۵ - همداستان - موافق و هم راز و متابع و راضی و شاکر و خرسند.

وزانجا بزد اسب و برگاشت روی

بنزدیک گودرز شد پویه^۱ پوی

همه داستان سر بسر یاد کرد
شناسای هر کار و زیبای گاه
و گر چند هستم بیوش اندکی
دل از کین قرکان پرداختی!
شب و روز آسایش آمد، نه کار؟
نه گردی بروی هوا برد مید!
که را بیندم درین جنگ تهی
یکی قرک بد بخت گم کرده راه
همی بد سگالید^۲ بر بد کنیش
بدان تا بدست تو گردد تباہ
ندانم گزین در، چه پنداشتی!!
بریزند، پیران نیاید بجنگ؟
سپه را بدین دشت، پیش آورد
همان جنگ او را کمر بسته ام
شوم پیش او چون هژبردمان
مگر کان سلیح سیاوخش نیو
ز بندش گشاید یکایک گره
عملی که بیژن درین موقع نموده، یعنی پس از آنکه گیو بتقاخای او ترتیب
اُرنداد، درخواست خود را بمقام بالاتر (گودرز فرمانده کل قوا) عرضه داشت.

بر خلاف مقررات فعلی هم نبوده و همانست که امروزه راجع بدرخواستها و
شکایات، رعایت سلسله راتب شناخته میشود، (ماده ۸۷ نظام نامه انصباطی فعالی

این مفهوم رامیرساند.)

۱ - پویه - رفتار تند و دویدن . ۲ - سگالیدن بر وزن خراشیدن ، بمعنی فکر و اندیشه و گفتگو کردن و گفتن و نوشن و خواستن است .

چو بشنید گودرز گفتار اوی
 ز شادی برو آفرین کرد سخت
 تو تا بر نشستی بزین پلنگ
 تو خود هیچگونه نیسانایا
 بپر کار زار افدر آئی دلیر
 نگه کن که با او به آوردگاه
 که هومان یکی بد کش ریمنست^۱
 جوانی و ناگشته برو سر سپهر
 بمان تا یکی رزم دیده هژبر
 برو تیرباران کند چون تکرگ
 بد و گفت بیزن که ای پهلوان
 مرا گر فدیدی برم فرود
 بجنگ پشن برو نوشتم زمین
 مرا زندگانی نه اندر خورست
 و گر باز داری مرا زین سخن
بنالم من از پهلوان پیش شاه

از بین اخیر مفهوم رعایت سلسله مراتب (که اگر رئیس بالاتر نیز بموضع
 شکایت یا در خواست توجه مؤثری نمود شاکی یا در خواست کننده مجاز است
 یک مقام بالاتر مراجعه نماید) بخوبی استبطاط میشود.

بخندهید گودرز و زو شاد شد
 بد و گفت، نیک اختر و بخت گیو
 وز آن روز فرخ مرا یاد باد
 تو تاجنگ را باز کردی دوچنگ

۱ - ریمن بفتح اول و ثالث و سکون ثانی بمعنى محیل و مکار و کینهور باشد و بکسر اول
 مخفف اهریمن باشد که نماینده بدیها و شیطان بوده ، اسب را نیز گفته اند .

تر ادادم این جنگ هومنان کنون
 مگر بخت نیکت بود رهنمون
 به پیروزی شاه و گردان ما
 بر آید بفرمان یزدان ، بکوش
 ننازد بنام و نکوشد به ذنک^۱
 که بیژن همی خواهد او را بد
 ترا بیشتر نزد من آبروی
 بگنج و سپاه و به تخت و کلاه
 نبیره پر از پند و پر گیمهای
 بیوسید و بر باب کرد آفرین
 سخن رفت با او ز بھر جوان
 کجا خواست بیژن ز بھر نبرد
 که ای پهلوان جهان سر بسر
 بچشمهم چنین جان او خوار نیست
 فرستادن اندر دم ازدها
 نکن تو بدین کار ، رفجه روان
 بھر کار دارد خرد پیشو و
 جهان را ، ز اهریمنان شستن است
 نشاید به پیوند کردن نگاه
 نشاید که داریم جان را دریغ

بنام جهاندار یزدان ما
 که این اهرمن را بدست توهوش
 شکسته شود پشت پیران بجنگ
 بگوییم کنون گیو را کان زره
 و رایدون که پیروز باشی بدروی
 ز فرهاد و گیوت بر آرم بجاه
 بگفت این سخن با نبیره ، نیما
 پیاده شد از اسب و روی زمین
 بخواند آن زمان گیو را پهلوان
 وزان خسروانی زره یاد کرد
 چنین داد پاسخ پدر را پسر
 مراهوش و جان و جهان این یکیست
 نخواههمش کردن ز چشم جدا
 بد و گفت گودرز کای مهربان
 که هر چند بیژن جوانست و نو
 و دیگر که این جای کین جستن است
 بکین سیاوش ، بفرمان شاه
 و گر بارد ازمیخ ، پولاد تیغ

فردوسی در دو بیت اخیر کاملاً تعلیم فرموده است که برای اجرای فرمان
 شاه باید بین پیوند و بیگانه فرقی قائل شد و باستی همگی در فدا کاری (بدون
 استثناء) شرکت نمایند .

۱ - ننگ - زشت و عیب و عار باشد و بلغت زند و بازنده ما کیان را گویند که مرغ خانگی
 باشد و معنی جنگ و جدال هم آمده است .

نماید شکستن داش را بجنگ
بماند منش^۱ پست و تیره روان

یکی با پسر نیز پند آزمود
پسر گفت : «نامم بر آری به ننک»
بهائی که پیکار خیزد بجان
نه آزم^۲ و فرمان سالار شاه
چرا داد باید بدلو جان خویش؟
زرهدار از من چه بایدش خواست؟
که : «ما را بدرع تو نامد نیاز
بدرع تو جویند گردان هنر؟؟
نجویند گردنشان نام و ننک»؟
که آید ز لشگر به آورده‌گاه
دل گیو از اندوه او بر دمید
نگر تاغم و مهر فرزند چیست؟

پر از خون دل از درد و خسته جگر
سزد گر بدین خسته دل بنگرا
کفر آب مژه پای اندر گلم
بگردان ز جانش بد روزگار
پر از خون دل از کار پور جوان
چرا خوسته پیش ناوردمش
چه باید مرا درع و تیغ و کمر؟
پر از آرزو دل ، پر از آب چشم
به پیش پسر شد بجای نبرد

نماید شکستن داش را بجنگ
که چون کاهلی پیشه گیرد جوان
چو پاسخ چنین یافت چاره نبود
هگر بازدارد سرش را زجنگ
بگو درز گفت ای جهان پهلوان
نه فرزند باید فه گنج و سپاه
مرا روزگار درشت است پیش
اگر جنگ جوید سله بخش کجاست
چنین گفت پیش پدر جنگ ساز
بر آنی که اندر جهان سربسر
چو درع سیاوش نباشد بجنگ
بر انگیخت اسب از میان سپاه
چو از پیش لشگر شد او نایدید
پیشمان شداز در دل خون گریست

همی باسمان بر فرازید سر
بدادر گفت ای جهان داورا
نسوزی تو از بھر بیژن دلم
بمن باز بخشش تو ای گردگار
ایامد پر انديشه دل پهلوان
بدل گفت خیره بیازردمش
گر اورا ز هومان بدآید بسر
بمانم پر از درد و اندوه و خشم
وزانجا دوان هم بکردار گرد

۱ - منش - بفتح اول و سکون ثانی معنی خوی و طبیعت و همت و سخا و کرم است و
باخت زندو بازند معنی دل باشد که عربی آن قاب است . ۲ - آزم - شرم و حیا و آشتی .

همی تیزی آری بجای درنگ
که از زرف^۱ دریا برآید نهند
که خورشید تابنده پنهان بود

ز فرمان من سر بتایی همی؟!
 ندانی که چون آمدت کاریش
 دلم را ز کین سیاوش نتاب
 نه پیل زیان و نه اهریه نست
 ازو برنتابم به بخت تو روی
 زمانه بدست جهان داورست

سزد گر نداری، نباشی دزم
 میان بسته جنگ، برسان شیر
 سپرد اسبو درع سیاوش بدوى
 چنین بر خرد کام تو پادشاهست^۲
 که زیر تو اندر نوردد زمین
 چو با اهرمن کار زار آیدت
 چو باداندر آمد زرهوار خویش

بدو گفت ماراچه داری به تماک؟
سیه مار چندان دید روز جنک
در خشیدن ماه چندان بود

کنون سوی هومان شتابی همی؟!
 چنین بر گزینی هی رای خویش
 بد و گفت بیژن که: «ای نیوباب
 که هومان نه از روی و نه زاهنست
 یکی مرد جنگست و من جنگجوی
 نوشته همگر بر سر م دیگرست

اگر بودنی بود، دل را بغم
 چو بشنید گفتمار پور دلیر
 فرود آمد از باره راه جوی
 بد و گفت اگر کارزارت هواست
 بر این باره گام زن بر فشین
 سلاحم همیدون بکار آیدت
 چو اسب پدر دید بر پای پیش

۱ - زرف - گود و عمیق. ۲ - پادشاه - نامیست فارسی باستانی مر کب از ایاد و شاه و باد معنی پاس و یاسبان و نگهبان و یائیدن و دارندگی تخت و اورنگ باشد، پادشاه معنی اصل خداوند و داماد و هرجیزی که آن بسیرت و صورت از امثال و اقران بهتر و بزر گتر باشد. یس معنی ابن اسم برین تقدیر از جهار و چه بیرون تواند بود: اول یاسبان بزر گک چسلاطین یاسبان خلقند - دوم همیشه داماد و چون ملک را بعروض تشبیه کرده اند اگر خداوند ملک را باین اسم^۱ خوانند مناسب است دارد - سوم چون پادشاه نسبت بسایر مردم اصل و خداوند باشد و یائیدگی و دارندگی بحال او انسب است یس اگراورا بدین نام خوانند لا بق بود - چهارم خداوند تخت و اورنگ اوست و این معنی از جمیع معانی اولی است و بعضی گویند پادشاه بالغ باستانی معنی اصل و خداوندو یائیدن دارندگی نیز باشد و بحذف آخر هم درست است که پادشا باشد. ۳ - رهوار - بروزن رفتار، مر کب رونده فراخ گام و خوش راه را گویند.

بپوشید درع سیاوش رد
زره را گره بر کمر بند زد
بر آن باره خسروی بر فشست
که بگرفت و بگرفت گرژش بدست
یکی ترجمان را ز لشکر بجست

فردوسی موقعی که هومان را بطرف خطوط ایرانیان می‌آورد و نیز در
این موقع که بیژن را بطرف خطوط تورانیان میفرستد در معیت ترجمانی که بزبان
دشمن آشنا باشد همراه نموده و بدین وسیله لزوم همراه داشتن یک مترجم را در
موقع دخول بسر زمین دشمن تذکار میفرماید.

بیامد بسان^۱ هژبر زیان
بکین سیاوش کمر بر میان
چو بیژن بنزدیک هومان رسید
یکی آهنین کوه جوشنده دید
نوجوشن همه دشت روشن شده
وزان پس بغمود تا ترجمان
که گرجنگ جوئی، همی باز گرد
همی گوید ای رزم دیده سوار
کز افراصیاب ازدر آئی بید
تو کینه پی افکنندی و بدخوئی
ز یزدان سپاس^۲ و بیزدان زناه
عنان بازکش زین تکاور هیون
یکی برگزین جایگاه نبرد
و گر در میان دو رویه سپاه
کجا دشمن و دوست بیند ترا
چو بشنید هومان، بخندید سخت

- ۱ - بسان - بمعنی طرز و روش و رسم و عادت و مانند باشد و سلاح جنگ را نیز خوانند،
حصه و باره را هم گویند، سامان و سرانجام و عرض لشگرهم نقل شده است .
۲ - سپاس - حمد و شکر نعمت است و بمعنی قبول و منت هم آمده است ، اطف و مرحمت و
شفقت را نیز گویند .

مگر سیری آمد تنت را ن سر
که گیو از تو گردد بدرد و گداز
چنان کز تبارت^۱ فراوان دلیر
که بازش برد بر سرشاخ سرو
کنان پر بچنگال و خونش مکان^۲
رو اکنون بزنهار تاریک شب
 بشبگیر^۳ نزدیک مهتر شوم
بیایم نبرد ترا ساخته «
پست چاه باد اهرمن پیشرو
ور آواره از جنک بر گشته باد
نه بیند ترا باز شاه و سپاه
کز آن پس بالشگر نیاید رای
 بشب، دشت آورد بگذاشتند
بر پهلوانان فراز آمدند
ز پیکارشان دل شده ناشکیب^۴
شد آن دامن تیره شب فاپدید
سخن پیش پیران همه یاد کرد
همه شب همی جنگش آراستم
بگلگون^۵ باد آورش بر نشاند

بس ایمن هدی بر تن خویش ببر
بدانسان بلشگر فرسته مت باز
سرت را زتن دور مانم نه دیر
بجنگ من اندر بسان تدر و^۶
خر و شان و خون از دودیده چکان
چه سودست کامد بنزدیک شب
من اکنون یکی باز اشگر شوم
وزان جا دمان گردن افراحته
چنین پاسخی داد بیژن که شو
همه دشمنم سر بسر کشته باد
چو فردا بیائی به آورد گاه
سرت را چنان دور مانم ز جای
وزان جایگه روی بر گاشته
بلشگر گه خویش باز آمدند
ههه شب بخواب اندر آسیب و شیب^۷
سپیده چو از کوه سر برده مید
پیوشید هومان سلیح نبرد
که من بیژن گیو را خواستم
یکی ترجمان را زاشگر بخواهد

۱ - تبار - بر وزن قطار دودمان و خوشاوندان و اصل و تزاد را گویند . ۲ - تذرو -
نام مرغ صحرائی است شبیه بخروس . ۳ - مکان - در اینجا مقصود مکیدن است . ۴ - شبگیر -
معنی صبح و سحر گاه باشد ، راهی شدن پیش از سحر و بعد از نیمه شب را نیز گویند و
نام مرغی است که در وقت صبح صدای حزین کند . ۵ - ور میخفف و گر است که معنی
و یا میباشد . ۶ - شب - آشته و مدھوش و سر گشته و بی خبر و متغير و شتابزده و گریه
و نوحه را گویند . ۷ - شکیب بر وزن نهیب ، صبر و آرام و تحمل باشد . ۸ - گلگون
نام اسب است .

اصل پیش‌دستی

بیامد در آن جای آورد گاه
هم اندر زمان بیژن آمد دمان
به پشت شباهنگ بر بسته تگ
زره نیز کردہ بیر بهلوی
بیهودان چنین گفت کای باد سار
امیدستم اهروز کاین تیغ من
که بر خاک خیزد زخون توگل
که با آهونی گفت غرم زبان
ز دامی که بای من آزاد گشت
چنین گفت هومان که امروز گیو
بکوه کنابد کنی کار زار
که فریاد رس مان نباشد زدور
بدو گفت بیژن که : «تاکی سخن؟
بر اندگیختند اسب و بر خاست گرد
دو خونی بر افراحته سر بهمه
ز کوه کنابد برون تاختند
بولشتن رسیدند کاندر زمی °
نه بر آسمان کر کسان دا گذر
ز دو لشگر ازیار و فریاد رس
نهادند بیمان که با ترجمان
زماء هر که باید رهائی بجان

نگیرد بدل کینه با ترجمان

۱- بسیچیدن بفتح اول بمعنی سامان کردن وساز سفر نمودن و کارهارا آراسته و مهیا و آمده کردن و قصد و آهنگ وارداده نمودن است . ۲- گرازان بروزن خراسان بمعنی جاوه کنان و خرامان باشد . ۳- مغفر - خود و کلاه زیر خود . ۴- پرنیان بفتح اول ، حریر و دیباری جیزی منقش در نهایت لطافت . ۵- زمی مخفف زمین است .

بگویید ازین گرداش روزگار	بدان، تا بد و نیک با شهریار
برزم اندرون کار و گردار چون	که گردار چون بود و پیکار چون
به بند زره بر، گرمه بر زندند بکینه کشیدند چون سنگ تنگ پراز خشم گردان و دل پر زکین بمیدان جنگ اندرون تاختند کهان گوشه بر گوشه سودند تنگ	بگفتند وز اسیان فرود آمدند باسبان جنگی سواران جنگ چو بر باد پایان بیستند زین کمانها چو بایست بر ساختند ز پیکان پولاد و تیر خدندگ ^۱
همیدون سوی نیزه پرداختند	چو تیر آنچه بود اندر انداختند
ایا نیزه آب داده سفان نگر، تا که را روز بر گشت و بخت به آب و به آسایش آمد نیاز بر آن آتش تیز نم بر زندند تو گفتی که آن روز بد رسه تختیز ^۲	چپ و راست گردان و پیچان عنان زره شان در آمد همه لخت ایخت دهانشان چوشیر از طیش مانده باز پس آسوده گشتد و دم بر زندند سپر بر گرفتند و شمشیر تیز
همی آتش افروخت از قرگ و تیغ	چو برق در خشنده از تیره میغ
نیامد بزخم اندرون پایدار فروریخت از چنگ گند آوران نشد سیر، داشان ز آویختن از اندازه ایکار بگذاشتند	ز آهن بر آن آهن آبدار بکردار آتش پرند آوران ^۳
که زور آزمایند در کار زار که از پشت اسب، اندر آرنده مرد	نمک دستر سشان بخون ریختن عمود از پس تیغ برداشتند
	وزان پس بر آن برنهادند کار بر آنگونه جستند تنگ و نبرد

۱ - خدنگ بفتح اول و دوم نام درختی است بسیار سخت که از چوب آن نیزه و زین اسب و تیر سازند و تیر خدنگ و زین خدنگ باین اعتبار میگویند . ۲ - رستاخیز مخفف رستاخیز است که قیامت را گویند که محشر باشد . ۳ - پرند آور بفتح اول و دوم تیغ و شمشیر جوهر دار را گویند .

ربایدزاسب ، افکند زیر خوین
گست ، اندر آوردگاه ، از نهیب
نیودند بر یکدگر پادشا
زپیکار یکباره دم بر زند

دو جنگی بکردار شیر ژیان
بکشتی گرفتن بیمار استند

دو خونی بر آنسان ، بهم و امید
یکی را زکینه نه برگشت سر
ز رنج و ز تاییدن آفتاب
بر قدمت پویان سوی آبخور^۲
ز دادرار نیکی دهش یاد کرد
دل از جان شیرین شده ناامید
تو دانی نهان من و آشکار
وزین جستن کین و آهشگمن
نگهدار بیدار هوش مرا»
سیه گشته از درد و دل پر ز داغ
گرازان بسان پلنک آمدند
گه آن را بسودی ، گه این را ، زمین
فراز آمد آن بند چرخ بلند
هنر عیب گردد چو بر گشت هور

زسر تا پیایش بیازید چنگ
خم آورد پشت هیون گران
سوی خنجر آورد چون باد ، دست

کمر بند گیرد کرا زور بیش
ز نیروی گردان ، دوال رکیب
همیدون نگشته از اهان جدا
پس ، از اسب هردو فرود آمدند

گرفته بدست اسپشان ترجمان
بدان ماندگی ، باز بر خاستند

ز شبگیر ، تا سایه گسترد شید
همی رزم جستند با یکدگر
دهان خشک و غرقه شده تن در آب
وزان جا بدستوری یکدگر
بخورد آب و بر خاست ، بیژن بدرد
قن از درد لرزان چواز باد ، بید
بیزدان چنین گفت : «کای کردگار
اگر داد بینی همی جنگ من
ز من مگسل امروز تو ش مرا
چگر خسته هومان ، بیامد چوزاغ
بدان خستگی باز جنگ آمدند
همی زور کرد این بر آن ، آن برین
زهر گونه زور آزمودند و بند
ز بیژن فزون بود هومان بزور
بزد دست بیژن ، بسان پلنگ
گرفتش بچپ ، گرد و راست ران
بر آوردش از جای و بجهاد پست

۱ - رکیب - رکاب . ۲ - آبخور سر چشم و کنار دجله و امثال آن باشد که مردمان و
جانوران از آن جا آب بردارند و خورند .

فرماندهی سپهبد فردوسی

فروبره و سر کرده از قن جدا فکندش بسان یکی از دها
همه دشت شد سر بر جوی خون بغاطید هومان بخاک اندرون



کشته شدن هومان بست پیزد (خ)

در قسمت اخیر این داستان که رزم این دو پهلوان حکایت شده ضمناً ترتیب بکار
انداختن وسائل حربی آن زمان دقیقاً مجسم گردیده و همانطوریکه امروزه وسائل

حربی دو عده مתחاصم بنا به بر دیگر^۱ و خواصی که هر یک از آن آلات دارند بکار می رود (مثلا به ترتیب هر طبق از طرفین به خطرات ذیل : « هوا پیمائی - توپخانه دورزن - توپخانه نزدیک - مسلسل سنگین - تفنگ مسلسل - نارنجک تفنگی - نارنجک دستی و بالاخره سرنیزه که اسلحه افرادی تن به تن محسوب است » مواجه می شود) فردوسی نیز وسائل حربی آن زمان را که عبارت از : « تیر و کمان - نیزه - شمشیر - گرز - فون کشتی گیری (سواره و پیاده) و خنجر بوده است » بهمان ترتیب یعنی بنا بر قابلیت جنگی و خواص هر یک از آنها ذکر و ترتیب و موارد استعمال هر کدام را بیان فرموده است .

در ضمن همانطوری که ماده ۱۲۹ دستور خدمات صحرائی فعلی با استناد ماده ۳۲ خدمیمه قرارداد لاهه در موقع جنگ بمترجم حق مصونیت میدهد فردوسی هم در آن زمان با بیان عمل این دو پهلوان ، مفهوم واقعی این نکته را تذکار داده است .

فکده چو سرو سهی ^۲ بر چمن سوی کرد گار جهان کرد روی توئی برتر ، از گردش آسمان خرد را بر این کار ، پیکار نیست که با پیل کین جستم زهره نیست	نگه کرد بیژن ، بدآن پیله تن شگفت آمدش سخت و بر گشته از اوی که ای برتر از جایگاه و زمان <u>توئی تو</u> ، <u>که جزو</u> ، <u>جهاندار نیست</u> <u>مرا زین هنر</u> ، سربسر بجهره نیست
--	---

۱ - بر دیگر بضم اول مسافت بین هدایه تیر و نقطه فرود است . ۲ - مبدأ تیر نقطه ایست که در آنجا گالوله ازدهانه لوله خارج می شود . ۳ - نقطه فرود ، نقطه ایست که در آن ، قسمت نازل خط سیر گالوله ^۴ امتداد خط نشانه ^۵ را قطع می کند . ۴ - خط سیر گالوله عبارت از قوسی است که گالوله در هنگام عمور از فضا رسم می کند . ۵ - خط نشانه عبارت از خط فرضی است که وسط شکاف درجه ^۶ را به نوک مگسک ^۷ اتصال داده از آن بگذرد . ۶ و ۷ - درجه و مگسک آلات نشانه روی هستند که در روی تفنگ واقع شده ، اولی در قسمت انتهای دومی نزدیک به سر لوله قرار گرفته . ۸ - سهی بر وزن صفری ، راست و درست را گویند و هر چیز راست رسته را خواهد خصوصاً و معنی تازه و نوجه و نوجوان هم آمده است .

بیهقیاد خون برادر پدر
بچنگال شیران قش کند باد
تش را بخاک ازدرا، افکنند پست
تش جای دیگر، دگرجای، سر
نباشد بسختیت فریاد رس
بدو دل سپردن سزاوار نیست
دمان، ترجمانان هر دو سپاه
چو پیش بتچین، برهمن^۲ شدند
نبودش گذر، جز بتوران سپاه
که یابند از کار ایشان نشان
پسنده نباشد مگر با گروه
بپوشید خفتان هومان ببر
همان اسب و آن باره بیدرنگ

درفش سر نامداران بدست
بر آن تخت بیدار و فرخ زمین
که بر مجهتش بر، چنان بدرسید
که پیمان همانست و آنست بند
زمن هرچه دیدی بدبیشان بگوی
بکوه گنابد بزه بر، کمان
درفش و سنان سپهدار تور
 بشادی خروشیدن آراستند
بنزدیک بیران، بگردار دود

بکین سیاوش، بردیمش سر
روانش روان هرا بنده باد
سرش را بفتراک^۱ شبرنگ بست
گشاده سلیح و گسته کمر
زمانه سراسر فریست و بس
جهان را نمایش چوکردار نیست
چو شد کار هومان ویسه تباہ
ستایش کدان، پیش بیژن شدند
چو بیژن نگه کرد از آن رزمگاه
بررسید از انبوه مردم کشان
بجنگ اندر آیند برسان کوه
برآهیخت^۳ درع سیاوش زسر
درفش سیه داشت هومان، بجنگ
بر آن چرهه پیل پیکر نشست
برفت و بر آن جای، کرد آفرین
بررسید ازو یار هومان چودید
بدو گفت بیژن، مترس از گزند
تو اکنون سوی لشگر خویش پوی
بشد ترجمان، بیژن آمد دمان
چو آن دیده بانان ترکان ز دور
بدیدند، از دیده^۴ بر خاستند
طلايه هیوفی بر افکنند زود

۱ - فتراک بروزن ادراک، تسمه باشد که از پس ویشن زین اسب آویزند. ۲ - برهمن
مخفف برهمند بر وزن سمر قند است که بیرون شد و حکیم و دانشمند و اصیل و نجیب هنود
باشد. ۳ - آهیختن - افراختن و کشیدن سلاح باشد. ۴ - دیده درینجا مقصود از
دیده گاد است یعنی محلی که دیده بان در آن قرار میگیرد.

که هومان به پیروزی شهریار دوان آمد از مرکز کارزار
 تشن خوار و درخاک غرقه بخون
 بهومن نهاده سپهدار گوش
 از آن پس بیارد بسر بر ، تگرگ
 بگفت آنچه دید از بد بد گمان
 که تیره شد آن فر شاهنشهی
 ز سر بر گرفتند گردان کلاه
 نیامد بر آن خیره گفتار سود
 گرفته همه چشمها خیرگی
 نیامد بفیروزی بخت شاه
نگونسار کرد آن درفش سیاه
نگون یافتد آن ذرفش سیاه
 وز آن دیده گه نعره برداشتند
 طالیه سوی پهلوان ، بر فکند
 درفش سیاه را سر آورده زیر

درخش سر افزار ایران نگون
 همه لشکر ش بر گرفته خروش
 چه شادی ! که نومیدی آرد به رک
 بتوران رسید آن زمان ترجمان
 همانگه به پیران رسید آگهی
 غریوبیدن آمد ز توران سپاه
 جهان تیره شد روشنانی نبود
 کز آن روشنی بودشان قیرگی
 چو بیژن میان دو رویه سپاه
 سبلک ، شیر دل گرد لشکر پناه
 چو آن دیده بانان ایران سپاه
 سوی پهلوان روی بر گماشتند
 وزانجا هیونی بسان نوند
 که بیژن به پیروزی آمد چوشیر

فردوسی در ضمن نقل داستانها و تعلیم نکات دقیق وظریف حربی ذکر یهیچیک از تدبیرات راجع به مسائل احتمالی جنگ را نیز فروگذار نموده ، چنانکه در قسمت فوق بیژن را که مجبور بوده از جلوی قواه توران عبور داده بجایگاه خویش برد ، با نیرنگ مذکور (پوشیدن لباس هومان وسوار شدن بر اسب و گرفتن پر ق او دردست) باز گشت داده و بدین ترتیب یکی از نکات مهم و لازمه حربی (که پس از فتح و فیروزی هم باید احتیاطات لازمه رعایت گردیده و غالباً ممکنست در زد و خورد ها اشخاص از آن غافل شده ، تایجی را که بدست آورده اند بهدر دهنده) توجه را جلب فرموده است .

چو دیوانگان گیو گشته نوان^۱ بهرسو خروشان و هرسودوان

۱ - نوان بر وزن دوان بمعنی خرامان و جنبان باشد ، معنی لرزان و نالان و زاری کنان و فریاد زنان هم آمده است و گوز و خمیده را نیز گویند ، همچنین درباره لاغر وضعیف هم استعمال شده است .

بسی ماتم آورد هنگام سور^۱
 دمان سوی فرزند بنهاد روی
 زاسب اند رآمد چنان چون سزید
 همی آفرین خواند ، برداد گر
 جوان دلیر و خردمند را
 ستایش کنان ، بر گرفتند راه
 نبیره فرود آمد از پشت بور^۲
 سر گرد هومان ، بفترالک بر
 به پیش سپهدار گودرز برد
 که گفتی بر افشناند خواهد روان
 بر آن اختر و بخت بیدار بر
 که تاج آر با جامه خسروان
 درخشان چو خورشید ، تاج و کمر
 پریروی زرین کمر ، ده غلام
 کس این اژدها را نیاورد زیر
 دل شاه ترکان بهم بر شکست
 دمان و دنان ، بادپایان بزیر»

فردوسی در قسمت اخیر اشعار فوق ، لزوم تشویق فوری را برای اشخاصیکه عملیات درخشان فوق العاده از خود بروز داده اند یعنی مفهوم واقعی ماده دستور موقی خدمات صحرائی فعلی را که در باب چهارم این کتاب مفصلًا درباره آن بحث شده تذکار فرموده است .

وزانروی پیران ، پراز درد و خشم دل از درد خسته ، پراز آب چشم

۱ - سور - جشن و شادی و مهمانی و عروسی است . ۲ - بور بمعنی اسب سرخ رنگ و تندرو است .
 ۳ - گنجور بروزن رنجور خزانه دار را گویند . ۴ - لگام بضم اول دهنہ اسب است .
 ۵ - دنان بروزن دمان ، بمعنی رفقن بنشاط و خرامنده و از خشم و قهر بجوش آینده را گویند .

همی آگهی جست از آن نیو پور
 پس آگاهی آمد زیبزن بر اوی
 چو چشم مش بروی گرامی رسید
 بغلطید و بر خاک بنهاد سر
 گرفتیش بیر باز فرزند را
 وزان جا دمان سوی سالارشاه
 چو دیدند هر پهلوان را ز دور
 پراز خون سلیح و پراز خاک ، سر
 سلیح و سر و اسب هومان گرد
 زیبزن ، چنان شاد شد پهلوان
 گرفت آفرین پس بدادار بر
 بگنجور^۳ فرمود پس پهلوان
 گهر بافتحه پیکرو بوم زر
 ده اسب آوریدش بزرین لگام^۴
 بدو داد و گفت : «ای گو نره شیر
 گشادی سپه را بدمیں تیغ و دست
 همه لشکر ما بکردار شیر

به نستیهون آنگه فرستاد کش
سزدگرگنی جنگ رانیز چنگ
بر ایرانیان بر ، شیخون کنی
بیر ، ده هزار آزموده سوار
مگر کین هومان تو بازآوری
چو رفتی بنزدیک لشکر فراز
بدو گفت نستیهون ، ایدون^۲ کنم
فردوسی در قسمت اشعار فوق و نیز ایاتی که ذیلا خواهد آمد طریقه اجرای یك
عملیات شبانه را با ذکر دقائق نکاتی که بایستی رعایت شود ضمن شیخون کردن
نستیهون در قشون ایران بیان و تعلیم فرموده است ، چنانکه می‌فرماید :

زجوش سواران ، بجوشید دشت

بدان تاختن ، گردن افراختن
بیاورد نزدیک ایران سپاه
که از دیده گه ، دیده بازیش بدید

دوبهره^۳ چواز تیره شب در گذشت

گرفتند ترکان ، همه تاختن
چون نستیهون ، آن لشکر کینه خواه
سپیده دمان ، او بجای رسید

در این اشعار فردوسی می‌فرماید اولاً عملیات شبانه مخصوصاً در قسمت تقرب
بدشمن بایستی ختماً در تاریکی انجام گرفته و برای این منظور مخصوصاً گذشتن
دو بهره از شب را تذکر فرموده ، ناین‌ا از نقطه نظر سرعت عملی که بایستی عده
مهاجم داشته باشد اجرای این مأموریت را بعد از سواره نظام واگذار نموده است ،
بالاخره حد اکثر استفاده از تاریکی شب را که بایستی تا سپیده صبح آنچه ممکنست
پیش روی نمود ، بیان و مخصوصاً توضیح فرموده که بقدرتی بدشمن نزدیک شدند که
هنگام سپیده دم دیده بان توانست آنها را تمیزدهد ، ضمناً مراقبت کامل و هوشیاری

۱ - گاز - در اینجا بمعنی بدندان گرفتن و خائیدن است . ۲ - ایدون بروزن و معنی
اکنون است که این زمان والحال باشد و بکسر اول بمعنی اینچنین و اینجا و این زمان و این
دم بود . ۳ - بهره - حصه و قسمت وحظ و نصیب باشد .

هدیده بان قوای ایران را که از لحاظ کیفیات حربی حائز اهمیت فوق العاده بوده و در حصول بعدی همین باب راجع بآن بحث خواهد شد بیان فرموده است.

یکی باشگ زد سوی کار آگهان^۱ که آمد سپاهی زتوران دمان
فردوسی در این شعر طرز عمل دیده بان را که بایستی بلا تأمل مشهودات خود را به رسانده ما فوق اطلاع و آگهی^۲ دهد، ضمن بیان عمل دیده بان فوق الذکر تشریح و تعلیم فرموده است.

سبک^۳ ، سوی گودرز بشتاقد	چو کار آگهان آگهی یافتد
که گوئی ندا رند گویا زبان	که آمد سپاهی چو آب روان
سپهدار داند که آن چون بود	هدان سان که رسم شیخون بود

فردوسی در ایات فوق او لا : تعلیم فرموده است که اطلاع و آگهی (نتیجه مشهودات) دیده بان باید فوراً توسط سلسله مراتب (بنا باهیت موضوع) با اطلاع فرماندهی کل برسد، ثانیاً لزوم سکوت را در عملیات شبانه که از نکات فوق العاده مهم محسوب میگردد، ضمن تقدیم آگهی کار آگهان به گودرز تشریح و تعلیم فرموده است، بالاخره در بیت اخیر این نکته را که :

«برای و قوف و اطلاع بکیفیات و مسائل حربی باید تخصص فی داشت تا جزئیات مراسم و اجرائیات آن مفهوم واقع گردد» تذکر میفرماید.

باشکر بفرمود پس پهلوان	که بیدار باشید و روشن روان
همه گوش دارید آوازان	که تا کی بیاید ز لشکر نشان

در دو بیت اخیر **فردوسی** این نکته را که :

-
- ۱ - کار آگهان - کسانی را گویند که از حقیقت کار آگهان بوده و باخبر باشند و مردم صاحب فراست را نیز گویند، قاصد و جاسوس و اهل تجربه و دانایان و منجمان را هم گفته اند.
 - ۲ - آگهی - یعنی اطلاع و خبر رساندن که امروزه بعوض آن کامه را پر را غالباً استعمال میکنند.
 - ۳ - سبک بمعنی چست و چاک و تمجیل و شتاب و مجرد و بی تعلق آمده است.

«چون در موقع شب بواسطه تاریکی هوا دیده بازی دچار اشکال میگردد، بایستی ترصیح سمعی مکمل دیده بازی با چشم^۱ شود» ضمن دستور گودرز بقوای خود تعیین فرموده است.

بخواند آن زمان، بیژن گیورا
بدو گفت نیک اختر و کام تو
بیر، هر که باید، ز گردان من
پذیره شو این قاخقان را چوشیر

همان نیغ زن پهلو نیو را
شکسته دل دشمن، از نام تو
ازین فامداران و مردان من
سپهر اند ر آور بمردی بزیر

فردوسی ضمن بیان تصمیم گودرز بر علیه حمله که نسبتی به نیخواست بر ترتیب فوق اجرا کنند یک قسم حمله را تعلیم میدهد که اثر آن فوق العاده مفید و مؤثر است و متأسفانه امروزه با آن چندان نمیشود در صورتی که آنچه بنظر مرسد اجرای این قسم حمله، میتواند عملیات دشمن را خنثی و اجرای حمله اورا عقیم گذارد.

این قسم حمله گه فعلاً متداول نیست بایستی تحت اسم مخصوصی نامیده شود که کلمه حمله استقبالی یا پارسی سره تاخت پذیره (چنانکه فردوسی فرموده است) بسیار مناسب بنظر مرسد، طرز عمل و اجرای این حمله عبارت از این است که: در صورتی که تهیه حمله دشمن کشف گردد، قبل از اینکه آن حمله شروع و اجراشود و در همان نقطه که میخواهد حمله کند باید بدشمن حمله نمود که بدین ترتیب اختیار عملیات و آزادی عمل او سلب گرددیه نتواند اصولاً حمله خود را اجرا نماید و این در واقع یک نوع حمله مقابله ایست که قبل از وقوع حمله دشمن صورت میگیرد. بدینهی است اجرای این امر مستلزم اطلاعات صحیح و دقیق و سرعت عمل زیادی میباشد، امروزه آتش ضد تهیه ای

۱- مقصود از کامه دیده بازی عبارت از ترصیح کاملی است که بوسیله کلیه حواس خمسه عمل می‌اید یعنی دیده باز باید هم بینند، هم بشنوند، هم استشمام کنند، هم بچشند و هم لمس کنند و تنابیج کلیه آنها را بما فوقی که اورا گمارده است فوراً آگهی دهد.

فرماندهی سپهبد فردوسی

که بر علیه تهیه حمله دشمن اجرا میشود بهمین منظور است ولی شکی نیست که اجرای آتش تهیه فقط از حمله دشمن جلوگیری نمیکند، بهترین مثال: محاربه سُم در جنگ بین المللی است که متینین پس از شش ماه تهیه و بر علیه تمام اقداماتی که از طرف آلمانها بر ضد آنها شده بود معهذا در موقع معین (زویه ۱۹۱۶) اجرا نموده و نتایج فوق العاده مهیی بدست آوردند (اقدامات ضد حمله مزبور از طرف آلمانها یکی پیشستی در جبهه وردن و دیگری اجرای آتشهای تهیه شدید و برقراری وسائل درنگی کامل در جبهه سُم بود ولی بالاخره با تمام این اقدامات توансند از آن حمله جلوگیری نموده و از جمله ضایعاتی که در مقابل آن حمله دادند، یک فقره نیم میلیون تلفات و یکصد هزار قرار اسیر بود) در صورتیکه اگر یک حمله استقبالی (ناخت پذیره) در همان جبهه سُم بعمل می آوردند ممکن بود باینهمه ضایعات منتهی نشده و قویاً احتمال میرفت که بتواند اجرای آن حمله را از طرف متینین جلوگیری نموده عقیم گذارد.

فردوسی اجرای این قسم حمله را (ناخت پذیره) از طرف بیژن بر علیه نستیهنهن به نتیجه کاملاً مثبتی منتهی نموده است چنانکه میفرماید:

گزین کرد بیژن ز لشکر سوار دلیران پر خاشجو یان^۱، هزار

فردوسی در این شعر موضوع سرعت عمل را برای اجرای این نوع حمله بوسیله استعمال سوار توضیح فرموده است.

دو لشکر پر از کینه و رزم ساز	رسیدند پس یک ، بدیگر فراز
یکی ابر بست از بر تیره خاک	همه گرزها بر کشیدند پاک
پوشید دیدار توران سپاه	فروند آمد از ابر گردی سیاه
کزو لشکر ترک شد نا پدید	سپهبد چو آن گرد تیره بدید
بر آمد خروشیدن گیر و ده	کمان را بفرمود گردن بزه

۱ - پرخاش بفتح اول بمعنى خصوصت و جنگ و جدال باشد ، خصوصت زبانی راهم گفته اند.

چو بیژن به نستیه‌هن اندر رسید
یکی تیر بر اسب نستیه‌ها
ز درد ازدر آمد، تکاور بروی
عمودی بزد کان سر ترگدار
باین ترتیب نستیه‌هن مقتول و معلوم است که در چنان‌گیر و داری و قتی فرمانده
عده کشته شد سایرین چه حالی پیدا خواهند نمود.

چنین گفت بیژن بایرانیان
که هر کو بیند کمر بر میان
کمان بر سرش بر، کنم پاک پست
که ترکان بدیدن پریچهره‌اند
فردوسی درسه شعر اخیر از قول بیژن (که مأموریت عده اش جلوگیری از
اجرای حمله دشمن بوده) پس از شکستی که بآنها وارد می‌کند، مخصوصاً موضوع
منع و تهدید عده را از غارت کردن متذکر و میدانسته که اگر آن هزار سوار
بخواهند با غنائم جنگی خود را سنگین کنند ممکنست تیجه بر عکس گردد. علاوه
در شعر اخیر برای تقویت روحیه قوای خودی (که در این قبیل مواقع بایستی حتماً
از طرف فرمانده تحریک شوند) دشمن (تورانیان) را کوچک و از صفات جنگی
بی بره معرفی فرموده و بعد حسن اثر و تیجه را که بر اثر گفتار بیژن بدست آمده
بتر تبیی که می‌اید حکایت فرموده است:

کشیدند یکسر، پرند آوران

زمین شد بکردار دریای خون
فکنده زق‌ها، جدا کرده سر
بزیر بی اسب، غرقه بخون
دمان از پس اندر، گرفتند راه
برادر، براو گشت گیمی سیاه
هیونی که تازد بایران سپاه؟
و گرنده، دو دیده زسر بر کنم

دلیری گرفتند، گند آوران

هوا سربسر گشت زنگار گون
چو پیلان همه دشت بر یکدگر
ز ترکان دو بجهه فتاده نگون
ازین رزمگه تا بهوران سپاه
چو پیران ندید آنزمان با سپاه
بکار آگهان گفت ازین رزمگاه
نشانی بیارد ز نستیه‌هم

برفت و بدید و بیامد دمان
ابا نامداران توران سپاه
تن از گرزر خسته ، بکردار نیل
همه ترگ بینم فتاده برآه
نماد آن زمان با سپهدار هوش
برآمد خروشیدن های های
وزودورشد خورد و آرام و خواب
همانا که با تو بدستم نهان
چنین تیره شد اخترو هور من
دلیر و جوان و سوار و هژیر^۱
سر ویسگان گرد هومان من
که رو باد بودی بجنگش پلنگ
سیه شد بچشم همی هور و ماه
بجنگ اند آورد باید سپاه
هوا نیلانگون شد زمین آبنوس
هیونی برون تاختند آن زمان
که نستیهن اینک بدان رزمگاه
بریده سر ، افکنده ، بر سان پیل
از ایدر همی تا بدان رزمگاه
چو بشنید پیران برآورد جوش
بزد دست و بیرید ، رومی قبای
همی گند موی و همی ریخت آب
همیگفت کای گردگار جهان
که بشگستی از بازو و ان زور من
دریغ آن هژبر افکن گردگیر
برادر گرامی تر از جان من
چو نستیهن آن شیر شرزه بجنگ
چولختی بنالید ، گفت ای سپاه
کرا یا بهم اکنون بدین رزمگاه ؟
بزد نای روئین و بربست کوس

فردوسی ضمن بیان اشعار فوق نتیجه فوق العاده مفید تاخت پذیره را که عبارت از معدهم کردن قوای حمله و ردشمن بوده بیان وعلاوه نقض تصمیم او لیه پیران را (که نمیخواسته مبادرت به پیشستی نماید و منتظر بوده که از طرف قوای ایران بعمل پیشستی سبقت شود تا بوسیله اجرای یک حمله از عقب آنها را معدهم سازد و اینک کشته شدن برادرانش باعث آن شده همانطوریکه بیژن پیش بینی کرده بود) حکایت فرموده است .

زکوه کنابد برون شد سپاه
بشد روشنائی ز خورشید و ماه
بهامون به پیکار پرداختند
چو از کوه یکسر برون تاختند

۱ - هژیر بروزن دیبر - ستوده ، پسندیده ، خوب ، نیک و معنی جلدی و جا بکی و هوشیاری نیز آمده است ، بضم اول هم گفته اند .

سپهبدار ایران بزد کر نای سپاه اندر آورد و بگرفت جای
میان سپه کاویانی درفش به پیش اندر ون تیغهای بنفس
هههه نامداران پر خاشیخرا به پیکار تا گشت گیتی سپاه
سپهبده دمان اندر آمد سپاه بگردند جنگی که چون آن نشان
شبانگه سوی خیمه رفتند باز سپهبدار ایران، بریید رسید
همینهنه: کامروز رزمی گران گمانی بر من که پیران کنون
دواند سوی شاه تو ران هیون رسانم کنون آگهی من بشاه وزو یار خواهد بجنگم سپاه

بالاخره عاقبت این جنگ در پایان داستان بفتح و فیروزی قوای ایران و
کشته شدن پیران و دوازده تن از معروفترین فرماندهان توران (کلیاد - گروی زره -
سیامک - زنگله - بارمان - روئین - سپهرم - اندریمان - کهرم - اخواست -
لهاك - فرشید ورد) و تسليم مازاد قوای توران بايرانیان تمام میشود که از شرح
مفصل آنها در اینجا خودداری میگردد.

نتیجه‌گاه

- ۱- شکل اراضی که بوسیله دو عده متخاصل (قوای ایران و توران)
اشغال و در آن مقابله یکدیگر واقع شده بودند از لحاظ شیوه کارزار
بهیچیک از طرفین مبادرت بجنگ پیش‌دستی را اجازه نمیداده است.
نظر بخاصیت آن زمین و عدم تفوق تعدادی قوا در هر دو عده، طرح
بدوی نبرد دوفرمانده قوا بر آن بوده که دشمن مقابله را واردار به پیش‌دستی
نموده سپس با اجرای یک حمله بعقب سر، عده آن را معده نمایند.

- ۲ - یکهفته بعد، خبطناشیه از هومان که او را وادار به پیشستی نسبت بقوای ایرانیان نموده و منجر بگشته شدنش می‌گردد فرمائده قوای توران را برخلاف تصمیم اولیه و ادار باجرای یک شبیخون مینماید.
- ۳ - شبیخون مذکور بوسیله یک حمله استقبالی (تاخت پذیره) از طرف قوای ایران خشی و باعث تقلیل عده دشمن کردیده بعلاوه پیران را وادار میکند که با تمام عده خود مباردت به پیشستی نماید.
- ۴ - پیشستی قوای توران موجب میشود که بقوای طرفین تلفات معتمنا بهی وارد آمده و بالاخره هم نتیجه قطعی (انهدام یکی از طرفین) بدست نیاید.
- ۵ - عدم حصول نتیجه قطعی سبب میشود که طرفین از مرکز مملکت خود کمک طلبیده و مدتی بحال متارکه باقی بمانند.
- ۶ - پس از رسیدن قوای امدادی طرفین، تفوق تعدادی قشون ایران محرز (زیرا عده امدادی تورانیان سی هزار نفر بود، در صورتیکه از قوای ایران صد هزار نفر بکمک اعزام شده بود) وبالنتیجه گودرز موفق میشود که با یک آرایش جنگی کاملاً مساعدی پیشستی نانوی قوای توران را ذفع و پیران را بقبول جنگ یازده رخ مجبور نماید، که در نتیجه آن سرداران مذکوره در فوق مقتول و بعلاوه پیران نیز کشته شده و قوای او بنزهار ایرانیان درآیند.

انتقاد

- ۱ - طرح اولیه هر دو فرمانده (گودرز و پیران) با آن زمین و عده که داشته اند بسیار عاقلانه و از روی مهارت کامل تعبیه شده بود.
- ۲ - انضباط کامل قوای ایران مخصوصاً بیژن و نیز حسن اعتمادی که بفرمانده کل خود (گودرز) داشتند بسیار قابل ملاحظه و همان باعث گردید که تصمیم فرماندهی محفوظ مانده و با تحریکات و تلفاتی که هومان در خطوط ایرانیان بعمل می‌آورد از مبادرت به پیش‌دستی خود - داری نمایند.
- ۳ - خیره سری هومان و عدم انضباط او نسبت نامربرادرش (پیران) که فرمانده کل قوانینز بود باعث گردید که خودش مقتول و بالاخره تمام وقایع و خیمه مذکوره در قشون توران رخ دهد.
- ۴ - خشم پیران پس از کشته شدن برادرش و تغییر تصمیم اولیه او و اعزام فستیجهن برای شبیخون به قوای ایرانیان، بکلی بیمورد و برخلاف فنون و آئین شیوه کارزار بوده است.
- ۵ - تدبیر گودرز و طریقه اجرای آن در مقابل تصمیم اخیر پیران که عبارت از تاخت پذیره بود بسیار جالب توجه و یکی از شاهکارهای او محسوب می‌گردد.
- ۶ - همچنین مغزور نشدن گودرز از فتحی که در مقابل تورانیان

تحصیل و موفق بمعدوم نمودن قوای فستیجه شده بود و اصرار او در حفظ نقشہ اولیه که باز توانیان مبادرت به پیشدهستی نمایند، قابل ملاحظه بشمار میرود.

۷ - ولی پس از آنکه پیران بامازاد عده خود مبادرت به پیشدهستی نمود، معلوم نیست چرا گودرز جمله احاطه خود را که از طریق رودخانه میخواست از جناح راست دشمن به پشت سر او اجرا نماید عقیم گذارده و با دادن تلفات سنگینی بالاخره نتیجه قطعی حاصل نکند، این تأخیر گودرز در اجرای تصمیم خود قابل ایراد است زیرا با بدست نیاوردن نتیجه قطعی و متارکه موقعی تا رسیدن قوای امدادی ممکن بود افراسیاب قوای امدادی معظمی برای پیران فرستاده و نتیجه بر عکس گردد.

۸ - عدم توجه کامل افراسیاب بتقاضای پیران و فرستادن عده کمی کمک برای او بر روی حدس و قرینه قابل ایراد و بالعکس توجه دقیق کیهنسرو بدتر خواست گودرز قابل ملاحظه بشمار میرود.

۹ - بالاخره این قسمت از جنگهای ایران باستانی نیز (که فردوسی زنده کننده و معرف کامل شرح دقایق و فنون ظریفه حربی آنها بوده) فرماندهان و عده هارا در هر عصری ضمن توجه بسایر نکات و دقایق ظریف حربی، به ثبات قدم و دوام تصمیم، انضباط کامل، مقاومت و خونسردی در موقع جنگ معتقد نموده و با شرح مفصل مذکوره این نکات را در زمرة وسائل بسیار مهم نیل به فتح و ظفر معرفی میکنند.

فصل دوم

اصل قوای روحی

یکی از اصول مسلمه دیگر جنگ، اصل تفوق قوای روحی است که
شیوه کارزار پس از یک سلسله توضیحات بالاخره مینویسد:

«مقصود از فتح نه فقط انهدام قوای مادی دشمن است، بلکه
اصح حلال قوای روحی اوست بوسیله یأس از موقفیت».

و گفتار فاپلهون را شاهد می‌آورد که: « فقط تصور مغلوبیت است که
باعت مغلوبیت می‌گردد».

همچنین در کتاب قوای روحی مینویسد: «بالاخره صاحبمنصبان با کلیه
وسائل ممکنه باید از کوچکترین بروزات ضعف نفس و خوف جلوگیری
نمایند؛ ضمناً کوشش کنند که نفرات را بحال وزیده و شاد و خرم
نگاهداشته، حس حمله و تفوق (پیشدهستی) را در وجود آنها رسوخ
داده بخصوص از شیوع بد بینی قویاً جلوگیری نمایند».

همچنین راجع بازرات سوء بد بینی مینویسد: « بد بینی که منبع اصلی آن
قوه تخیل است در واقع بدترین دشمن شجاعت بشمار می‌آید - بد بینی
انسان را بیأس و نا امیدی سوق داده از فتح و غلبه عاجزش مینماید -
هر رئیس باید نیک بین باشد و هر گز نباید فرماندهی عده را بیک
نفر رئیس بد بین محول نمود».

فردوسی درده قرن قبل مفهوم این اصل را مستقیم و غیرمستقیم در قسمتهای مختلفه شاهنامه خود کرار آبا ذکر دلیل و برهان بیان فرموده و مخصوصاً درین قسمت اصرار داشته است که از آن جمله میفرماید:

هر آنکس که دریم و اندوه زیست
بدان زندگانی بباید گریست
هر آنکس که اندیشه بد کند
بفرجام بد با تن خود کند
بدل اندر، اندیشه بد مدار
بد اندیش را بد بود روزگار
که اندیشه ها تان چنین گشت بد
چو اندیشه بد کنی بد رسد
و بالعکس داشتن اندیشه و تصورات خوب و فکر غلبه و فتحیت راصراحته

تبیغ میفرماید، چنانکه فرموده:

توانگر شود هر که، خرسند گشت
گل نو بیهارش برومند گشت
ازین مرد دانفده بشنو سخن
جو انمردی و راستی پیشه کن
همه نیکوئی اندر اندیشه کن
و بعلاوه همان نظری که سایر نکات تعلیمیه خود را استدلال فرموده، درخصوص
داشتن امید واریهای خوب و اندیشه های مرغوب نیز بطریق ذیل اقامه دلیل
میفرماید:

دل و مغز مردم، دو شاه تنند
دگر آلت از تن، سپاه تنند
بنو میدی از رای پالوده^۱ گشت:
چو مغز و دل مردم، آلوده^۲ گشت
بدان تن در، آسیمه^۳ گردد روان
چو روش نیاشند پیرا کنند
نه بیند بجز شادی از روزگار
همیشه خرد مند و امید وار
کسیرا که اندیشه ناخوش بود
همی خویشتن را چلیپا^۴ کند

۱ - پالوده - خالی. ۲ - آسیمه - شوریده و بمعنی مضطرب و حیران نیز آمده است.

۳ - چلیپا - صلیب مغرب آنست، هر خط منجنی را نیز گویند.

اصل قوای روحی

و برای تبلیغ بداشتن روحیه خوب بطريق ذیل توصیه فرموده و باز دلیل میآورد:

لب مرد باید که خندان بود
سراینده باش و فزاینده باش
خرد گیرد اندر روان نا توان
واقعاً تصور شود که بر حسب تصادفات و واقعات ممکنه اتفاقاً اگر عده در
جنگ بسخت ترین مشقات میدان محاربه از حیث خطر محاصره و بیخوابی و تشنگی
و گرسنگی و غیره دچار شده ، طبیعی است که یأس و رخوت بی اختیاری بر آنها
مستولی و از قوه پایداری و اضباط و جمع آوری آنها مقدار قابل ملاحظه کاسته
میشود ، در چنین موقع ، فرمانده بخواهد آنها را با قوه روحیه مجدداً در همان
وضعیت قابل استفاده سازد چه کلام یا معجونی را برای عده مذاکوره بهتر از گفتار
ذیل که قرموده خداوند جنگ سپه بدفردوسی میباشد خواهد یافت :

همه روی را سوی یزدان کنیم دل خویش راشاد و خندان کنیم
ازین زندگانی نیابی تو ریک^۱
فیروزد ، بر او دل چهداری بدرد؟
نه آسایشی دید بی رنج کس
نهاد زمانه بر اینست و بس
بکوشی ، چو در پیش کار آیدت
چو گوشش فباشد تن زور هند
و همانطوریکه ناپلهون و سایر فرماندهان بزرگ دنیا مواقعي که عده آنها
در وضعیت خوبی نبوده و یا اساساً کار های خضری دریش داشته اند که وسائل
موجوده غیر کافی بنظر میرسیده ، سعی مینموده اند که بوسیله تقویت روحی ، آن

۱ - رامشن بروزن دانش ، معنی آرمیدن و آرامشن و آسودگی و فراغت باشد و نیز معنی ساز و آواز و عیش و طرب هم آمده است . ۲ - ریک بروزن نیک معنی میراث و بخت و طالع و نیکبختی آمده است .

فرماندهی سیهند فردوسی

تفصیله را جبران نمایند، **فردوسی** کاراً این موضوع را متذکر و با اهمیت خاصی تلقی می‌کرده و در نظم داستانهای مذکوره در شاهنامه چندین بار این قیل موقع را مجسم و در آن تذکراتی از طرف فرماندهان بیان و از مرؤسین بحسن استقبال تلقی میفرماید که مانند تیجهٔ یک رشته فرمول ریاضی مجال هیچگونه شکی درحقیقت اثر آنها برای خواشید باقی نمی‌ماند، از آنجمله پس از شکستی که قوای توران از **ایرانیان** دیده اند از قول **پیران** خطاب بسرداران تورانیان چنین میفرماید:

(در همان جنگ دوازده رخ که در فصل قبل قسمتی از آن شرح داده شد موقعی است که پس از رسیدن قوای کمکی برای **ایرانیان**، قشون توران شکست خورده و بنا بتوافق نظر گودرز و **پیران** ختم جنگ را موکول بجنگ یازده رخ مینمایند، چون قوای روحی قشون توران بی نهایت ضعیف شده و ازین رفقه بود **پیران** برای التیام و تقویت روحیه آن عده تذکر نکاتی را لازم دانسته و بکار میبرد که درواقع بهترین وسیله‌ویگانه دستور علاج روحی یک لشکر شکست خورده میباشد.)

پس از جنگ پیشین که آمد شکست
بتوران، پراز درد بودند و چیزی
خروشان پدر بر پسر روی زرد
برادر ز خون برادر بدرد
همه سر بسر سو کوار او نزند
دزم گشته گردان، بچرخ بلند
چو **پیران** چنان دید لشکر همه
چواز گرگ درند خسته رمه
ضعف و فتور قوای روحی کلیه قشون توران در اشعار فوق مجسم گردیده
است.

سران را ز لشکر همه پیش خواند فراوان سخن پیش ایشان براند

۱ - سوک - بروزن کوک معنی مصیبت و ماتم واندو باشد و سو کوار بروزن گوشوار مصیبت زده و صاحب ماتم را گویند.

اصل قوای روحی

چنین گفت : کای کار دیده گوان
هه سوده رزم ، پیر و جوان
شما را بنزدیک افراسیاب
به پیروزی و فرهی ^۲ نامتان
در این اشعار تھسب سرداران را تحریک ، مخصوصاً منظره رو برو شدن با شاه
را در نظر آنان مجسم و بعلاوه مفاخر قبلی آنان را تذکر میدهد .

بیک رزم کامد شما را شکست
بدآنید یکسر ، گزین رزمگاه
پس ما ، ز ایران دلاور سران
یکیرا ز ما زنده اندر جهان
فردوسي بالاصراحه در این اشعار ، از زبان پيران ، معايب مهم عقب نشيني را (که
بالاخره منجر بمعدوم شدن تمام قوا ميگردد) تذاکار فرموده است .

گزیدن مراین غمگنان راشكيب
که پیروز يزدان بود جاودان
چنینست مان رفتن اندر نهیب
به پیچید و پس کرد آهنه ^۱ ما
که انديشد از جهان و پيوند خويش ؟
بکينه شدن پيش ايرانيان
سران بر گزينم از آن انجمن
دو لشکر بر آسايد از گفته گوي
سران را ز لشکر بپاي آورد
پذيره شويهش همه تيز چنگ
بروزي بزاديم و روزي مريم

برون کرد باید ز دلها نهیب ^۳
چنین داستان آمد از مؤبدان
جهان سربسر با فراز و نشیب
همان لشکرست اينکه در چنگ ما
کنون از بروم و فرزند خويش
بدین رزمگه بست باید میان
چنین کرد گودرز پیمان که من
یکايلک بروی اندر آريم روی
گرایدون که پیمان به جای آورده
و گرهمگروه اندر آيد بچنگ
اگر سر همی سوی خنجر برم

۱ - آب - رونق ، عزت ، آبر و قدر و قيمت و منزلت است و کنایه از خجلت زده نيز باشد
۲ - فرهی - بفتح اول و کسر ثانی مشدد و تالث مكسور بمعنى فر و شان و شکوه و عظمت و
افزونی داشتن باشد . ۳ - نهیب بروزن فریب بمعنى ترس و بیم باشد .

و گرنه سرانشان برآرم بدار دو رویه بود گردن روزگار
 اگر سربیچد کس از گفت من بفرمایم شن، سر بریدن ز تن
 در این اشعار فردوسی طریقه اداره نمودن و تقویت روحیه یک عده شکستن
 تخرده را کاملاً بیان و تعلیم فرموده و دستور میدهد که : بایستی بترتیب ،
 منظرة ننگ آمیز عمل عقب نشینی را برای آنها مجسم نموده سپس از
 مفاخر سابق گوشزد ، ضمناً از علایت شکست تعجب نموده ، فوراً معايب
 عقب نشینی را توضیح و بلا فاصله تحریک بایستادگی نمود ، مجدداً
 روش روزگار را برای عده تشریح ، نکات مربوطه بضعف دشمن را
 تذکار و تمام قوای او را در انتظار مخاطبین کوچک و بی اهمیت معرفی
 نموده ، بعداً پس از تحریک باب راز تعصب نسبت بوطن و عائله ، عزم
 جنگ را تلقین نموده مرگ را بسیار عادی و یک امر خیلی کوچک و
 ساده‌ای معرفی کرد و در خاتمه تمام اینها یک تهدید شدیدی را بتمام
 صحبت‌های مذکوره علاوه نمود ، تاگر ارواح خبیثی باشند که به
 هیچیک از این بیانات قانع نشوند از ترس اعدام مخالفتی نکنند .

گذشته ان همه اینها یک اعجاز بزرگ فردوسی حسن ترکیب کلمات وزنده
 و با روح بودن فرمایشات اوست ، بنحویکه حتی در وجود عامیانی هم که مختص
 آشنائی بزبان معمولی فارسی داشته باشند بقدرتی مؤثر گردیده و آنها را مقتون و
 شیفته بلا اراده مینماید که روحیه خواننده در آن زمان بهترین روحیه هاییست که برای
 هر مبارزی لازم بوده و جزو اهم وسائل کار بشمار میرود ، بالنتیجه ، بلا اختیار
 بنا با استدلالاتی که در شاهنامه درج شده خواننده بمرگ پوز خند زده هر نوع
 فدا کاری را استقبال می کند .

اصل قوای روحی

خود فردوسی هم برای آنکه تأثیر سریع و فوق العاده این قبیل نطقها را که فرمانده برای عده زیردست ایراد نموده مجسم سازد ، در دنبال اشعار مذکوره فوق اثر و نتیجه گفتار پیران را برای سردارانش بطريق ذیل حکایت میفرماید :

گرفتند گردان پیاسخ شتاب که ای پهلوان رد افراسیاب
 تو از دیر گاهیست با گنج خویش گزیدستی از بهر ما رنج خویش
 میان بسته‌ای پیش ماقچون رهی^۱ پسر با برادر بکشن دهی
 چرا سر به پیچیم ماخود که‌ایم؟^۲ چنین بندۀ تو ، زبهر چه‌ایم؟^۳
 بگفتد و از پیش بر خاستند به پیکار یکسر بیار استند
 همه شب‌همی ساختند این سخن که افکند سالار بیدار بن
 بشبگیر آواز شمپور و نای^۴ برآمد ز دهلیز پرده سرای
 نشستند بر زین سپیده دمان همه نامداران بیازو گمان
 تو گفتمی که از نعل اسبان زمین^۵ پوشد همی چادر آهین
 بعلاوه فردوسی در هر جا که از طرف رؤسائے مرئویین (مثلاً از طرف

شاه یکی از فرماندهان قشون) در زمان جنگ مراسله مینویسد ، در ضمن آن از طرف رئیس بیانات مفصلی برای تشویق و تقویت روحیه آن مرئوس ایراد و بدینویشه رعایت این نکته را لازم میفرماید چنانکه در پاسخ نامه گودرز از خسرو (در همان داستان دوازده رخ که گودرز پس از کشن فستیجهون از کیهان و تقاضای

کمل مینماید) میفرماید :

سخنهای شایسته با او براند دیگر خردمند را پیش خواند
 پدید آوریداندر او خوب و نشت چو آن نامه را باز پاسخ نوشت
 خداوند پیروزی و زور و فر نخست ، آفرین گرد ، برداد گر
 که جاوید بادی و روشن روان دگر ، آفرین گرد ، بر پهلوان

۱ - رهی بفتح اول غلام و چاکر و بندۀ باشد .

همش رای و دانش، همش جنگ و جوش

فرازندۀ کاویانی درفش

که پیروز گشتهند گردان ما
ز دشمن بر آورد ناگاه دود
بزرگان فرزانه نیو را
چه مایه ورا بیندها داده ام
نجست ازدر آن کار پیوند من
که دستور پیشش بر آورد کین
ز نیکی به پیچیدن آراستت «
که پیران ندارد دل از کین تهی
نجstem همی ژرف پیکار اوی
که: «پیران بتوران گراید به مر
دلش را تو از مهر او بر متاب
بکوشش نروید ز خارا ، گیا
از آزادگان خوب گفتن سزاست

کجا یاد سردى بگرز گران
ز کوشش نمودن بر آن رزمگاه
تو پیروز باشی بدشت نبرد

بجنگ اندرون باشدش کیمیا

چنان چون پدر نامدار و دلیر

پسنده است یزدان نگهدار تو
چنین دان و زودار یکسر سپاس

سپه را همی بگذراند ز آب
سپهبد ، به پیران نهادست روی «
کنون باز پاسخ فکنمدیم بن

خجسته سپهدار بسیار هوش

خداوند کوپال و تیع بنفس

سپاس از جهاندار یزدان ما
چو اختر ترا روشنائی نمود
نخست آنکه گفتی که: «مرگیو را
بنزدیک پیران فرستاده ام
قپارفت بد گوهرش پند من
سپهبد یکی داستان زد بر این
که هر کهتری کوروان کلاستست
مرا نین سخن ، پیش بود آگهی
ولیکن من از خوب کردار اوی
کنون آشکارا نمود آن ، سپه
نه بیند جهان جز بافر اسیاب «
که او بر خرد بر گزیند هوا
تو بادشمن ارخوب گفتی رواست

و دیگر ز پیکار جنگ آوران
ز نیک اختر و گردش هوروماه
مرا این درستست کز کار کرد
فبیره کجا چون تو دارد نیا

ز شیر ان چه زاید ، مگر شر زه شیر
به بیداد بر ، نیست پیکار تو
تو زور و دلیری زیزدان شناس

سه دیگر ، که گفتی که: «افراسیاب
ز پیران فرستاده شد نزد اوی
چنین است یکسر ، که گفتی سخن

بهر کار شایسته هشیار من

نه زان کرد کاید سوی مابجنگ
فراز آمدش از دو رویه کمین
پراکنده بر گرد تو ران سران
چو لهراسب چون اشکش تیز چنگ
از آن برب لب رود لشکر کشید
بدشمن سپاردهمه جای خویش
بمهر کار با بخت، همراه باش

بر آمد ز هند وز کشمیر گرد
بر آمد ز خوارزم یکسر خروش

سوی شهر گرگانیج بنها دروی
همه مهتران بر گشادند راه
شد آن پادشاهی همه ساخته
ز جیحون براین سو گذارد سپاه
نمایند بجز باد در مشت اوی

بر و بوم و فرخنده بنیاد خویش
بدشمن دهد گر نهند بیش پای نه
که ناید بهمن زو خبر روز و شب

که او بگذراند سپه را زروع
نه بینند کس این روز تاریک و تنگ
بینند دمنده سپهدار طوس

بدان ای پر اندیشه سالار من

که او برب لب رود جیحون در نگ
که حاقان بر او لشکر آرد ز چین
ودیگر، کفر آن لشکر بیکران
چو رستم پناه بیلان روز جنگ
بر او دشمن آمد زهر سو پدید
گر از جایگه او نهند پای پیش
به پنجم، سخن کاگهی خواستی
بدان ای سپهدار و آگاه باش

برا هیکه شد رستم شیر مرد
وز آنسو که رفت اشکش تیز هوش

بر زم اندر ون شیده بر گشت ازوی
وز آنسو که لهراسب شد با سپاه
الا نان و غز گشت پرداخته
گر افراسیاب ازدر آید بر اه
بگیرند گرد نکشان پشت اوی
توبشناس کو شهر آباد خویش
بگفتمار پیران نمائند بجای
بجنماند او داستان را دولب
بدان روز هر گز مبادا درود
بما بر، کند پیش لستی بجنگ
بفرمایم آکنون که بر پیل کوس

* در چند نسخه که مراجعت شد این بیت بطریق مسطور در فوق مندرج است ولی دو مصروع آن مقدم و مؤخر بنظر میرسد.

دھستان و گرگان و آن بوم و بر
 هن اندر پی طوس باپیل و گاه
 توازنگ پیران مپرتاپ روی
 چو هومان و نستیهن از پشت اوی
 گر از نامداران ایران نبرد
 چو پیران نبرد تو جوید دلیر
 به پیکار، مندیش از افراسیاب
 چو آید بجنگ اندر ون جنگ جوی
برایشان تو پیروز باشی بجنگ
 چنین است امیدم از روزگار
 همه دون گمانم که چون من زراه
 برایشان شما رانده باشید کام
 زطوس و ز کاووس نزد سپاه
 بر آن نامه، بنهد خسرو نگین
 چنانکه در اشعار فوق ملاحظه شد، فردوسی در سر تا سر نامه کیخسر و به
 گو درز، گذشته از آنکه با ذکر لائیل جنگی معایب اقدامات دشمن را بیان فرموده،
 در غالب ایات آن نیز نکانی را که بزرگترین وسیله تقویت روحی گو درز
 بوده (چه بوسیله تذکر خبطهای دشمن، چه بوسیله تشویق و تشجیع گو درز بنا
 بلياقت و قابلیت نژادی او، بالاخره چه از راه مساعدت بخت و گردن روزگار)
 تذکار فرموده است.

همچنین در موقعی هم که در همان داستان از طرف افراسیاب به پیران بوسیله
 فرستاده پیغام و پاسخ میدهد، باز برای تقویت قوای روحی پیران از طرف
 افراسیاب منصلا و شیوه باسلوب فوق بیان، چنانکه فرموده است:
 بفرمود تا باز گردد بجای سوی گرد پیران فرخنده رای

اصل قوای روحی

همانگه فرستاده را بار^۱ داد
که ای گرد نام آور راستگوی
سر افزای بودی بهر از جمن
توئی برتر از پهلوانان بجهان

سپر کرده جان و فدا کرده تن
گزیده زبیر من این رنج خویش

تو کردی دل و بخت دشمن، سیاه
که بادا بجافت، هزار آفرین

چو تو پهلوان، بر نیارد سپهر
نبند کمر چون تو هشیار نیز
گنجه کار دانم همی خویشن
با ایران و بر ما بگسترد کین
بدل هر گز این یاد ناورده ام
به تیمار داری پراز نتگ دل
فباید ورا هیچ آموز گار
نبیره مخوانش که، باشد دروغ
نجویم همی زین سخن سیمیا
مرا با جهاندار پیکار نیست

مرا بر دل، از تو چه آزار بود
ز گردیدن چرخ و خورشید و ماه
گهی شاد دارد، گهی مستمند

بشگیر، چون قاج بر سر نهاد
چنین داد پاسخ که اورابگوی
تو تا زادی از مادر پاک تن

ترا بیشتر نزد من دستگاه
همیشه بکین جستن پیش من

همیدون بیه کار با گنج خویش

توبردی ز چین تا با ایران، سپاه
قویی هچتر و پهلوان زمین

ز تور و پشنگ، اندر آئی بهر
نبند سپه چون تو سالار نیز

ذخست آنکه گفتی: «من ازانجه من
که کیخسرو آمد ز توران زمین
بدان، من که شاهم نیازرده ام

ذباید که باشی بر این، تندل
کجا، بودنی باشد از گردگار
که کیخسرو از من نگیرد فروغ
نباشم بگیتی من او را نیا
بر این کار او کس گنجه کار نیست

چنین خواست، وین بودنی کار بود
و دیگر، که گفتی ز کار سیاه
بیکسان نگردد سپهر بلند

۱ - بار - رخصت و اجازه .

گهی با می و رود و رامشگران
روان را بدین بند ، بسته مدار
زهرسوهمی گردد این تیره گرد
همی اندر آرد ز خورشید سر
ز کین برادر تو سر بر متاب

دوای پزشکان ، نداردش سود
بجنگ اندر آید همی باسپاه
که کیخسرو آید ز شاهنشهی
بسی دهستان بر آمد زراه
که او پیشنهاد نماید بکار
بدانسوی جیحون گذارم سپاه
نه گاه ونه تاج ونه اشکر نه کوس
کز آن پس نه بیند کسی تخت شاه
بسر بر فرود آیمیش ناگهان
که گردید برو لشکر و کشورش
فراز آید از گردنش روزگار
نکردست یزدان بچیزی نیاز
همه هر چه خواهی ترادست هست
دلیر و خردمند و گرد و سوار
که روشن کند جان تاریک تو
بچشم یکی ، ده بود اندکی
سر و تاج گودرز ، بگسل زجای
با سبان جنگی بپای اندر آر

گهی با می و رود و رامشگران
تو دل را بدین درد خسته مدار
همیشه چنین است کار نبرد
همی برگشد تا بخورشید بر
سخن گفتن کشتن گشت خواب
دلی کو زدرد برادر شخود ۲
سه دیگر ، که گفتی که خسرو ز گاه
جز آنست کامد ترا آگهی
که طوس سپهدارشان با سپاه
میناد هر گز کس آن روزگار
که من خود بر آنم کزاید ر پگاه
نه گودرز مانم نه خسرو نه طوس
بايران بر آنکونه رانم سپاه
بکیخسرو از بن نمانم جهان
بخنجر بر آنسان بیرم سرشن
مگر کاسمانی ، دگر گونه کار
ترا ای جهاندیده سر فراز
زمردان واز گنج و نیروی دست
یکی لشکر نامور ، سی هزار
فرستادم اینک بنزدیک تو
کز ایرانیان ده وزایشان یکی
چو لشکر بنزد تو آمد ، مپای
همان کوه ، کو گرد دارد حصار

-
- ۱ - کرم - بضم کاف و سکون دوم و سوم معنی غم و اندوه و گرفتگی دل و زخم و جراحت باشد.
۲ - شخد بروزن حسود یعنی بناخن و دندان مجروح ساخت و خراشید.

چکش دست ازایشان بخون ریختن چو پیروز باشی به آویختن

همانطوریکه قبل مذاکور افتاد، افراسیاب برای تقویت روحیه پیران توضیحات مفصلی بوسیله فرستاده خود پیغام می کند، ولی قوای روحی پیران بقدرتی خراب بوده که این توضیحات زبانی بوسیله فرستاده غیر کافی و بر او اثری نمیکند و طبیعی است همانطوریکه شیوه کار زار نیز پیش یینی نموده که : «بیک رئیس بد بین نمایستی فرماندهی عده ای را محول نمود زیرا علاوه بر عدم تو انانی او بد دلی و بد بینی اش نیز بزریر دستان سرایت میکشد ». قوای توران در جنگها یکه از آن بعد با ایرانیان مینمایند کاری ازیش نبرده و بالاخره هم مغلوب و منهزم و منجر بکشته شدن خود پیران و یازده سردارش میگردد. روحیه خراب پیران و عدم ثائیر پیغام افراسیاب با در اشعار ذیل خوانده می شود .

بیامد بر پهلوان سپاه
خمیده چو از باد شاخ سمن^۱
از آن نامداران جنگی سپاه
فرستاده از بن، سخن باز راند
شدند از غمان، یکسر آزاد دل
پر از خون دل و بخت، بر گرد بود
همه کاسته دید بر کار زار
بترسید کاید، ز ناگه بجنگ
چه ما یه شگفت اند رین روز گار !!
جز از تو جهاندار و پاینده کیست
که دانست کامد یکی شهر یار ؟

فرستاده بشنید پیغام شاه
به پیش اند آمد بسان چمن
به پیران رسانید پیغام شاه
چو بشنید پیران، سپه را بخواند
سپه را همه سر بسر داد دل
نهانی روانش پر از درد بود
که از هر سوئی لشکر شهر یار
هم از شاه ایران دلش بود تنگ
بیزدان چنین گفت: کای گرد گار
کرا بر کشیدی تو، افکنده نیست
ز خسرو نگر تا بدین روز گار

۱ - سمن - بروزن چمن، گل سه بر گه را گویند .

هر آن را که از خویشتن کرد بهر
شود خاک ، بابخت بیدار ، مشک
همیشه دل خویش دارد بدرد
ندانم چرا باید این کینه گاه؟!
دو لشکربروی اندرا آورده روی!
کرا بر کشد ، گردش روزگار؟
که ای روشن دادگر ، گردگار
ابا نامداران توران سپاه
«سر بخت ماسته خواهد شدن»
بدو باز گردد سراسر زمین؟
برآرد روان ، گردگار از قم
گرفته کسی راه و آئین من
ورا مرگ با زندگانی یکیست»

نگه کن بدین کار گردند ده
بر آردگل تازه ، از خار خشگ
شگفتی تر آن کزی آز ، مرد
میان نیا و نبیره دو شاه
دو شاهدو کشور ، چنین جنگ جوی!
چه دانم سرانجام این کارزار؟
پس آنگه ، بیزدان بنالید زار
گر افراصیاب اندرین رزمگاه
بدین رزمگه کشته خواهد شدن
چو کب خسرو آید از ایران بکمین
رو باشد ، ارجسته در جوشنم
میمناد هرگز جهان بین من
کرا گردش روز باکام نیست

بالاخره فردوسی ضمن بیان داستان داد و فرهنگ اردشیر ، لزوم تقویت
قوای روحی عده را (محضوصاً هنگام جنگ) صراحة تعلم و طریقه اجرای آنرا
بوسیله بیان عظمت دیرینه و لزوم فداکاری و کوچک شمردن دشمن و نوید و تشویق
راهنمائی نموده ، چنانکه میفرماید

چو پیش آیدت روز نیگ و نبرد
برین رزمگاه اندرون ، برچه اند
همان صد ، به پیش یکی ، اند کی
ستام ز رو خلعت از اردشیر»

نخستین یکی گرد لشکر بگرد
بلشکر چنین گویی: «کاین خود که اند
از ایشان صد اسب افکن ، از ما یکی
شما را همه پاک برنا و پیر

فصل چهارم

اصل ضربت قوی بضعیف

(اغفال)

یکی دیگر از مهمترین اصول شیوه کارزار، اصل ضربت قوی بضعیف میباشد که غالباً فرماندهان بزرگ هر وقت که عدد کمتری در مقابل دشمن داشته اند سعی مینموده اند که با پیدا کردن نقاط ضعیف و اعمال این اصل قوای دشمن را تحلیل برد و بدینوسیله نقصه نعدادی خود را جبران و بالنتیجه موفقیت حاصل کنند ولی همان شیوه کارزار، اعمال این اصل را وابسته عناصری چند داشته و قید میکند که :

«تفوقی که با داشتن آن میتوان دشمن را با ضربت قوی بضعیف از پا درآورد بواسطه ذیل بدست میآید:

ولا - غافل‌گیری. ثانیاً - صرفه جوئی قوا. ثالثاً - تجمع و سائل.»
که مسئله غافل‌گیری را اولین شرط امکان معرفی نموده و در شرح آن مینویسد :

«همانطور یکه برای حفظ آزادی عمل خود باید از غافل‌گیر شدن اجتناب کرد، همان قسم برای دبودن آزادی عمل دشمن باید سعی کرد که اورا غافل‌گیر نمود.»

و برای امکان غافل‌گیری می نویسد :

«غافل‌گیری وقتی حاصل میشود که دشمن واقعاً قادر نباشد ضربتی را که با وارد میآورند کاملاً و بموقع دفع نماید. یا آنکه فقط فرض

کند که قادر براین امر نیست .»

همچنین برای تأثیر غافل‌گیری چنین مینویسد :

«غافل‌گیری همیشه تأثیر روحی فوق المادة میخشد که بر تأثیرات-

مادی اضافه میشود» .

بالاخره پس از تمام این توضیحات ، با اعتقاد کامل چنین دستور میدهد که :

«باید همواره در صدد غافل‌گیر نمودن بود» .

ضمناً برای صورت پذیرشدن غافل‌گیری رعایت نکانی را توصیه میکند که

ترتیب عبارتند از :

۱ - حفظ اسرار تهیه هایی که دیده شده .

۲ - احتیاطهایی که برای مخفی داشتن تهیه های خود از تفحصات

و تجسسات دشمن باید اتخاذ نمود مانند حرکات شبان و غیره .

۳ - بوسیله قدرت وسائلی که بکار انداخته شده .

۴ - بوسیله تصمیم قطعی در تمام مراتب فرماندهی .

۵ - و بالاخره بوسیله سرعت اجرائیات و توالی سریع حملات .

این توضیحات و دستورها برای امکان بکاربردن اصل ضربت قوی بضعیف ،

خلاصه و مختصر شده شر حیست که در شیوه کارزار نوشته شده و بهترین حافظه ها

شاید تواند بزودی آنها را محفوظ داشته و در موقع لزوم آنها را رعایت نموده بکار

برد ، بفرض آنهم که نکات مزبور فراگرفته شود ، ممکن است بزودی فراموش .

گردیده از یاد برود ، زیرا در شرح و تفسیر و ترکیب جملات آن قواعد .

اصل ضربت قوی بضعیف

معرفه الروحی رعایت نشده تا بسهولت هر دماغی برای پذیرفتن آن حاضر گشته، در موقع راحتی حتی برای تفریح هم که شده آنها را تکرار نماید.

ولی فردوسی همان بزرگترین و عالیقدر ترین فرماندهان نظامی دنیا برای بیان این مقصود، درمورد شرح شبیخونی که پیران ویسه (فرمانده قوای تورانیان) بوسیله قوای تحت فرماندهی خود بر علیه ایرانیان اجرا نموده و موفق شده بود برای اولین دفعه قشون ایران را شکست بدهد، تمام نکات مذکوره را توضیح و تشریح و تعلیم فرموده که مختصر تعمق در آن شرح، با ملاحظه نکات مذکوره در شبیه کارزار فعلی معلوم و ثابت مینماید که:

گذشته از آنکه فردوسی کمترین دستور و نکته ای را راجع بغافل گیری فرو گذار ننموده، بلکه رعایت قواعد و ملاحظات دیگری داهم تو صیه میفرماید، از آن جمله از این داستان چنین استنباط میشود که: «مستی، پرخوابی و نبودن عوامل تأمینیه در قوای دشمن» اجرای عمل غافل گیری را تسهیل نموده و باید ضمن رعایت سایر نکات، در صورت امکان این قبیل موافق را از دشمن تجسس نمود، چنانکه فرموده است:

(موقعیست که) تزاو، داماد افراسیاب، درجنگ باقوای ایران مجروح شده و بعلاوه بیژن گیو تاج اورا ربوده است، از طرفی قوای کمکی ایرانیان تحت فرماندهی سپاهبد طوس رسیده و تفوق تعدادی ایرانیان کاملاً محرز شده است؛ تزاو نزد افراسیاب آمده شرح رسیدن طوس و شکست خود و قوای توران را بیان میکند؛ افراسیاب ضمن شماتت و ویخ به پیران، بالاخره تصمیم به اجرای یك شبیخون میگیرد که بجنگ پشن معروف گردیده است).

تزاو غمی، با دو دیده پر آب چو آمد بندیک افراسیاب
چنین گفت: «کامد سپاهدار طرس یکی لشکر آورد، با بوق و کوس

سر انجام برگشتم ، ای شهریار
همه دودمان غارت و برده کرد
نشستن ندارد بر این بوم ارز
بیرند اسیان که بودی یله
بخاک اندر آمد سرانشان بگرد
فیله ^۱ سراسر بهم بر زندگ «
غمی گشت و پس چاره افکند بن
که: « گفتم بیاور ز هرسوسپاه
سبب پیری آمد و گر بد دلی
بسی مرد نیک اختر آزدادشد
جهان گشت بر مرد بیدار تنگ
برون آمد از پیش افراسیاب
سلیح و درمداد و لشکر براند

دل سر فرازان بدان شاد کرد
بکنیه همه گردن افراد ختند
همه نامزد کرد جای گوان
سواران که با پیل دارند تاو
کجا شیر بودی بچنگش بره
ز نالیدن سنج و هندی درای
زبس نیزه و گونه گونه درفش
نهاده همه سر سوی کار زار
زا سب وزپیل و هیون و سپاه
از ایوان بدشت آمد ، افراسیاب

برآ راستم رزم آن نامدار
بسی سروزان را سر آمد بگرد
نه دژه اند ایدر ، نه اسب و نه هر ز
وزآن دژ بر فتی سوی گله
پلاشان و آن نامداران مرد
همه بوم و مرز ، آتش اندر زند
چو بشنید افراسیاب این سخن
به پیران ویسه چنین گفت شاه
درنگ آوریدی تو از کاهله
بسی خویش و پیوندها برد دشد
کنون نیست امر وز جای درنگ»
سپهدار پیران ، هم اندر شتاب
ز هر مرز مردان جنگی بخواند

سپه را همه یکسر آباد کرد
وزآن پس همه جنگ را ساختند
چو آمد زپهلو برون پهلوان
سوی میمنه: بارمان و تزاو
چو نستیههن گرد ، بر هیسره
جهان شد پر از ناله کر نای
هوا سربسر سرخ وزرد و بنفش
سپاهی زجنگ آوران صدهزار
ز دریا بدریا نبد هیچ راه
همیکرد پیران بر قتن شتاب

۱ - فسیله بروزن وسیله ، گله ورمه وایخی واسب واستر وخر باشد و گله آه و گاو را این گویند و معنی شاخ درخت هم آمده است .

اصل ضربت قوی بضعیف

سپه را یکایک همه بز شهرد که چندست جنگی سرافراز گرد.
شمار سپاه آمدش صد هزار همه شیر مردان آهن گذار
فردوسی در اشعار فوق موضوع قدرت وسائلی را که باید بکار انداخته شود.

و نیز تصمیم قطعی به اجرای اغفال را که در تمام مراتب فرماندهی باید اتخاذ شود (تصمیم افراسیاب و پیران و نستیجهن و بارهان و تزاو) بیان فرموده است.

بسی آفرین خواند بر پهلوان	چنان شادمان گشت و روشن روان
مبیناد چشم تو روی بدی *	که پیروز رفتی و شاد آمدی
سپه بد برفت و جهان بماند	بروز خجسته سپه را برآند
نبد دشت پیدا، نه دریا، نه کوه	همیرفت لشکر گروها گروه
ازیدر، سوی راه کوتاه روید	بفرمود پیران که بیره روید
<u>ازین نامداران با فرهی</u>	<u>ذباید که یابند خود آگهی</u>
<u>فرود آرم این گشن لشکر، چو کوه</u>	<u>مگر ناگهان برسر آن گروه</u>
<u>همی جست بیدار کار جهان</u>	<u>برون کرد کار آگهان ناگهان</u>

فردوسی در اشعار فوق ، موضوع حفظ اسرار تهیه هائی را که تورانیان دیده بودند از قول پیران توصیه و تأکید میفرماید بعلاوه مسئله تأمین تحصیل خبر را در هر موقع بوسیله مأمورین اکتشاف (که کار آگه مینامد) تذکر فرموده است .
به تدبی ، برآه اندر آورد روی بسوی گرو گرد شد جنگ جوی
در این شعر موضوع سرعت عمل را که بایستی بکاربرده شود تذکار فرموده ..

شبتابان بر پهلوان آمدند	شبانگاه ، کار آگهان آمدند
به پیران بگفتند یکسر مهان :	خبرشد از ایشان ، بکار آگهان

* در عین آنکه افراسیاب ، پیران را بواسطه کاهله و سستی توبیخ نموده ، اینک که بجنگ میخواهد روانه اش کند اورا شویق وقوای روحیش را تقویت مینماید ، فردوسی باینوسیله یکی از بزرگترین تدبیرات فرماندهان را خاطر نشان فرموده است .

شُب و روز باشند بامی بدست
میان سرخس است و باورد، طوس
سوار و طلایه ندارد براه
فردوسی در اشعار فوق اطلاع از وضعیت قشون ایران را که برای تورانیان
مبنای اجرای تصمیم متخلذه (شیخون) واقع شده بود از قول کار آگهان به پیران
آگهی میدهد.

(نه آگاه از این کار گودرز و طوس
وزان سو سپهدار ایرانیان
نشته یکی نامه زی شهربیار
سری کز پلاشان بریده به تیغ
همان تاج با ماهری اسپنوی)
در این اشعار حالت غرور و نیخوتی که برای ایرانیان بر انر فتوحات متعدد
تولید شده ضمن بیان آنکه دیگر بدمشمن اهمیتی نداده و هیچگونه اقدام جنگی را
معمول نداشته اند نمایش داده شده است.

چو بشنید پیران، یلان را بخواند
که در جنگ، مارا چنین دستگاه
فردوسی در دو شعر اخیر : لزوم تذکر وضعیت دشمن را از طرف فرمانده
کل برای فرماندهان زیردست و تقویت روحیه آنان ، بیان فرموده است .

گزین کرد از آن لشگز نامدار سواران شمشیر زن سی هزار

در این بیت ، انتخاب سوار را که بمنظور تأمین سرعت عمل در شیخون میباشد
بیان فرموده است .

برفتند نیمه گندشه ز شب نه بانگ تیوه، نه بوق و جلب

فردوسی در این بیت : او لا اجرای حرکت را در شب بمنظور تأمین اختفاء
تذاکار و نایناً موضوع آنرا که حرکات شبانه با استی بارعايت سکوت کامل بعمل آید
بیان و تشریح فرموده است .

اصل ضربت قوی بضمیف

چو سالار بیدار ، لشکر برآمد
میان یلان هفت فرنگ ماند
نخستین رسیدند پیش گله
کجا بود در دشت توران یله
گرفتند بسیار و بردند نیز
نمایند از بد بخت مانیده چیز
گله دار و چوبان همه کشته شد
سر بخت ایرانیان گشته شد
کشن چوبان هم بمنظور حفظ اسرار و اختنای عملیات بوده است زیرا ممکن
بود چوبان برود با ایرانیان اطلاع بدهد .

وزآن جایگه سوی ایران سپاه
برفتند بر سان ابر سیاه
گروهی نشسته گشاده میان
۵۵ه مس بودند ایرانیان

فردوسی در پیت اخیر مجدداً بی مبالغی دشمن را که قسمتی مس است و عده
دیگر با کمرهای باز و بدون خیال و تهیه نشته و بهترین موقع مساعد برای اجرای
شیخون بآنها بشمار میرفتند کار فرموده است .

بخیمه درون ، گیو بیدار بود سپهدار گودرز ، هشیار بود
دو فرمانده لایق را که از سایرین مستثنی بودند معرفی فرموده است .

خروش آمد و بانگ زخم تبر
سراسیمه شد ، گیو پر خاشر
بزین بود در پیش پرده سرای
یکی اسب بر گستوان ور ، پیای
سلاح سیاوش چون نزه شیر
بره بر ، بیفتداده جنگی سوار
زخواب وز آسایش آمدش ننگ

که مغزم زیبکار شد پر زدود
بکردار باد اندر آمد ز جای
پرده سرای سپهداد رسید
به خواب اندرزد این دلیران شاه!!
به چنگ اندرون گرزله گاو سر
برانگیخت آن را که هشیار بود
همی گشت بر گرد لشکر چودود
فردوسی درین اشعار فعالیت فوق العاده قابل ملاحظه گیو را که از هیچگونه
مساعی در آن موقع فروگذار نکرده بود شرح داده است .

یکی جنگ بایژن افکند پی: «که این جای جنگست یا جای می؟»
فردوسی در این شعر عدم تناسب میگساری را با اعمال جنگی از قول گمیو به
بیژن بیان فرموده است.

سپاه اندر آمد بگرد سپاه
سر اسیده شد هست، از دارو گیر
بزر تیغ و شمشیر و کوبال گرم!!

فردوسی در این بیت تیجه قبول مستی و راحتی و بالش نرم را در میدان جنگ
با تیغ و شمشیر و کوبال مبارله مینماید.

سپیده چو بر زد سر آزان برج شیر
همه دشت از ایرانیان کشته دید
فردوسی در این بیت تیجه ای را که برای دشمن از اجرای شبیخون و عمل
غافل گیری بدست آمده بود بیان و در اشعار دزیل نیز آن را تکمیل میفرماید:

زدشمن بیفزود هزمان^۱ سپاه
سپاهی بکردار مور و ملح
زلشکر دلیران و مردان ندید
رخ زندگان گشته چون آبنوس
که بودند با رفیع در کارزار
زمین سربسر چون گل آغشته دید
همی لشکر کشن زیر و زبر
گچی شادمانی دهد، گاه درد
سر اپرده و خیمه بگذاشتند
همه میسره خسته و میمنه
برفتند بی ماشه و تار و پود
روان پرزکین وزبان پرسوس

هدیکرد گودرز هر سو نگاه
بدان اند کی، بر کشیدند نخ
سپهبد نگه کرد گردان ندید
دریده درفش و نگونسار کوس
بجز گیو گودرز و چندی سوار
همه رزمگه سربسر کشته دید
پسر بی پدر شد پدر بی پسر
چنین آمد این گنبد تیز گرد
به بیچارگی پشت بر گاشتند
نه لشکر نه کوس و نه بار و نه
از آنگونه لشکر سوی کاسه رو د
سواران تر کان پس پشت طوس

اصل ضربت قوی بضعف

همی گر ز بار یلد گفتی ز ابر پس پشت بر، جوشن و خود و گبر
 نبید کس بجنگ اندرون پایدار همه کوه کردند گردان حصار

فردوسي در شعر اخیر توجه باراضي کوهستانی را که یکی از وسائل تقليل
 خطر برای عده شکست خورده میباشد میان و در اشعار ذيل آنرا تأييد ميرماید :

فرومانده مردان و اسبابن بجنگ یکی رانيد هوش و توش و درنگ
 شده مانده از رزم و راه دراز ز پيکار تر کان ، بي اندوه شد ز لشکر بیامد سوی پنهن دشت بر آمد خروشی بد رد از هیان بر آن خسته و بسته باید گریست

نه اسب و نه مردان جنگی پیاى نه آن خستگان را کسی خواستار وز آن خستگان نیز بريان شده که کردار خویش از تو دارد نهان ز تیزی و از بي نیازی کند چه دانیم باز ، آشکارا ، ز راز چه دانی که با تو چه خواهد کرد؟ د گر خسته ، از جنگ بر گشته بود همه جای غم بود خونین سرشك^۱ دلش با خرد همچو بیگانه گشته سپه آرزو کرده بر جای رزم

نه جنبید یکمن ، نه بیدار گشته چه خوابی که چندان زمان بر گذشت جهان دیده گودرز با پيره سر

نه پور و نميره نه بوم و نه بر سپه از بر کوه گشته باز ز هامون سپهيد چو بر کوه شد چو آن ديد پيران ، پس ، باز گشت فراوان کم آمد ز ايرانيان همه خسته و بسته بد آنکه زیست نه تاج و نه آخت و نه پرده سرای نه آباد بوم و نه پروردگار پسر بر پدر زار و گریان شده چنین است آئين و رسم جهان کجا با تو در پرده بازی کند برنج درازيم و در چنگ آز ز باد آهدی ، رفت خواهی بگرد دو بجهره از ايرانيان گشته بود نه آن خستگان را بمالين پر شاك^۲ سپهيد ز پيکار ديوانه گشت بلشکر گه ، اندرمي و خواب و بزم

۱ - پر شاك - طبيب . ۲ - سرشاك مطلق قطره را گويند عموما و قطره باران واشك چشم را خصوصاً و به معنی شراره و خرد آتش بود که بجهد وجهته باشد .

جهان دیدگان پیش او آمدند
 شکسته دل و چاره جو آمدند
 یکی دیدبان بر سر کوه گرد
 کجا دیدگان سوی انبوه گرد
 مگر یابد آن دره را داروئی
 طلایه همیگشت بر هر سوئی
 یکی نامداری از ایرانیان
 بفرمود تا تگ بند میان
 دهد شاه را آگهی زان سخن
 که سالار لشکر چه افکند بن
 وزاین کینه جستن چه آمد زیان
 چه روز بد آمد ، با ایرانیان
 فردوسی در اشعار اخیر ضمن بیان اقدامات با قیماندگان قوای ایران تعلیم
 میفرماید که: در چنین موقعی باز از کوشش و مجاهدت‌های لازمه نبایستی
 فرمانده عده خود داری کند ، بلکه بهمان قسمی که گودرز عمل نموده
 باید مازاد عده را بامانی کشانیده ، عوامل تأمینیه برقرار ، ضمناً هر چه زودتر
 شرح واقعه را بمقامات مافوق آگهی داد و بالاخره در صدد تلافی و
 جبران بود .

روندیه بر شاه برد آگهی که تیره شد آن روز گماربهی
 نمایندند از ایرانیان یک سوار همه کشته گشته در کارزار
 چنانکه ملاحظه شد فردوسی در این داستان کاملاً کیفیت غافل گیری را
 با شرح علی که در اثر آن غافل گیر میشوند و نیز طریقه اجرای آن را که چگونه
 بایستی یک عمل غافل گیری تهیه و اجرا گردد و بالاخره تیجه که در ان غافل گیری
 بدست میآید با شرح و تفصیل کاملاً مؤثر و روانی بیان فرموده است .
 همچنین موقعیکه قوای ایران در کوه هماون بوسیله قوای توران در محاصره
 واقع شده و از حیث آذوقه و سایر وسائل دچار سختی واشکال شده اند فردوسی
 تنها راهی را که برای نجات آنها معرفی میفرماید همانا رعایت این اصل شیوه کارزار
 (اصل ضربت قوی ضعیف) میباشد که در شاهنامه بنام شیخون کردن ایرانیان
 ذکر شده و چنانکه ذیلاً میآید دقیقاً کیفیت جزئیات اجرائیات آنرا بیان و تعلیم
 فرموده است :

اصل ضربت قوی بضعیف

فرستاد و بگرفت بر کوه راه
بر آن کوه دامن، گروه‌ها گروه
سپهبد سوی چاره جنگ شد
بیستند کین خواستن را میان
که تن را دهد خوردنی پرورش

چو بشنید پیران، زهرسو سپاه
بپرسو سپاه ازدر آمد چو کوه
برايشان چوراه علف تئگ شد
بدینگونه یکچه فته تورانیان
کمی کرد ایرانیان را خورش

فردوسی در شعر اخیر لزوم و اهمیت آذوقه و تدارکات را تذکار

فرموده است.

که: «مارا پی کوه باید سپرد
نبندند از آن پس بکینه میان»
نکردست کس رزم با باد یاد

چنین گفت هومان به پیران گرد
یکی کار سازم که ایرانیان
بدء گفت پیران که: «بر هاست باد

کسی سنگ خارا ندارد نگاه
شود تیره دیدار پر خاشخر
ازین پس فجویند پیکار ما
نه هنگ م پیکار و آرایش است
نکوبند ازین پس در مهمتری
بايران نمانیم کس شاد و بس

چو راه علف تئگ شد بر سپاه
ز فرمان سالار، پیچند سر
همه لشکر آید بزنیهار ما
برايشان کنون جای بخشایش است
برآساید این کشور از داوری
بتوران نیارد گذر کرد کس

فردوسی در اشعار فوق اهمیت عمل محاصره و اثرانی را که بعده محصور
مینماید تشریح فرموده است.

سرسر کشان خیره گشت از فسوس
که: «مارا کنوں جنگ شدن اگزیر
بیکسو گشاده رهی پیش نیست
چنین چند باشد سپه گرسنه؟!
پدید آید آن چادر لاجورد
ز بالا شدن سوی دشت نبرد
بسازیم تاچون بود یار، بخت

رسیداین سگالش، بگو در ز و طوس
چنین گفت با طوس، گودرز پیر
سه روز از بود خوردنی، بیش نیست
نه خیمه، نه خرگه، نه بار و بنه
کنون چون شود روی خورشید زرد
باید گزیدن سواران مرد
به ان شبیخون یکی رزم سخت

اگر یک بیک تن بکشتن دهیم
چنین است فرجام آورد گاه
ز گودرز بشنید طوس این سخن
همی بود تا شب نمودار شد
چو بگذشت ، یک پاس از تیره شب

و گر تاج گردنشان بر نهیمه
یکی خاک یابد یکی فرو جاه
دلش بود پر درد و کین کجهن
فرو رفت مهر و جهان تار شد
بیستند مردم ز گفتار ، لب

برآراست طوس از پی کار زار
ز یکسوی ، لشکر بهیزن سپرد
در فشن خجسته ، بگسته هم داد
خودو گیو و رهام و چندین سران
بسوی سپهدار پیران شدند
چو دریای خون شده هم رزمگاه
در فشن سپهبد ، بدبو نیم شد
چو بشنید هوهان خروش سپاه
بیامد ز لشکر بسی کشته دید
فروریخت از دیده خون بربرش
چنین گفت : «کایدر طلا یه نبود !؟
به ریث از ایشان زما سیصد است

بعواند آنچه بودند مردان کار
د گر سوی ، شیدوش و خراد گرد
بسی پند و اندرزها گرد یاد
نهادند بریال گرز گران
چو آتش بقلب سپه بر زدند
خروشی برآمد بلند از سپاه
دل رزم جویان ، پراز بیم شد
نشست از بر تازی اسب سیاه
بسی بیچش از رزم بر گشته دید
یکی بازگ زد تند بر لشکر ش
شمارا زکین هیچ ما یه نبود !؟
باوردگه خفتن اندر ، بداست

نباید که گیرند ما را زبون
چنین رزم هر گز که دارد بیاد !؟
کنون نیزه و گرز باید زدن
هلا ، تیغ و کوبانها بر کشید
زهرسو برایشان بگیرید راه
رهانی نباید که یابند هیچ

فباید که خوانند بر ما فسون
که شددشمن خسته پیر و زو شاد !!
همه چیم دشمن به تیر آزدن^۱
سپرهای چیمی بسر در کشید
کنون کزبر که ، کشید تیغ ، ما
از ایشان که دارد درانگ و بسیچ^۲

۱ - آزدن معنی فرو رفتن و زخم کردن و مجروح ساختن باشد . ۲ - هلا بفتح اول ، معنی ندا باشد از برای آگاهانیدن و تنبیه کردن و در طعنه زدن مکرر کنند .

بـهـر سـو بـرـفـتـد گـرـدان زـجـای
 سـوـارـان اـیرـان چـو شـیر ژـیـان
 کـهـگـفـتـی هـوا گـرـز بـارـد زـمـیـغ
 نـهـ پـیـدا سـتـارـه نـهـ تـابـنـدـه مـاه
 زـتـارـی بـدـرـیـای قـارـ اـنـدـرـنـد
 اـزـ اـیرـانـیـان اـنـدـرـ آـن دـشـتـکـبـنـ
 اـزاـینـ مـهـتـرـان مـفـکـنـید اـیـچـکـسـ
 نـبـایـدـ کـهـ خـسـتـهـ بـهـ تـیـرـ آـورـیدـ
 کـهـ اـکـنـونـ بـهـ بـیـچـارـگـیـ دـسـتـبـنـدـ
 سـرـانـ رـاـزـخـونـ تـاجـ بـرـسـنـهـوـدـ
 کـهـشـدـ جـانـ مـاـ بـیـگـمـانـ بـرـفـسـوـسـ
 رـهـانـدـ تـنـ وـ جـانـ مـاـ زـینـ گـزـنـدـ
 وـبـاـ فـهـ بـدـرـیـایـ آـبـ اـنـدـرـیـمـ
 چـوـ بـرـخـیـزـ اـزـ جـایـ شـیرـ دـزـمـ
 خـرـوـشـیدـنـ زـنـگـ هـنـدـیـ درـایـ^۱
 زـتـنـگـیـ بـهـچـشـمـ اـنـدـرـ آـمـدـ سـنـانـ
 کـهـ نـهـجـایـ جـنـگـ اـسـتـ وـ رـاهـ گـرـیـزـ
 کـهـ قـاـبـرـ تـنـ بـدـ کـنـشـ بـدـ رـسـدـ
 بـدـوـ گـفـتـ کـایـ بـدـ رـگـ بـدـنـڑـادـ
 بـکـرـدـیـمـ چـنـدـیـنـ زـ تـرـکـانـ تـبـاهـ
 اـگـرـپـایـ دـارـیـ هـمـیـ رـزـمـ خـواـهـ
 بـمـانـدـنـ حـیـرـانـ درـ آـنـ رـزـمـگـاهـ

کـهـ اوـدادـ درـجـنـگـ هـرجـایـ دـادـ
 بـسـیـ یـادـ کـرـدـنـدـ بـرـ بـیـشـ وـکـمـ

بـرـآـمـدـ خـرـوـشـیدـنـ ڪـرـنـایـ
 گـرـفـتـدـشـانـ یـکـسـرـ اـنـدـرـ مـیـانـ
 چـنـانـ آـنـشـ اـفـرـوـختـ اـزـ تـرـگـ وـتـیـغـ
 شـبـ تـارـوـ شـمـشـیرـ وـ گـرـدـ سـپـاهـ
 زـجـوـشـنـ توـ گـفـتـیـ بـیـارـ اـنـدـرـنـدـ
 زـبـسـ کـشـتـهـ اـفـکـنـدـهـ شـدـ بـرـزـهـیـنـ
 بـلـشـکـرـ چـنـینـ گـفـتـهـوـهـ مـانـ گـهـبـسـ
 هـمـهـ پـیـشـ مـنـ دـسـتـگـیرـ آـورـیدـ
 چـنـینـ گـفـتـ لـشـکـرـ بـیـانـکـ بـلـندـ
 دـهـیـدـ اـرـ بـگـرـزـ وـ بـژـوـبـیـنـ دـهـیـدـ
 چـنـینـ گـفـتـ باـگـیـوـ وـ رـهـامـ طـوـسـ
 مـگـرـ کـرـدـگـارـ سـپـهـرـ بـلـندـ
 وـ گـرـنـهـ بـیـپـرـ عـقـابـ اـنـدـرـیـمـ
 بـیـکـیـ حـمـلـهـ کـرـدـنـدـ هـرـسـهـ بـهـمـ
 بـرـآـمـدـ گـرـ رـهـ ،ـ غـوـ گـوـسـ وـنـایـ
 نـدـیـدـنـدـ کـسـ یـالـ اـسـبـ وـ عـنـانـ
 چـنـینـ گـفـتـ هـوـمـانـ باـواـزـ تـیـزـ
 بـرـانـگـیـختـ اـزـ جـایـتـانـ بـختـ بـدـ
 چـوـ بـشـمـیدـ اـیـنـ ،ـ طـوـسـ دـشـنـامـ دـادـ
 اـبـاـ چـنـدـ گـرـدانـ وـ اـنـدـکـ سـپـاهـ
 بـنـگـهـتـیـمـ تـاـ شـبـ باـورـدـ گـاهـ
 سـهـجـنـگـ آـورـ وـ خـوارـ مـایـهـ سـپـاهـ

فـرـاـوانـ زـ دـسـتـمـ گـرـفـتـدـ یـادـ
 زـ شـیدـوـشـ وـ زـبـیـژـنـ وـ گـفـتـیـمـ

۱ - درای - بروزن سرای زنگ و جرس را گویند.

که باری یکی تن زایران سپاه
بدی یار ما اندرین رزمگاه
که خیره بکام نهنگ آمدیم
که گیرند مارا کنون ناگهان

فردوسی در این اشعار نتیجه یک عمل غافل‌گیری را که بدون تمکن و سایل اجرا شده بود بطريق ملاکوره بلا اثر و حتی با نتیجه عکس معرفی فرموده و چنانکه در اشعار ذیل می‌اید بارسیدن قوای کمکی این عده موفق می‌شوند که از آن خطری که دچار شده بودند رهائی یابند.

شود شهر ایران کنون پایمال
بلشکره‌می دیرشدگیو و طاووس
که شد کار پیکار سالار دیر!
که شدکار سالار لشکر دراز!
هوا قیرگون شد زمین آبنوس
زخون بود هرجای برداشت جوی
همه بر کشیدند گرز گران
قو گفتی ز دریا بر آید نهنگ
بدانست هومان که آمد سوار
همی بر خروشید بر سان کوس
بلندی که دانست باز از نشیب؟
بیدند از آواز بیژن دلیر
چو پیداشد از کوه، گپتی فروز
کشیدند لشکرسوی کوه و سنگ
ز لشکر شده بیشتر نا پدید
که از گردش هور تا زخم کوس
بفرجام این رزم ما سور باد
ز گند آوران هیچ نشینیده ام
که چشم بدان دور دارد درست
شمارا برون آورد زین میان

تهمنت بزرگستان است و زال
همی آمد آواز کوپال و کوس
چنین گفت شیدوش و گستههم شیر
به بیژن گرازه چنین گفت باز
همی آمد ازدشت، آواز کوس
برفتد گردان به آواز اوی
رسیدند اندر قمای سران
ز گردان نیو و زآواز زنگ
همه گرز ور بود و شمشیر دار
چو دانست کامد و را یار طاووس
سبک شد عنان و گران شد رکیب
همی گیو و رهام چون نره شیر
یکی رزم گردند تا چاک روز
سپه بارخوانند گردان زنگ
سپهبد بکوه هماون رسید
بگردان چنین گفت سالار طاووس
ز گردنشان چشم بد دور باد
دلیری چنین کز شما دیده ام
ز بیزدان پاکبزه خواهم نخست
پناهم بدویست تا جاودان

اصل ضربت قوی بضعیف

پس ما بیانند اشکر چو دود
بگوئیم و از کارش آگه کنیم
فرستاده نامبردار و گرد
که ای سرفراز شه نامجوی
همانا شود نزد شاه جهان
بداشن اندرون آتش نو رسد
زشیران یکی نامور انجمن
بدیدار کیخسرو آید نیاز
بگوییم به پیروز شاه جیان
بیاییم یکسر بر از روزگار
ز پیکار بیکام دم بر زندند

بدشت از دلبران پر خاشجوی
زکشته ندید ایچ بر دشت راه
نه بر آرزو گشت، گم نبرد
چنانکه ملاحظه شد فردوسی در داستان فوق کاملاً تشریح فرموده است که:
در صورتیکه عمل غافلگیری بدون تمکن اجراء شود با اینکه ممکنست
ضایعات زیادی بر دشمن وارد آورد لیکن منجر به نتیجه قطعی نخواهد شد.

بالاخره ازدو داستان مذکوره بخوبی لزوم و کیفیت این اصل مهم شیوه کارزار
(اصل ضربت قوی بضعیف) خوانده شده منتهی در کتاب شیوه کارزار فعلی بعض
آنکه این داستان قدیم باستانی را من باب مثال برای غافلگیری گواه آورد از
جنگ بین المللی شاهد آورده و مختصرآ توضیح داده است که: « آلمانها دریست
و یکم مارس ۱۹۱۸ موفق بغافلگیری کامل شدند زیرا تمام تهیه های خود را کاملاً
مکتوم داشته و با تفوق عددي فوق العاده تو انتند بواسیله آتش، عده مأمور قطعات
جنگی را خرد و مضمحل نمایند ».

۱ - لابه - اظهار اخلاص بانیاز تمام را گویند، معنی عجز و نیاز و خواهش هم هست.

فصل پنجم

اصل آزادی عمل

(تآمین)

یکی از مهمترین اصول ثابتۀ دیگر جنگ، اصل آزادی عمل است که تامین وابسته آن معرفی شده و در تعریف این اصل شیوه کارزار چنین مینویسد: «داشتن آزادی عمل عبارت از این است که علی رغم اقدامات متخذۀ دشمن بتوان اجرای نقشه خود را تعقیب نمود».

و از قول بوژو شاهد آورده که گفته است: «عظمت صناعت جنگ در این است که در هر مکانی و هر زمانی که بخواهند قادر بر جنگ باشند».

و باز مینویسد: «این اصل که در بیان ساده بنظر میرسد در عمل غامض است، زیرا ولی اینکه ما تمام اقدامات لازمه را اتخاذ نموده باشیم دشمن هم که بنوبه خود برای حفظ آزادی عمل ساعیست می‌تواند بوسیله مانور کردن، حمله نمودن، ما را مجبور کند که اقدامات اولیۀ خود را تغییر دهیم، ولی صناعت جنگ در این است که بتوان عملیات دشمن را دفع و خشی نمود بدون اینکه در عمل اصلی تغییری داده شده باشد».

پس از این کیفیتی که شیوه کارزار برای آزادی عمل و اهمیت آن قائل میشود تذکر میدهد که:

«مجموع اقداماتی که باعث حصول آزادی عمل میشود عبارت از تأمین است .»

و بعد تأمین را تشریح نموده و چنانکه در ماده ۷ نظامنامه دستور موقتی خدمات

صحرائی **قشون شاهنشاهی** مندرج است چنین مینویسد :

«از تأمین ، مقاصد ذیل در نظر است :

- الف - تأمین فرصت و محوطه ایکه فرمانده ارشد برای صدور و اجرای اوامر صادره مربوط بتصمیم متخذه لازم دارد .
- ب - دیدبانی و مراقبت اراضی مجاور .

پ - حفظ قشون از جمله ناگهانی زمینی و هوایی دشمن بوسیله

آتش و اسلحه سرد و وسائل شیمیائی .»

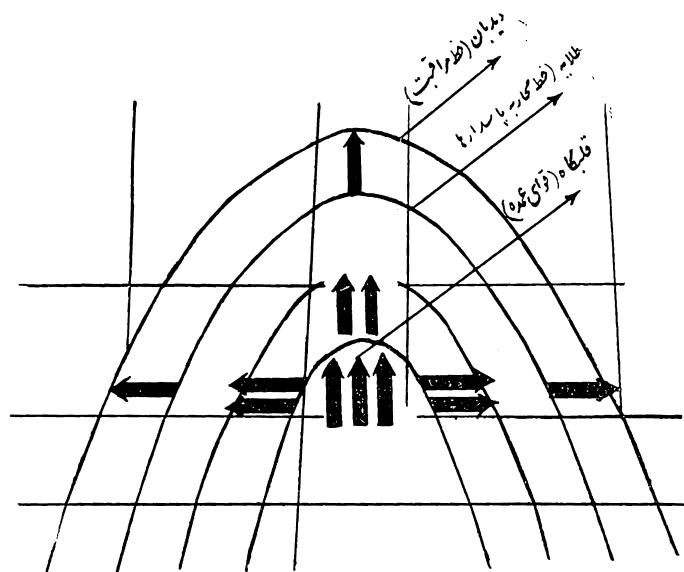
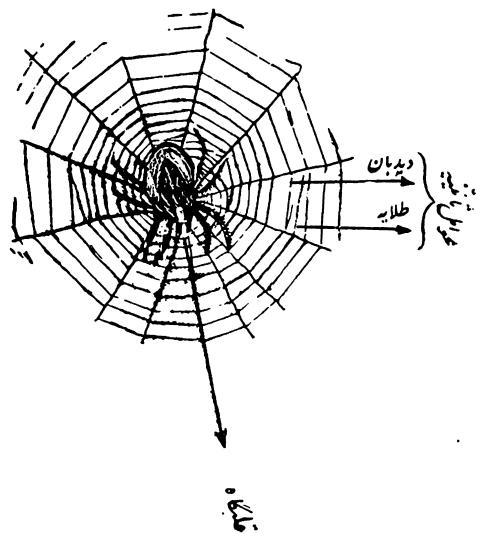
علاوه در همان نظامنامه دستور موقتی خدمات صحرائی ، برای تأمین در توقف و حرکت آرایشی قائل گردیده و آنها را به رده های مختلف تقسیم نموده و برای هر رده در توقف و در حرکت اسمی میگذارد ، چنانکه در ماده ۱۲۱ دستور موقتی مذکوره بنام قوه و آرایش عمومی پاسدارها ، آرایش تأمین در توقف را بشرح ذیل توصیفه و موسوم نموده است :

- الف - یک رده مقاومت ، مأمور دفاع خط مقاومت پاسدارها و مقصود آن پوشش زمینی است که باید نگاهداشت . قوه آن متناسب با حمله ایست که پاسدارها باید دفع نمایند و اساساً واحد مختلف القوه ای را که با اسم طلایه ها موسوم و در نقاط مهم خط مقاومت مستقر میشوند شامل و احیاناً دارای یک یا چندین احتیاط میباشند .

ب - یک ردۀ مراقبت که مأمور است نزدیک شدن دشمن و تهدیدات حمله را اعلام دارد و شامل قراولهائی است که کشیکچیان را معین میکنند. کشیکچیان در خط مراقبت پاسدارها بر قرار و مواطن سمت دشمن میباشند، خط مزبور طوری انتخاب میشود که دیده بازی را تسهیل نماید، گشتی ها در ماوراء محوطه نظر کشیکچیان مشغول ترصید میباشند. بالاخره با توضیحاتی که در نظامنامه ها و شیوه کارزار راجع بقسمت تأمین داده شده چنین نتیجه گرفته میشود که :

همانطوریکه عنکبوت برای حفظ جان و آزادی عمل خود، درقبال دشمن یا طعمه ایکه معلوم نیست از کدام نقطه بطرف او میآید، تارهائی بدور قرار گاه خود میتند که قبل از رسیدن باو، از خطر دشمن یا وجود شکار خود مطلع گردیده چاره لازم را بیندیشد، ضمناً مانند دامی از آن تارها استفاده مینماید که هر حشره عابری در منطقه او با آها مصادف و پایگیر بشود؛ هر عده نظامی هم باستی قبل از تلاقی با دشمن (چه در توپ و چه در حرکت)، در هر طریکه احتمال ورود دشمن بروعدیناً شبیه باین تارها عده را برای پوشش خود بگمارد که این عده بنام عوامل تأمینیه موسوم و شامل طلايه ها و دیده بازها و غیره هستند و خوشبختانه عوامل مزبوره هم در نظامنامه های فعلی قشون شاهنشاهی وهم در اشعار شاهنامه با این اصطلاحات نامیده شده اند، متنه افردوسی در اصطلاحات خود تفاوتی برای عوامل آرایش تأمین در حرکت و توقف.

اصل آزادی عمل



یک عده قشون در مقابل دشمن ناچار است که خود را بوسیله عوامل تأمینیه بوشانیده، با این وسیله فرصت و عرصه کافی بدست آورد، همانطوریکه یک عنکبوت برای همین منظور تارها ئی در گردوار گاه خود می تند.

قابل نشده ورده های آنرا چه در حرکت و چه در توقف بترتیب (از قوای

عمده بطرف دشمن) با اسم طلايه و نگهبان موسوم نموده بعلاوه در جوار پست فرماندهان و غالباً در جلوی عوامل مذکوره فوق برقراری پستهای دیده بانی را بيان ميفرماید.

ضمناً بوضع عواملی که امروزه بنام گشتی ها موسوم شده و غالباً در هنگام شب آنها در جلوی محوطه کشیکچیان اعزام میدارند بنام پاسبان تذاکر فرموده، همچنین بوضع عوامل اکتشافی که امروزه برای تکمیل اطلاعات بطرف دشمن یا نقاط مظنون کسیل میشوند بنام کار آگهان تعلیم و توضیح ميفرماید.

فردوسی بمسئله برقراری تأمین فوق العاده اهمیت داده و در هر داستانی که میخواهد شروع جنگ آنرا بیان فرماید قبل از شرح تأمین آنرا با استعمال اصطلاحات و اسمای مذکوره (طلايه - دیده بان - نگهبان - پاسبان - کار آگهان) متذکر میگردد و در قسمت تأمین نیز جزوی الى کلی ترین نکته را فروگذار نکرده است چنانکه در خصوص آنکه بچه مسافتی از دشمن باید تأمین برقرار شود فرموده است که اقلادشمن بمسافت دو فرسنگی (۱۲ کیلومتری) که رسید بایستی تأمین برقرار گردد چنانکه فرموده:

چو بیر ون شدار شیهر صف بر کشید سوی او کجا لشکر اندر کشید
در این شعر صفت آرائی و قراردادن عده را رو بست حرکت دشمن تشریح فرموده.

میان دولشکر دو فرسنگ ماند
جهاندار گرد نکشانرا بخواهد
چنین گفت کامشب مخوبید هبیج
زخواب وز آسایش اندر بسیمیج
همه شب همی گرد لشکر بگشت
طلایه پر اکنده بر گرد دشت

در اواسط ماده ۱۰۴ دستور موافق خدمات صحرائی راجع بمسافت قسمت تأمینی (تأمین در حرکت) با عمدہ قول چنین مینویسد:

« در ستونهای بزرگ مقدمتیین عناصر پیاده جلو دار باید آنقدر

اصل آزادی عمل

از سر عمدهٔ قوا دور باشد که بتواند آنرا از آتش مؤثر توپخانهٔ سبلک محفوظ دارد. درستونهای کم اهمیت چنانچه جلو دار بواسطهٔ محدود بودن عدهٔ خود نتواند چنین حفاظت دوری را تأمین نماید باید لااقل عمدہ قوا را از آتش اسلحهٔ مسلسل محفوظ بدارد. «فردوسی» در خصوص رعایت مسافت قسمت تأمينی باعمدهٔ قوا و نیز گماردن دیده بان و مراقب صحرائی در کلیه نقاط لازمه (اعم از راه و پراوه و غیره) معتقد بوده است که بایستی لااقل دو فرسنگ از عمدۂ قوا جلوتر باشند، چنانکه فرموده است:

فرون ازدو فرسنگ پیش سپاه همی دیده بان بود پراوه و راه
چنین تا بنزدیکی طیسفون طلايه همیراند پیش اندرورن
و اصولاً راجع به برقراری تأمین بدرجۀ اهمیت میدهد که جنگ عدهٔ بی تأمین را
بازی شیوه و بکلی آن قشون را ناقد هرگونه اطلاعی معرفی ننماید، چنانکه
فرموده است:

طلايه نه و دیده بان فیز نه بهموز اندرورن پهلوان فیز نه
بیازی همی بگذراند جهان نداند همی ز آشکار و نهان
و باز همین مقصود را تأکیداً درجای دیگر بیان و عدهٔ بی تأمین را بگله بی
چوپان شبیه مینهاید، چنانکه فرموده است:

نه روزش طلايه نه شب پاسبان سپاهست همچون رمه بی شبان
ذبیند همی دشمن از هیچ سوی پسندش بود زیستن بارزوی
در همان ماده ۷۰ نظامنامه خدمات صحرائی اساس تأمین را بر روی اطلاعات
و عمل بعضی از عناصر از قبیل قسمتهای تأمینیه مبتئی میداند. «فردوسی» هم کاملاً
این مفهوم را بیان و از طرف خسر و در قسمت بخش کردن پادشاهی او چنین
فرموده است:

بهر سی فرستید کار آگهان بدان تا نماند سخن در نهان

طلايه بیايد بروزو شبان همخوبيد در خيمه بی پاسبان

نکته که پيش از همه انسان را از استعداد نظامي فردوسی متعجب ميكند آنکه :
نه فقط مانند فرماندهان بزرگ و استادان عاليقدر جنگ طريقة حفاظت
اردوهای بزرگ و برقراری تأمین و غيره را بنحو مذکور كاملا دستور داده بلکه
در مورد وظيفه نفر دیده بان هم مانند يك و كيل جو قه مطلع و دقیق بوده و ضمن
ساير دستورهای جنگیش نکات ظريف لازمه را بيان و ازنذاکار آن نکات فروگزار
نکرده ، چنانکه در موضوع استقرار دیده بان در اراضی کوهستانی :

همانطور يکه در تعليمات حرب فلی با فراد نظامي آموخته ميشود که بايستی:
 محل دیده بان ، ضمن داشتن چشم انداز وسیع بنحوی باشد که در زیر پای او زاویه
 پیروح بوده و مخصوصاً تاکید میکند که بايستی بنفرات حالی نمود که از قرار
 گرفتن در خط الرأس اصلی کوه اجتناب کنند ، زیرا علاوه بر آنکه باعث نشاندادن
 خود میشوند زوایای پیروحی هم که در زیر پای آنها ناچار موجود است پیش روی
 دشمن را از نظر دیده بان مستور و با اجازه خواهد داد که بقدرتی نزدیک شود
 که بتواند سرنیزه خود را بگلوی دیده بان فروکند . بدیهی است با این ترتیب تیجه
 (جز ضرر) از دیده بانی و عوامل تأمینیهای خواهد گردید . بنا بر این چنین دستور
 داده شده که بايستی دیده بان خط الرأس نظامی را اشغال نماید تا در زیر پای او زاویه
 پیروجیکه فضای آن از نظر او مخفی است موجود نباشد ؛ این مطلب را فردوسی
 تخلی صريح و واضح بيان فرموده است .

یکی دیده بان بـ سـر گـوـهـسـار نـه بـینـدـ هـمـی لـشـکـر دـیـشـمـار
 کـشـیـلـنـ زـ دـشـمـنـ نـدـانـدـ عنـانـ اـگـرـ پـیـشـ هـزـگـماـنـشـ آـیـدـ سـنـانـ
 طـبـقـ مـقـرـدـاتـ فـعلـیـ دـیدـهـ بـانـ موـظـفـ استـ کـهـ مشـاهـدـاتـ خـودـ رـاـ فـورـآـ بـرـئـیـسـ
 بلاـواسـطـهـ خـودـ آـگـهـیـ دـهـدـ وـاصـوـلـاـ هـمـ تـایـجـ دـیدـهـ بـانـ وـقـتـیـ مـثـمـرـ ثـمـرـ استـ کـهـ بـدـونـ
 فـوتـ وـقـتـ باـطـلـاعـ فـرـمـانـدـهـیـ بـرـسـدـ ،ـ فـرـدـوـسـیـ درـغـالـبـ اـزـ دـاـسـتـانـهـایـ خـودـ اـیـنـ نـکـتهـ
 رـاـ مـتـذـکـرـ وـ طـرـزـ عـلـمـ آـنـراـ شـرـحـ دـادـهـ ،ـ مـثـلاـ درـ جـنـگـ رـسـتـمـ وـافـرـاسـیـابـ فـرمـودـهـ :

اصل آزادی عمل

چوب رخاست از دشت گردسپاه کس آمد برستم از دیده گاه
که آمد سپهدار افراسیاب سپاهی روان همچو کشته برآب
و نیز در ضمن پیان عمل قشون توران هم این نکته را متذکر ، چنانکه میفرماید :
همان دیده بان بر سر کوهسار نگهبان روز و ستاره شمار
عنان تاققی سوی سالار تور کز ایرانیان گرسواری ز دور
همه رزمه گه ، آمدی زوجوش نگهبان دیده ۱ گرفتی خروش
فردوسی حتی طرز آگهی دادن دیده بان را که مطابق قاعده ا مرزوze باید
حتی المقدور جامع و مختصر و در جواب چهار سؤال ذیل : (چه وقت ؟ - کجا ؟ -

کی ؟ - در چه حال ؟) باشد تعین و تعلیم نموده میفرماید :

یکی دیده بان آمد از دیده گاه	سخن گفت با او ز ایران سپاه
که : «کوه و در و دشت پر لشکر است	تو خورشید گوئی به بنداندر است
ز در بند دژ ، تا درازی سنگ	در فش است و پیلان و مردان جنگ
نه پیداست گیتی ز نعل سوار	سواران نهان ز آهن آبدار»

در ماده ۱۲۸ نظامنامه ساخلوی نوشته است :

«کشیکچی فقط اوامر رئیس قراول ، و کیل قراول و عوض کننده خود را اجرا مینماید و تنها این اشخاص میتوانند کشیکچی را تعویض نموده یا بکلی از سر پست بردارند . »

(بدیهی است با این پیان عبارت نظامنامه ، مقامات ما فوق ولوهر قدر هم عالی

رتبه باشند ، طبق مقررات مذکوره نمیتوانند بکشیکچی امری بدھند .) عین این وظیفه بر کشیکچی صحرائی یا دیده بانی که در دیده گاه قرار گرفته

۱ - دیده - درخت بلند و کوتاه را گویند که دیده بانان بر بالای آن نشسته نگاه کنند و معنی دیده بان هم آمده است .

فرماندهی سپهبد فردوسی

باشد وارد است و جز بستور آمری که اورا سریست گمارده ، بهیچوجه حق ندارد پست خودرا تخلیه کند. فردوسی این نکته را هم متذکر و مانند سایر نکات دقیق و پاریک سپاهیگری در ضمن نقاشی نظمی تابلوهای مختلفه میدان محاربه ، از آن غافل نشده و با رعایت این قبیل نظرافت کاریها آرایش آثار خویش را بحد اعلی رسانیده است از آنجمله .

در موقعی که قشون ایران بعلت تفوق تعدادی دشمن (قوای توران) بکوه هماون پناه برده و با تضاد قوای امدادی بوده اند ، گودرز که سپهبدار قشون بوده در حین یأس و نا امیدی بدیده گاه رفته و از آگهی دیده بان بریأس او افزوده میشود (زیرا طبق آگهی دیده بان قوای توران افزونی یافته و از قوای امدادی ایرانیان اتری پدیدار نبوده است) ، گودرز دستور میدهد که مجدد آگهی بانی عیقتری بطرف راه انتظاری قوای امدادی و نیز بطرف دشمن بنماید ، دیده بان امثال امر مینماید ، ولی باز چیزی ندیده و آگهی یأس آمیز میدهد که بالنتیجه یأس گودرز افزوده و باعث بریشانی اندیشه و قطع امید او میگردد ، بلا فاصله دیده بان از راه قوای امدادی آثاری مشاهده و بگودرز آگهی میدهد ، گودرز از فرط خوشحالی اورا تشویق نموده و پس از نوید بسیار بدیده بان دستور میدهد که بسوی فرمانده کل قوا (طوس) رفته رسیدن قوا را آگهی دهد ، ولی دیده بان (نظر بوظیفه که داشته) از تخلیه پست و ترک دیده گاه ابا ، و چون انجام وظیفه نموده علاوه بر اینکه گودرز متغیر نمیشود بر تشویق او نیز میافاید .

فردوسی بدین ترتیب اهمیت ولزوم ترک تمودن دیده گاهرا (تا ایندرجه) بیان و تذکر فرموده است ، چنانکه ذیلا میآید :

چو بر گنبد چرخ شد آفتاب دل طوس و گودرز شد پر شتاب
که امروز ترکان چرا خامشنده؟ برائی درون ، یا ، زمی بیهشند؟
در این اشعار توجه را باینکه از هر گونه فعالیت یاسکوت دشمن با استی مقصد اورا تجسس نمود جلب فرموده است .

اصل آزادی عمل

شدم در گمان ، از بد بد گمان
چنان دان ، که بدر و زگار آمدست
و گر زنده ، از رزم بر گشته گیر
و گرنه بد آید بما زین سپاه
بکوبند سرمان بنعل ستور^۱
چه بودت که اندیشه کردی تباہ
ترا کردگار جهان ، یاور است
فردوسی دردو شعر اخیر و نیز چند شعری که ذیلا می‌آید از قول گیو و بکو درز
لزوم داشتن روحیه خوب و دور نمودن اندیشه مغلوبیت را تذاکر میفرماید :

بسی تخم نیکی پراکنده ایم
خداآوند شمشیر و تخت و کلاه
که آید بیدخواه ، ما را نیاز
سر آید بدیها همه بر سپاه
اگر شب شود روی روز سپید
مکن دل زاندیشه بر خبره تنگ
مشو بد گمان از بد بد گمان
چنانست کاید بما بر ، گزند
زما بر نگردد بد روزگار
قضای نبشته نشاید سترد^۲
چنان چون بود ، رسم و آئین و راه

اگر مستمندند ، اگر شادمان
اگر شان به پیکار یار آمدست
تو ایران سپهرا همه کشته گیر
مگر رستم آید بدین رزمگاه
ستودان^۳ نیاییم یکسر ، نه گور
بدو گفت گیو : «ای سپهدار شاه
کزاندیشه بد ، سخن دیگر است

جهان آفرین را پرستنده ایم
و دیگر به بخت جهاندار شاه
ندارد جهان آفرین دست باز
چو رستم ایاید براین رزمگاه
ذباشد زیزدان کسی نا امید
بیک روز کرما نجستند جنگ
نبستند بر ما ، در آسمان
و گر بخشش کردگار بلند
بپرهیز از اندیشه ذباکار
که کار خدائی نه کاریست خرد
یکی گزند^۴ سازیم پیش سپاه

۱ - ستودان بروزن فروزان ، عمارتی را گویند که بر سر قبر آتش برستان سازند و معنی گورستان هم آمده است و دخمه را نیز گویند یعنی جائی که مرده را در آن گذارند (بفتح اول هم آمده است) . ۲ - ستور بروزن حضور ، هرجانور چهاریائی را گویند عموماً واسپ و استر و خر را خصوصاً . ۳ - ستردن بکسر اول بروزن فشردن ، معنی راک کردن و ترشیدن باشد ، بضم اول و تانی هم گفته اند . ۴ - گنده بفتح اول بروزن بنده ، جوی و گودی را گویند که بر گرد حصار و قلعه و لشکر گاه کنند تمام از آمدن دشمن گردد و مغرب آن خندق است .

فردوسی در شعر اخیر جبران نقص تعدادی قشون را در مقابل عدهٔ قوی
دشمن ارزبازان گیو بوسیلهٔ اختاذ حالت درنگی و اعمال آرایش زمین تعیین میفرماید:

همهٔ تیغها جنگ را برکشیم بجنگ اندر آئیم و دشمن کشیم
برهنه شود بی گمان رازشان .
درخشان شود شاخ سرو سهی^۱
بر آمد ، برفت از میان گروه
زبالا همی سوی خاور^۲ گذشت
که شد کار گردان ایران تباہ
سراسر بسان شب لاجورد
زبس پیل و برپشت پیلان درفش
«که جز خاک تیره نداریم جفت»
چنان شد کجا خسته گردد به تیر
مرا بهره کبون آمد و کارزار
پر آکنده بر جای تریاک^۳ ، زهر
شده نا، بردار هر کشوری
زمن بخت بیدار ، بر گشته شد
سیه شد مرا بخت روز سپید
نگشته سپهر بلند از برم
«که ای مردینا و روشن روان
که آید کسی سوی این رزمگاه؟
نگه کن چپ لشکر و دست راست»
له بینم همی جنبش وجست و جوی

به بینیم تا چیست آغازشان
از ایران بیاید همی آگهی
سپهدار گودرز ، بر این گوه
چو خورشید تابان زگنبد بگشته
بزرگی خوش آمد از دیده گاه
سوی باختر^۴ ، گمشت گیتی زگرد
شد از خاک ، خورشید تابان بنفشن
غو دیده بشنید گودرز و گفت:
رخش گشت از اندوه برسان قیر
چنین گفت: «کز گردش روز گمار
ز گیتی مرا شور بختی است بهر
ذبیر و پسر داشتم لشکری
یکین سیاوش ، ۵۵۰ کشته شد
از این زندگانی شدم نا امید
نزا دی مرا کاشکی مادرم
چنین گفت با دیده بان پهلوان
نگه کن بایران و توران سپاه
درفش سپهدار ایران کجاست؟
بدو دیده بان گفت: «از هیچ روی

۱ - سهی بروزن صنی، راست و درست را گویند عموماً و هرجیز راست رسته را خوانند خصوصاً
و بمعنی تازه و نوجوان هم آمده است . ۲ - خاور بمعنی مشرق است . ۳ - باختر
مغرب را گویند . ۴ - تریاک یا زهر را گویند و مغرب آن تریاق است (فتح اول و کسر
اول هر دو آمده است) .

از آنسو ، بتاب و شتاب اندرند
وزاین سو ، تو گوئی بخواب اندرند
(مقصود آنست که در قشون توران فعالیت زیادی مشاهده شده و از طرف

ایران هیچ خبری نیست) .

فرو ریخت از دیدگان آب زرد
از این پس ، هرا خشت بالین کنید
بگیرم بیر ، گیو و شیدوش را
سواران جنگی و خود کام را
بیوسم ز هژگان بیارم بسی «
خروش آمد از دیدگه در زمان :
ز درد و ز تیمار ، آزاد باش
پدید آمد و روز شد لاجورد
بر آمد بکردار تابنده ماه
یکی ماه پیکر ز دور اندکی
پدید آمد و شیر زرین سرش »
بسادی ، دل لشکر غم شکست
زیدار تو دور ، چشم بدی
بدانسان که گفتی پیاکیزه رای
کز آن پس نیازی نباشد برنج
بنزدیک شاه دلیران شویم
سرت بر فرازم بجاه از مهان

از این گفته ، شد پهلوان پر زدرد
بنالید و گفت : « اسب را زین کمید
شوم پر کنم چشم و آغوش را
همان بیژن و گیو و رهام را
بیدرود ^۱ کردن رخ هر کسی
نهادند زین بر سمند چمان ^۲
« که ای پهلوان جهان شاد باش
که از راه ایران یکی تیره گرد
فراوان درفش از هیان سپاه
به پیش اندرون گرگ پیکریکی
در فشن دگر ازدها پیکرش
چو بشنید گودرز ، بر پای جست
بدو گفت گودرز : « ازو شه ^۳ بدی
چو گفتار های تو آید بجای
بی خشمت چندان ، زهر گونه گنج
وز آن پس چوروزی بایران شویم
تورا پیش تختش برم ناگهان

۱ - بدرود - بروزن بهبود ، معنی سالم و سلامت باشد و معنی وداع هم آمده است و نیز معنی ترکهم هست که ازوا گذاشتن و دست برداشتن از جیزی باشد . ۲ - چمان بروزن روان - راه رفقن بناز و خرامیدن زیائی را گویند یعنی در وقت راه رفقن به رطرف میل کند و پیاله شراب را نیز گویند . ۳ - انوشه بفتح اول وجهارم ، معنی خوش و خوشا و خرم و خوشحال باشی و شراب انگوری را نیز گفته اندونام عمه شاهپورهم بوده است ، پادشاه نوجوان را نیز گویند ، معنی آفرین و بارک الله هم هست ، بضم اول نیز آمده است .

زیهر من ، اکنون از این دیده‌گاه
سخن هر چه دیدی بدیشان بگوی
رسانش تو این مژده دلگشای

نشاید شدن پیش ایران سپاه

بدین دیده گه دیده بیکار گشت

برم آگهی سوی ایران سپاه

که: «بیدار دل باش و روشن روان

که ایشان بنزدیک ، تا کی رسند»

بکوه هماون رسند آن سپاه

که بیجان شاد شده باز یابد روان

بدودیده‌بان گفت: «کز دیده‌گاه
چو بینم که روی زمین تار گشت

بکردار سیه رغ از این دیده‌گاه

چین گفت با دیده‌بان پهلوان

دگر باره بسگر زکوه بلند

چنین داد پاسخ که فردا پگاه

چنان شاد شد زان سخن پهلوان

جوابهایی که دیده‌بان بسؤالات گودرز میداده خارج از وظائف او نبوده
زیرا طبق مقررات فعلی هم چنانکه در ماده ۱۲۹ نظامنامه ساخلوی مندرجست
کشیکچی میتواند بسؤالات عموم رؤسای مستقیم خود از فرمانده گروهان
بالا جهاب گوید و گودرز هم در آن موقع یکی از رؤسای دیده‌بان بوده است.

امروزه برای تأمین ارتباط و امکان رسانیدن اطلاع سریع برای دیده‌بان
علائم شرطیه قائل میشوند تا بتواند از مسافت دور بسرعت مقاصد عده های
خود را تشخیض داده و بهمان وسیله هم بسرعت خبر دهد ، فردوسی از این
نکته هم در ده قرن قبل ب اطلاع نبوده و برای آن روز که وسائل چشمی و گوشی
امروزه وجود نداشته است جهت اعلام مقصد در شب: استفاده از آتش و در روز: استفاده
از دود را تعیین فرموده است ، چنانکه در ضمن بیان داستان هفت خوان اسفندیار
در موقعي که اسقندیار از هفت خوان عبور نموده درنتیجه کسب خبر ، حمله بروئین دژ

۱ - پگاه بروزن بناء، سحر و صبح زودرا گویند .

اصل آزادی عمل

را بی تیجه دیده و تصمیم میگیرد که با جامه بازرگانی بروئین دزداخ شده در موقع مقتضی بوسیله علامت شرطیه قوای خود را که تحت فرماندهی برادرش پشوتن سپرده بوده احضار کند. از طرف اسفندیار به پشوتن ضمن تأکید بر قراری عوامل تأمینیه برای تعیین علامت شروع بحمله آن عده، استفاده از آتش و دود را برای اعلام خبر بیان، چنانکه میفرماید:

سخن رفت هر گونه از کارزار
بسال فراوان نیاید بچنگ
یتکی چاره سازم بداندیش را
سپه را زدهمن نگهدار باش
سزاوار شاهی و تخت بلند
بکوه از پلشگ و باب از نهنج
گچی بر فراز و گچی بر نشیب
نداند کس از دژ، که من بیملوم
به خوانم زهر دانشی دقتری
زهر دانشی سست مایه مباش

شب آتش، چو خورشید گیتی فروز
نه از چاره هم نبرد من است
زره دار با خودو گرز گران
تو خودرا به لاب اندرون جای کن
چنان کن که خوانندت اسفندیار»

با تمام اهمیتی که شیوه کارزار برای تأمین قائل شده است چون در شروع بعمل

پشوتن بشد نزد اسفندیار
چنین کفت جنگی: «که این دژ بجنك
مگر خوارگیرم تن خویش را
قوایدر، شب و روز بیدار باش
قن آنگه شود بیگمان ارجمند
کزانبوه دشمن فرسد بچنگ
بجایی فریب و بجایی فیهیب
چو بازار گازانان^۱ در این دژ شوم
فراز آورم چاره از هر دری
تو بی دیده بان و طلا به مباش
اگر دیده بان، دود بیند بروز
چنان دان، که آن کار کرد من است
سپه را بیارای وزایدر بران
در فرش هر، زود بربای کن
بران، تیز با گرزه گاو سار^۲

۱ - بازار گان سوداگر و تاجر را گویند. ۲ - گاو سار بمعنی گاو مانند است چه سار بمعنی مانند است و بمعنی لاو چهر هم آمده است که گرز فریدون است و آن را از آهن بهیئت سر گاو میش ساخته بودند.

مقصد دشمن را نمیتوان دقیقاً تعین نمود و بعلاوه سمت حمله دشمن و نیز درجهٔ فشار و مقاومت اورا در هر طرفی نمیتوان قبل از تشخیص داد، بنا بر این دستور داده شده که عدهٔ تأمینی نباید از یک سوم قوا تجاوز نموده و دو سوم دیگر را باید بنام قوای عمدی یا احتیاط در دست داشت تا عند اللزوم در نقطهٔ معین و لازم بکار انداخته شوند و حتی قسمتهای تأمینی نیز باستی برای خود احتیاطی از همان عدهٔ تأمینیه منظور و در دست داشته باشند تا: در تصادف با دشمن در صورت تولید رخنه، بتوانند، شکافهای ایجاد شده در جبهه را ترمیم یا نقاط ضعیفی را که مورد فشار شدید واقع گشته است تقویت و یا در موقع عادی عوامل خسته و فرسوده خود را بوسیلهٔ آنها تعویض و یا بالاخره برای سمتی که انتصار دشمن نمیرفته و غفلة دچار حمله میشوند بتوانند از آن احتیاط مصرف نموده نهائی وارد را جبران کنند، مخصوصاً با تأکید تمام توصیه میشود که نباید حتی المقدور عدهٔ احتیاط را با مصارف بیهوده ازین برد و موقعی فرمانده در استعمال احتیاط خود مجاز است که بخواهد ضربت اصلی را در نقطهٔ که انتخاب نموده است بدشمن وارد سازد.

این نکته حتی برای قوای احتیاطی تأمینی نیز توصیه شده چنانکه ضمن بند ۱۲۶ دستور موقتی خدمات صیرائی نوشته شده که:

«در موقع حمله، قوای احتیاط پاسدارها نباید بوسیلهٔ مبادرت بعملیات جزء قوای خود را تحلیل بروند».
و در این خصوص مختصرآ گفته شده که:

«فرماندهی که تمام عدهٔ خود را مصرف و با دشمن درگیر نموده و قوای احتیاطی نداشته باشد اختیار عملیات را از خود سلب کرده است».
با مثال ساده هم میشود گفت که:

«فرمانده بدون قوای احتیاط مانند تاجر بدون اعتبار است».
فردوسی قوای عمدی یا احتیاط را بنام **لشکر قلب** موسوم و محل استقرار

اصل آزادی عمل

آنها را قلبگاه اصطلاح فرموده و برای مفهوم دستورهای فوق الذکر بالصراحت و خیلی واضح چنین تعلیم میفرماید :

چواب افسوس افکند لشکر از هر دوری
نماید که گردان پر خاشجوی
بیایند و ماند تجھی قلبگاه
اگر چند بسیار باشد سپاه
بود لشکر قلب بر جای خویش
کسر از قلبگه نگسلد پای خویش
ضمناً در اواسط ماده ۳۴ دستور موقعی خدمات صحرائی نوشته شده که :

« برای تحصیل فتح و ظفر نماید در استعمال آخرین قوه احتیاط
خود در نگ نماید مگر اینکه حکم دیگری باو رسیده باشد ». .
فردوسی هم مورد استعمال قوای احتیاط را در موقعی تعیین میفرماید که تمام
قوای احتیاطی دشمن بکار افتداده باشد چنانکه میفرماید :
و گر قلب دشمن بجنبد زجای تو با لشکر از قلبگه اندر آی
همین قسمت نظامنامه در دنباله مطالب فوق مینویسد :
« در صورت عدم پیشرفت باید باز هم امید وار بوده و تا آخرین
نفس مداومت و پایداری نماید » .

فردوسی همین منظور را تعلیم و مخصوصاً از قول سواران نقل میکند که
پس از کشته شدن اسب هم نباید از جنگ دست کشید و بایستی بوسیله رزم پیاده
در عملیات شرکت داشت ، چنانکه میفرماید :
بکوشیم چون اسب گردد تباہ پیاده در آئیم در رزمگاه

باب چهارم

وظائف فرماندهی

فصل اول

تحصیل اطلاعات

منبع اول

بوسیله فرستادگان بطرف دشمن قبل از جنگ

هنگامی که شیوه کارزار، درباره وظایف فرماندهی و اتخاذ تصمیم او،
بحث میکند، در درجه اول لزوم داشتن اطلاعات را از دشمن و زمین بیان و مخصوصاً
قید مینماید که برای اتخاذ بهترین تصمیم، لازم است با دقیقت تمام، وضعیت را که
در آن باید داخل شد سنجید و در تفسیر کلمه وضعیت مینویسد: « مقصود از
وضعیت آنست که تمام موارد و نکات لازمه برای نیل به پیروزی را متوجه
باشند، مثل: قوای خودی و دشمن یعنی روحیه، قواداد، قوای فنی آنها،
أنواع و اقسام تجهیزات وغیره ». فردوسی هم برای تعلیم مفهوم مطالب فوق و بیان اهمیت ولزوم کسب اطلاعات از
دشمن ضمن نقل داستانهایی که بنظم آورده دستورهای متعدد داده و منابع مختلفی را
جهت تأمین این منظور در دسترس قرار میدهد که از آنجمله: اعزام مطلعین است
بطرف دشمن قبل از عنایمت بجنگ که باید بطرف دشمن رفته و با چرب
زبانی و ملایمت حتی الامکان اسرار او را مطلع گرددند تا برای اتخاذ تصمیم و
تدبیرات لازمه از آن استفاده شود، چنانکه در قسمت حکومت ارتشیر میفرماید:
چوشکرش رفتی بجای بجنگ خرد یار گردی و رای درنگ

تحصیل اطلاعات

فرستاده ای برگزیدی دبیر
پیامی^۱ بدادی باقین چرب
فرستاده رفتی سوی دشمنش
شنیدی سخن گر خرد داشتی
بدان یافته خلعت شهريار
اگرتاب بودی برسش اندرون
سپه را سراسر بدادی درم
خردمند و با دانش و یاد گیر
بدان ، تا نباشد به بیداد حرب
که بشناختی راز پیراهنش
غم و رنج و بد را بید داشتی
همان عهد و هنشور و همیاد گار
بدل کین و اندر جگر جوش خون
بدان تا نباشد یکتن درم

منبع دوم

بوسیله پیکها و رسولان دشمن و تازه واردین به مملکت
یکی دیگر از منابع اطلاعات را فردوسی عبارت از: پیکها و رسولانی که
از طرف دشمن می‌آیند دانسته و طریقه کسب اطلاعات را از آنها با ملاحظت و
خوشنیانی و برانگیختن وسائل عیش و طرب (حتی میگساری) تعلم داده است ،
چنانکه در همان قسمت حکومت اردشیر میفرماید :

ز جائیکه آمد	فرستاده
از او مرزبان ^۲	آگهی داشتی
کفارنگ ^۳ از آنکار	پرداخته ^۴
ز ترك و زرومی و آزاده ^۵	گویند و مردمان
چنین کارها ، خوار نگذاشتی	که از تعلقات بشری رسته و قیدش بمرتبه اطلاق بیوسته و قدره وجودش عین محیط هسته .

۱ - یام بروزن سلام بمعنی خبر و پیغام باشد . ۲ - آزاده سوسن و سرو را گویند و مردمان ولی شعار و مردمان پیر و صاحب احلاز اده و اوصیل را هم گفته اند و باصطلاح محققین نفسی باشد که از تعلقات بشری رسته و قیدش بمرتبه اطلاق بیوسته و قدره وجودش عین محیط هسته . ۳ - مرزبان بروزن دشتیان ، حاکم و میر سرحد را گویند ، نگاهبان را نیز گویند ، بر وزن بهلوان هم آمده است که بفتح ثالث باشد ، عربان مهتر و بزرگ آتش پرستان را گویند . ۴ - کفارنگ بضم اول وفتح را وسکون زون و گاف ، والی و شجنه و حاکم ولايت و خداوند زمین باشد که اورا مرزبان گویندجه : کنا بمعنى زمین ورنگ بمعنى والی و خداوند هم آمده است و بفتح اول نیز درست است . ۵ - پرداخته بروزن افراخته ، بمعنى خالی گشته و فارغ شده از جمیع علائق و عوائق باشد و بمعنى ساخته و آراسته و مشغول گردیده و انگیخته و ترک داده و دور کرده و جلاداده و صیقل کرده هم آمده است .

ز پوشیدنی ها و از خوردنی
نیازش نبودی بگستردنی
که او بر چه آمد بر شهربار
برفتی بنزدیک شاه اردشیر
بیاراستی تخت پیروز شاه
همه جامه‌اشان بزر آزده
بنزدیکی تخت بنشاندی
زنیک و بد و نام و آواز اوی
ز آئین و از شاه و از لشکرشن

چو آگه شدی زان سخن کاردار
هیونی سر افزار و مردی دبیر
بدان ، تا پذیره شدنی سپاه
کشیدی پرستاده هر سو رده
فرستاده را پیش خود خواندی
پیرسش گرفتی همه راز اوی

ز داد و ز بداد وز کشورش

بایوانش بردی فرستاده وار
وزان پس بخوان و میش خواندی
بنخجیر بردیش با خویشتن
در قدیم مرسوم بوده که سلاطین قسمتی از قدرت و قوای خود را برخ اجانب
تازد وارد بخصوص اشخاصی که حامل پیغامهای مربوطه بجنگ بوده اند میکشیدند .

گسی^۱ کردنش را فرستاده وار بیاراستی خلعت شهربار
در اشعار مذاکوره **فردوسی** نکات لازمه ایرا که برای فریب دادن و کشف
اطلاعات از فرستادگان دشمن باید رعایت شود تشریح فرموده و باز درجای دیگر
مطالبی را که بایستی در تجسس اطلاعات منظور نظر قرار داده شود در ضمن بیان
بازگشت فرستاده سلم و تور از نزد فریدون و سؤالاتی که ازاو نموده اند تشریح
چنانکه میفرماید :

دو شاه دو کشور نشسته برآز
بگفتهند ، کامد فرستاده باز
بیامد همانگاه سالار بار
نشستگهی نو بیاراستند

۱ - گسی بضم اول و تانی بتحتانی کشیده مخفف گسیل است که بهمنی وداع کردن و رواه نمودن و دفع کردن و فرستادن باشد کسی را بجائی .

زدیهیم و از تخت شاهنشهی زگردان جنگی واز کشورش که دارد همی بر منو چهر مهر چه ما یه است شان گنج و گنجور کیست؟	بجسته هر گونه ای آگهی ز شاه آفریدون واز اشکرش و دیگر ز کردار گردون سپهار بزرگان کدامند و دستور کیست
ز جنگ آوران نامبردار که	سپهبدارشان چند و سالار که

که در قسمت تجسس اطلاعات از دشمن ، دانستن نکات ذیل را الزام فرموده است :

الف - وضعیت شاه و طریقه رفتار او .

ب - وضعیت قوای لشکری و نیز اوضاع کشوری مملکت ، که از هر کدام بایستی احوال خوب و بد آنها را علاوه بر اسمی وزراء و صاحبمنصبان و عهده داران مشاغل مهم مخصوصاً خزانه دار را با میزان مبلغی که در خزانه اعتبار دارند تحقیق نمود .

ج - از قشوں علاوه بر اطلاعات فوق بایستی تعداد پهلوانان معروف (فرماندهان بزرگ) را با ذکر آنهاei که فوق العاده لائق هستند تعیین کرد .

منبع سوم بوسیله اسراء

فردوسی مانند بند ۸۵ دستور موقتی خدمات صحرائی فعلی اسراء را یکی از منابع اطلاعات معرفی فرموده ، ضمناً برای کسب خبر مطمئن و صحیح از اسیر ، علاوه بر ملاحظت و تشویق و بعد تهدید ، همانطور که در مثل معروف ملی هم داریم که : « **همه‌ی راستی** » در هر دو قیکه بخواهد اطلاع صحیحی را از یک یا اسیر

بدست بدھد قبل او را مسنت مینموده سپس به بیان اسرارش و اداره میکنند ، مخصوصاً در این رویه اصرار داشته و در غالب موقع این مفهوم را تذکار میفرماید ، چنانکه در بیان داستان اسفندیار روئین تن ، موقیکه او را برای جنگ ارجاسب مأمور مینماید ، چون از وضعیت راه اطلاعات کافی نداشته ، یکی از اسراء را که موسوم به کرگسار و از سرداران سابق ارجاسب بوده که بدست قوای ایران اسیر شده بود در معیت اوروانه و با طریق مذکوره پس از کسب اطلاعات و اتخاذ تصمیم کلی ، همه روزه نیز برای تهیه حرکت روز بعد که میخواسته از اسیر کسب اطلاع کند ، قبل او را مسنت مینموده و بعد با وعده و نوید و بالاخره تهدید پرسش مپرداخته است .

چون داستان **هفتاخوان اسفندیار** از نظر نظامی شامل نکات پیشارجنجی بوده و بعلاوه مطالب مذکوره در این مبحث بخوبی از آن استنباط میشود ، ذیلاً بدرج قسمت بیشتر آن مبادرت و در باره مطالب جنگی آن بحث میگردد :

هفتاخوان آن اسفندیار

سخنگوی دهقان ، چو بنهادخوان یکی داستان راند ، از هفتاخوان ز گشتابسپ آنگه سخن در گرفت ز راه و ز آموزش کرگسار زبان و روان پر زگفتار تلخ سوی راه توران ابا کرگسار سراپرده و خیمه زد با سپاه می و رود و رامشگران خواستند نشستند بر خوان شاه رمه شود خسته دل ، پیش اسفندیار دمادم بیستند بر کرگسار	سخنگوی دهقان ، چو بنهادخوان یکی جام زرین بکف بر گرفت ز روئین دژ و کار اسفندیار چنین گفت : چون او بیامد بیلخ ز پیش پدر رفت اسفندیار همیراند تا پیشش آمد دوراه بفرمود تا خوان بیار استند بر قند گردان لشکر همه وزان پس بفرمود تا کرگسار بفرمود تا جام زرین ، چهار
--	---

۱ - رامشگر بروزن دانشور ، مطری و خینا گر را گویند که خواننده وسازنده باشد .

تحصیل اطلاعات



امنیت‌باز بروای کسب اطلاعات لازمه، اسیر (کرگسار) را ب مجلس نیز خود خوانده، اول مستثنی نموده بعد به تحقیق میپردازد

وزان پس بد و گفت کای تیره بخت رسانم ترا من بتج و بتخت
 گرایدونکه هر چت بپرسم، تو راست بگوئی، همه بوم تر کان تراست
 چو پیروز گردم سپارم ترا بخورشید تابان بر آرم ترا
 نیازارم آنرا که پیوند تست همانرا کجا خویش و فرزند تست
 و گر هیچ^۱ گردی بگردد روغ نگیرد دروغت بر من فروغ
 میانت^۲ بخنجر کنم بر دو نیم دل انجمن از تو گردد به پیم
 چنانکه ملاحظه شد فردوسی بنام بیان عمل اسفندیار در مورد فوق چنین
 تعلیم فرموده که: برای وادار نمون اسیر به بیان حقیقت و گرفتن اطلاعات
 صحیح ازاو، اول بایستی مستش نمود، سپس او را با نوید تطمیع و
 در خانمه تهدیدش کرد. و بعد نتیجه این اقدامات را که اسیر براستی بیان
 مطلب نموده و اطلاعات لازمه را میدهد تشريح و میفرماید:

چنین داد پاسخ ورا کر گسوار که: «ای نامور فرخ اسفندیار
 زمن نشنود شاه جز گفته راست تو، آن کن که از پادشاهان سز است»
 بدو گذشت: «وئین دژاکدنون کجاست که آن هر ز از مرز ایران جداست
 کدام است بروی ره بی گزند؟ بدو چندر اهست و فرسنگ چند؟ سپه چند باشد همیشه در اوی؟ ز بالای دژ هرچه دانی بگوی»
 فردوسی در اشعار فوق اطلاعات لازمه را که هر فرماندهی برای رسیدن
 بمقصده لازم دارد از قبیل: «تعداد مواصلات موجوده و مسافت و وضعیت هر یک
 از آنها، بعلاوه چگونگی استحکامات آن مقصد و عده قوائی که در آن موجود
 میباشد» از زبان اسفندیار از کر گسوار اسیر سوال فرموده است.

چنین داد پاسخ ورا کر گسوار که ای ذیکدل فرخ اسفندیار
 سه راه است از ایدر، بدان بار گاه که؛ رجاسب خواندش پیکار گاه

۱ - هیچ در اینجا کنایه از اندک و قلیل است. ۲ - میان در اینجا بمعنی کمر گاه است.

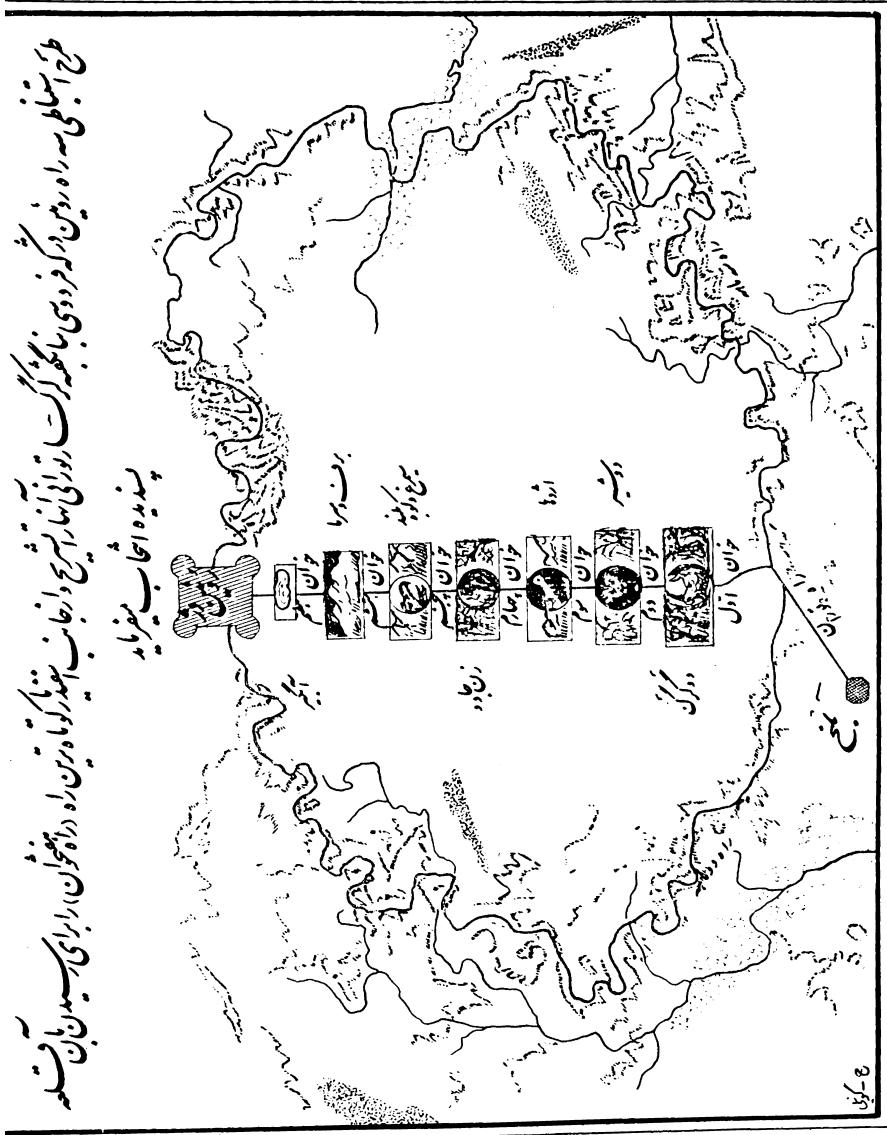
سپه راخورش تنگ باشد براه
فرود آمدن را نیابی تو جای
بهشتم، بروئین دز آید سپاه
که از چنگشان کس نیابدرها
فزونست وزان، ازدهای دلیر
بودگور و آهدودراو جمله سیر
بافسون و تبل^۱ کسی نشهرد
یکی رانگون اندر آرد بچاه
که چون باد خیزد بدود درخت
نه دز دید از آنسان کمی، فهشید
بدو در، فراوان سایح و سپاه
که از دیدنش تازه‌گردد روان
چو آید بهامون زبهر شکار
ز بیرون نیایدش چیزی بکار
هم اندر دزش کشته‌مند و گیا

یکی در سه‌ماه و یکی در دو ماه
گیا نیست، آبشخور^۲ چار پای
سه دیگر، بیرد بیکه هفته راه
پر از شیر و گرسنگ و نر ازدها
فریب زن جادو از گرگ و شیر
رهش پر زخور داست کاید بزیر
زن جادو از جادوان بگذرد
یکی را ز دریا برآرد بهار
بیابان و سیمرغ و سرمای سخت
وزان پس چور و تین دز آید پدید
سر باره، برتر ز ابر سپاه
بگرد اندرش آب و رو در روان
بکشته بر او بگذرد شهر یار
بصدسال اگر ماند اندر حصار
هم اندر دزش کشته‌مند و گیا

فردوسی در اشعار فوق وضعیت بلا تکلیفی و آمیخته به تردیدی را که غالباً
فرماندهان در موقع لشکر کشی دچار و بمسائل متناقضی برخورد نموده، برای
اتخاذ بهترین تصمیم محتاج تعمق زیادی می‌شود تشریح فرموده است، زیرا اسفندیار
برای رسیدن بروئین دز طبق اطلاعاتی که از اسیر کسب نموده، سه راه یافته است
که دو راه آن اگرچه از دشمن خالی بوده ولی عبور از آنها طولانی و از لحاظ
تدارکات و ما يحتاج قوا که از مسائل مهمه لشکر کشی است بی بهره و عبور قشون

۱- آبشخور - با واو معدوله بروزن دانشور بمعنی نصیب و قسمت باشد، سر چشم و کنار
دجاله و رودخانه و تالاب و استخر و امثال آنرا نیز گویند که مردمان و جانوران از آنجا
آب خورند، ظرف آبخوری را هم گفته اند و بمعنی توقف نمودن و قیام کردن هم هست ~
۲ - تبل - بر وزن بلبل حیاه و نیر نگ و مکر و فریب وجادوئی بود.

مُلْعَنٌ بِهِ مَنْ سَادَهُ وَمَنْ دَرَأَهُ وَمَنْ بَعَثَهُ كُوكَتْ رُوْزَانِيْهَا شِيجَارْجَانْ بَشِيجَارْجَانْ كَوْهَارْتِنْ لَوْ (دِنْجُونْ)، رَازِيْكَيْسِيدِنْ بَانْ تَسْمِه



از آن دوراه با بزرگترین اشکالات لشکر کشی مصادف میشده است ، از طرفی راه سوم که بسیار کوتاه و دارای همه نوع وسائل زندگانی قشون بوده است مملو از خطراتی بوده که گذشتن از هر یک از آنها مستلزم تحمل و قبول خسارات و ضایعاتی بوده است که شاید بالاخره هم تا مقصد نمیتوانسته برسد ، اینک برای آنکه در این قبیل موقع بالاخره کدامین راه را بایستی انتخاب نمود ، **فردوسی** ارائه طریق و یکی از مهمترین اصول فن لشکر کشی را که :

« همیشه بایستی کوتاه ترین راه را انتخاب کرد » متندا کر و بطریق ذیل

تشریح میفرماید :

**چو اسفندیار این سخنها شنید زمانی به پیچید ودم در کشید
بدو گفت مارا جز این راه نیست بگیمی به از راه کوتاه نیست**

در عین حال از طرف اسیر نیز نکات لازمه سپاهیگری را در هنگام اسارت مراعات و تعلیم فرموده و همانطوریکه هر فرد نظامی در موقع اسارت ، ضمن وظائف نظامی وجودانی خود بر عهده دارد که ازدادن اطلاعات صحیح بدشمن خودداری نموده و در حدود امکان ، بر ضرر دشمن بیفزاید از جانب گرسار این مطالب را عملی و گذشته از آنکه اسفندیار را برای پر خطری میکشاند در هر لحظه هم سعی مینماید که روحیه اورا خراب ساخته و بعقب نشینی و ادارش نماید ، چنانکه در اشعار ذیل خوانده میشود :

که : « بر هفت خوان ، هر گزای شیه ربار هگر گز تن خویشتن کرد بس » به بینی دل و زور اهریمنی که باید به پیکار او راه جست » که : « ای نامور مرد زبانکدار	چنین پاسخ آورد پس کر گسار بزور و بازار ، نگذشت کس بدو نامور گفت : « اگر بامنی به پیشم چه آید . چه گوئی نخست ؟ چنین داد پاسخ ورا کر گسار
--	--

۱ - دم - بفتح اول و سکون میم ، دم و نفس باشد ، فرب و خدعا را نیز گویند و بمعنی نخوت و تکبر هم هست ، بویرا نیز گفته اند که بعری شم خوانند و بمعنی وزن شعر نیز باشد ، آهرا هم میگویند و افسوسرا نیز خوانند و دهان آدمی و غیر آدمی باشد و زمانرا هم گفته اند .

خوان اول = دو گرگ

نرو ماده هر یک چو پیل سترگ
 همی رزم شیران کتند آرزو
 برو یال فربه و لاغر میان»
 بخر گاه^۱ بردن زار و نزند
 بسر بر نهاد آن کیانی کلاه
 شنیدو نیامدش ازو هیچ باک
 هوا بر زمین فیز بگشاد راز
 زمین آهمنی شد هوا آبنوس
 همی رفت بالشکر آبادو شاد
 ز لشکر جهاندیده ای بر گزید
 سپه را ز دشمن نگهدار بود
 همی پیچم از گفته کر گسار
 بدین کمپ تران بد نیاید سزد
 کشیدند بر اسب شرنگ، تنگ
 تو گفتی که گردون بر آمد زجای
 بیفشد ران همچو پیل سترگ
 میان ویلی چنگ و کو یال اوی
 دو پیل دژ آنمه و دو جنگ جوی
 بغرید بر سان درنده شیر

نخستین به پیش تو آیددو گر گا به:
 بسان گوزنان بسر بر، سرو^۲
 دو دندان بکردار پیل زیان
 بغمود تا همچنانش به بند
 بیاراست خرم یکی بزمگاه
 همه هر چه گفت اندر آن جای، پاک
 چو خورشید بنمود تاج از فراز
 زدرگاه برخواست آوای کوس
 سوی هفت خوان رو بتوران نهاد
 چواز راه نزدیک منزل رسید
 پشوتن یکی مرد بیدار بود
 بد و گفت: لشکر بائین بدار
 منم پیشرو، گر بمن بد رسید
 بیامد پیوشید خفمان جنگ
 سپهبد باسب اندر آورد پای
 سپهبد چو آمد بنزدیک گر گ
 بدیدند گر گان بر ویال اوی
 زهامون سوی او نهادند روی
 کمان را بزه کرد مرد دلیر

* بنا بر اعاتق‌وافی استعار در همه جای این داستان بایستی دو گرگ (بضم اول) خوانده شود ولی آنچه از توصیفاتی که فردوسی نموده استنباط می‌شود بایستی دو گرگ (بفتح اول) که مخفف کر گدن است باشد . ۱ - سرو بضم اول و ثانی بو او کشیده، مطلق شاخ را گویند خواه شاخ گاو باشد و خواه شاخ گاو میش و شاخ گوسفنده و امثال آن و یا لة شرابخوری را نیز گویند و معنی دروغ و بهتان هم گفته اند . ۲ - خر گاه - بروزن در گاه، جا و محل وسیع را گویند عموماً و خیمه بزر گک مدور را خصوصاً .

با هر یمنان ، تیر باران گرفت
 ز پیکان پولاد ، گشته مدت سست
 نگه کرد روشن دل اسنه دیار
 یکی تیغ زهر آبگون بر کشید
 سرانهان بشه شیر بر ، کرد چاک
 فرود آمد از نامور بارگی
 سایح و قن از خون ایشان بشست
 بر آن ریگ سرسوی خورشید کرد
 همی گفت کای داور دادگر
 تو کردی ددان را بدین خاک جای
 چو آمد سپاه و پشوتن فراز
 بمانند از آن کار ، گردان شگفت
 که این گرگ خوانیم یا پیل مست؟!
 بی او فرو اورنگ^۱ شاهی مباد
 بر فتقه گردان فرخنده رای
 یکی خوان زرین بیار استند
 غم آمد همی بجهرة کرگسار
 بفرمود تا بسته را پیش اوی
 سه جام میشداد و پرسش گرفت
 در بیت اخیر مجدداً مست نمودن اسیر برای تکمیل اطلاعات (جهت عبور از
 خوان دوم) تأکید گردیده است .

که : «ای نامور شیردل شهریار
 چنین گفت با نامور ، کرگسار

۱ - نماز بفتح اول و تانی بالف کشیده و بزای نقطه دار زده ، معنی بندگی و اطاعت وسجد و پرستش و خدمتکاری و فرمانبرداری باشد . ۲ - اورنگ - تخت یادشاهان باشد و معنی عقل و دانش و فر و زیبائی و شادی و خوشحالی و زندگانی هم هست .

خوان دوم = دوشیر



که با جنگ او بر نتابد نه نگ
نپرد اگر چند باشد دلیر «
بدو گفت: « کای ترک نا ساز گار
چه گوید بشمشیر ، مرد دلیر «
از آن جای گه بر گرفتند راه
دو دیده پراز خون و دل پرستیز
بر آمد ، بیوشید دیباي زرد
به اهون ، بی خاش شیران رسید
ورا پندها داد از اندازه بیش
سپردم ترا ، من شدم رزم ساز
جهان بر دل شیر قاریک شد
بر فتد پر خاشجوي و دلیر
بیش در زنگ و رویش چورنگ بسد^۱
دل شیر ماده پراز بیم کرد
یکی نیغ زد بر سرشن سرفراز
دگر منزلت ، شیر آید بجنگ
عقاب دلاور بر آن راه شیر
بخندید ، روشن دل اسفندیار
به بینی که فردا ، ابا نره شیر
چو تاریک شد شب بفرمود شاه
شب تیره لشگر همیراند تمیز
چو خورشید از آن چادر لاجورد
سپهبد بجای دامران رسید
پیشون بفرمود کامد به پیش
بدو گفت کاین لشگر سرفراز
بیامد چو با شیر نزدیک شد
یکی فربد و دیگری ماده شیر
چو نراندر آمد یکی نیغ زد
ز سر تا میانش بد و فیم کرد
چو ماده بر آشافت و آمد فراز

۱ - بسد - بضم اول و فتح تانی مستدد مرجان را گویند و آنرا حجر شجری نیز خوانند و بعضی بین مرجان را گفته اند که اصل مرجان باشد و باین معنی بکسر اول هم آمده است و گویند منبت آن قمر دریاست ، زیمانی بر آن بندند و بر کنند و چون باد بر آن وزد و آفتاب بر آن تابد سخت و سرخ گردد و آن برزخست میان جماد و نبات چنانکه نخل خرما میان نبات و حیوان و بو زینه میان انسان و حیوان و انسان میان خلق و رحمان .

ز خون لعل شد دست و رنگین برش
 نگهدار جز پاک یزدان فجست
 بدستم ددان را تو کردن هلاک
 پیشون بر و یال شیران بدید
 بخواندند از اندازه افرون بسی
 بندیک خرگاه و پرده سرای
 بند شهنشاه پاکیزه مغز
 بیامد بد اندیش و بد روزگار
چواهرین از جام می‌گشت شاد
زدیدار فردا چه داری بیار؟

بیگ اندرافتاد غلطان سرش
 به آب اند آمد سر و تن بشست
 چنین گفت کای داور داد پاک
 هم اندرزمان لشکر آنجا رسید
 بر اسفندیار آفرین هر کسی
 وز آن پس بیامد یل رهنمای
 نهانند خوان با خورشید نظر
 بفرمود تا پیش او کرگسار
سه جام می لعل فامش بداد
بدوگفت: «کای مرد بدبخت و خوار

خوان سوم = اژدها

ز تو دور بادا بد بد کنش
 چنین بر بلاها گذر یافته
 بیخشای بر بخت بیدار خویش
 یکی کار پیش است از این یک بسی
 که ماهی بر آرد ز دریا بدم
 یکی کوه خاراست اندام او
روانم براین پند من برگو است
 سپاهی شده زین نشان انجمن»
 به بندت همی بر دخواهم کشان
 بشمشیر قیزم نیابد رها»
 در صورت وجود چنان خطری با وسائل آن زمان بهترین و بلکه یگانه وسیله

چنین گفت: «کای شاء بر ترمنش
 چو آتش به پیکار بشقاوی
 ندانی که فردا چه آیدت پیش
 وزایدر، چو فردا بمنزل رسی
 یکی ازدها پیش آید دزم
 همی آتش افزود از کام او
از این راه اگر بازگردی رو است
 دریغت نیاید همی خویشن
 چنین داد پاسخ: «که ای بدنشان
 به بینی چنین قیز چنگ ازدها
 تدبیری که اسفندیار برای کشتن ازدها میاندشد بی نهایت قابل ملاحظه و
 بوده است:

بفرمود تا درگران^۱ آورند
یکی نظر گردون چو بین بساخت
بگرد اندرش تیغها درنشاخت^۲
بیاراست آن درگر پاک مغز
دو اسب گرانمایه بست اندر اوی
زمانی همیراند اسبان برآه
اين هم يكى از مسائل دقیق شیوه کارزار است که شیوه عملیاتی را که در آئیه
در نظر است اجرا شود لا اقل يكبار عیناً با اوضاع متشابه آزمایش و تمرین نمایند.

بسر برنهاده گلاه یلی
جهانجوی از آن رنج پرداخته
ز برج حمل تاج بنمود ماه
برفت از پسش لشکر نامدار
در فتن شب قیره شد در نهان
سپه را بفرخ پیشون سپرد
نشست اندر و شهریار دلیر
سوی ازدها تیز بنهاد روی
خرامیدن اسب جنگی بدید
تو گفتی که تاریک شد مهر و ماه
همی آتش آمد ز کامش برون
همیکرد غران بد و در، نگاه
بیزدان پناهید و دم در کشید
بدم در کشید اسب را ازدها
زره دار با خنجر کابلی
چوشد جنگ آن ازدها ساخته
جهان گشت چون روی زنگی سیاه
نشست از بر شولک^۳، اسفندیار
دگر روز چون گشت روشن جهان
پیوشید خفتمان، جهاندار گرد
بیاورد گردون و صدر و ق شیر
دو اسب گرانمایه بست اندر روی
ز دور ازدها باشگ گردون شنید
ز جای اندر آمد چو کوهی سیاه
دو چشم چود و چشم تابان ز خون
دهن باز کرد چو غار سیاه
چو اسفندیار آن شگفتی بدید
همیجست اسب از گزندش رها

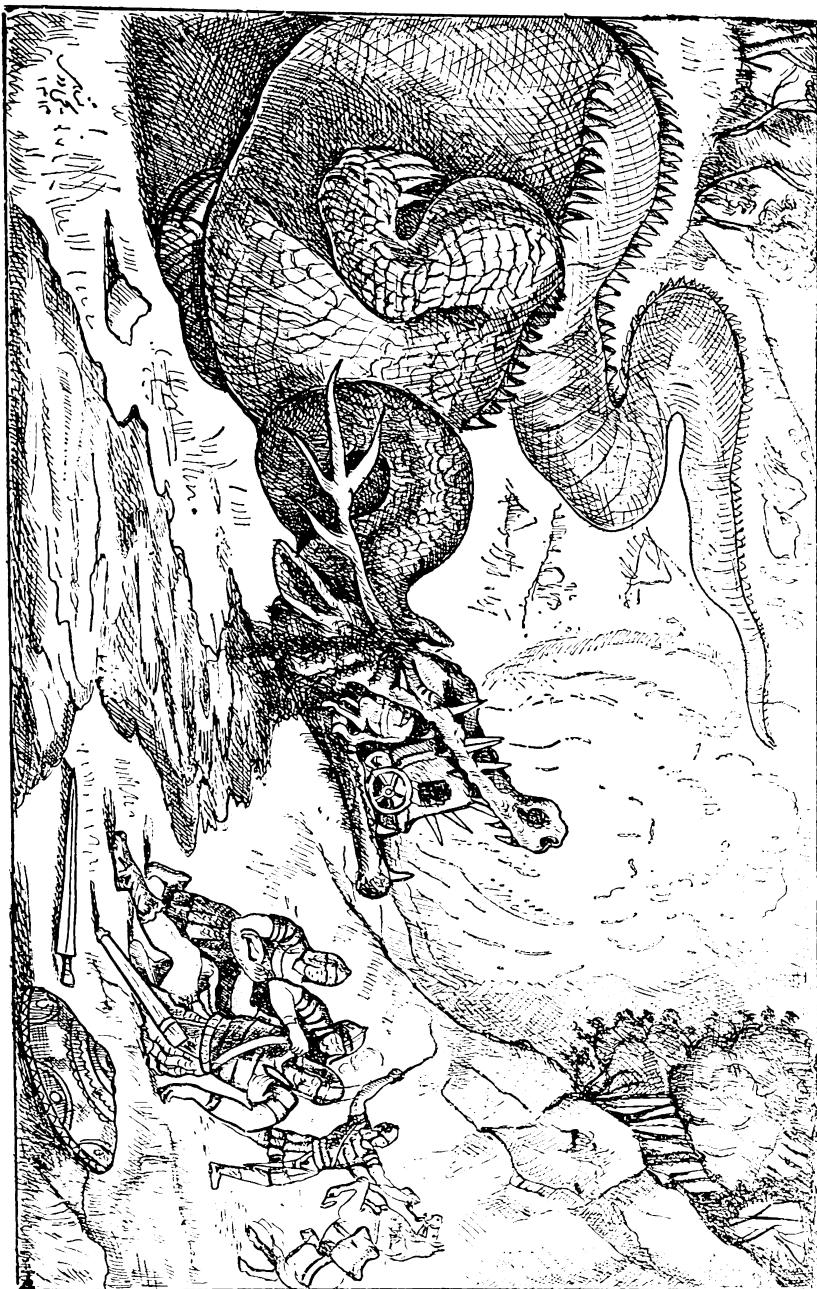
۱ - در گر بروزن دختر، درود گر را گویند که نجار باشد. ۲ - نشاخت بروزن شناخت
ماضی نشاختن باشد که یعنی نشاند است. ۳ - آزمون - آزمایش و امتحان را گویند.
۴ - شولک - بر وزن کوچک، اسب جلد و تند و تیز رفتار را گویند و نام مخصوص مر کب
اسفندیار هم بوده است.

بصدقوق در ، گشته جنگی دزم
 چودریای سبز ازدها سم فشاند
 چوشمشیر بد تیغ و کامش نیام
 بزور اندر آورد لختی کمی
 یکی تیزشمشیر در چنگ شیر
 جهانجوی یل پهلوان بزرگ
 همی دودزه رش برآمد زخاک
 بیفتماد بر جای و بیهوش گشت
 پس پشت او با سپاهی گران
 دلش گشت پر خون و پر آب ، روی
 پیاده شدند ، اسب بگذاشتند
 چو بر آتش تیز بریان شدند
 همیریخت بر تارکش بر ، گلاب
 سمی که ازدها فشانده بود از حیث اثر شاباهت تامی بگازهای جنگی امروزه
 دارد ، منتهی آن سم اثر بیهوش کشندگی داشته و همان ظور یکه امروزه برای
 مواظبت های اولیه که از گاز زدها بوسیله میحلولی از جوهر نعناع بعمل میآید ،
 فردوسی برای هوش آوردن اسفندیار و تقیل اردودزه ^{*} بیهوش کشنه استعمال
 گلاب را بوسیله پشوتن تشریح فرموده و از آن نتیجه مفید میگیرد چنانکه پس از
 شعر فوق میتوانید :

بگردان گردنش آواز کرد
 ززخمش نیامد مرا هیچ بیه
 چومستی که بیدار گردد زخواب
 باب اندر آمد سر و تن بشست
 همی گشت پیچان و گریان بخاک

جهانجوی چون چشم را باز کرد
که بیهوش گشتم من از دودزه
 از آن خاک بر خاست ، شد سوی آب
 ز گنجور خود جامه نو بجست
 بیامد به پیش خداوند پاک

* - دودزه بهترین کامه ایست که در فارسی میتوان برای گازهای سمی اصطلاح نمود .



نیز یک اسقندیار در خوان سوم برای کشتن ازدها و یهوش شدن او بر اثر دود زهری که ازدها فشارنده بود

همیگفت این اژدها را که گشت؟
 مگر آنکه بودش جهاندار پشت
 همه پیش دادار، سر بر زهین
 کجا زنده شد، مرده اسفندیار
 همه خیمه زد گردش اندر سپاه
 بیاد جهاندار بر پای خواست
 بیامد نوان پیش اسفندیار
 بخندیدو زان اژدها کرد یاد
 به بین این دم آهنچ نر اژدها
 سکجا رنج و تیمار پیش آیدم؟

سپاهش همی خواندن آفرین
 از آن کار پر درد شد کرگسار
 سراپرده زد بر لب آب شاه
 می آورد برخوان و میخواره خواست
 بفرمود تا در زمان کرگسار
می خسروانی سه جامش بداد
 پدو گفت: «کای مردم بی بها
 ازین پس بمنزل چه پیش آیدم؟

خوان چهارم = زن جادو

همی یابی از اختر نیک، بر
 به پیشت زن جادو آرد درود
 نکردست پیچان روان از گرسی
 ز بالای خورشید، پهنا کند
بروز جوانی مشو پیش دام
 نباید که نام اندر آید بگرد»
 زمن هرچه بینی تو فردا بگوی
 که پشت ودل جادوان بشکنم
 سر جادوان اندر آرم پای»
 سوی باختر گشت گیتی فروز
 ز یزدان نیکی دهش کرد یاد
 چو خورشید بفراشت زرین گلاه
 بخندید روی زمین یکسره
 یکی جام زرین پراز می برد

بدو گفت: «کای شاه پیروز گر
 چو فردا تو درمنزل آئی فرود
 که دیلست ازین پیش، لشکربسی
 چو خواهد بیابان چو دریاگزند
 ورا غول خواندن شاهان بنام
به پیروزی از اژدها باز گرد
 جهانجوی گفت: «ای بدشون خروی
 که من بازن جادوان، آن کنم
 به پیروزی دادگر یک خدای.
 چو پیراهن زرد پوشید روز
 سپه بر گرفت و بنه بر نهاد
 شب قیره، لشکر همیراند شاه
 چو یاتوت شد روی ارج بره
 سپه را همه با پشوتن سپرد

یکی ساخته^۱ نغز تنبور^۲ ساخت
 همی ، شد بزین اندر ، اسفندیار
 یکی بیشهه دید ، همچون بهشت
 ندید از درخت اندر او آفتاب
 فرود آمد از بارگی چون سزید
 یکی جام زرین بکف بر نهاد
 همانگاه تنبور در بر گرفت
 همیگفت با خود یل اسفندیار:
 فه بینم جز از شیرو نرازدها!
 نیابم همی زین جهان بهرهای!
 بیابم ز یزدان همی کام دل
 زن جادو آواز اسفندیار
 چنین گفت : «کامد هژبری بدام
 پرازنگ روی و بد آئین وزشت
 بسان یکی ترك شد خیبروی
 ببالای سرو و چو خورشید ، روی
 بیامد بنزدیک اسفندیار
 جهانجوی چون روی اورا بدید
 چنین گفت : کای دادگریک خدای
 بجستم هم اکنون پریچهرهای
 بداد آفریننده دادار ، داد

همی رزم رایش خود سورساخت
 چو شیر زیان بر ره مرغزار
 که گفته سپهر اندر او لاله کشت
 بهرجای جوی روان ، چون گلاب
 ز بیشه لب چشمہ ای بر گزید
 در آدم که ازمی دلش گشت شاد
 سرائیدن^۳ از کام دل در گرفت
 «که هر گز نه بینم می و میگسار!
 ز چنگ بلاها نیابم رها!
 بدیدار فرخ پریچهره ای!
 مرا گر دهد چهره دلگسل^۴
 چوبشید ، چون گل شد اندر بهار
 ابا جامه ورود و پر گرد جام»
 بدان تیرگی جادویها نوشت
 چو دیمای چینی رخ و مشگبوی
 فرو هشته از مشگ تاپای موی
 دورخ چون گلسته ان و گل در کار
 سرود و می و رود بر قر کشید
 بکوه و بیابان ، توئی رهنمای
 به بیشه درون زو هرا بهره ای
 دل و جان پاکم پرسنده باد

- ۱ - ساخته بمعنی موافق و آماده باشد و کنایه از مردم شیاد و جایوس هم هست .
- ۲ - تنبور - نام سازیست مشهور و معرب آن طنبور است . ۳ - سرائیدن بمعنی سرایش است که نغمه بردازی و سخن سرایی و حرف زدن آدمیان و سرود مرغان باشد .
- ۴ - گسل - بضم اول و کسر ثانی و سکون لام بمعنی گسیختن باشد وامر به گسیختن هم هست یعنی بگسل و گسیخته شو . ۵ - ازنگ - بروزن یانگ ، چین پیشانی و روی واندام باشد .

امام خمینی رهبر انقلاب اسلامی
بادی در خوان همار



کزین گونه این جای دادش بمن پریروی در مرغزار و چمن

بیامد همانگاه نزدیک اوی
بدو داد تا لعل گون کرد روی
بداندیش و بد گوهر و بد تست
نهان گرده از جادو، آزیر^۱ داشت
بگشتاب آورده بود از بهشت
بدانسان، که نیرو^۲ بیرد از تشن
جهانجوی آهنگ شمشیر کرد
اگر آهنین کوه، کردی بلند
بشمشیر باشد کدون پاسخ است
سروموی، چون برف و روی سیاه
بغاید ماند شیر شکار
بخاک اندر آمد سر و پیکرش
بر آنسان که چشم اندر او خیره گشت
پوشید، دیدار خورشید و ماه
چور عذرخواشان یکی ویله^۳ کرد
چنین گفت: کای نام بردار شاه
نه جادونه شیرون نه گرگ و پلنگ
جهانرا بمهر تو بادا نیاز
بر آمد ز پیکار اسفندیار
بمالید چندی رخ اندر زمین
همان کام و نام و دل افروزیش

طلب کرد نزدیک خود ماهر وی
یکی جام پر باده مشگ بوی
چو دانست کو جادوی پرفست
یکی فخر پولاد، زنجیر داشت
بیازو برش، بسته بد زرد هشت
بینداخت زنجیر در گردنش
زن جادو از خویشتن شیر کرد
bedo گفت: بر من نیاری گزند
بیارای از آنسان که هستی، رخت
بزنجیر شد کنده پیری تباہ
چو این دید، پیروز گر شهربیار
یکی تیز خنجر بزد بر سرش
چو جادو بکشت، آسمان تیره گشت
یکی باد و گردی بر آمد سیاه
بیالا بر آمد جهانجوی مرد
پشوتن بیامد سبک، با سپاه
نه باز خم تو پای دارد نه نگ
بمانی بر این هدهشان سرفراز
یکی، آتش از تارک^۴ کر گسوار
جهانجوی پیش جهان آفرین
کزو فرخی بود و پیروزیش

۱ - آزیر - معنی آمده و مهیا کردن باشد مطلقاً و تالاب و آبگیر و اسطخر را نیز گویند و معنی غلبه و زیادتی و بانگ و فریاد هم آمده است و معنی زبرک و هشیار و هوشمند هم هست و پرهیز کار را نیز گویند . ۲ - نیرو بروزنیکو، معنی زور و قوت و توانائی باشد و معنی تقدیر هم بنظر آمده است چنانکه گویند بر هر نیرو یعنی بر هر تقدیر . ۳ - ویاه بر وزن حیله، معنی صدا و آواز باشد و فریاد عظیم و شور و واویلا کردن را نیز گویند . ۴ - تارک بفتح ثالث، کله سر و فرق سر و میان سرآدمی باشد و هر چیز که آنرا در جنگ بر سر گذارند همچون کلاه خود و مغفر و امثال آن .



کشته شدن زن جاده باست افتدیار در خوان جهارم

تحصیل اطلاعات

جهان پهلوان خسرو پاکدین
نهادند خوان را چنان چون سزد
که: «بابنده بدبخت را ایدر آر»
چو دیدار او دید اسفندیار
حوشد کر گسار ازمی لعل شاد

سر پیر جادو به یین بر درخت
سر خویش را بر ثریا کند
کزین جادو اندازه باید گرفت»

خواهان پنجم = سیمه من

«که ای پیل جنگی گه کارزار
گراینده تر باش و بیدار تر
بر او بر ، یکی مرغ فرمانروا
چو بزنده کوهست، پیکار جوی
زدریا نهانگ و بخشگی پلانگ
مراورا چو گرگ و چو جادو مسنچ
همان رای پیوسته بارای او
ندارد زمین توش و خورشید، فر
نیازی بسیه مرغ و کوه بلند «
به پیکان بدوزم مراورا دو گفت
بخاک اندر آرم ز بالا، سرش
دل خاور از پیشت او شد درشت
سخنهای سیه مرغ در سر گرفت

وز آن پس چو پرداخت از آفرین
بدان بیشه اندر، سرا پرده زد
بدژ خیم^۱ فرمود اسفندیار
بیردند او را ، بر شهریار
سه جام می خسروانی بد اد

بدو گفت: «کای قرك بر گشته بخت
که گفتی که هامون چو دریا کند
دگر منزل اکنون چه بینم شگفت؟

چنین داد پاسخ و را کر گسوار:
بدین منزلت کار دشوار تر
یکی کوه بینی سر اندر هوا
که سیمه مرغ خواهد ورا ، کارجوی
اگر پیل بیند بر آرد بچنگ
نه بیند ز بر داشتن هیچ رنج
دو بچه است با او ببالای او
چو او درهوا رفت و گسترد پر
اگر باز گردی بود سود هند
تهمتن بخندید و گفت ای شگفت
بیرم بشهییر هندی ، برش
چو خورشید تابنده بند و دشت
سر جنگجویان ، سپه بر گرفت

۱ - دزخیم بروزن اقلیم معنی دزخم است که بد خوی و بد طبیعت و بدروی باشد ، زندانیان و قاعه بان و نگاهبان و جلا و خونی را نیز کویند و معنی بخیل و خسیس و لئیم هم آمده و بفتح اول هم درست است . ۲ - گفت ، بر وزن چفت معنی دوش و سردوش است که عربی کتف خوانند .

همه شب همیراند خود باگروه
 چراغ زمانه ، زمین تازه کرد
 سپه را بسالار لشکر سپرد
 همیرفت چون باد فرمانروا
 بدانسایه ور، اسب و گردون بداشت
 همی آفرین خواند بریک خدای
 چو سیمرغ از کوه صندوق دید
 زکوه اندر آمد چو ابر سیاه
 بدان بد، که گردون بگیرد بچنگ
 بر آن تیغها زد دو بال و دو پر
 بچنگ و بمنقار چندی طیبید
 چو دیدند سیمرغ را بچگان
 چنان بوریدند از آن جایگاه
 چو سیمرغ از آن زخمها گشتست
 ز صندوق بیرون شد اسفندیار
 زره دربرو تیغ هندی بچنگ
 همیزد بر او تیغ ، تا پاره گشت
 به پیش جهان آفرین داد خواه
 چنین گفت کای داور داد گر
 تو بردی تن جادوان را زجای
 همانگه خوش آمد، از کر نای
 سلیح و برادر ، سپاه و پسر
 از آنمرغ، کس روی هامون ندید
 زمین کوه تاکوه ، جز خون نبود
 بدیلند پر خون تن شاه را
 همی آفرین خواندندش سران
 که جاوید بادا جهان پهاوان

چو خورشید تابان در آمد زکوه
 در ودشت، بر دیگر اندازه گرد
 همان اسب و صندوق و گردون بیرد
 یکی کوه را دید سر در هوای
 روانرا باند بشه اندر گماشت
 که گیتی بفرومان او شد پیای
 پیش لشکر و ناله بوق دید
 نه خورشید پیدا نه تابنده ماه
 بر آنسان که نججیر گیرد پلنگ
 نماند ایچ سیمرغ را زور و فر
 چونیر و بشد، زان سپس آزمید
 خروشان و خون از دودیده چکان
 که از سایه شان دیده گم کرد راه
 بخون اسب و صندوق گردون بشست
 بغرید چون شیر ، در کار زار
 چه زور آورد مرغ پیش نهندگ؟
 چنان چاره گرمرغ، بیچاره گشت
 که دادش بهر نیک و بد دستگاه
 تو دادی مرا زور و هوش و هنر
 تو بودی بهر نیکیم رهنمای
 پشوتن بیاورد لشکر ز جای
 بزرگان ایران ، بتاج و گمر
 جز اندام و چنگال پرخون ندید
 ز پرش تو گوئی که هامون نبود
 کجا خیره کردی رخ ماهران
 سوران جنگی و گند آوران
 خردمند و بیدار و روشن روان

نیز بگی استند یار برای کشتن سپرخ در خوان پنجم



که پیروز شد، نامور شهر یار
همیرفت گریان و دل پر زدد
بگردش دلیران روشن روان
نشسته بخوان و می خواستند

شنید این سخن در زمان کر گسار
نهش گشت لرزان و رخساره زرد
سر اپرده زد شهر یار جهان
زمین را بدیما دیوار استند

وزآن پس بفرمود تا کرگسار
بدادش ، دمادم ، سه جام نیید

نگه کن بدین کارگردان جهان
نه آن تیز چنگ ، اژدهای سترگ
بودجای آب و گیاه و ستور؟
که ای نامور فرخ اسفندیار
بیار آمد آن خسروانی درخت

بدو گفت کای بد قن بد نهان
نه سیهرغ پیدا نه شیر و نه گرس
بمنزل ، که انگیزد این بار ، سور؟
باواز گفت آنزمان کرگسار
ترا یار بود ایزد ، ای نیکبخت

خوان ششم = برف و سرها

فیندیشد از روزگار فبرد
نه بینی در جنگ و راه گریغ^۱
برخ روزگار شگرف آیدت
بیرف اندر ، ای فرخ اسفندیار
ز گفتار من کین نباید گرفت

یکی کار پیش است فردا ، که هر د
نه گرز و کمان یادت آید نه تیغ
بیالای یک نیزه ، برف آیدت
بمانی تو با لشکر نامدار
اگر باز گردی ، نباشد شگفت

تو بیداری ، ار ، راه دیگر شوی
بلرد زمین و بیرد درخت
ز بخت تو اندازه باید گرفت
یکی منزل آید بفرسنه^۲ ، سی
براو نگذرد مرغ و مور و ملخ
زمینش همی جوشد . از آفتاب
نه اندرهوا کرکس تیز پر
زمینش روان ریگ چون توییا

همی ویزه^۳ درخون لشکرشوی
مرا این درستست ، کز باد سخت
و گر بگذری هم ، نباشد شگفت
وزآن پس چو اندر بیابان رسی
همه ریگ تقت است ، باخاک و شخ
نه بینی بهجائی یکی قطره آب
نه بر خاک او شیر یابد گذر
نه برشخ و ریگش بروید گیما

۱ - شنبه‌ی - بروزن و معنی شنبایت است و آن تخمی است که محلان نفح باشد و گل آن زرد رنگست و شبیه بهار نارنج و بوی تیز دارد و بوی آن دفع درد سر کند و آنرا گل راه رو گویند ، چه بیشتر در سر راهها روید . ۲ - گریغ بروزن و معنی گریز است . ۳ - ویزه بروزن بیشه معنی «ویز» است که خاص و خالص و خلاصه باشد و یاک و بی عیب و بی آمیزش را نیز گویند .

نه با مرد جان و نه با اسب، دل
به بینی یکی مایه ور جایگاه
سرباره باخور، برآز اندر است
ز لشکر نماند سواری بجای
بیایند گردان ختجر گذار
همی تیر باران کنند از برش
چو حلقه است بردر، بد بدگمان
شنیدند، گشتهند با درد، یار
بگرد بلا تا توانی مگرد
چنین است این هم فماند نهفت
نه فرسودن قرگ را آمدیم
بالای ددو دام برداشتی
چنین رنجها بر نیاید شمرد
براین بر، جهان آفرین را بخوان
بدل شاد و خرم شوی نزد شاه
همه شهیر توران برندت نماز
تن خویش را خوار مایه مدار
که چرخ کهن بازی آرد بنو
نباید سر خویش دادن بیاد
شد آن تازه رویش، ز گردان کهن
«که ای پهلوانان با نام و فر
در ترس بر خود گشادن همی؟!
نه از بهر نام بلند آمدید؟!
چه بستید بامن دراین ره کمر؟
بلر زه فقادید همچون درخت!!
کمرهای زرین و تخت و کلاه؟
بیزدان و با اختر سودمند؟

برانی بر این گونه فرسنگ، چل
وز آنجا بروئین دژ آید سپاه
زمینش بکام فیاز اندر است
زیبرون اخواهد خورش چارپای
از ایران و توران اگر صدهزار
نشیمند صد سال گرد اندرش
فراوان همانست و اندک همان
چو ایرانیان این بد از کر گسار
بگفتهند کای شاه آزاد مرد
اگر کر گسار این سخنها که گفت
بدین جایگه مرگ را آمدیم
چنین راه دشوار بگذاشته
کس از نامداران و شاهان گرد
که پیش تو آمد بدین هفت خوان
چو پروردگر باز گردی ز راه
براهی دگر گرشوی کینه ساز
بدین سان که گوید همی گر گسار
بخون یکی لشکر، اندر مشو
از آن پس که پیروز گشتهیم و شاد
چو بشنید اسفندیار این سخن
چنین پاسخ آورد پیکار گر:
چه باید مرا ترس دادن همی؟!
شما گفت از ایران به پند آمدید
چو این بود گفت از قان سربسر؟!
که از گفت این قره شور یلد بخت
کجا آنهمه خلاعت ویند شاه؟
کجا آنهمه عهد و سوگند و پند؟

بیک ره پراکنده شد ، رایتان ؟
 مرا کار جز رزم جستن هباد
 چنین سست تان شد دل ، از کارزار؟
 پسر با برادر مرا یار بس
 سر اختر اندر کنار منست
 اگر جان ستانم و گرجان دهم
 زمردی و پیروزی وزور دست
 از این نامور فر شاهنشهی
 بنام خداوند کیهان^۱ و هور «
 بدیدند چهر ورا ، پر ز خشم
 که گر شاه بیند » بیخشد گناه
 چنین بود تا بود پیمان ما

نه از کوشش و جنگ ییچاره ایم
 نه پیچیم یاک تن سر از کارزار
 جهان امرورای تو را بند باد

به پیچید از گفته های کهنه
 که هر گز ذهاند هنر در نهفت
 ز رنج گذشته بیاییم بر
 ذهاند تجی بی گمان گنجتان
 وزید از سر کوه بادی تک
 سپه بر گرفتند یکسر ز جای
 جهان آفرین را همی خواندند
 شب آنچادر شعر برسر کشید

که اکنون چنین سست شد ، پایتاش
 شما باز گردید پیروز و شاد
 بگفتار این دیو نا ساز گار
 از این پس نخواهم براین یار کس
 جهاندار پیروز یار منست
 به مردی نیامد کسی همه رهم
 بدشمن نمایم هنر هرچه هست
 بیایید هم بیگمان آگهی
 که با دژچه کرد م به مردی وزور
 چو ایرانیان بر گشادند چشم
 بر قتله پوزش کنان پیش شاه
 فدای تو بادا تن و جان ما

ز بهر تو ای شاه ، غمه خواره ایم
 زما تا بود زنده ، یاک ناهدار
 سر ما به پیش تو افکنده باد

سپهبد چوبشنید از ایشان سخن
 با ایرانیان آفرین کرد و گفت
 گر ایدون که گردیم پیروز گر
 نگردد فراموش بدل رنجتان
 همی رای زد تاجهان شد خنک
 بر آمد ز درگاه شیپور و نای
 بکردار آتش همی راندند
 سپیده چو از کوه سر بر کشید

۱ - کیهان - بر وزن ایشان معنی جهان و روزگار و دنیا باشد و بفتح اول هم بنظر آمده است .

زخورشید تایان نهان کرد، روی
بمنزل رسید آن سپاه گران
بهاری یکی خوش منش روز بود
سرایرده و خیمه فرمود، کی
هم اندزمان تقد بادی ز کوه
جهان یکسره گشت چون پر زاغ
بیارید از آن ابر تاریک، برف
سه روز و سه شب هم بد انسان بدهشت
سرایرده و خیمه ها گشت تر
هوایود آشد، برف چون تار، گشت
باواز پیش پشوتن بگفت
بمردی شدم در دم ازدها
همه پیش یزدان نیایش^۲ کنید
مگر کاین بلاها زما بگذرد
پشوتن بیامد به پیش خدای
سپه یکسره دست برداشتمند
همانگه بیامد یکی باد خوش
چو ایرانیان را دل آمد بجای
همانجا بیودند گردان سه روز

هیبرفت خور، در پس پشت اوی
همه گرز داران و نیزه وران
دل افروز وهم گیتی افروز بود
بیماراست خوان و بیاورد می
برآمد که شد فامور زان سقوه
ندانست کس باز هامون زراغ
زمین شد پراز برف و بادی شگرف
دم باد از اندازه اندر گذشت
زسرما کسی را نبد پای و پر^۱
سپهدار از آنکار، بیچار گشت
که اینکار ما گشت بادرد جفت
کنون زور و مردی ندارد بدها
بخوانید و اورا ستایش کنید
کزین پس کس از ما بدی فسپرد
که او بود بر نیکوئی رهنمای
نیایش از اندازه بگذاشتند
بپرد ابر و روی هوای گشت کشن^۰
بیودند در پیش یزدان پیای
چهارم چو بفر وخت گیتی فروز

۱ - پای و پر بر وزن بام و در معنی تاب و طاقت وقدرت و توانائی باشد . ۳۹۲ - بود -
نقیض تار است و آن رشته باشد که در بمنای جامه باقته میشود و تار بدرازی جامه ، آتشگیره
را نیز گویند و آن چیزی باشد گه با چخماق آتش در آن زند و معنی کهنه هم آمده است
که در مقابل نو باشد . ۲ - نیایش بر وزن ستایش معنی آفرین و تحسین و دعائی باشد
که از روی تضرع و زاری گشته و معنی مهر بانی هم آمده است . ۵ - کش بفتح اول
و سکون تانی معانی متعدد دارد در اینجا معنی خوش و نیک است .

<p>سپهبد گرانمایگان را بخواند چنین گفت: کاین جا بمانید بار</p>	<p>بسی داستانهای نیکو براند مدارید جز آلت کارزار</p>
<p>که باشد و رامایه، صدبار گش دگر، آلت پرورش برنهد</p>	<p>هر آنکس که او هست سرهنگ فیش^۱ به پنجاه، آب و خورش برنهد</p>
<p>گشادست بر ما، در کردگار از او نیکبختی نیاید بسی</p>	<p>فرونی، هم ایدر بمانید بار چو نومید گردد زیزدان کسی</p>
<p>بدان بد کنش مردم بت پرست همه پاک، باگنج و افسر^۲ شدید</p>	<p>به نیروی یزدان بیاییم دست از آن دژ یکایک توانگر شوید</p>

نطقی که در اینجا فردوسی از زبان اسفندیار برای عده اbowاجمعی خود (که بایستی خطر بزرگی را استقبال و عبور نمایند) ایراد نموده است شباht تسامی دارد بنطقوی که هشت قرن بعد از فردوسی، ناپلئون بناپارت در بدوفرماندهی خود بقشون ایطالیا برای آن عده ایراد نموده است.

<p>بشد باختر، چون گل شنبه‌لید برفتد با شهریار رمه</p>	<p>چو خور، چادرزرد، درسر کشید بنه بر نهادند گردان همه</p>
<p>خروش کانگ آمد از آسمان پیامی فرستاد زی، کرگسار</p>	<p>چو بگذشت از تیره‌شب، یکزمان برآشافت از آوازه‌ش، اسفندیار</p>
<p>هم این جای آرامش و خواب نیست دل ما چرا کردی از آب، تنه^۳؟</p>	<p>که گفتی بدین منزلت آب نیست کنو ز آسمان خاست بازگ کانگ</p>

فردوسی در اشعار فوق توجه باین نکته را که «از هر معلولی باید علت آن تجسس و استفاده شود» تعلیم فرموده چنانکه اسفندیار از پرواز کلمات بوجود آب در آن حوالی بی برده و این یکی از نکات مهمه است که بایستی در تمام مراتب فرماندهی دقیقاً رعایت شود، چنانکه در تعليمات امر و زده نیز ضمن وظائف دیده بان

۱ - فتن - معنی شبه و نظیر و مانند است . ۲ - افسر - معنی تاج باشد .

تصویر شده که بایستی کمترین آنار یا تغیراتی که در منطقه دیده بازی خود میسند
حتی پرواز پرندگان را آگهی دهد.

نیابد، مگر چشمِ آب شور
از آن آب، مرغ و ددان راست بهر
یکی راهبر ساختم کینه دار
جهاندار نیکی دهش را بخواهد
خروش جلب آمد از پیش داشت
خروش جلب یکی از علائم شرطیه بوده که قوای مقدم در بر خورد بحادنه،
بوسیله آن فرماندهی را آگهی داده و بزد خود میخوانند.
چنین داد پاسخ که ایدر، سور
دگر چشمِ آب یابی چو زهر
سپهبد چنین گفت: کز کر گسار
ز گفتار او تیز لشکر براند
چو یکپاس از تیر هشب در گذشت
خروش جلب یکی از علائم شرطیه بوده که قوای مقدم در بر خورد بحادنه،
بوسیله آن فرماندهی را آگهی داده و بزد خود میخوانند.

ز قلب سپه رفت، تا پیشو
یکی ژرف دریای بی بن بدید
کجا پیشو و داشتی ساروان
سپهبد بد و چنگ زد در شتاب
بترسید بد خواه ترک چگل
شود داغدل پیش، با پای بند
چه کزی بکار آوریدی، چومار؟
بسوزد ترا تابش آفتاب؟
سپهرا همه کرده بودی هلاک!
مرا روشنائیست چون هور و ماه
چه خواهم ترا جز بلا و گزند؟
فروماند از آن ترک و نمود خشم
چو پیروز گردم من از کارزار
مبادا که هر گز بتو بد کنم
چو بامن گنی در سخن رای، راست
نه ان را که او نیز بیوند تست
بجنبد بر بارگی شاه تو
سپهبدار چون پیش لشکر کشید
هیونی که بد اندر آن کاروان
یکی پیشو و، غرقه گشت اندر آب
گرفتیش در آن، بر کشیدش زگل
بفرمود تا کر گسار نزند.
بدو گفت کای ریمن خاس سار
نگفتی که ایدر نیابی تو آب؟
چرا کردی ای بدقان از آب، خاک؟
چنین داد پاسخ که: مرگ سپاه
نه بینم همی از تو، جز پای بند
سپهبد بختدید و بگشاد چشم
بدو گفت: کای کم خرد کر گسار
بروئین دزت بر، سپهبد کنم
همه پادشاهی سراسر تراست
نیازارم آنرا که فرزند تست

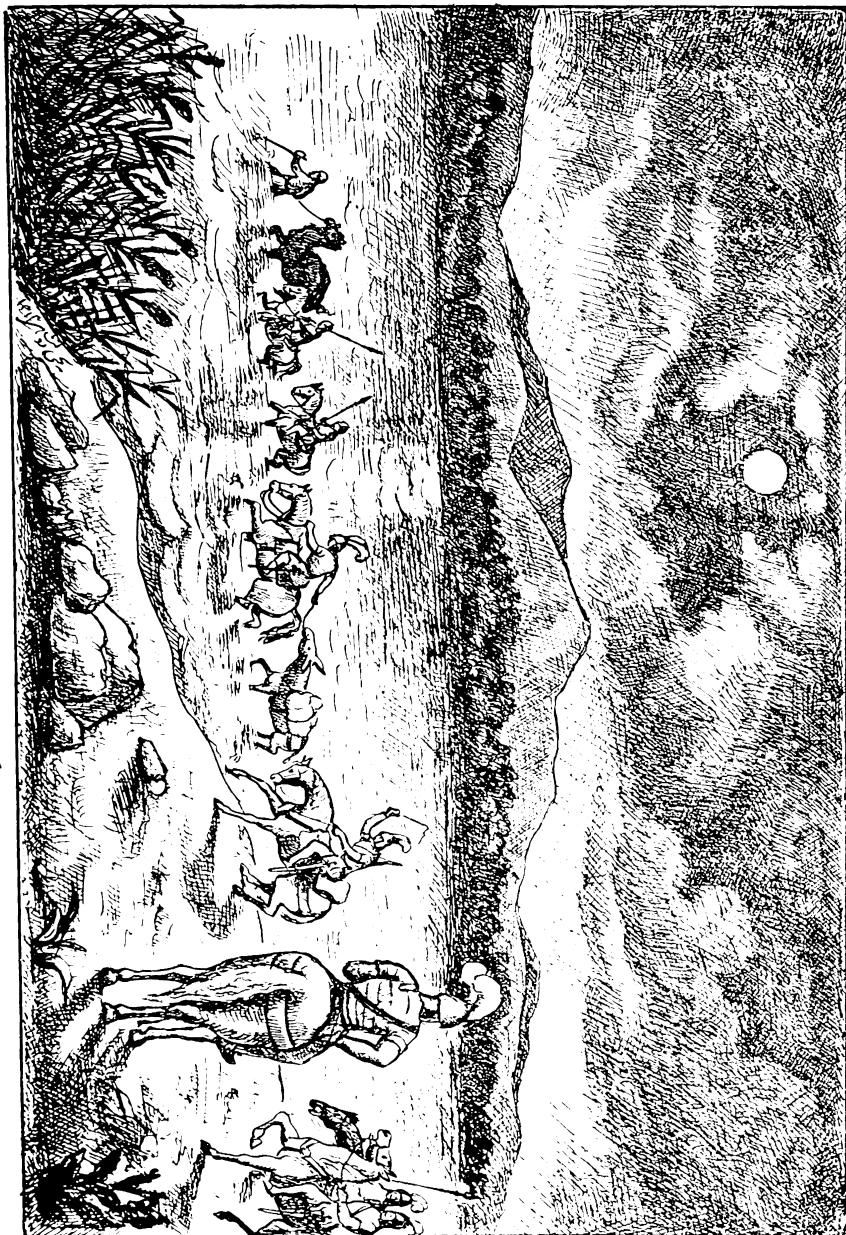
با اینکه اسفندیار در چنین موقعی (که اسیر دروغ گفته بخطر بزرگی اورا کشانیده بود) درنهایت خشم و غضب بوده ، معهداً بنا بتدبیر فرماندهی ابدآ بروی خود نیاورده و برای آنکه استفاده واقعی را عاید دارد مجدآ اسیر را تطمیع و نوید میدهد ؛ فردوسی بدینوسیله وظائف فرماندهی را در این قیل موقع (که برای اکثر فرماندهان غالباً پیش میآید) بنحو مذکوره تشریح فرموده است .

پر امید شد جانش از شهریار
زمین را بیوسید و پوزش گرفت
ز گفتار خامت ، نگشت آب دشت
بیاید نمودن بما ، راه راست «
نیابد گذر پرو پیکان تیر
براین آب دریا تو افسون کنی»
بفرمود تا بند از او بر گرفت
بیامد هیوفی گرفته مهار
روان گشت ولشکر پس یکد گر
پر از باد کردن هم در شتاب
سپه اندر آمد بیکبارگی
بشد میسره راست با میمنه
چو بشنید گفتار او ، کرگسار
ز گفتار او ماند اندر شگفت
بدو گفت شاه : «آنچه گفتی گندشت
گذرگاه این آب دریا کجاست ؟
بدو گفت : «با آهن از آبگیر
چو پای من از بند بیرون کنی
تهمتن فرو ماند اندر شگفت
بدربای آب از درون کرگسار
بجاتی که پایاب ^۱ را بد گذر
سپهبد بفرمود تا مشگ آب
بیستند ، بر پهلوی بارگی
بیامد بخشکی سپاه و بنه

فردوسی در اشعار فوق طریقه عبور از رودخانه یا بر که و بالاخره جائزرا که آب داشته باشد تعلم فرموده و بترتیب : تجسس گدار و برای اطمینان کامل از آن روانه نمودن اسیر را در جلو متذکر و بعلاوه یک نکته مهم دیگری را که فرماندهان بایستی همیشه با هوش و ابتکار سرشار خود مراعات و عملی نمایند تذکر داده و آن عبارت از اینست که فرماندهی بتواند از کیفیات و عواملی که اجباراً بآنها

۱ - پایاب - بر وزن شاداب ، آبی را گویند که پایی بر زمین آن برسد و از آنجا پیاده توان گذشت ، برخلاف غرقاب .

تحصيل اطلاعات



سفیدبار از اسیر (کر گشتر) برای بینا کردن گدار استفاده نموده است

صادف و بر ضرر او میباشد بنفع قوای خویش استفاده نماید ، چنانکه اسفندیار
بنا باطلایی که گرگسмар از راه حیله و فربی باوداده بود بتصور نایابی آب مشگهای
متعددی تهیه و به مرأه آورده بود و اکنون که در معبر خود بآب زیادی بر خورده
و بالنتیجه آن مشگها به را سنگین و حرکت عده را دچار اشکال و تأخیر مینماید با
حالی نمودن آب مشگها و پر باد نمودن و بستن آنها پهلوی اسبها و سلیمه منع غرق شدن
بنه را فراهم و تأمین مینماید .

چنان شد که فرسنگ ده ماند باز
پرستنده شد جام باده بدست
پیر دند با تیغ پیش هژبر
بیامد به پیش دل اسفندیار
ز تو خوبی و راست گفتم سزد
در افشاں کنم جان لهراسب را
دل لشکرم کرد پر خون و درد
بکشت از بزرگان ماسی و هشت
پدید آرم از هر دری گیمیما
بکام دلیران ایران کنم
بیارم زن و کودکانشان اسیر
بگوی آنچه داری بدل پیش و کم
زبان و روانش پر از جنگ شد
که بر تو مبادا بداد آفرین
بریده بختجر ، میان تو باد
زمین بستر و گور پیراهفت «
بر آشنه بخیره سر گرگسار
ز تارک بدو نیمه شد تا برش

بنزدیک روئین دز آمد فراز
سر جنگجویان بخوردن نیست
بفرمود تا جوشن و خود و گبر
گشاده بفرمود تا گرگسار
چنین گفت : اکنون که رستی از بد
چو از تن بیرم سر ، ارجاسب را
چو کهرم که از خون فرشید ورد
همان اندریمان که پیروز گشت
سر اشان بیرم بکین نیا
همه گورشان کام شیران کنم
سر اسر ، جگرشن بدو زم به تیر
ترا شاد خوانم از این ، گر دزم
دل گرگسار اندر آن تیگ شد
بدو گفت : « تا چند گوئی چنین ؟
همه اختر بد بجان تو باد
بخاک اندر ، افکنده پر خون نفت
ز گفتار او تیز شد شهریار
یکی تیغ هندی بزد بر سرش

۱ - رستن - بمعنی خلاص شدن و نجات یافتن باشد .

چنانکه ملاحظه شد کمر گسوار اسیر وظیفه سپاهیگری خود را در هنگام اسارت بنحو اکمل انجام داده، زیرا پس از آنکه از راه خدعاً و فریب قشون اسفندیار را برای هفتاخوان کشید تا نابودش سازد و اتفاقاً موفق نگردید و بالاخره دشمن را تانزدیکی قلعه شهریار خود دید، بیطاقت شده، گذشته از آنکه اطلاع قبل ملاحظه ای که بدرد اسفندیار بخورد باو نداد، کینه و پرخاش خود را آشکار ساخته کشته شدن و مرگ را قبول و بر آن زندگانی که نتیجه اش بفتح دشمن منجر میگردید ترجیح داد این وظیفه ایست که با استی هر یک از افراد قشون، هنگام اسارت

انجام داده و بدانند که این عمل نه فقط یک وظیفة نظامیست بلکه وظیفة

و جدای نیز بشمار میروند.

خود ماهیان شد تن بد گمان
به تندی میان یلی را بیست
یکی مایه دار آهنین باره دید
به جائی ندید اندرو آب و گل
برفتی به تندی، برابر چهار
یکی باد سرد از جگر بر کشید
بد آمد بروی من از کار بد
پشیمانی آمد همه بار من «
دو ترک، اندرا آن دشت، پوینده دید
سکانی که نجیب‌گیرد به تک^۱
بچنگ اندرون نیزه کارزار
ز هامون، بیالا بر آوردن شان
عملی که اسفندیار در این مورد انجام داده، باصطلاح امروزه «دستبرد
رفت و آمد» شناخته میشود و موقعی با استی این عمل اجرا شود که فرماندهی برای

بدریا فکنده دش اند ر زمان
وز آنجاییگه بارگی بر نشست
بیالا بر آمد، بدز بنگرید
سه فرسنگ بالا و پهنا چهل
به پهنا دیوار او بر، سوار
چو اسفندیار آن شکفتی بدید
چنین گفت: «کاین را نشاید ستد
دریغ آنهمه رنج و پیکار من
بنگرد بیابان همی بنگرید
همی بود همراهشان چارسک
ز بالا، فرود آمد اسفندیار
به نیزه زاسیان جدا کردشان

۱ - تک - بفتح اول معنی تاخت و حمله است.

کسب اطلاعات محتاج یکی دو نفر اسیر باشد تا بدانو سیله دانستنی های خود را تکمیل نموده بتوانند اتخاذ تصمیم نماید.

فردوسی با شرح مذاکوره طریقه جبران موقعی را که یکی از وسائل و منابع اطلاعات از دست میروند تعلیم میفرماید چنانکه در مقابل ازین رفتن گرگسار این دو اسیر را بدست اسفندیار داده بر احوال روئین دژ آگاهش میسازد.

پیر سید و گفت: این دژ نامدار	چه جایست و چند است در روی سوار؟
زار جاسب چندی سخن راندند	همه دفتر دژ بر او خواندند:
«که بالاو پهنهای دژ را بهین	دری سوی ایران دری سوی چین
bedo اندرون، تیغزن صد هزار	سواران گردنش و نامدار
همه پیش ارجاسب، چون بنده اند	befرمان و رایش سرافکنده اند
خورش هست چندان که اند از هنیست	بخوشه درون هست، اگر تازد نمیست
اگر در بینند بدء سال شاه	خورش هست چندان که دارد سیاه
و گر خواهد از چین و ما چین سوار	بیاید بشش نامور صد هزار
نیازش نیاید بچیزی ز کس	خورش هست و مردان فریادرس»
گرفت او سبک، تیغ هندی بهشت	دو گردنش ساده دل را بکشت

اسفندیار پس از آنکه از دو نفر اسیر فوق الذکر اطلاعات لازمه را راجع بروئین دژ کسب نموده آندو را میکشد سپس تصمیم میگیرد که قشون را ببرادر خویش (پشوت) سپرده و خود ازراه حیله و فریب با صد و شصت نفر ازیلان سیاه بصورت بازارگان بروئین دژ رفته، در موقع مقتضی، بوسیله علام شرطیه (بر انگیختن دود یا آتش در روز یا شب) قوارا بطرف قلعه حمله ور نماید و باین ترتیب بالآخره موفق میشود که روئین دژ را فتح نموده ارجاسب را بکشد.

انتقادات در بارهٔ هبور از هفتخران

اولاً راجح باسفندیار:

۱ - محسنات

الف - توجه اسفندیار بکسب اطلاعات و حزم و دور اندیشی او کاملاً قابل ملاحظه و بنحوی بوده که بدون داشتن اطلاع دقیق بیچکاری اقدام نمی‌نموده است.

ب - طریقهٔ کسب اطلاعات او از اسیر، کاملاً مطابق اسلوب امروزه و با رعایت نکات دقیق معرفة الروحی بوده زیرا اسیر را ابتدا مست مینموده سپس با وعده و نوید اورا تطمیع و بعد با تهدید بسؤالات می‌پرداخته است.

ج - در مقابل سه راهی که گرسار برای او شرح داده بود انتخاب راه هفتخران مطابق اصول لشکرکشی بوده و این مصرع (بگیتی به از راه کوتاه نیست) میتواند شعار آن اصل واقع گردد.

د - در عین اینکه اسفندیار بزور بازوی خود اطمینان کامل داشته است، یزدان‌شناسی او محفوظه‌مانده همه جا (چه قبل از شروع بعمل و چه در موقع فتح ویروزی و بالاخره هنگامی که دچار بلا و مشقتی می‌شده) از نیاشن بازیزدیکتا غافل نمی‌مانده است.

ه - حرکت شبانهٔ عده که از طرف اسفندیار صورت می‌گرفت از لحاظ اختفای عملیات و کاستن فرسودگی عده قابل ملاحظه است، مخصوصاً چون از وضعیت منازلی که می‌ایستی بآنها برسد و خطراتی که در آنها وجود داشته دقیقاً اطلاعات کافی درست او نبوده است، اگر صحیح حرکت مینمود و شب بآن منازل میرسید، ناچار بود که بدون اطلاع، اوقات تا صبح را بهدر داده و قویاً احتمال میرفت که در آن مدت دچار حوادثی شود. این عمل او (راه پیمائی شبانه و رسیدن به مقصد در روز) کاملاً مطابق اصول شیوهٔ کارزار و همان مفهومیست که ضمن ماده ۱۶۸ دستور موقتی خدمات صحرائی فعلی بشرح ذیل مندرجست:

«کلیه در صورتی که مقتضیات اجازه دهد شب حرکت کردن برای

اینکه روز بمقصد برسند بهتر از این است که بعکس رفتار نمایند. »

و - شرح عملیات اسفندیار نشان میدهد که مصف و سراینده داستان او کاملاً برموز و قواعد فرماندهی آشنا بوده اند ، زیرا در هر موقع که اسفندیار میخواسته با دشمن مقابله نماید قبل ، فرماندهی را بر عهده برادرش (سپهدار پشوتن) واگذار مینموده تا در صورت خطری برای خود ، قوادچار بلا تکلیفی نشوند .

ز - همچنین تدابیر متخلصه اسفندیار در مقابل خطرات و مواعنه که برخورد مینموده بسیار جالب توجه و بلکه با وسائل آنزمان تنها وسیله و عالیترین تدابیر

بشمار میرفه است (تعییئه صندوق تیغ نشان بر علیه ازدها و سیمرغ ، سبک نمودن عده برای امکان داشتن آب کافی در منطقه که تصوربی آبی میروفت) ، استفاده از مشکهای پر باد برای عبور از آب ، اقدام بگرفتن اسیور پس از کشتن گرسار و بالاخره نیر نگ بازدارگانی که برای وصول بقلعه اندیشیده و بکار برده بود) .

ح - روحیه قوی اسفندیار که در مقابل تحریکات گرسار بعقب نشینی و نیز مشاهده خطرات عظیمی که متواالیاً دچار میشد ، بهیچوجه خللی نیافته کاملاً شایان تقدیر و داشتن این قابل روحیات در دردیف الزم وسائل وازارگار هر فرماندهی بشمار میرود .

ط - همچنین سماجت در تصمیم او که بحر فهای گرسار و بعضی اوقات سرداران عده خود تغیر عقیده نداده و مقصد اصلی را با تمام خطراتی که احتمال میرفت تعقیب مینمود شایان بسی ملاحظه است .

ی -- بالاخره دقت در جزئیاتی که در هر لحظه در امور و مشاهدات خود مرعی میداشت بسیار قابل توجه و از رموز فن فرماندهی بشمار میرود (مثل از صدا

و پرواز کلنگ وجود آب را در آن نزدیکی حسنه و نسبت به بیانات کرگسار مشکوک و مردد گردیده بود .)

۳. معايب :

الف - برای کسب اطلاعات توجه یک منبع و عدم تحقیق و تجسس و تطبیق با منابع دیگر از خصوصیات هر فرمانده بشمار و تیجه آن همان میشود که اسفند یار با قناعت نمودن باطلاع مکتبه از کرگسار خود و قوشش دچار خطرات راه هنتخوان گردیدند .

ب -- استنطاق اسیر در حضور سایرین دارای معايب کلی بوده ، از آنجمله همانست که فردوسی شرح آن را در آن داستان مذکور داشته ، یعنی روحیه فرماندهان جزء برانز صحبتهاي آن اسیر خراب و اگر بجز تدبیر و کفايت و حسن تأثیر کلام اسفند یار میبود شاید کسی عقب نشینی آن عده را نمیتوانست جلوگیری نماید .

ج -- با اینکه اسفند یار کاملا از تدابیر لازمه بهره مند بوده ولی در مورد رفتار با کرگسار قدری اشتباه نموده بود ، زیرا جز مرتبه اول تحقیق و نیز در موقعیکه برای خوان هفتم ناچار بوده که ملاحظت نماید در موارد دیگر اسیر را در قید و بند نگاهداشته و در موقع استنطاق هم او را توهین نمینموده ، بالاخره هم سوء رفتار او باعث گردید که اسیر را از جان خود سیر و پرخاش و درشتی در حضور او وادار نموده در تیجه بقتاش آورده تنها منبع مهم اطلاع را در آن موقع از دست بددهد ، که اگر آن دو ترک بعدی را نمیافتد میبایستی مدت‌ها در آن جا سرگردان بیاند ، در صورتیکه میتوانست ظاهر آگرگسار را آزاد گذارد در خفا چند نفر مراقب بر او بگمارد (که در صورت مشاهده تخلفی جلوگیری کنند) و با ملاحظت و مهربانی طوری با او نمود کن که حقیقت کرگسار بحر فهایش اطمینان و اعتماد حاصل نموده شاید از این طریق نسبت باو صمیمیتی ابراز دارد .

د -- همچین کشتن دو نفر اسیر یکه پس از قتل کرگسار بوسیله دستبرد بدنست آورده برخلاف اصول و قواعد انسانیت و شیوه کارزار و مقررات نظامی بوده

و اسهدنگ یار بخيال خود از لحاظ حزم و دور انديشي که مبادا اين دو نفوسيله یا فته بار جاسب خبر دهنده آنانرا بقتل آورد، در صورتیکه ممکن بود همين منظور را بواسيله محبوس نگاهداشت آندو نفر تأمین نموده در خاتمه کار از لحاظ حقشناسي نسبت با آنان مستخلص و تشويقشان نمايد.

ڈانیاً راجع بہ کرگسار

بهترین و عالیترین وظایفی را که ممکن است یکنفر سر باز یا صاحب منصب در هنگام اسارت انجام دهد فردوسی با بیان عمل اسارت گرسار در دست اسفندیار بیان فرموده، زیرا با اینکه آن اسیر مست و تطمیع و تهدید میشده معهداً حقیقت را ابراز نمیداشته و دشمن را پر خطر ترین راه موجود کشانیده، پس از آنهم که در یکی دو منزل برخلاف انتظار، اسفندیار را فاتح میسیند، سعی میکند که با شرح و بیان خطرات آن راه و با صورت حق بجانبی روحیه او و قواش را خراب نموده، عقب نشینی و ادارش سازد چنانکه در مرور دخوان هفتم نزدیک بوده که نتیجه صیحی حی بددست یاور د ولی لیاقت شخص اسفندیار اقدامات اورا ختنی نمود. بالاخره هم که اسفندیار را بر خطرات موجوده فائیق دیده و در صورت دادن اطلاعات کافی از روئین دژ مظفریت اورا قطعی و حتمی میپندارد صراحة تمد و رزیده از دادن اطلاع خود داری و قبول مرگ را بزندگانی نشکینی که منجر یکشته شدن عده از هموطنانش میگردد توجیح میدهد.

ٹالٹاً راجع دار حاسب:

۱- انتخاب محل روئین دز در وراء هفته‌خوان از طرف ارجاسب بسیار قابل ملاحظه و ترکیب عوامل هفته‌خوان نسبت بقلعه، همان سیستم رده‌بندی در عمق امروزه است که ارجاسب بکار برده تا در صورت ازین رفقن بکی از آن عوامل، دشمن تواند باسانی بر قلعه او دست یابد چنانکه با قرار دادن موائع و خضرات مذکوره در عمق، اسفلد یار در پس هر موافقیت بمانع و خطر دیگری دچار مسگر دیده است.

طرز رفتار با اسراء

۲ - با استحکام کامل روئین دژ و اطمینانی که ارجا سب بتدارکات و عدم احتیاج خود و قشوش بخارج از قلعه داشته اند معهداً نداشتند **دیده‌بان و طلایه** در مسافت دور از قلعه و **بالتیجه** بی اطلاعی و عدم وقوف او بر تغیراتی که ممکن بود پیش بیاید دارای همان عیبی بود که بالاخره با آن وضعیت قلعه اورا سقوط داد.

۳ - همچنین اطمینان **بازرگانی اسفندیار** و اعتماد بحرفهای چرب و نرم او و خیره شدن بجوه را تیکه از طرف اسفندیار باو هدیه داده شده بود از خبطهای جبران ناپذیر فرماندهان نظامی محسوب میشود.

بالا خرره

تو فیق و غلبه اسفندیار بر هفتختوان که نتیجه فعالیت و پشت کار او بوده، بخوانندۀ باریک بین این فکر را میدهد که: خطرات و اشکالات را (ولو هر قدر هم که عظیم و متعدد باشند) میتوان در سایه همت و جدیت محو نموده، عاقبت در سایه بر دباری و دوام در تصمیم، با نجام مقصود کلی موفق و پیروزمند گردید.

طرز رفتار با اسراء

ماده ۳۸ دستور موقتی خدمات صحرائی کشن اسرا را اکیداً منوع ساخته حتی تذکر میدهد که بایستی با آنها از روی اصول انسانیت رفتار شود، فردوسی هم در حوالی هزارسال قبل علاوه بر آنکه صراحة این دستور را داده، ماتند سایر نکات تعلیمیه اش آنرا استدلال میکند، چنانکه فرموده است:

که وقتی مرا موببدی اداد پند که چون دشمن زنده یابی به بند

۱ - موببد - بضم اول و کسر بای ابجد، حکیم و دانشمند عالم و دانا و حاکم و صاحب دیر آتش برستان باشد، بفتح اول هم آمده است.

مکش زود اورا ، ابر خیره^۱ خیر
 که هر گه که خواهی ، تو ان کشت ، اسیر
 مبادا که زنده بکار آیدت
 بد و کشوری خواستار آیدت
 کسی کی تو اند بعمری دراز؟
 بویزه بخون ، زانکه کاریست سخت
 بهر کار ، مشتاب ای نیکبخت
 همی دست بگشای و دشمن بیند
 تو ، ای پهلوان یل ارجمند
 در جای دیگر میفرماید :

دگر هر که گردد بدلسته اسیر
 من از بهر ایشان یکی شارسان
 تو زین پندها هیچگونه هگرد
 همچنین احترام نوامیس اسرا را بخصوص توصیه میکند چنانکه در موقع یابان
 گریختن افراسیاب از گزندز از طرف گیخسر و بسran سپاه چنین میفرماید :
 بایرانیان گفت ، پیروز شاه
 زگیتی ، بر او نام و کام اند کیست
 زلشکر گزین کرد پس ، بخردان
 بدیشان چنین گفت : کاباد باد
 دزو گنج این ترک شوریده بخت
 نباید که در کاخ افراسیاب
 هم آواز پوشیده رویان اوی
 ذگهبان فرستاد سوی گله
 زخویشان او کس نیازرد شاه

که هر گه که خواهی ، تو ان کشت ، اسیر
 که دشمن چو آواره گردد زگاه
 ورا مرگ با زندگانی یکیست
 جهان دیده و کار کرده ردان
 شما را قن و دل پراز داد باد
 شمارا سپردم ، بکوشید سخت
 بتا بد ز چرخ برین آفتاب
 نخواهم که آید ز ایوان بکوی
 که بودند بر گرد آن دژ یله^۲
 چنان چون بود درخور پیشگاه

۱ - خیره - بر وزن تیره ، غباری را گویند که درینش چشم بلید آید و معنی شوخ دیده
 و بیشترم و بآذرم و هرزه و ناهموار و بیجیا ولجوج و سر کش و سخن ناشنو باشد ، رند و
 شجاع و دلیر را نیز گفته اند ، و معنی بی سبب ، بیهوده ، بی تقریب ، تعجب ، شگفت بسیار ،
 حیران و سر گشته و فرمانده هم هست . ۲ - یله - بفتح اول و تانی معنی رها و نجات و خلاص .
 و رها کرده باشد ، چنانکه گویند اسبرا یله کرد یعنی سرداد و رها کرد .

طرز رفتار با اسراء

حتی برای آنکه بهتر لزوم این مسئله را استدلال نماید پس از اشعار فوق موضوع تردید سپاه کیخسرو را از کینه وری نسبت بتورانیان بیان فرموده و با نمایش دیگری این منظور (احترام نوامیس دشمن) را تذاکار میفرماید چنانکه فرموده است :

**سپه شد سر اسر یر از گفتگوی
که گوئی بر باب ، مهمنان شدست !!
بریده بخشیر ، به بیداد ، سر
برهنه بگیسو کشیدش براه
مزیدست^۱ شیر این شه بی گزند
نیانگیزد از خان^۲ او رستخیز !؟
بر انگیزد آتش زخویشان اوی
بکیخسرو آمد همه در بدر
بسی داستان پیش ایشان برآند
سر بی خرد را نشاید ستود**

**بکام اندرون ، نام یاد آوریم
نمایند بکس جاودان روزگار
تواند جفا گسترشیدن بسی
که آرند پوشیدگان را نهان
کسی کو نیامد زپرده بکوی^۳
یر از کین ، سوی کاخ بشتابند
که خسرو سر آرد بدیشان زمان
بتاراج و کشمن بیار استند**

**چوزانگونه دیدند ، گردار اوی
که کیخسرو ایدر بدانسان شدست
همی یاد زایدش خون پدر
همان مادرش را که از تخت و گاه
شبان پروریدست واژ گوسپند
چرا چون پلنگان بچنگال تیز
فروود آورد کاخ وايوان اوی
ز گفتار ایرانیان پس خبر
فرستاد کس ، بخردان را بخواند
که هرجای تندی نباید نمود
همان به که با کینه ، داد آوریم
که نامست اندر جهان یادگار
همین چرخ گردنده با هر کسی
وزان پس بفرمود شاه جهان
همه دخت شاهان و پوشیده روی
چو ایرانیان آگهی یافتد
بر آنگونه برند گردان گمان
بخواری همی بر دشان خواستند**

۱ - مزیدن - بروزن و معنی مکیدن باشد . ۲ - خان - در اینجا مخفف خانه است .
۳ - گوی بروزن جوی ، زاده فراغ و گشاده را گویند که بمعنی شاهر اه باشد ، گذر و مجامه
را هم گویند .

زایوان برآمد بزاری خروش
تودانی که ما سخت بیچاره ایم
بر شاه شد مهتر بانوان
پرستنده صد، پیش هر دختری
چو خورشید تابان از ایشان گهر
همان جام زرین گرفته بدست
پر از مشگ و یاقوت و در و گهر
بیکلست هجره^۱، بیکلست جام
تو گفتی که کیوان ز چرخ برین
سر بانوان شد بنزدیک تخت
همه دخت پروردگانش بناز
همه یکسره زار بگریستند
کسی کو بیقد زکام و ز ناز
همیخواندن آفرینی بدرد
چه نیکو بدی، گرز توران زمین
تو ایدر بجهن و خرام آمدی
براين بوم شاهی و هم کدخدای
سیاوش نگشتی بخیره تباه
چنان کرد بدگوهر افراصیاب
همیدادمش پندو سودی نداشت
گواه منست آفریننده ام
دگر پور من جهن، پیوند تو
ز بهر سیاوش، درخان من
که افراصیاب آن بداندیش هر د

که ای دادگر شاه بسیار هوش
نه برجای خواری و بیغاره ایم
ابا دختران اندر آمد، نوان
ز یاقوت بر هر سری افسری
بر او باfteه جامه هائی بزر
همه دل ز بیم شنهنشاه، پست
به پیش اندر افکنده از شرم سر
بر افروخته عنبر و عود خام
ستاره فشاند همی بر زمین
ابر شهریار آفرین کرد سخت
بر اینگونه بردنده پیش نماز
بدان شور بختی همی زیستند
بر او بر، بیخشای روز نیاز
که ای نیک پی خسرو را دمرد
نبوی بدلت اندر و دن درد و کین
ز شاهان درود و پیام آمدی
بخت نیا بر، نهادی تو پای
ولیکن چنین گشت خورشید و ماه
که پیش تو پوزش نبیند بخواب
بخیره همی سر زپندم بگاشت
که بارید خون ازدو بینند ام
که ساید بزاری همی بند تو
چه قیهار بد بر دل و جان من
بسی پند بشنید و سودش نکرد

۱ - مجرم آتش دان است.

شود پادشاهیش زیر و زبر
 شده روز تار و نگون گشته سر
 زمانه بدرید بر تمش پوست
 نگه کن بر آئین شاهان ، بما
 جز ازnam او در جهان نشویم
 نگیرد بر این بیگناهان شتاب
 چه یابی گذه ، خیره آویختن
 بریدن سری ، کاو گزنه کار نیست !
 نماند کسی در سپنجی سرای
 نه پیچی سر ازشم ، روز شمار
 بر آن خوب رویان بر گشته بخت
 شده لعل رخسار گان ، چون چراغ
 زفر زند وزن هر کسی یاد کرد
 سران سپه مهران ستر گ
 نخواهد ز بهر جهان آفرین
که: هر چیز کان نیست مارا پسند

و گر چند باشد دلم کینه جوی
 بر اندیشم ، آفم نیايد پسند
 کسیرا همان بد ، بسر ناورم
 چنان پاکزاده جهان کددخای
 ز گوینده گفتمار من بشنويد
 مرا بیوفائی چو دژخیم نیست
 چو خواهد زمانش نباشد بسی
 بیزدان سپرده تن و جان خویش
 بمداد بوم و برو تاج و تخت
 چو ایران شمارا سرای نشت

بدان ، تا چنین روزش آید بسر
 بتاراج داده کلاه و کمر
 چنین زندگی بدتر از مرگها است
 گدون از ره بیگناهان بما
 همه پاک پیوسته خسرویم
 بید کردن جادو افراسیاب
 بخواری وزخم و بخون ریختن
 که از شهریاران سزاوار نیست
 ترا شهریارا ، جزاینست رای ؟
 همان کن که پرسد ز تو کرد گار
 چو بشنید خسرو ، به پیچید سخت
 از آندرد پوشیده رویان و داغ
 به پیچید دل ، بخردان را ز درد
 همه خواندند آفرین بزرگ
 کز ایشان شه نامبردار ، کین
 چنین گفت کی خسرو هوشمند
نیارم کسی را همان بد بر اوی
 چو از کار آن نامدار بلند
 که بد کرد با پر هنر مادرم
 بفرمودشان باز گشتن بجای
 بدیشان چنین گفت : کایمن شوید
 کزین پس شمار ازمن بیم نیست
 تن خویش را بد نخواهد کسی
 بیاشید ایمن بایوان خویش
 با بر اینان گفت : پیروز بخت
 همه شهر تو ران گرفته بدست

بمهر اندر این کشور افسون کنید

زخون ریختن گرد کشور، گلست
نباید از آغاز پیکار جست
نه زان برشما بر، سپاسی نهم
چو دیدید سرما، بهار آورید
کنم یکسر از گنج و دینار، سیر
زخون ریختن دست باید کشید
بزیر اندر آورده را کوفتن
هر آنکس که پوشیده دارد بگوی
که دشمن شود دوست از بیهود چیز
که جویند بر بیگناهان گزند
ذباید که ویران کند جای من
که ویران کند مهتر آباد بوم

زدها همه کپنه بیرون کنید

که از ما چنین ترسان درد لست
بهر کار چربی بباید نخست
همه گنج توران، شما را دهم
بکوشید و خوبی بکار آورید
من این لشکرم را یکایک نه دیر
سر بیگناهان نباید برید
نه مردی بود خیره آشوفتن
زپوشیده رویان به پیچیدروی
زحیز گسان سر به پیچید نیز
نباید جهان آفرین را پسند
هر آنکس که جویده‌هی رای من
ودیگر که خوانند بیدادو شوم

فصل دویم

وظائف کلی رؤسای و عده‌ها در جنگ

اگر نظر مختصری بر باب سوم دستور موقعی خدمات صحرائی (که وظایف کلی رؤسای و عده‌ها را در جنگ تصریح نموده) پیغامبر می‌خواست نابت نمی‌شد که جامع‌تر و کامل‌تر از فردوسی درین تمام فرماندهان نظامی دنیا یافت نمی‌شد، زیرا گذشته از آنکه تمام دستورها و شرح مندرجه در آن باب را ضمن نظم شاهنامه بیان فرموده (چنانکه خواهد آمد) بعلاوه دستورها و تذکراتی هم بخصوص برای فرماندهان تدوین و بیان فرموده که نه فقط در آن باب نیست بلکه اگردر تمام مطالب نظامنامه هم غور شود نمیتوان با آن اندازه نکات مهمه را پیدا و تحصیل نمود که اکنون پس از تشریح جمله بجمله عبارت باب سوم نظامنامه و تطبیق آن با گفتار شاهنامه فردوسی، در باب بعد بذکر دستورهای کاملتر خود فردوسی برای فرماندهان نظامی پرداخته می‌شد.

در بند ۳۲ همان نظامنامه که جزو ماده اول باب سوم می‌باشد بترتیب نوشته:

«هرئیس ابواب جمعی خود را آماده مباربه مینماید و در تمام موارد فرماندهی آن را عهده دارد.»

فردوسی این مطلب را ضمن لزوم نظام وظیفه عمومی، در قسمت بیان حکومت اردشیر تشریح و میفرماید:

سخن بشنو و یك ییك یادگیر	کنون از خردمندی اردشیر
به فیکی بهرجای آهنگ اوی	هم ازدادو آئین و فرهنگ اوی
بگسترد بر هر سوئی مهرو داد	بکوشید و آئین فیکو نهاد
فرستاد بر هر سوئی رهنهون	بدرگاه چون گشت لشکر فرون
نماند که بالا کند ییهمنز	که تا هر کسیرا که دارد پسر
بگرزو کمان و به تیر و خدنگ	سواری بیاموزد و رسیم جنگ

فرماندهی سپاه فردوسی

چو گودکز کوشش به نیر و شدی
 ز کشور بدرگاه شاه آمدی
 نوشی عرض نام و دیوان اوی
 چو جنگ آمدی نورسیله جوان
 یکی موبدی را ز کار آگهان
 ابا هر هزاری، یکی نامجوی
 بهر جستنی در، بی آهو شدی
 بدان نامور، بارگاه آمدی
 بیماراستی کاخ و ایوان اوی
 بر قتی ز درگاه، با پهلوان
 که بودی خریدار کار جهان
 بر قتی، نگهداشتی کام اوی

بند مذکور نظامنامه بدین نحو ادامه میابد: «وظيفة مهم او عبارت از اینست

که عده خود را از حیث قوای جسمانی^۱، معلومات علمی و مراتب اخلاقی
 بکاملترین پایه ای برساند که وضعیت و وسائل موجود باو اجازه میدهد»
 فردوسی اولا برای تکامل قوای جسمانی، گذشته از تبلیغات مفصلی که راجع
 بکشی گیری، اسب سواری، چوگان بازی و سایر ورزش‌های متداوله آن زمان
 بعمل آورده قبول رنج و عادت بکار را بترتیب ذیل تلقین واستدلال فرموده،
 کاھلی را مذمت میفرماید:

از او دور شد نام نتگ و نبرد
 هم آواز با بد دلی کاھلیست
 بکوش و زرنج تفت سور کن
 کسیرا که کاھل بود گنج فیست
 که خود رنج بردن بدانش سز است
 ازو سیر گردد دل روزگار
 نیابد کسی گنج نا برده رنج
 نانیا برای تبلیغ بکسب معلومات علمی و مراتب اخلاقی بنام دانش و خرد بحث
 هر آنکس که بگریزد از کار کرد
 همه کاھلی مردم از بد دلیست
 تن آسانی و کاھلی دور کن
 که اندر جهان سود، بیر رنج نیست
 بر رنج اندر آری تدت را رو است
 چو کاھل بود مرد برنا، بکار
 بر رنج اندرست ای خردمند، گنج
 نانیا برای تبلیغ بکسب معلومات علمی و مراتب اخلاقی بنام دانش و خرد بحث

۱ - برنا - بفتح اول، جوان و نوجه اول عمر و ظریف را گویند و معنی خوب و نیک هم هست،
 بضم اول هم آمده است.

وظائف کلی رؤسای و عده ها در جنگ

تموده ، بحد اعلی آنرا توصیف ، نه از خرد بالا تر چیزی را معرفی فرموده و نه برای کسب داشش حدی قائل شده است ، چنانکه میفرماید :

بدانش دل پیر برقا بود

بدین جایگه ، گفتن اندر خورد
که گوش نیوشنده^۱ زو برخورد
ستایش خرد را به از راه داد
خرد ، زیور نامداران بود
خرد ، مایه زندگانی شناس
خرد ، دست گیرد بهر دو سرای
ازویت فزوئی و زویت کمیست
نباید همی شادمان یک زمان
که دانا ز گفتار او بر خورد
دلش گردد از کرده خویش ریش
همان خویش بیگانه خواند و را
گستاخ خرد ، پای دارد به بند
تو بی چشم ، شادان جهان نسپری
ذگهبان جانست و آن سپاس
کزین سه رسد زیک و بد بیگمان
و گرمن ستاییم که یارد شنود ؟
بدو جانت از ناسزا دور دار
بگیتی بیوی و بهر کس بگوی
سزاوار گردد به ذنگ و نبرد

بیند ز بد دست اهریمنی

زدانش میفکن دل اندر گمان

توانا بود هر که دانا بود

کدون ای خردمند ، ارج خرد
بگو تاچه داری بیار از خرد
خرد ، برتر از هر چه ایزدت داد
خرد ، افسر شهریاران بود
خرد ، زنده جاودانی شناس
خرد ، رهنما و خرد دلگشای
ازو شادمانی و زو مردمیست
خرد^۲ قیره و مرد روشن روان
چه گفت آن هنرمند مرد خرد
کسی کو خرد را ندارد ز پیش
هشیوار دیوانه خواند و را
ازوئی بهر دو سرای ارجمند
خرد چشم جانست چون بنگری
نخست آفرینش خرد را شناس
سپاس تو چشم است و گوش وزبان
خرد را وجائز اکه بیارد ستد؟
همیشه خرد را تو دستهور دار
بگفتار دانندگان راه جوی
چو بنیاد دانش بیاموخت مرد

بدانش بود مرد را ایدمنی

میاسای از آموختن یک زمان

۱ - نیوشنده - بکسر اول، گوش کمنده و شفونده را گویند .

چه گوئی که کار خرد تو ختم^۱
همه هرچه بایstem ، آموختم
یکی نغز بازی کند روزگار
که بشاندت پیش آموزگار
زهردانشی چون سخن بشنوی
ز آموختن یک زمان غنوی^۲
چو دیدار یابی بشاخ سخن
بدانی که دانش نیاید به بن
نظامنامه عبارت خودرا باز بدین نحو تعقیب میکند که :

« همیشه با ملاطفت و از روی خیر خواهی زیر دستان خودرا
بجزئیات و ظائف خودشان آشنا ساخته اشکالات و مخاطراتی را که
باید فائق آیندگو شنید مینماید . »

در این قسمت فردوسی علاوه بر توصیه ملاطفت و آرامی اصولاً تندی و تیزی
و بد اخلاقی را از طرف فرماندهان نکوهش نموده است چنانکه از قول او رمزد
پسرخورسی فرموده :

همیشه دل ما پر از داد باد
هراسان بود مردم سخت کار
و در جای دیگر از قول گودرز خطاب بطورس و گیو فرموده است :

همان نامداران و گردن نیو
سپهبد که تیزی کند بد بود
تو در بوسه‌تان تخم تندی مکار
که تیزی و تندی نیاید بکار
چو تیغی که گردد بزنگار کند

چنین گفت گودرز بطورس و گیو
که تیزی نه کار سپهبد بود
ز تندی ، پشمچه‌مانی آردت بار
خرد باید ازدر سر مرد کار
هنر با خرد در دل مرد قند

۱ - توختن بروزن سوختن، این لغت از اضداد است، بمعنی فرو کردن و بمعنی کشیدن هر دو
آمده است و بمعنی خواستن و جمع نمودن و اندوختن و حاصل کردن و گذاردن و واپس دادن
جیزی بصاحب اعم از آنکه قرض و وام باشد یا امامت، بمعنی جستن بضم جیم و دوختن هم هست .
۲ - غنویدن - بضم اول وفتح ثانی وثالث ، بمعنی خوایدن و آسودن و آزمیدن باشد .

وظائف کلی رؤسای و عده‌ها در جنگ

و در جای دیگر فرموده :

ز دانا شنیدم یکی داستان خردش ، بدینگونه همداستان
که آهسته دل کی پشیمان شود؟ هم آشته را هوش درمان شود
شتاب و بدی کار اهریمنست پشیمانی و رنج جان و تشت
دنبال همان عبارت نظامنامه ، چنین درج شده که :

« فرمانده احساسات وظیفه شناسی ، رافت ، وطنپرستی و روح
تعاون و رفاقت را در وجود زیردستان رشد و نمو میدهد ، برای بزرگی
روح و قلب سرباز بوسیله پیروی همان وظیفه و تربیتی که از زمان صلح
بر عهده گرفته با و ثابت و مدلل مینماید که سلامت وطن منوط ببردباری
کلیه عده است در مقابل شدائند و خطرات جنگ و همچنین مردانگی ،

پایداری ، شجاعت و حرارت انفرادی هر یک در میاره »

فردوسی علاوه بر نکاتی که راجع تمام اینها بیان فرموده و در ابواب قبل
مفهوم غالب آنها تذکرداده شده است برای مردمی و دلاوری و شجاعت و بزرگی
روح و قلب سرباز سختان پیشمار دارد که حفظ نمودن آن برای سربازان از اهم
واجبات بوده و قرائت آن بلا اختیار حدت و نمو فوق العاده ای بكمیت عادی
خاصیل مذکوره با شخصی میدهد ، از آنچمه میفرماید :

چو بینی باورد ، کس هم نبرد
نباشد که گردد ترا روی ، زرد
چو بی جنگ پیچی زبدخواه روی؟!
چه گویید ترا دشمن عیجه جوی؟!
ز دستان تو نشینیدی این داستان؟
که بر گویید از گفته باستان؟
نتابد فراوان ستاره چو هور
که هیری نترسد زیکدشت گور
بیزمارک در غرّه آوریل ۱۸۹۵ خطاب بر رؤسای و استادان دانشگاههای آلمان

میگوید :

« جنگ در همه جا هست ؟ بدون جنگ زندگانی محالست ، اگر

بخواهیم حیات خود را ادامه دهیم باید آماده جنگهای دیگر باشیم . ”
مفهوم این عبارتی که در قرن نوزدهم میلادی از قول صدراعظم معروف آلمان نقل
و جزو کلمات بر جسته در تاریخ ضبط شده در قرن دهم میلادی هم گفته شده بود ،
در کجا ؟ در ایران ، یعنی در سرزمین دلیران و معدن جنگ آوران و مهد
خداآند جنگ سپهبد فردوسی طویل که فرموده است :

زمانه سرای پر از جنگ بود بجوييندگان بر ، جهان تنگ بود

در مقابل عبارت ناپالمون هم که در اوایل همان قرن نوزدهم گفته است :

” هیچ چیزرا بجزیره نبرد بزرگ طالب نیستم ” فردوسی فرموده :
دل مرد بد خواه یا نیکخواه بجز جنگ گردان نکرد آرزوی
در جای دیگر باز تدریس شجاعت را بدین نحو ادامه و میفرماید :

همان مرگ خوشنور بنام بلند از این زیستن با هراس و گزند
سر انجام هر زنده ، مردن بود خود این زندگی دم شهردن بود
دل و گرز و بازو هرایار بس نخواهم جز ایزد نگهدار کس
چنین گفت موبد که : مردن بنام به از زنده دشمن بدو شادکام

هر کس میتواند بسهولت ایات زیادی از قبیل اشعار مذکوره فوق را که در
شاہنامه مملو و مندرجست حفظ و مرور و نزد خود در باره آنها نگر نموده مرآتب
دلاوری خویش را نمو و پرورش دهد ، فردوسی مخصوصاً آرایش ملک و عظمت
استقلال وطن را منوط بوجود دلیران آن دانسته و میفرماید :

کجا شیر مردان جنگ آورند فروزنده لشکر و کشورند
کریشان بود تخت شاهی بیای وزیشان بود نام مردی بجای
ولی در عین حال همانطور که تمام استادان جنگ و دانشمندان نیز معتقدند که :
تھور بیجا را باید جزو جنون دانست و آنرا از شجاعت بایستی جدا کرد ،
چنانکه در کتب جنگی فعلی هم از قول ناپالمون بنماپارت شاهد نقل نموده اند که
گفته است :

وظائف کلی رؤساه و عده‌ها در جنگ

«اهمیت خصائص رئیس در این است که فراست یا هنرمندی او با منش یا شجاعتش تعادل نماید زیرا در صورت غلبه شجاعت ممکنست بسهولت منشاء عملیات مضری واقع گردد و بر عکس آگرفراست او بر منش یا شجاعتش غلبه نماید جرأت مبادرت با قدرتی را خواهد داشت.»
علاوه در تاریخ و شیوه کارزار هم از قول کلاو زویتر نقل شده که :

«از بین اشخاص جبان و ترسو فرمانده لائق بیرون نماید. ما در قشون شجاعت را اولین خصلت فرماندهان میدانیم. حس شجاعت آگر بمنتهی اوج خود هم رسیده باشد چندان ضرری ندارد، ولی هر قدر مرتبه بالاتر می‌رود احتیاج بشجاعتی که قوّه عاقله راهنمای آن باشد محسوس تر می‌شود.»

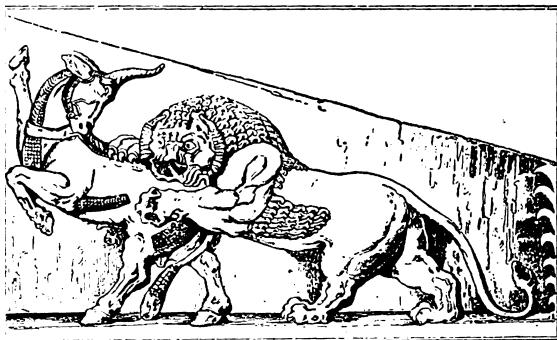
فردوسی برای این منظور در ده قرن قبل بسیار ساده و پر مغزتر فرموده :
دلاور که نزدیشند از دلیل و شیر تو دیوانه خوانش، مخوانش دلیر
هر، خود دلیریست بر جایگاه که بد دل نباشد سزاوار گاه
ماده ۳۲ دستور موقتی خدمات صحرائی برقراری نفوذ و قدرت رئیس را بوسائل ذیل امکان پذیر مینماید :

«ثبات خصلت، ارزش فتنی و روحی، لیاقت فرماندهی، قبول همه گونه مسئولیت و در صورت لزوم از عهده جواب برآمدن»
فردوسی در مورد هر یک از آنها نمونه کاملی بوده مثلاً اگر از لحظات ثبات اورا مطالعه کنیم در هر یک از داستانهایی که بنظم آورده خصائص خداشناسی، وطن و شاه پرستی او و بالاخره بی اعتمادیش به حادث روزگار در تلو رو حیه

فرماندهی سپهبد فردوسی



سچک رسمیم و اشکبیوس (سالک اصلی تیر انداز باکان) (۱۰)



نظمی و سلحشور و همین
و محکم او کاملا درخشناد
وازنظر ارزش فنی و روحی:
ولا از کوچکترین فن کشته
کیری آنروزه تا طریقہ
استعمال تیر و کمان و گرز و
سایر سلاح معمول آن عصر را
مطلع بوده و در ضمن نقل

داستانها از شرح جزئیات آن فروگذار نمیکند، چنانکه از آنجمله برای بیان یک
فن کشته کیری میفرماید:

بکردار شیری که بزرگور نفر زند چنگ و گور اندر آرد بسر
گرفتش بچیپ گردن و راست پشت بر آورد و زد بزرگین بر، درشت
همچنین راجع بطریقه استعمال تیر و کمان، در ضمن جنگ رستم و اشکیوس
فرموده:

ستون کرد چپ را خم کر در است خروش از خم چرخ چاچی بخواست
که مطابق همین یک بیت، وضعیت کامل تیر اندازی با کمان را تشریح فرموده
است، (زیرا حالت تیر انداز باستی بدین نحو باشد که با گذاردن زانوی راست
بزمین پای چپ را حالت عمودی داده، دست چپ کاملا کشیده و ستونی برای
کمان بشمار میرود و دست راست که باید زره کمان را بکشد باید خمیده شود) و باز
در تکمیل شعر فوق برای آنکه حالت لحظه پرتاب تیر را تعیین کند فرموده:

چو سو فارش آمد به پهنای گوش ز چرم گوزنان بر آمد خروش
مطابق این بیت باستی زه کمان را بقدرتی عقب کشید که با همان حالت
کشیدگی دست چپ، ته تیر بگوش اصلکاک پیدانماید، سپس تیر را رها نمایند تا

۱ - سووار - دهان تیر را گویند و آن جائی باشد از تیر که چاهه کمان را در آن بند کنند.

وظائف کلی رؤساء و عده‌ها در جنگ

با قدرت لازمه پرتاب شده برد کافی و قدرت تقوی آن بدست آید . همچنین راجع بصریه بکار بردن سایر ادوات جنگی آن عهد اشعاری دارد که در آنها نکته فروگذار نشده و همان بهترین دلیل اطلاع کامل خود او می‌باشد که در این جاذک آنها موجب اطناب کلام خواهد بود . بعلاوه فنون شیوه کارزار را هم که غالباً با اوضاع امر و زه بطور کامل مطابقت نمایند چنان‌که در ابواب قبل مذکور افاده بحداصلی میدانسته ، از بازی شطرنج که مطلع دارای جنبه رزم‌جوئی و بهترین وسیله برای ورزیدگی افکار فرماندهان نظامیست بنحو اکمل آگاه بوده و درباره آن بدین طریق اظهار عقیده می‌کند :

نهادند شطرنج^۱ ، نزدیک شاه
بمهره درون کرد چندی نگاه
پر از رنگاو دیگر همه ساج^۲ بود
از آن پیکر مهره و نیک تخت
همه رسم و راه ، از در کارزار
ربایی ، چوبیمی بیازیش راه

درباره اهمیت فوق العاده که برای این بازی قائل بوده ضمن نقل یغام نامه رای‌هند بانو شیر وان فرموده :
چنین داد پیغام ، هندی ، زرای که تاچرخ باشد تو باشی بجای

۱ - شطرنج معرف شتر نگ است و بازی مشهوری باشد که در آن توجه به نکات ذیل باید منظور نظر قرار گیرد .

الف - کوشش در حفظ مهره های خود بیش از سعی در بردن مهره های حریف .

ب - باید بردن مهره حریف بازی مدنگردن و همواره یک مهره را بکار انداختن به بشتبانی مهره دیگر (پرهیز و احتیاط) .

ج - توجه بقواعد نهاد شطرنج یعنی نگریستن بنتیاد کارها و در باره این بازی دانا یان گفته‌اند که پیروزی و خرمندی یابند و این روی خرمندی و مایه وری دانستن (استفاده از شماره ۷ سال اول مجله مهر که تحت عنوان گزارش شتر نگ بقلم آقای مالک الشهراه بهار نگارش یافته است) . ۲ - ساج - حویست سفید رنگ که از هندوستان می‌آورند .

بفرمای تا تخت شطرونچ پیش
که این نغز بازی بجای آورند
که چون راند بایدش و خانه کدام
رخ و اسب و رفتار فرزین و شاه
بدانند کان بر ، فزون آورند
بخوبی فرستیم بدان بارگاه
از این دانش آیند یکسر ستوه
نخواهند ازین بوم و بر باز وساو
که دانش به از نامبردار چیز

کسی گوبدانش برد رفع پیش
نهند و زهر گونه ، رای آورند
بدانند هر مهره را بنام
پیاده بدانند و پیل و سپاه
گر این نغز بازی برون آورند
هر آن ساو^۱ و بازی^۲ فرمودشاه
و گر نامداران ایران گروه
چو با دانش ما ، ندارند تاو
همان باز باید پذیرفت نیز

حتی دستور قرار دادن مهره های آنرا هم میدهد چنانکه فرموده :
بقلب اندرون ساخته جای شاه
پیاده به پیش اندرون رزمخواه
برزم اندروفش نماینده راه
بدست چپ و راست پر خاشجوی
بدان تا کی آید بیالای ، رای
بجنگ اندرون همگنان کرده خوی
ضمناً در طی کیفیت پیدایش شطرونچ طریقه عمل و خاصیت هر مهره را کاما
بیاراست دانا یکی رزمگاه
چپ و راست صف بر کشیده سپاه
هشیوار دستور ، بر دست شاه
مباز که اسب افکند بر دوروی
وزو برتر اسبان جنگی پیای
بیاراسته پیل جنگی دو سوی
شرح داده ، میفرماید :

بزرگان دانای روشنروان
که چون رفت پیکار شاه و سپاه
یکایک بگفتهند با تیز ویر^۳
نه بر یکد گر بر ، گشادند لب
جهان دیدگان خواستند آذنوس
دو مرد گرانمایه نیکخوی

جهاندار بنشست با هندوان
صفت گرد فرزانه از رزمگاه
ز دریا و از کنده و آنگیر
نیختند ایشان یکی تیره شب
زمیلان چو بر خاست ، آواز کوس
یکی تخت گردند از آن چارسوی

۱ و ۲ - ساو و باز - معنی خراج و باج است . ۳ - تیز ویر - معنی تیز فهم و تیز هوش آمده است .

وظائف کلی رؤسای و عده‌ها در جنگ

بمانند آن گمده و رزمگاه برو اندر آورده روی سپاه
برآن تخت صد خانه کرده نگار خراهیدن لشکر و شهربیار
بصوریکه در شعر فوق توضیح فرموده شطرنج در ابتداء ده خانه در ده خانه
بوده بنا براین هریک از طرفین در خط اول ده پیاده و در خط دوم چنانکه از اشعار
ذیل نیز استبطاط میشود علاوه بر مهره های فعلی دو شتر هم داشته اند که شترها را بین
فیل و اسب قرار میداده اند ، خاصیت شتر در صفحه شطرنج آن بوده که سه خانه جستن
میکرده و با آن ترتیب ، بازی شطرنج صد خانه با دخالت شترهای مذکور بمراتب
مشکلتر از شطرنج فعلی بوده شاید هم بمنظور تقلیل اشکال بازی و تسهیل آن
تبديل به شصت و چهار خانه و حذف شترها و کسر دو پیاده از هر طرف
شده است .

دو شاه سر افزار با فر و تاج
دو صف کرده آویزش کارزار
مبارز که اسب افکنید بر سپاه
یکی تیز جنبان ، دگر بادرنگ
ز یکدست فرزانه نیکخواه
ز پیلان شده تخت ، همنگ نیل
نشانده بریشان دو پاکیزه رای
که پر خاش جویند روز نبرد
ز خون جگر بر اب آورده کف
که او بود در جنگ فریادرس
نشستی چو فرزانه بر دست شاه
ز رفتی بجنگ از بر شاه خویش
بدیدی همه رزمگاه از دو میل^۱

دولشکر تراشیده از ساج و عاج
پیاده بدند اندر و با سوار
زاسبان و پیلان و دستور ، شاه
همه گرد کرده بائین جنگ
بیماراسته شاه قلب سپاه
ابر دست شاه از دوریه دو پیل
دو اشتر بر پیل کرده بپای
بیهلوی اشتر دو اسب و دو مرد
مبارز ، دورخ ، بر دوروی دو صف
پیاده بر فتی زیبیش و زیس
چو بگذاشتی تا سر آوردگاه
همان مرد فرزانه ، یک خانه پیش
سه خانه بر فتی سرافراز پیل

۱- میل - بر وزن فیل مقدار یک مد بصر باشد از روی زمین و نشانیکه در راهها بجهت تشخیص
فرنگ و در میدان بجهت چوگان بازی نصب مینموده اند .

سه خانه بر قتی شتر همچنان باور دگه برو ، دهان و دنان
 همان رفتن اسب سه خانه بود
 بر قتی زهر سو رخ کینه خواه همیراند هر کس بمیدان خویش
 بر قتی نکردی کسی کم و بیش چودیدی کسی شاه را در برد
 باواز گفتی که ای شاه ، برد^۱ هه از خانه خویش بر تر شدی
 همی تا بر او جای تنگ آمدی از آن پس بستند بر شاه ، راه
 رخ و اسب و فرزین و پیل و سپاه نگه کرد شاه مدر آن چار سوی
 سپه دید افکنده چین در بروی ز آب وز کنده بر او بسته راه
 چپ و راست پیش و پس اند رسپاه شد از رفح وز بستگی شاه ، مات
 چینین یافت از چرخ گردان بر ات در این اشعار علاوه بر آنکه در باره شطرنج و خواص هرمهره و طریقه بازی
 آن بحث نموده اساسا آنرا بمنزله جعبه های شنی متداوله فعلی معرفی فرموده که
 فرماندهان در اطاق خود بتوانند ماتند صحرا ، چگونگی میدان نبردا تحت مطالعه
 قرار دهند و چنانکه ملاحظه شد بجز تعداد خانه ها و دو شتری که اصولا حذف
 شده با قید اینکه پیاده شطرنج امروزه فقط بجلو حرکت مینماید و در قدیم
 بجلو و هم بعقب میتوانسته است برو و طریقه بازی آن هیچ فرقی با معمول به امروزی
 نکرده است .

ثانیاً در قسمت ارزش روحي فرد و سی و عظمت او محتاج به چگونه توضیحی نیست .
 چه اکنون بیش از نهصد و پنجاه سال است که از زمان بیانات او میگذرد ، بدون آنکه
 هیچ چگونه تبلیغ یا اعمال زور و جبری دخالت نموده باشد ، بهترین و بزرگترین افکار
 امروزه را هم مجنوب و منقاد خویش نموده که این مسئله بر خود او هم کاملا مسلم
 بوده چنانکه در همان موقع فرموده است .

۱ - برد - بفتح اول امر است بدور شدن از راه یعنی «از راه دور شو» (بجای کلمه کیش بوده که امروز در بازی شطرنج مصطلح میباشد).

وظائف کلی رئیس و عده‌ها در جنگ

بدین نامه بر ، عمر ها بگذرد
بخواند هر آنکس که دارد خرد
چو این نامور نامه آید به بن
زمن روی کشور شود پرسخون
هر آنکس که دارد هش و رای و دین
پس از مرگ بر من کند آفرین
در قسمت اخیر همین ماده ۳۳ نظامنامه مینویسد :

« از حیث اطاعت بوظیفه ، جدیت ، شجاعت ، پایداری و از خود
گذشتگی رئیس خویشتن را برای دیگران سرمشق قرار میدهد و
بوسیله سرمشق واقع شدن ، زیرستان خود را برای هر قسم فداکاری
که خدمت بوطن ایجاد نماید و ادار میکند . »

برای اثبات آنکه فردوسی این خصائی را بخواکمل دارا بوده است بهترین
شاهد نظم و تدوین خود **شاهنامه** است که اولاً راجع باطاعات بوظیفه : مطالعه
شاهنامه نشان میدهد که تا چه حد انجام وظیفه نموده ، نکته را فرو گذار
نکرده است . در صورتیکه هیچ نوع فشار و تحمیلی برای فردوسی درین نبوده
است که این زحمت فوق العاده طاقت فرسا را که در عین حال او وظیفه ملی خود
میدانسته بر عهده گرفته ، با این لصفت و زیبائی و دقت و اهمیت با تمام برساند .
ثانیاً در خصوص درجهٔ جدیت او : باز همین تدوین **شاهنامه** بهترین مثال میتواند
واقع شود که سی و پنج سال برای انجام یک مقصود رنج کشیده و برای آنکه مختصرآ
تاختی بدرجۀ جدیت اوپی برده شود کافی است که شخص یکمرتبه **شاهنامه** را
از بدالی الختم مطالعه یا از روی آن فقط یک نسخه استنساخ نموده تا با جدیت
پایان رسانیدن قرائت یا کتابتی که از خود ابراز میدارد مدارج جدیت سرایند
بزرگوار آن آشکار گردد . ثالثاً راجع بدرجۀ شجاعت **فردوسی** : همین بس که
با تمام اقتدار **سلطان محمود** و مخالفین یشمایری که در اطراف خود داشته ، از
طرفی افق فکری توده نیز در آن زمان قابلیت شنیدن حقیقت گوئیهای اورا نداشته
معهذا در تمام قسمتهای **شاهنامه** عقاید حقیقی آن بزرگوار اعم از مذهبی یا غیر

در کمال صراحت خوانده میشود. همچنین در خاتمه شاهنامه با کمال شجاعت نگرانی خود را از سلطان محمود ابراز و هجو نامه معروف را بـ آن افزوده و منتشر نموده است که همین خصائص فردوسی بهترین سرمشق پایداری و از خود گذشتگی را که در راه عقاید حسنخود ابراز داشته برای ما روشن و مجسم ساخته و مختصر تعمق و غور در شاهنامه عالی و دانی را برای هر قسم فدا کاری که خدمت بوطن ایجاب نماید حاضر میکند، گذشته از آنکه غالب اشعار او اصولاً خالق شجاعت و دلاوری (آنهم با طرق استدلالی) در اشخاص واقع گردیده که از آنجمله میفرماید :

دلیری، ز هشیار بودن بود	دلار سزای ستودن بود
در نام جستن، دلیری بود	زمانه ز بددل، بسیری بود
که فرزند ما گر نباشد دلیر	بهریم از او مهر و پیوند، پاک
پدرش، آب دریابود، مام، خاک	بود مرد از بھر کوپال و گرز
که بفرازد اندر جهان یال و برز	اگر داد مردی بخواهیم داد
ز کوپال و شمشیر گیریم یاد	

بالآخره در پایان همان ماده ۳۳ نظامنامه مینویسد :

« همانطوری که باید حس تعاون کامل بین صنوف مختلفه حکمفرما پاشد همان قسم اساس مذاسبات فیما بین رؤسای مختلفه نیز باید بروی کامترین شکل اتحاد استوار باشد . »

فردوسی قبل از بیان عزیمت هر عده بجنگ مخصوصاً فرماندهان را بمنظور تأمین هم فکری با تشکیل یک انجمن نزد هم جمع نموده و این خود بهترین وسیله ایجاد همفکری را برای همکاری در موقع جنگ ایجاد و تهیه میکند .

از آنجمله در موقعیکه کیخسرو و مودرز را برای جنگ دوازده رخ بصرف و رانیان میخواهد سوق بدهد انجمن ذیل را تشکیل و میفرماید :

پس آگاهی آمد به پیروزشاد که آمد ز توران بایران سپاه

وظائف کلی رؤساء و عده‌هادر جنگ

ز کینه نه آرام جوید نه خواب
ز هرسو فرستاد لشکر بجنگ
که تابده‌مگر سوی ایران عنان
ز جیحون همی کرد خواهد گذار
ز جیحون بگردون بر آرند گرد
ز بانگ تیره نیابند خواب
تو گفتی بر آید همی دل زجای
هزبر دلاور نیاید براه
سپاهی فرستاد با او نه خرد
کمر بسته رفت از در کارزار
کز آتش ستاند بشمشیر، دل
که باجنگ ایشان شود گوه پست
پر انديشه شد شهر یار جوان
من ايدون شنيدهستم از موبدان
ز خورشيد ايرانش آيد گزند

بگردد ازو پادشاهی و بخت
شنبده سخن پيش ایشان برآند
بزرگان فرزانه رزم‌ساز

چو شيدوش و فرهادورها میو
چو گرگین و چون زنگه و کزدهم
فریبرز کاوس فرخ نهاد
که بودند شاه جهان را رمه
که ترکان همه رزم جویندو گاه
نباید بسیچید ما را درنگ
زند و بجوشید روئینه خم^۱

جفا پیشه، بد گوهر، افراسیاب
برآورد خواهد همی سر، زنگ
همی زهر ساید بنوک سنان
سواران جنگی چو سیصد هزار
سپاهی که هنگام نتگ و نبرد
دلiran بدرگاه افراسیاب
ز آواز شیپور و زخم درای
گر آید بایران، بجنگ، آن سپاه
سر هرز ایران به پیران سپرد
سوی مرز خوارزم، پنجه هزار
سپه‌دارشان، شیده شیر دل
سپاهی بکردار پیلان مست
چو بشنید گفتمار کار آگههان
پس آنگاه چین گفت: «کای بخردان
که چون ماه ترکان برآید بلند
چو خسر و به بیداد کارد درخت
پس آنگاه همه موبدان را بخواند
نشستند با شاه ایران برآز
چودستان و رستم چو گودرز و گیو
د گر بیزن و اشکش و گستهم
چو طوس سرافراز نوذر نزاد
جز این نامداران لشکر همه
ابا پهلوانان چین گفت شاه
چودشمن سپه ساخت شد تیز چنگ
بفرمود تا بر درش گماو دم^۲

۱- گاودم بمعنی نفیر باشد که کرنای کوچکست. ۲- روئینه خم- کوس و نقاره بزرگ را گویند.

از ایوان، بهیدان خرامید شاه بیاراستند از بر پیل گاه
علاوه درخصوص لزوم اتحاد و تعاون، بخصوص اهمیت آن در جنگ، مطالب
مفصلی ایراد فرموده که مختصراً از آن در باب اول تذکار داده شده و در این کتاب
بهمین مختصر قناعت میشود.

ماده ۳۴ همان نظامنامه مینویسد:

« فرماندهی عبارتست از پیش بینی کردن، تشکیل دادن، صدور
احکام روشن و صریح در موقع مناسب وبالآخره ناظرت در اجرای آنها.
رؤیس که از ارزش فنی خود مطمئن و همیشه بر حالت جسمی و روحی عده
خویش و اقتضت با مو ریکه پیش می‌آید باید از روی قطع و یقین اتخاذ تصمیم
نماید ولی ضمناً باید بتوجه اندحقیقت و امکان پذیر بودن امور را درک کند. »
تمام این مطالب از اشعاریکه چگونگی سان لشکر دیدن کیخسرو را برای
تهیه جنگ با افراسیاب توضیح میدهد کاملاً استباط میگردد. موقعیست که شا
رستم را احضار فرموده کیفیت سوء سلوک و بد رفتاری افراسیاب و کشتن
سیاوش را بیان نموده رستم اظهار عقیده میکند:

که ای نامبردار با آفرین
کزان بوم و بر تور را بهر بود
یکی خوب جایست با فرهی
بیتفقاد ازو فر و نام و هنر
پس آنجا نماندند ایرانیان
سوی شاه ایران، همی نتگردند
دهستان بسیار پرباغ و کشت
درو بیکران^۱ لشکر و خواسته
چه بن گفت رستم بشاه زمین
ابر زابلستان، یکی شهر بود
منوچهر گرد آن، ز ترکان تهی
چو کاووس شد بیدل و پیره سر
گرفتند آن شهر تورانیان
کنون باز و ساوش بتوران برند
فر او ان دگر هر ز همچون بهشت
جهانیست از خوبی آراسه

وظایف کلمی رؤساء و عده‌ها در جنگ

<p>هر آن مرز ، خرگاه خواند بنام زیلک نیمه بر سند دارد گذر دگر نیمه راهش سوی مرز چین فراؤان در آن مرز پیلس و گنج</p>	<p>بقوچ و کشمیر آن بوم و بر به پیوست با مرز توران زمین تن بیگناهان ازیشان بر فرج زبس غارت و کشتن و تاختن</p>
<p>سر از باد توران بر افراختن کنون شهریاری بایران تراست فرستاد با پهلوانی سترگ اگر باز نزدیک شاه آورند</p>	<p>یکی لشکری باید اکنون بزرگ چو آن مرز یکسر بدست آوریم</p>
<p>فردوسی در این اشعار از قول رستم پیش بینی اشغال و تسخیر یک منطقه ایرانی از لحاظ شیوه کارزار بمنزله کلید فتح توران زمین بشمار میرفته و از هر جهت (چه از لحاظ موقع آن بین چین و هند و چه از لحاظ قابلیت تدارکات از قبیل عده و پول و سایر لوازم جنگ) کاملاً مناسب بوده است بیان فرموده، ضمناً اعزام یک لشکر کاملی را که تحت فرماندهی فرمانده شایسته باشد برای آنها تاختا نموده است. کیهان و نیز که از ارزش فنی خود محظیان و بر حالت جسمی و روحی عده خویش واقع بوده راجع باین امر از روی قطع و یقین تصمیم اتخاذ نموده سپس امر بتکمیل تهیه و تدارکات آن داده تشکیلات آن عده را که تحت فرماندهی فرامرز فرارش میدهد تعیین و حکم صریح اشغال آن سرزمین را (که فردوسی از قول دهقان خرگاه نامیده) صادر مینماید.</p>	

<p>برستم چین پاسخ آورد شاه تو آن فاماداری که ایران سپاه به بین تا سپه چند باید بکار زهینی که پیوسته مرز تست</p>	<p>که جاوید بادی ، همین است راه توبیخت شادند و هم پیشگاه گزین کن زگردان همه فامادار بهای زمین در خوارز تست</p>
<p>فرامرز را ده ، سپاهی گران بگو تا بدین کین بینده کمر ز خرگاه تا بوم هندوستان</p>	<p>که هم پهلوانست و هم نامور ز کشمیر تا هر ز جادو ستان</p>

گشاده شود کار بر دست اوی
 بکام نهنگان رسد شست اوی
 بسی آفرین خواند بر شهریار
 داشت تازه شد، چون گل اندر چمن
 که باجان پاکت خرد باد جفت
 سپهر روان پیش تو بنده باد
 از آن پس که خوان خورش رایمار
 هی آورد و نامشگران را بخواند
 کی خسر و پس از امر به تشکیل قشونهای مجتمعه بسر کردگی سپاهد طوس

برای عزیمت بطرف قوران که بایستی مستقیماً برعلیه افراسیاب شروع عملیات
 نمایند برای نظارت در اجرای دستور هائی که داده از کلیه قشون سان و دفیله
 مفصلی دیده و فردوسی برای شرح آن، اشعار ذیل را که بمنزله سینمای دقیقی
 از سان و دفیله آنرا مانست سروده کیفیت آنرا کاملاً تشریح میفرماید:

چو خورشید تابان برآمد ز گفتن سه توه	سراینده آمد ز گفتهن سه توه
قیروه بر آمد ز درگاه شاه	رده بر کشیدند بر بارگاه
طبی احضار قوا زده شد :	

بیستهند بر پیل، روئینه خم	بر آمد خروشیدن گاو دم
نهادند بر کوهه پیل تخت	بیار آمد آن خسروانی درخت
بیامد نشست از بر پیل شاه	نهاده بسر بر، ز گوهر کلاه

در این اشعار تهیه حرکت و سوار شدن شاهرا برای سان بیان فرموده است:
 همیرفت شاه از بر ژفده پیل
 بچنگ اندر چون، گرزه گاوسار
 فرو هشته از تاج دو گوشوار
 بیازو دو یاره ز یاقوت وزر
 همیزد میان سپه پیل گام

۱ - ستام بکسر اول، ساخت ویراق زین اسب را گویند مطابقاً و معنی لجام و سر افسار مزین
 بزر و نقره هم آمده است.

وظائف کلی رؤسای و عده‌ها در جنگ

عبور و ملاقات شاه را از جلوی صفوی تشریح میفرماید :

یکی مهره در جام در دست شاه بکیوان رسیده خروش سپاه.

علوم میشود در آن زمان هم در موقع عبور شاه از جلوی صفوی در هنکام سان
سپاهیان هورا میکشیده‌اند.

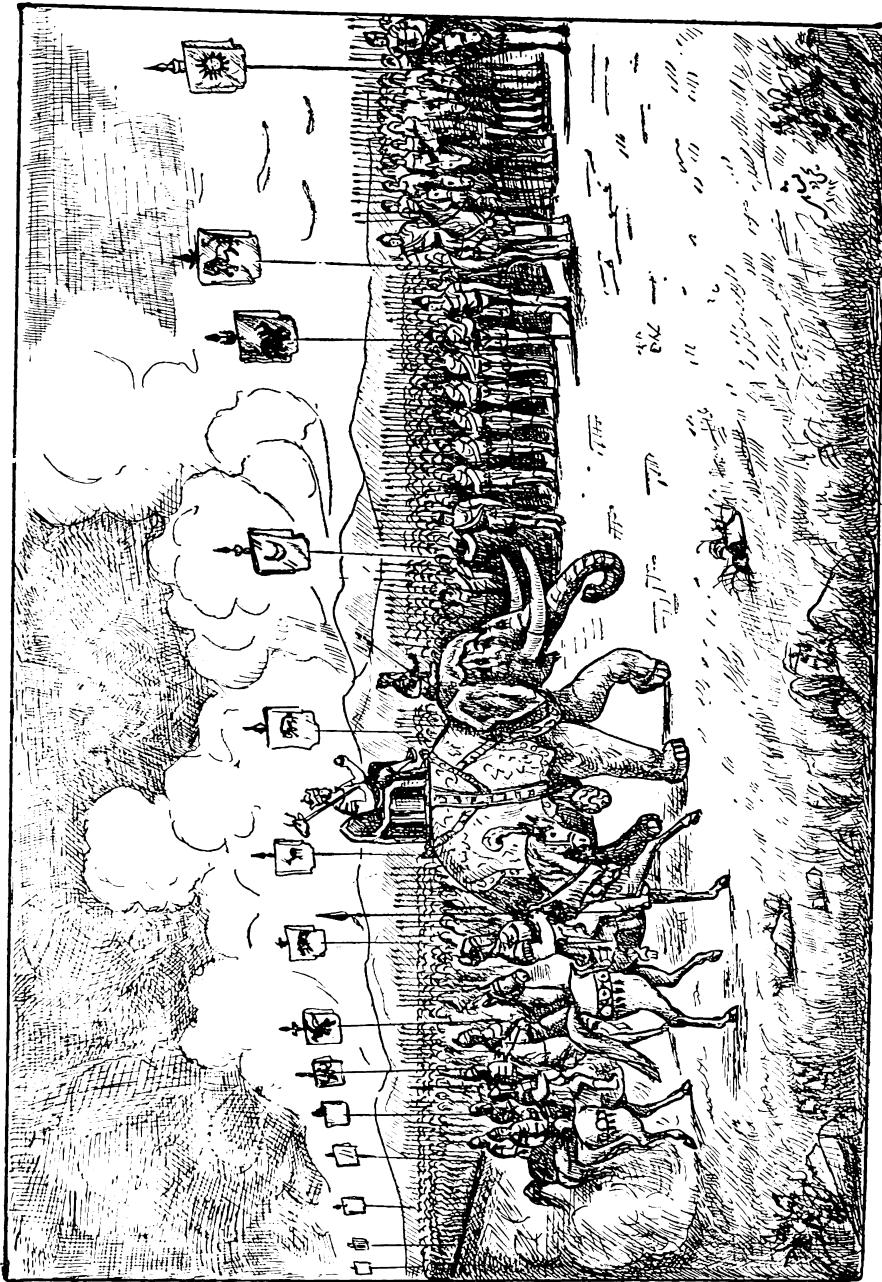
سیه شید زمین ، آسمان لاجورد
و گر گشت خم سپهر اندر آب
سپهر و ستاره سنان را ندید
سپاه اندر آمد همی فوج فوج
دریست اخیر ختم سان و رفت افواج را برای اتخاذ آرایش دفیله توضیح داده است .

سپهر از خروشیدن ، آسیمه گشت
زدی مهره بر جام و بستی سمر
نشستن هگر بر در پادشا
چین بود بر پادشاهی نشان
بدان ، تاسیه پیش او در گذشت
در پیت اخیر تو ق شاه در محل دفیله و عبور سپاهیان از پیش او بیان شده .

کشیده رده ، ایستاده سپاه
فیخستین ، فریبرز بد پیش رو
ابا تاج و باگرز وزرینه کفش
یرق فریبرز خورشید نشان بوده است .

یکی باره بر نشته سمند^۱
همیرفت با ناز و بازیب و فر
بر او آفرین کرد شاه جهان
در آن زمان آفرین شاه بمنزله اظهار رضایت بوده که امروزه بجای آن کلمه

۱ - سمند بروزن کمند، رنگی باشد مایل بزردی در اسباب .



سان دین کیخسرو از قشون ایران که باستی به توران عزم نمایند

وظائف کلمی رئسا و عده ها در جنگ

«خیلی خوب» استعمال میشود ، استعمال کلمه آفرین از طرف زیر دستان بمنزله سلام و درود و سپاسگذاری بوده است .

همه روزگار تو نوروز باد	بهر کار بخت تو پیروز باد
بیاز آمدن بر سستی مباد	بر قلن بجز تقدیرستی مباد
که گیتی برای وی آباد بود	پسش باز گودرز کشواه بود
که جنگش بگرزاوی شهید بود	درخش از پس پشت او شیر بود

روی بیرق گودرز علامت شیداشته .

نیعن گشته زان شیر پیکر بنهش به	پس پشت، شیدوش بد با درخش
عنان دار با نیزه های دراز	هزاران پس پشت او سرفراز
پس پشت، گیو اندرون باسپاه	یکی گرگ پیکر درخش سیاه
از ایشان نبد جای برینه دشت	نیبره پسر بود هفتاد و هشت
همه با دل و تیغ و زرینه کفش	پس هریاک اندرا، دگرگون درخش
معلوم میشود هفتاد و هشت بیرق دیگر هم وجود داشته که روی هر کدام از آنها	ملوک مخصوصی بوده است *

تو گفته که گیتی همه زیر اوست	سر سروران زیر شمشیر اوست
چو آمد بنزدیکی تخت شاه	بسی آفرین کرد بر تاج و گام

* - تصور میرود اینجا بعوض شیر پیکر، بیر بیکر باشد زیرا در موقعی که همین قسمت هارا تخوار نام به فرود پسر سیاوهش معرفی میکند **فردوسی** چنین فرموده :

درخشی کجا پیکرشن هست ، بیر همی بشکند زو میان هزبر
ورا گرد شیدوش دارد بیای که کوهی همی اندر آرد زجای

** - در ضمن آنکه **تیخوار** سرداران ایران را از بالای کوه به فرود معرفی میکند چند بیرق را اسم میبرد که در این اشعار ذکری از آنها نشده از قبیل آنکه میگوید :

درخشی پس اوست پیکر چو ماه تنفس لعل وجعدهش جو مشک سیاه
ورا بیزن گیو راند همی که خون باشان بر فشاند همی

درخشی کجا غرم دارد نشان ز بهرام گودرز کشواه گان
درخشی عقابست با بیز چنگ که روئین کشد درقا روز جنگ

همه شیر مردنده و گرد و سوار یکاين بگويم ، دراز است کار
بیرق فاپلهون هم عقاب نشان بوده و بعيد نیست که از روی بیرق روئین اقتباس شده باشد .

بگودرز بر ، شاه کرد آفرین چو بر گیو و بر اشکرش همچنین
باينها هم شاه خيلي خوب فرموده است .

كه فرزند بيدار گزدهم بود
كمان يار او بود و تير خدنگ
همه دردل سنگ و سندان شدي
پر از گرزر و شمشير و پر خواسته
باير اندر آورده تابان سرشن

پس پشت گودرز ، گستههم بود
همه نيزه بودي بچنگيش بجنگ
ز بازوش پيكان چو پران شدی
ابا لشکر کشن و آراسته
يکى ماه پيکر درفش از برش
يرق گستههم ماه نشان بوده است .

ازو شاد شد شاه ايران زمين
كه باراي دل بودو بامغزخوش
برائى كه جستهيش بودي پيای
سگالايده جنگ مانند قوچ
برهنه يك انكشت ايشان نديد
گزو بود گاه نکوتى بجاي
همى از درفشش بيازيد چنگ

همي خواند بر شهر يار آفرین
پس گستههم ، اشکش تيز هش
يکى گر زدار از نژاد همای
سپاهى زگردان گوچ و بلوج
كه کس درجهان پشت ايشان نديد
سپهدارشان بود رزم آزمای
درفشى بر آورده پيکر پلنگ
يرق اشکش پلنگ نشان بوده است .

بر آن شادمان گرددش روز گار
رده آن سپه را زده بردو ميل
بر آورده هر يك بخورشيد سر
بر آن بخت بيدار و فرخ زمين
همه نامداران و جوشن وران
همي بود شادان دل و نيكخواه
گزو لشکر خسرو آباد بود
به ر حاي بردی پي کارزار
بدانسايه آهو اندر سرش .

بسى آفرین کرد بر شهر يار
نگه کرد كي خسر و از پشت پيل
جز اين نامداران لشکر دگر
پسند آمدش سخت کرد آفرین
از آن پس دگر گون سپاه گران
سپاهى ، گز ايشان جهاندار شاه
گز يده پس اندرش فرهاد بود
سپه را بگردار پرورد گار
يکى پيکر آهو ، درفش از برش
يرق فرهاد آهو نشان بوده است .

هه‌میرفت بر سان شیر دمان
سپاهش همه تیغ‌هندی بدست
همه شاهزاده ز تخم قباد
بر خساره هریک چوتا بنده ماه
چو دید آن نشست و سرگاه نو
یکی نامبردار و گردی دلیر
گرازه سر تخته گیوگان
بزین اندرون حلقه های کمند
درخشی همیبرد پیکر گراز
بیرق گرازه گراز نشان بوده است .

بسی آفرین کرد و پس در گذشت
سواران جنگی و مردان داشت
باشد با دلیران و گند آوران
دمان از پسش زنگه شاوران
درخشی پس پشت ، پیکر همای
بیرق زنگه شاروان همای نشان بوده *

بسی زنگه بر شاه کرد آفرین
هر آنکس که از شهر بغداد بود
همه بر گندشند زیر همای
بر آن بزر و بالا و تیغ و نگین
ابا نیزه و تیغ پولاد بود
سپهبد همیداشت بر پیل جای
علوم میشود در آن موقع هم هنگام دفیله فرمانده یک عدد تا موقع عبور تمام
قسمتش نزد دفیله گیرنده می‌ایستاده بعلاوه در آن موقع بیرق را هم تابعور تمام قسمت
نزد دفیله گیرنده نگاه میداشته اند ولی اکنون فقط فرماندهان قسمت‌ها طبق بند
۵۸۷ نظامنامه پیاده نظام تا عبور تمام قسمت در نزد رئیس باقی میمانند .

* - ولی در موقعیکه تھوار به فرود توضیح میدهد آنرا گور نشان معرفی میکند چنانکه
اتفاق شده :

پیش گور پیکر درخشی دراز
بگرد اندرش لشکر رز مساز
بنیر اندرش زنگه شاوران گند آوران

بند ۵۸۷ نظامنامه پیاده مینویسد : « موقع دفیله فرماندهان گردانهای مستقل و افواج سلام شمشیر داده و بسمت رئیس از صفت خارج میشوند. »

که با فرو با برزو با ارز بود
همه جنگجویان و گند آوران
همه سرفرازان گیتی فروز
که کس را ز رستم نبودی گذر
تو گفتی زند آمدستی رها
بسی آفرین کرد بر شهریار
باندیشه تاج و تخت کیان
همیکرد با وی بسی پند یاد
سر افزار باشد بهر انجمن
ز دستان سامی و از نیرمی
ز قنوج تا سیستمان مر تراست
بگیر ای سپهبد بجهنمی پرند
اگر ناتوان ور توانا بود
سراسر برآور سرانشان بگرد
چنان کن که اورا نباشد زیان
بهر جای، خیره مکن کار زاد
همی راد بر مردم خویش باش
خردهمند و ازده گسیار تو کیست
چه دانی که فردا چه آید بروی؟
به بیر نیج کس هیچ منمای رنج
که گه سندروس است و گه آبنوس
نگر، دل نداری ز گیتی نژند

پس او، نبرده فرامرز بود
ابا کوس و پیل و سپاه گران
ز کشمیر و از کابل و نیمروز
در فشنیش بسان دلاور پدر
سرش هفت، همچون سر ازدها
بیامد بسان درختی بیار
که جاوید بادی و روشنروان
دل شاه گشت از فرامرز شاد
بدو گفت : پروردۀ پیلتون
تو فرزند بیدار دل رستمی
کنون مرز هندوستان مر قراست
پیردار قنوج و کشمیر و سند
ز توران سپه هر که آنجا بود
هر آنکس که با تو بجوید ببرد
کسی کو برزمت زند میان
ترا دادم این پادشاهی ، بدار
بهر جایگه یار درویش باش
به بین نیک تا دوستدار تو کیست
بیخشن و بیارای ، فردا مگوی
مشو در جوانی خریدار گنج
مکن ایمه‌ی در سرای فسوس
ز تو نام باید که ماند بلند

و صرف نلی رو ساء و عدها در جند

دمت چرخ گردان همی بشمرد
سه دیگر بهین تاچه باید جست
دل بد سگالافت پر دود باد
پیاده شد از باده قدم رو
که اندر فزون باش چون ماهنو
همی مغزش از رفتن او بکفت^۱
که ای نامور پور پر خاشجوی
نباشد که پیچی ز افرا بسی
نو ندی فرست از پیش پویه پوی
بداد و بکوشش بی آهی باش
در شتی کن آنگاه و پس رزمه جوی

چو بد خواه چینه نهد دام بین
که تاماند آن بر تو فرین بود
زسو گند مگذر ، نگهدار پند
تو با هر کسی نیز نیکی نمای
که فر از دها گردد او وقت کار
که گیمی بسو زد چو گردد بلند

بداندیش را خوار مشمر تو همیج
هشیوار و بیدار و روشنروان
چنان چون نیاکان ما بوده اند
نریمان ز کوپال گفتی سخن
بمیدان کین همیج نگذاشتی
زمین ار دلیر انش ساده بدی
برهی بکرد آنچه آن کس نکرد
به مردی کس اورا نیفکنده بود

می و ترا روز هم بگذرد
دلت شادمان باید و تن درست
جهان آفرین از تو خشنود باد
چو بشنید پند جهازدار نو
بسی آفرین گرد بر شاه نو
تهجهمن دو فرسنگ با او برفت
بسی پند و اندرز گفتیش بدبوی
بخیره میازار جان کسی
بهر سو که باشد یکی نامه جوی
نخستین بنده سخنگوی باش
چو کارت بنده نگردد نکوی

۵۵۶ کارها را سر انجام بین
منه تو رهی کان ذه آئین بود
در داد بر داد خواهان میند
چون یکی نماید کیهان خدای
نگیری تو بد خواه را خبره خوار
بکش آتش خرد پیش از گزند

بکس راز مگشای در بر بسیج
دگر گفت : کای نامور پهلوان
بدانسان کجا کار پیموده اند
جهاندار گر شاسب چون شد که هن
چو گر شاسب کوپال برداشتی
برزم ، ار سوار ار پیاده بدی
بروم و بچین و بهنند از نبرد
بگیمی درون تاکه او زنده بود

۱ - گفت بروزن رفت ، ماضی کافانیدن است یعنی شکافت و تر کید .

نریمان می و جام شادی کشید
کمر بسته بد نزد تخت کیان
بدین سان بود گردش روزگار
پدرست از آشوب رزم و نهیب
نبودند از تیغ و گرم رها
ترا رزم بدخواه پیمودنست
گراید هر اینکار بر کام تو
همیخواست کز روز رامش برد
بسی بوسه دادند بر چشم و سر
از آن پس سوی راه، آور در روی
بسی سرا پرده آمد ز دشت

وزان پس چو سام بیل آمد پدید
دگر چونکه زال آمد اند رهیان
بر آسوده شد سام از کارزار
و دیگر چو من پا زدم در رکیب
اگر دیو پیش آمد، ار ازدها
مرا نیز هنگام آسودنست
بگردون گردان رسد نام تو
بیام و ختن رزم و بزم و خرد

از آن پس بیدرود با یکدگر
یکایک پذیرفت گفتار اوی
فرامرز رفت و پدر باز گشت

آنچه از این اشعار استنباط میشود آنست که: **فردوسی** با شرح مفصل کیفیت اعزام یکمده قشون بجنگ و نمایش یکسان و دفیله آن زمان، منظور خود را که عبارت از اذعان و عقیدت با جام سان و دفیله بوده است بیان فرموده، مخصوصاً با موضوع دخالت برقهای مختلف و بانگهای پرآهنگ تبره و کوس و گاود و خم روئین و غیره که موزیک آن موقع را تشکیل میداده است خواسته لزوم آنرا در انتظام و اضباط عده ای از قشون که برای جنگ میخواهد عزیمت کند ابیات نماید بنا بر این میتوان ادعا نمود که: **گفتار ناپلئون با وجود شاهنامه** که نظیر شرح فوق را در اغلب صفحات آن میبینیم برای ما بهیچوجه تازگی ندارد زیرا **ناپلئون** هم نه قرن و موزیک و برق و وطن بعد از **فردوسی** در باب سان و دفیله پیش ازین چیزی نگفته و ترجمه گفتار او این است:

«تا آهنگ شیپور و طبل در گوشها، اشکال ملوان بیرق در چشمها،
شأن و شرف و حب وطن در قلبها تأثیر و مفهوم پیدا نکنند انتظام و
انضباط قشون تکمیل نخواهد شد»

وظائف کلی رؤسای و عده‌ها در جنگ

علاوه در این اشعار **فردوسي** بذکار نکات مهمه دیگرهم پرداخته که از آنجلمه برقراری تشکیلات منظم است درین عده که باید بسر زمینهای مختلف و متفاوت اعزام شوند و در آن باید رعایت نمود که عده‌های مأمور هر سرزمین حتی المقدور از اهالی همان اقلیم باشند تا از لحاظ کیفیت آب و هوا، زبان و سایر عادات بومی آن دچار تأثیرات سوء شوند، ضمناً برای هر قسمی از قشون اختصاص بیرق مخصوصی را که بوسیله اشکال حیوانات متمایز میشده اند برای تأمین منظور مذکور لازم میدانسته است. **ناپلئون** هم بعداز **فردوسي** درباب بیرق اینطور بحث میکند که :

« نظامی در هر نقطه که زیر بیرق خود باشد در مملکت اجنبی.

محسوب نمیشود زیرا بیرق هر کجاست وطن آنجاست »

همچنین **فردوسي** در این داستان دستور میدهد که عده‌های اعزام شونده به میدان نبرد، پس از آنکه بطور قطع مأموریت آنان محرز گردید بایستی مورد ملاحظت و تشویق واقع شده و خاطره عطوفت آمیزی را همراه داشته باشند که یقیناً بر میزان فداکاری آنها بدرجۀ قابل ملاحظه خواهد افrod.

همچنین تذکار نکات مهمه حریق را برای فرماندهان اعزامی لازم میدانسته چنانکه از قول رسّتم به فراهرز مفصلًا توضیح داده است، بالاخره از شرح اشعار مذکوره بخوبی استنباط میشود که **فردوسي** از توجه بسر زمین ذیقتیمت **هندوستان** هم غافل نبوده و در توازی نکر کینه جوئی از توران مأموریت عده را بآن سرزمین لازم میدانسته است.

بند ۳۴ نظامنامه موقتی خدمات صحرائی وظائف فرمانده را بدین نحو تعقیب

میکند که : « قبل از هر گونه عملیات از قبیل راه پیمائی ، اکتشافات ، محاربه و غیره رئیس وظیفه دار است شخصاً اطلاعات لازمه را کسب نموده رؤسای ما فوق وزیر دستان خویش را از وضعیات مطامع ، بازار ارضی مستقیدماً

یا بطور غیر مستقیم آشناهی پیدا کرده ، اقداماتی را که برای اجرای مأموریت خویش لازم میداند بمعرض سنجش و مطالعه درآورد « فردوسی تمام این نکات را بسیار مفصل و دقیق تر در قسمت اخیر داستان آگاهی یافن افراسیاب از کشته شدن پیران و لشکر کشی او بسوی کیخسرو ضمن بیان عمل و اقدامات کیخسرو تشریح فرموده است ، چنانکه میفرماید :

چو آگاه شد شهریار جهان ز گفقار بیدار سکار آگهان
ز ترکان و از کار افراسیاب که آورد لشکر براین روی آب
سپاهی براین سوی جیحون کشید که شدریگ و سنگ از جهان فاپدید
در این اشعار کسب اطلاعات کیخسرو را بیان فرموده است .

چو بشنید خسرو، گوان را بخواند شنیده همه پیش ایشان براند
طبق این بنت پس از آگاهی یافتن خود زیرستان را احضار نموده مطلع میسازد .

سپاهی زجنگ آوران بر گزید بزرگان ایران چنان چون سزید
بیاری گستاخ نوذر بیانخ چشیده بسی از جهان شور و تابع
برد لشکر و گنج و پیل و درم باشکش بفرمود تا سوی زم
بدان ، تا پس اندر نیاید سپاه طبق این اشعار اقدامات اساسی او لیه را که کیخسرو و اتخاذ نموده بیان میفرماید .

وزان پس یلان را همه برنشاند همیرفت بارای و هوش و درنگ
که تیزی پشمیمانی آرد بجنگ سپهبدار چون در بیابان رسید
گرازیدن و ساز لشکر بدید سپه را گذر سوی خوارزم بود
همی ریگ دشت از در رزم بود میان ریگ و پیش اندر ، افراسیاب بچیپ بر ، دهستان و بر راست ، آب

فردوسی در این اشعار اطلاعات جامعه را که کیخسرو و از زمین و دشمن تحصیل کرده بیان فرموده سپس چنانکه ذیلا میاید فرماندهان زیر دست خود را با اراضی آشنا میسازد :

وظائف کلی رؤساه و عده‌ها در جنگ

خودورستم و طوس و گودرز و گیو ز لشکر بسی نامداران نیو
همیگشت بر گرد آن رزمگاه بیابان نگه کرد بیراه و راه
بند ۳۴ دستور وقتی خدمات صحرائی مطلب خود را بدین نحو تعقیب میکند:

«چنانکه در اجرای مأموریت او از طرف دشمن مناقضتی ابرازشود
بدوآ فرضیات مختلف و معقولی را در خصوص عملیات دشمن و وسائلی
که بر ضد آنها باید بر ازگیخت از مد نظر گذرانیده، سپس از روی فکر
و اندیشه تصمیمات اولیه خود را میگیرد»

فردوسي نیز در دنباله اشعار فوق پس از آنکه کسب اطلاع کیخسر و را از زمین
و دشمن نشریح و فرماندهان تابعه اورا آگاه می‌سازد راجع بمطالب اخیر نظامنامه
نیز بیاناتی فرموده و بر انگیختن وسائل لازمه را ضمن اقدامات کیخسر و توصیف
میفرماید، چنانکه فرموده:

دل پادشا شد پر از کیمیا
همه ژنده پیلان و مردان گرد
طلايه ز هرسو پراکنده کرد

بدانسو که بد روی افراسیاب
که دشمن نیارد بر آنجا گندشت

چو آگاه شد زان سپاه نیا
که لشکر فزون بوداز آن کاوش مرد
بگرد سپه بر، یکی کنده کرد

شب آمد بکنده در افکند آب
خسک بر پراکند بر گرد دشت

طبق اشعار فوق کیخسر و نظر بتقویت تعدادی دشمن در انجام منظور خود
مناقضتی مشاهده نموده بنا بر این با تجاذب حالت درنگی تصمیم گرفته، استیحکامات لازمه
ضمیم برقراری عوامل تأمینیه از هر سمت تدارک می‌بیند، ضمناً چون بایستی موانع را
هنگام شب در راه دشمن تقویت نمود، بختنه قه آب انداخته، بعلاوه خاصیت موانع
طبیعی را با وسائل دفاع فرعی (گسترانیدن خسک که بمنزله سیمهای خاردار
امروزه است) تکمیل می‌کنند تا دشمن تواند باسانی بر آنها دست یافته، قشون

فرماندهی سپهبد فردوسی

ایران را که در آن موقع از حیث تعداد کمتر دیده بودند معدوم نمایند . قسمت اخیر این اشعار در واقع ایجاد موافع را بهمان قسمی که در مواد ۲۵-۲۶-۲۷ قسمت اول نظامنامه آرایش زمین‌**قشوں شاهنشاهی** دستورداده و معمول به امروزه میباشد در حدود وسائل آنروزه **فردوسی** تأمین فرموده است زیرا مفهوم اجمالی مواد مذکوره بشرح ذیل است که عیناً در اشعار فوق دیده شد :

« ماده ۲۵ - در زمینی که برای محاربه تهیه میشود مقصود از ایجاد مانع آنست که جبهه جنگ را بر علیه حملات غفلت‌گیری دشمن حفظ کرد .
ماده ۲۶ - مانع را میتوان به تنهائی فقط برای جلوگیری یا مراحت پیش روی دشمن بکار برد .

ماده ۲۷ - موافع مصنوعی را از حیث ارزش میتوان در ردیف موافع طبیعی دانست از قبیل خنده‌های عمیق، طغیان دستی آب، پرچ وغیره .»
که **فردوسی** تمام این موافع را بنام کنده و آب افکنندن و پراکنندن خسک ذکر و مورد استعمال آنها را فوقاً تعیین فرموده است .

از ماده ۳۵ دستور موقتی خدمات صحرائی چنین استنباط میشود که :

« هر رئیس از قطع محاربه یا تخلیه سنگر بعذر این‌که در معرض تهدید، احاطه یا محاصره واقع شده یا این‌که عده‌های مجاور او عقب رفته اند آکیداً ممنوع است .»

و در همین ماده نظامنامه تأکیداً مینویسد که :

« احدی حق ندارد برای فداکاری خود میزانی قائل شود .»
فردوسی معتقد است که اساساً خود جنگجویان بایستی دارای این روحیه و آئین باشند که در قبال بزرگترین خطرات و عظیمترين دشمنان باید تنگ را قبول

و ظائف کلی رؤساه و عده‌ها در جنگ
وبفار امبارت و محل خود را بدشمن واگذارند که برای این منظور از قول
رمجویان مختلف چنین میفرمایند :

یکی داستان زد براین بر، پلنگ :
چو پیش آید روزگار درشت
اگر چرخ جنگ آرد و کوه سنگ
فیند کسی پشت ما روز جنگ
مرا جنگ دشمن به آید زنگ
که خیره بیدخواه منمای پشت
نه بیند کسی پشت ما روز جنگ
و گر خیزد اندر جهان رستخیز
که در اینجا برای تزریق روح شجاعت و تعصب سپاهیگری در قبال بزرگترین
دشمنان (که بطور مبالغه چرخ گردان و کوهها و سنگهارا بیان فرموده) تخلیه سنگر
یا قطع محاربه را جائز ندانسته، ضمناً در قبال عبارات همان نظامنامه که ضمن همین ماده
اخير نوشته است : « هر رئیس که بدون صرف آخرین وسائل مدافعت خود
تسليم شود شرافت خود شرافت ابواب جمیع خویش را که دارنموده است »
فردوسی قول مرگ و کشته شدن را بمراتب بهتر معرفی نموده تا تسليم شدن و
بندگی نمودن از دشمن، چنانکه میفرماید :

به از زنده، دشمن بد و شاد کام
جهانجوی اگر کشته گردد بنام
برزم اندرون کشته، بهتر بود
که سالار باشم کنم بندگی
مرا مرگ بهتر از این زنده‌گی
و باز تأکیداً فرموده که :
یکی داستان زد براین بر، پلنگ
بنام از بریزی مرا گفت، خون
در ماده ۳۶ همان نظامنامه راجع بسر مشق بودن فرمانده صحبت شده، مخصوصاً
مینویسد :

« مراتب شجاعت و خونسردی رؤساه وجود سر بازان سرایت نموده
برای ابر از هر گونه فعالیت و فداکاری مستعدش میکند . »

که در خصوص مراتب شجاعت و لیاقت رؤسائ و ائرات آن در این کتاب قبل از بحث شده و راجع بتأثیر خونسردی فرماندهان در زیرستان، گذشته از آنکه این منظور در مورد بیان عمل اسفندیار پس از عبور از خوان پنج خوانده میشود فردوسی برای تلقین خونسردی در تمام طول جنگ برای عموم جنگ آوران ضمن بیان بزم ششم او شیر و آن از قول بوزرجمه‌بر بهوبد موبدان چنین میفرماید: چو بدخواه پیش تو صف بر کشید ترا رای و آرام باید گزید در پایان همین ماده ۳۶ نظام‌نامه مینویسد که:

« رئیس تمام جدیت خود را بر قراری انضباط و بیداری و تحریک اراده‌های ضعیف و نگاهداری هر یک از نظامیان ابواب جمیعی واحد خود مصروف میدارد، عنداللزوم آنها را مجبور باطاعت مینماید. »

فردوسی هم گذشته از آنکه در تمام اشعارش ایندستورها و این احوال خوانده میشود که از آنجلمه در بیان عمل پیران مو قعیکه میخواسته است رو حیه عده شکست خورده خود را تقویت نموده قابلیت جنگی با آنها بدهد و در فصل سوم باب سوم این کتاب قبل مذکور اقتاده است، معتقد بوده که فراریان در مقابل دشمن طبق ماده ۲۴۱ قانون محاکمات نظامی فعلی بایستی اعدام شوند، و برای ذکر این مقصود در موقع بیان عمل افراسیاب چنین میفرماید:

کسی کاو سر از جنگ بر تاقی چو افراسیاب آگهی یافته
بخنجر بریدی سرش را ز قن جز از خاک و ریگش نبودی کفن
بین گفتارهای بر جسته ذا پلائون در کتابهای جنگ این نکته هم ثبتشده که:

« با قشو نهائیکه فاقد خصائیل جنگی میباشد یعنی کمتر جنگ دیده اند نباید بحمله و تهاجم مبادرت ورزید. » و نیز از قول مولتکه معرف آلمانی هم در خصوص اثر تجربیات جنگی چنین نقل شده که: « بهترین نظریات وعقاراً

وظائف کلی رؤساء و عده هادر جنگ

برای عملیات جنگی آنده آنستکه ما از تجربیات خودمان بدست آوریم»

ماده ۳۷ دستور موقی خدمات صحرائی قشون شاهنشاهی هم نوشته است:

«قوای روحی یک عدد که جنگ آزموده نباشند ممکنست درهمان

تصادمات اوایله با دشمن متزلزل شود.»

ولی فردوسی خیلی پیش و پیشتر مفهوم همین مطالب را توضیح و تفسیر و بعارت

بسیار ساده ای بطريق ذیل بیان فرموده است

یکی داشستان دارم از روزگار

سک کار دیده بگیرد پلنگ

اساساً درباره پیر و جوان بحث نموده اعتماد بجنگ دیدگان و عدم اعتماد

بچوانان جنگ ندیده را استدلال فرموده مانته یک رشته فرمول ریاضی با برها و

دلیل و منطق آن را اثبات و میفرماید:

نگردد مگر بازمایش دلیر

بمردانگی در فرایش بود

بر او گمته باشد فراوان فلانگ

هر اسان بود، سر نه پیچد زجنگ

نه پیچد روان مرد فرسوده را

بگاه درنگش نباشد شکیب

بچیزی ندارد زنا ارز ارز

سر مایه کارها بنگرد

شود شاد و خندان و سازد درنگ

نه بیند جز از پشت او دشمنش

اگر چه بتأییر نزادی هم کاملاً معتقد بوده و بالآخره مطابق محاسباتی که بعمل

میاورد از شیر بچگان بجز دلاوری انتظاری نمیداشته است، چنانکه فرموده:

چنان داد پاسخ بهادر که: شیر

چهل ساله، با آزمابش بود

بیاد آیدش مهر نان و نمک

ز گفتار بدگوی وازنام و ننگ

ز بھر زن و زاده و دوده را

جوان، چیز بیند، بذیرد فریب

ذدارد زن و زاده و کشت و رز

چو بی آزمایش نباشد خرد

گراید و نکه پیر و زگرد بجنگ

و گر همیچ پرور شد بر هنمش

اگر بچه شیر نا خورده شیر بیوشد کسی در میان حریر
دهد نوش او را نشیر و شکر همیشه ورا پروراند بیر
بگوهرشود باز چون شدیز رگ نقرسد ز آهنگ پیل سترگ

و باز در جای دیگر راجع بتأثیر اصالت وززاد فرموده :

هنر کی بود تا نباشد گهر ؟ نژاده کسی دیدهای بیهند ؟
گهر آنکه از فر یزدان بود نیازد بید دست و بد نشود
نژاد آنکه باشد به خم پدر سزد کاید از تخم پا کمیزه بر
و مقصودیرا که فر دریک کمیر پادشاه پروس با این عبارت بیان نموده :

« من کبی که بارا کب خود در متجاوز از بیست محاربه حضور داشت
در فن جنگ به چو جه من الوجه معلوماتی حاصل نکرد » فردوسی کلی
و جامع و مؤدب تر بطریق ذیل میفرماید :

کسی کاو ندارد هنر با نژاد مکنزو به فیز ، از کم و بیش باد
ولی باز با تمام این معتقداتی که با اصالت وززاد داشته معهذا بلزم تجربه کاملا
قابل و اشخاص بی تجربه را ناقص تشخیص داده چنانکه فرموده است :

جوان ارجه دانا بود با گهر ابی آزمایش نگیرد هنر
بدو نیک هر گونه باید کشید ز هر شورو تلمخی بباید چشید
جوانان داننده با گهر نگیرند بی آزمایش هنر
حتی در این موضوع بقدری دقیق شده که تفاوت یک روز تجربه زیاد تر را هم
دخل دانسته و در حساب میآورد ، چنانکه فرموده :

هر آنکس که یک روز آید به پیش خردمندی او را بود فیز بیش
کسی کو بود سوده روزگار نباید بهر کارش آموزگار
در همین ماده نظامنامه مینویسد که :

« در بعضی مواقع باید همیشه جلو رفت و یا بسته مقاومت نموده
تا دم مرگ جنگید » در شیوه کارزار هم مختصر آکفته شده که : « فتح قیمت.

خون است «فردوسی بطور کلی کسب شهرت و بزرگی را وابسته خون و به نیروی

شمشیر امکان پذایر میدانسته چنانکه میفرماید:

چه گفت آن سراینده مرد دلیر چوناگه برآویخت با فره شیر
که گر نام مردی بجوانی همی رخ تیغ هندی بشوانی همی
و باز همین مقصود رادر جا های دیگر میفرماید:

ز بدھا نباید ت پرهیز کرد چو پیش آیدت روزگار نبرد
اگر داد مردی بخواهیم داد ز کوپال و شمشیر گیریم یاد

باز در همین قسمت نظامنامه مینویسد: «در هیچ موقع اجازه داده نمیشد

ولو بهر عنوان باشد بادشمن داخل ارتباط شوند و بهر گونه از تشبیثات
دشمن ببهائه صحبت و غیره باید با گلو له جواب داد.»

فردوسی عیناً این مطلب را با مقدمه بسیار شیرین و با ذکر علت امر میفرماید:

چودشمن بترسد شود چاپلوس تو لشکر بیمارای و بر بنده کوس
که بیداد را فیست با داد رای تو با آتش آب اندر آری بجوى
که با آتش آب اندر آری بجوى

ولی همین بند نظامنامه کشن پیکها و فراریان دشمن را که برای تسلیم
میآیند منع نموده و دستورهایی برای جلب آنها معین کرده است که فردوسی هم
بطور کلی راجع به پیکها میفرماید:

فرستاده شهرباران کشی ز بیدانشی باشد و بیهشی
کس اندیشه زینگونه هرگز نکرد بکرد چنین رای هرگز مکرد
بر مهقران زشت نامی بود سپهبد ز مردم گرامی بود
و در خصوص رفتار با کسانیکه تسلیم شده اند میفرماید:

چو خواهد زدشمن کسی زینهار تو زنجهار ده باش و کیونه مدار
و گر آشته جوید و راستی نه بینی بدلاش اندر ون کاستی

ازو باز بستان و سینه مجوى نگهدار او را همی آبروی
 که در این اشعار علاوه بر منع از کشتن، حفظ حیثیات و آبروی آنها را هم توصیه فرموده است که این دستور از لحاظ سیاست جنگی نیز شامل منافع پیشماری است.
 بالاخره در همین بند نظامانه حفظ اسرار عملیات را در هریک از مقامات نظامی جداً توصیه و بعد توجه مخصوص را بمnderجات بند ۶۷ همان نظامانه جلب مینماید که در آن، موضوع افتاء نکردن هر گونه اطلاع را برای صاحبمنصبان یک موضوع شرافتی و یک قاعدة مطلق بیان نموده و بالاخره هر نوع صحبت و مذاکره را که از آن اطلاعاتی تراوش نماید اکیداً منوع ساخته است.

فردوسی راجع بحفظ اسرار اصولاً فوق العاده مصر و در غالب قسمتهای **شاهنامه** این موضوع را متذکر گردیده، از آن جمله با ذکر دلیل و برهان بیان فرموده است:

<u>له اورا بود فیز همساز و یار</u> <u>بگیتی پراکنده خوانی همی</u> <u>دل بخردت بیمدارا شود</u> <u>خردمند کز جوش بنشاند</u> <u>که دیوار دارد بگفتابار گوش</u> <u>برآن رای ودانش بباید گردیست</u> <u>نباید زبان را بزهر آزدن</u>	<u>سخن هیچ هسرای با راز دار</u> <u>سخن را تو آگنده دانی همی</u> <u>چو رازت بشهر آشکارا شود</u> <u>برآشوبی وسر سبک خواند</u> <u>چه گفت آنسخنگوی پاسخ نیوش</u> <u>اگر جز توداند که رای تو چیست</u> <u>زبانرا نگهدار باید بدن</u>
---	--

وحتی برای فرماندهان دستور میدهد که مثلاً چنانکه سر و رمزی را بخواهند برای محروم و مشاور خود بیان کنند چه قسم بایستی موازنیت و دقت نمایند:

<u>سخنها بیارای بی انجمان</u> <u>نمایند فجهان آشکارا شود</u> <u>گشاده گند روز، هم راز تو</u>	<u>هر آنگه که باشی تو با رایزن</u> <u>اگر دل ترا سنگ خارا شود</u> <u>اگر چند فرمست آواز تو</u>
--	--

مخصوصاً راجع بمراعات این مطلب درباره بیگانگان فرموده است:

وظائف کلی رؤساء و عده ها در جنگ

هر آنگه که بیگانه شد خویش تو
بدانست راز کم و بیش تو
از او خویشتن را نگهدار باش
شب و روز بیدار و هشیار باش
چو بشناخت آواره سامان تو
تواند بدی گرد بر جان تو

ماده ۳۹ همین نظامنامه یعنی آخرین قسمت وظایف کلی رؤساء و عده ها در جنگ، درخصوص پاداش و تحسین در حکم بحث کرده در ضمن آن مینویسد:

«کسانی که استحقاق پیدا کرده اند باید هر چه زودتر ممکن باشد
بدریافت پاداش نائل گردند ولی لازم است اعطای آنها با تمام تضمینات
لازم و در حدود صحیحی بعمل آید، زیرا نتیجه قطعی سوء استعمال
پاداشها تخفیف و تضییع قدر و ارزش واقعی آنها میباشد.»

فردوسی کذشته از آنکه درخصوص اعطای پاداش بدواکاران فرموده است:
گرامی کن آنرا که در پیش تو سپر کرد جان از بداندیش تو
در منع پاداش باشخاص نالائق نیز فرموده است:

مخشای بر هر که رنجت ازاوست و گر چند امید گنجت ازوست
و همانطوری که در همان ماده ۳۹ مینویسد: «عملاً رؤسای افواج حق دارند
بساحبمنصبان و درجه داران و نفرانی که عملیات درخشنان فوق العادة از
خود بروز داده اند فوراً مдал جنگی بدهند» فردوسی هم مخصوصاً سرعت
اعطای پاداش را بس از خدمت لازم دانسته و میفرماید:

چو نیکی نمایند پاداش کن ممانتا شود رنج نیکان کهون
هر آنکس که از بھرتو رنج برد چنان دان که رنج از پی گنج برد
و حتی تقسیم غنائم را فقط برای فداکاران توصیه میفرماید:

هر آنگه که از دشمن ایمن شوی سخن گفتن کس نگر نشنوی
غنیمت بر او بخش کاو جنگ جست به ردی دل از جان شیرین بشست
همچنین موضوع برقراری مستمری را درباره بازماندگان مقتولین دستور میفرماید:

هر آنکس که شد کشته در کارزار وزاوخرد و کودک بود یادگار
چو نامش ز دفتر بخواند دبیر درم پیش کودک بود ناگزیر
بعلاوه راجع بکسانی هم که بدکار کرده اند لزوم اجرای عقوبت رادرهمان
ضمن توضیح فرموده :

چونیکی کند کس تو پاداش کن و گر بد آند نیز پر خاش کن
هر آنکس گزو درجهان جز گزند نه بینی هر او را چه بهتر زند؟
جز از بد نباشد مكافات بد چمین از ره داد دادن سزد

چنانکه مفصلان مطالعه شد نکته نیست که از وظایف اصلی فرماندهان را فردوسی در آن عصر و در حدود وسائل موجوده ناگفته گذارده باشد که بطور کلی عموم آنها هنوز هم بقوت خود باقی است ولی گذشته از همه اینها نکته که بما اجازه میدهد فردوسی را ما فوق عموم فرماندهان نظامی دنیا بدانیم آنست که در حوالی هزارسال قبل دستورها و سفارشاتی بخصوص برای مردان جنگ (اعم از فرمانده یا نظامی) بیان فرموده که حقیقت آنها پس از قرائت بهولت واضح گشته و کسانیکه در مصادمات کوچک یا بزرگ حضورداشته اند رعایت آن نکات را منکر نمیتوانند شد که در عین حال مطالب مذاکوره در هیچیک از کتب و نظایر اینها که فعلا در دسترس است جز در شاهنامه معظلم درجای دیگر تذکری از هیچیک از آنها داده نشده است که قسمتی از آن دستورها در باب آنیه درج و تشریح خواهد گردید .

باب پنجم

چند فصل دیگر از جنگ

فصل اول

رفتار نظامیان در سر زمین دشمن

ماده ۲۵۸ دستور موقتی خدمات صحرائی چنین مینویسد :

« با اینکه مقصود از جنگ انهدام قوای نظامی دشمن است معهذا حتی در خاک دشمن حقوق بین المللی رسیدن باین مقصود را از راه خیانت، شقاوت، تشدد و سختگیریهای بیجهوده ممنوع میدارد . تامد تیکه اقدامات تشدّد آمیزی لازم نباشد با سکنه ولایات خصم باید بطور عادلانه رفتار نمود، سوء معامله بی جهت با نقض باط نظامی لطمہ وارد میسازد و ممکن است خسارات مادی و معنوی و خیمی را برای خود عده هاتھیه نماید. تامد تیکه بر حسب مقتضیات نظامی انحصاراتی بعمل نیامده باشد حق مالکیت خصوصی اشخاص باید محترم شمرده شود. هر گونه تشبیث و قصد غارتگری و خرابی بیفایده باید مورد بجازات سخت واقع گردد مثل اینکه این تعدیات و سوء اقدامات در خاک خودی یا مملکت دوست اعمال شده باشد . »

فردوسی تمام نکات مذکوره را در هر موقع که از طرف پادشاه یا فرماندهی، عده را به مأموریت جنگی اعزام میدارد و همچنین در ضمن اندرز پادشاهان با خلاف

خود متذکر گردیده مخصوصاً تذکار این نکات را در موقع اعزام قشون بجنگ مانند سایر مسائل مهمه حری الزام مینماید ، چنانکه در قسمت شرح و بیان داد و فرهنگ اردشیر فرموده است :

خردهند و بیدار و آرامجوی
که دارد ز بیداد ، لشکر نگاه
نشسته که رفتی خروشش دو هیل
هر آنکس که دارد دل و نام و نسگ
رسد هم بر آن کش بود نام و گنج
بر آن زیر دستان سپاسی نهید
هر آنکس که او هست یزدان بروست

یکی پهلوان داشتی نامجوی
دیری بائین و با دستگاه
وزان پس یکی هر د برشت پیل
تردی بانگ کای نامداران جنگ
نباید که بر هیچ درویش رفع
بهر منزلي در ، خورید و دهید
بچیز کسان کس میازید دست
و در جای دیگر فرموده :

چنان ساز کزو نه بیند زیان
کسی کو بزرگت نبندد کمر
نکوشید جز با کسی هم نبرد
زخون ریختن دست باید کشید
که بهره ز دانش ندارد بسی
که دشمن شود دوست از بهر چیز
که در اشعار فوق باز مانند سایر دستورها و نکات دیگر با استدلال امر و نهی

فرموده بعلاوه معتقد بوده است که این منظور و بخصوص جلوگیری از غارتگری جایستی با یک شدت و اضباط محکمی رعایت گردد و بقدرتی باین مسئله اهمیت میداده که در مردم غارت یک پر کاه برای غارتگر مجازات اعدام تعیین و میفرماید :

هر آنکس که او پر کاهی ز کس سtanد ، نباشدش فریاد رس
میانش بخنجر کنم بر دو نیم بخرند چیزی که باید بسیم
حقیقته هم باید تا این درجه سختگیری در کار باشد که فکر یغما گری مطلاقاً
از کله جنگجویان خارج شده تا توانند در اولین قدم فتح و پیروزی قانع گردیده
بنگشت و یغما پردازنند ، زیرا اصولاً این رویه معایب مهمی را در بر دارد که هیچیک

از آنها جبران پذیر بنظر نمی‌رسد، از آن‌جمله:

رزمجوئی که در او لین قدم فتح خود متوجه چپاول و غارت گردد اراده
تعاقب و معدهم ساختن عوامل فعال دشمن از او سلب گردیده و اندیشه
آن را نخواهد نمود که ممکنست دشمن در همان موقعیکه او سرگرم غارت است
با حمله متقابله مبادرت نموده نتیجه فداکاریش را با سرعت معدوم سازد.
بفرض آنکه دچار حمله متقابله دشمن هم نشود هر قدر میزان اشیاء
غارتی بیشتر باشد بهمان اندازه سرباز سنگین تر و قابلیت حرکت او
کمتر گشته و طبیعی است عامل حرکت (که یکی از مهمترین عوامل جنگ
بسیار میرود) فلنج میداند. علاوه عشق و توجه بشرط مخصوصاً در
میدان محاواره بكلی غلط و بیمورد میداشد زیرا از درجه ارزش سلحشوری
و میزان فداکاری اشخاص بمقدار قابل ملاحظه خواهد کاست. از همه
اینها گذشته عمل مذموم غارتگری با منش عالی و شرافت مخصوص
سپاهیگری ~~بکاری~~ بی تناسی و اساساً منش و قیمت واقعی سرباز را
کوچک و علاوه بر آنکه کینه دشمن را تشید مینماید با اصول مردانگی
نیز مخالفت کامل دارد.

فردوسی چنانکه مذکور اقتاد تمام این نکات متوجه و در غالب قسمتهای
شاهنامه بصور وایت مفهوم این نکات را تذکار داده از آن‌جمله در جای دیگر هم از
قول انسو شیر و آن در مو قعیکه بجنگ قیصر عزیمت مینماید بسران سپاه چنین می‌فرماید:
زلشکر جهان دیدگان را بخواند بسی پند و اندرز نیکو براند
چنین گفت: کای لشکر بیکران ز پر مایگان و ز گند آوران.

اگر یکتن از رای من بگذرید
بدرویش مردم رسانید رفیع
گر آهنگ بر میوه‌داری کنید
و گر کشتمندی بکوبد بپای
و گر پیش لشکر بجهنم ز جای
بیزدان، که او داد دیبهیم و زور
که دزخیم برد میانش به تیغ

به پیش سپه بر ، طالیه منم
نگهبان پیل و سپاه و بنه
بخشکی روم گر بدریای آب
محصولاً فردوسی موضوع احترام بزراعت و میوه را در همه جا تأکیداً بیان
فرموده و گویا در آن زمان برای مجازات متخلف (از هر طبقه که بوده است) یکسال
حبس لازم میدانسته اند ، چنانکه در جای دیگر میفرماید :

اگر اسب در گشمزاری کند
ز زدن افراز یا بی بها

فصل دوم

قرارگاه فرمانده

در شیوه کارزار و نظامنامه های فعلی بطور کلی قرارگاه فرمانده را در محلی تعیین نماید که از آنجا بهتر بتواند قسمت خویش را در دست داشته اداره نماید ، مخصوصاً در مورد فرماندهان واحد های بزرگی که دریک نقطه از میدان محاربه حضور پیدا نموده و خود را سرگرم اعمالی نمایند که از وظایف مقامات مادون آنها میباشد بحث نموده این عمل را خبط بزرگ و قابل ایراد میشمارد ، زیرا چنین فرماندهی از اداره سایر واحد های خود باز مانده و در صورت ازین رفقن هم بکلی امور کلیه قسمت را فلچ خواهد نمود ، فردوسی نیز این مسئله را بسیار صریح بیان نموده آمدن فرمانده را در خط اول و شرکت اورا در خطر جنگ بکلی بی اساس داشته و در چندین جا تذکر میدهد که رئیس یا فرمانده بایستی در قلب گاه یعنی در قرارگاه عمومی قرار گرفته ، قسمتهاخویش را اداره نماید . از آن جمله در جنگ هومان و طوس موقیعه فرمانده قوای ایران (سپهبد طوس) که بر علیه قوای توران فرماندهی را عهده دار شده است شخصاً داخل مبارزه شده و با هومان که از قوای توران بوده است مصادف میشود ، فردوسی از زبان هومان خطاب به سپهبد طوس این خبط را متذکر و بطریق ذیل تشریح میکند :

بجنبد طوس سپهبد ز جای **جهان پر شد از ناله کر نای**
که آهو چه باشد بچنگال شیر ؟
از این سان بشومی بر آید درخت
بنزد مهان بی فروغ آمدست
کنم درجهان یاوه تاریخ اوی
که بود از شما نامبردار و گرد
که با خشت ^۱ بر پشت زین آمدی
چنین گفت هومان بطوس دلیر :
چنین گفت : کز ویسه شور بخت
همه بار و بر گش دروغ آمدست
هم اکنون زین بر کنم بیخ اوی
نمودم بارزنگ یک دستبرد
تو اکنون همانا بکین آمدی

۱ - خشت بکسر اول نوعی از سلاح قدیمی است و آن نیزه کوچکی بوده گه در میان آن حلقه از ریسمان یا ابریشم با فقهه بسته و انگشت سبابه را در آنها حلقه کرده بجانب دشمن برتاب مینمودند .

بجان و سر شاه ایران سپاه
 بجنگ تو آیم بسان پلنگ
 به بینی تو پیکار مردان مرد
 چمین پاسخ آورده هومان بدوى
 گر ایدونکه بیچاره را زمان
 بجنگ من ارزنگ روز نبرد
 دلیران لشکر فدارند شرم
 که پیکار گوشان سپه بدشدست

که بی جو شن و گرزورومی کلاه
 که بر کوه یازد به نجیر چنگ
 چو آورد گیری بدشت نبرد
 که ناساخته جنگ، پیشی مجوی
 بدشت تو آمد مشو بد گمان
 کجا داشتی خویشتن را بمرد؟
 نجوشد یکی را بتن، خون گرم
 بزم اندرون دستشان بدشدست

طبق بنت اخیر فردوسی معتقد بوده که در صورت آمدن فرمانده کل در خط اول
 قوای روحی دشمن تقویت میگردد زیرا چنین تصور مینمایند که بقدرتی کار سخت
 و تنگ آمده که جز فرمانده کل کسی برای کمک و تقویت عده باقی نمانده است
 و همین باعث تحری دشمن خواهد گردید.

کجا بیژن و گیو و آزادگان؟
 تو گر پهلوانی، ز قلب سپاه
 خردمند بیگانه خواند، ترا
 تو شو، اختر کاویان را بدار
 نگه کن که خلاعت کرداد شاه!
 بفرمای تا جنگ، شیر آورد
 اگر تو شوی گشته دردست من
 سپاه تو بی تاب و بیجان شوند

جهانگیر گودرز کشوادگان؟
 چرا آمدستی باوردگاه؟
 هشیوار دیوانه دافد، ترا
 سپهبد فیايد سوی کارزار
 زگردان که جویدنگین و کلاه؟!
 زبر دست را، دست زیر آورد
 بد آید بدین نامدار انجمن
 و گر زنده مازنده پیچان شوند

پس از رستم و زال و سام سوار
 پدر بر پدر نامبردار و شاه
 تو شو، تا زلشکر یکی نامجوی
 و باز فردوسی همین منظور را در جای دیگر ضمن یک بنت فرموده است
 اگر شاه رفتی و گشته تباہ
 پر از خون شدی جان چندین سپاه

فصل سوم پاره از گفتارهای جنگی

چنانکه در قسمت اخیر باب چهارم تذکار داده شد **شاهنامه فردوسی** مملو از نکات و دستورهای جنگی بوده که غالباً آنها با مفاد نظامنامه‌ها و کتاب شیوه کارزار فعلی که در نتیجه تجارت جنگهای متعدد دنیا تدوین شده است مطابق بوده، ولی یک سلسله دستورها و قواعدی نیز در **شاهنامه** درج است که در کتب فعلی باین صراحت و روشنی و وضوح توجه و اشارتی بآنها است، درصورتیکه حقیقت و اهمیت آنها بسیار واضح و هیچکس نمیتواند منکر آن شود.

اینک قسمتی از آن دستورهای جنگی را که میتوان از گفتارهای بسیار مهم جنگی و مخصوص و منحصر به فرماندهای سپاه بد فردوسی نامیدنی لادرج و محفوظ داشتن آنرا

برای عموم بخصوص نظامیان توصیه مینماید:

۱ - بزم هنگام رزم بفرمانبری ماند:

گه رزم چون بزم پیش آوری بفرمانبری ماند این داوری

الف - حتی در شکار هم بزم جائز نیست ،

بروزی که رای شکار آیدت چو گیرنده بازان بکار آیدت
دو بازی ، بیهم بر نباید زدن می و بزم و نخجیر و بیرون شدن
که تن گردد از جنبش می گران نگهداشته می باشد

ب - ولی مرد جنگ باید در موقع خود بزم هم داشته باشد :

چنین داد پاسخ که جنگی سوار همان بزمش آید همان رزمگاه برخشنده روز و شبان سیاه نگردد بجهنمگام ، نیروش کم بمردان ز هر گونه کار آیدا گهی بزم و گه کارزار آیدا

ج - پس در رزم چون ازدها و در بزم آسمان وفا باش :

بزم اندرون ، تیز دم ازدها بیزم اندرون ، آسمان وفا

۲ - درکار جنگی نباید عجله و شتاب کرد :

ز راه خرد هیچگونه هتاب پشیمانی آرد دلت را شتاب
که هر کس که تیزی کندروز جنگ نباشد خردمند بارای و سنگ^۱
الف - ولی تأمل زیاد هم جائز نیست :

و گر برد باری ز حد بگذرد دلاور گمانی بسته برد
ب - بطور کلی میانه تندی و تأمل را اختیار کن :

میانه گزین در همه کار کرد به بیوستگی ، هم به نسگ و زبرد
نه تیزی نه سستی بکار افدوون خرد باد جان ترا رهنمون

۳ - در جنگ بدشمن رأفت نکن و تن دشمن را نیزه گاه خود

قرار ده :

همه رزم را دل پراز کین کنیم تن دشمنان جای زوبین کنیم چه
۴ - آرایش خود را با اسلحه بعمل آور :

سلیح تن آرایش خویش دار سزد ، گت شب تیره آید بکار

۵ - وقتی بدشمن حمله کن که از جنگ میپرهیزد :

بجنگ آنکهی شو ، که دشمن زجنگ پیرهیزد و سست گرددش ، چنگ
۶ - هر قدر دشمن کوچک باشد اورا خوار مگیر :

ندارم همی دشمن خرد ، خوار بترسم همی از بد روزگار

زیرا ممکن است دشمن کوچک ، ولی دانا باشد :

که دشمن اگرچه بود خوار و خرد هراو را ، بنادان نباید شمرد

۱ - سنگ در اینجا بمعنی اعتبار و وقار است * - در این خصوص از گفتار و یلهلم آلمانی ه. میگویند که : بدشمن رحم مکنید و برح باشد ، همچنین از قول بیزمارک هم گفته شده که نوعی بادشمن رفتار کن که علاجی بجز گریه نداشته باشد .

پاره از گفتار های جنگی

۷ - از مصیبت واردۀ بر دیگری استفاده کن و تجربه بگیر :

بجوئی که یکبار بگذشت آب نسازد خردمند ازاو جای خواب

۸ - لزوم وحدت فرماندهی :

خردمند گوید که دریاک سرای
چنانچون بیک شهر دو کدخدای
چو مهه تریکی گشته، شدرای راست
چوفرمان دو گردد، نماند بجای
بود، بوم ایشان نماند بجای
بیفزود خوبی و زشتی بکاشت به

۹ - از فرار دشمن قویتر از خود بیندیش و مغور مشو :

که شیری که بگریزد از چنگ گرگ
نباید که گرگ از پیش در کشد
که دانا زد این داستان بزرگ

که او را همان بخت بد، بر کشد
۱۰ - بطور کلی در موقع فرار دشمن کمین اورا هم در نظر داشته باش

و بتکمیل موافقیت یکوش :

چو تو پشت دشمن به بینی بچیز
نباید که این شوی از کمین
متاز و هیزادار هم جای نیز

سپه باشد آسوده دردشت کین
۱۱ - نیرنگ دشمن را در گفتار نرمش تجسس کن :

نداشته در کار تملی مکن
بندیش و بنگار زسر تا به بن
بگفتار شیرین بیگانه هر د
بیزه به نگام ننگ و نبرد
سخن هر چه باشد بزرگی بیین
چو بد خواه چینه نهد دام بین
همه کارها را سر انجام بین

* - همین مستانه را اگر در موقع جنگ بین المللی متفقین از ایندا فهمیده و رعایت میکردند مدت چهارسال معطل نشده و آنهمه ضایعات و تلفات را متتحمل نمی گردیدند چنانکه بالآخر هم تا این نکته عملی نشد و فرماندهی واحده را برقرار و به مارشال فشن و گذار ننمودند موقع بمقابل دمودن متفحده نشدند: گویا ذایل مون هم تصدیق کرده است که برای محاربه الزم مسائل وحدت اراده و فرمان است.

زیرا بطور کلی هر وقت دشمن تاب جنگ نداشت فریب می‌آورد :

در آشتهی کوبید اکنون همی نیاره نشستن بهامون همی
چوداند که تنگ اندر آمد نشیب بکار آورد رنگ و بنده و فریب

۱۲ - ازو آگذاری کارهای مهم باشخاص نالایق خودداری کن

چنین گفت خسرو : این داستان شنیدی ، که دانا زد از باستان ؟
که هر گز بنادان بیراه و خرد سلیح بزرگی نباید سپرد
چو از تو ستاند تن آسان شود و گر باز خواهی ، هراسان شود
مخصوصاً اگر در اعمال جنگی شخص نالایق را شرکت‌دهی بر قوای دشمن افزوده :

مده مرد بی ارز را ساز جنگ که چون بازجوئی ، نیاید بچنگ
بدشمن سپارد ترا دوست وار دو کار آیدش پیش : دشوار و خوار
سلیح تو در کارزار آورد همان بر تو روزی بکار آورد
ب - با اشخاص ناسپاس نیز بهمین قسم معامله کن :

چه گفت آن خردمند شیرین سخن که گر بی بنا را نشانی به بن
بفرجام ، کار آیدت رنج و درد بگرد در نا سپاسان مگرد

۱۳ - با هر کس اول نرمی کن ، اگر پیش نرفت درشتی نبا :

نهسته‌یون بنرمی سخنگوی باش بداد و بکوشش بی آهی باش
چو کارت بنرمی نگردد نکوی درشتی کن آنگاه ، پس رزم‌جوی

۱۴ - از اخلاف دشمنی که آسیب‌ت دیده بیندیش :

تو از در کشی بچه‌اش پروری؟ بدیوانگی ماند این داوری
پدر کشته و تخم کیون کاشته؟ پدر کشته را کی بود آشته؟

۱۵ - چون باید کشت و کشته نشد تا پیر و زمند گردید ، پس هشیار از در جنگ خود را حفظ کن :

چورزم آیدت پیش هشیار باش توت را ز دشمن نگهدار باش
مکن تکیه بر گرز و کوپال خود بند از کمند یلان یال خود

پاره از گفتار های جنگی

چنین گفت مهتر بدین هر دو مرد : که هشیار باشد روز نبرد

۱۶ - در هر عمل پیشدهستی سستی و کنندی خطاست :

بکاری که تو پیشدهستی کنی بد آید که کنندی و سستی آنی

۱۷ - ولی در جنگ پیشدهستی ، مراقب اسلحه دشمن هم باش :

بدانگه که اسب افکنی گوش دار سلاح هم آورد را هوش دار

۱۸ - از عده های فرماندهانی که در کار سست هستند انتظار ترتیب

و انتظام و اضباط و دوام نداشته باش :

همانا شنیدی که دانا چه گفت چورا ز سخن بر گشاد از نیهفت؟

که هر گه که گرد جهاندار است

زماند جهان دیگهان تمدرست

چنان هم که در خانه ها کددخای چو سستی کند ، پست گرددسرای

۱۹ - همیشه دشمن در اراضی آشنا ، دلیر تر است :

تو نشنیدی آن داستان شغال که زد بایکی پیر گرگ همال!

چو بیگانه شد باشگ وی کم شود.

۲۰ - رحم بر دشمن ، ظلم بر خود است :

شبان چونکه بگرفت در نده گرگ اگر زنده ها نباشد سفرگ

دلاور چو از بیشه بگرفت شیر

و گرمه بر خسته شیر آورد همان شیر او را بزیر آورد

از دشمن هم انتظار رأفت نداشته باش :

ز دشمن نیاید مگر دشمنی بفرجام اگر چند نیکی کنی

ز دشمن مکن دوستی خواستار و گر چند خوازد ترا شهربیار

۲۱ - هر قدر نو باو گان دشمن را پر ورش دهی سرانجام باصل باز میگردد:

یکی داستان زد براین شهریار که دشمن مدارار چه خرد است ، خوار

۱ - همال بفتح اول بمعنی قرین و همتا و نفر بک و انمازوشه و مانند باشد، بضم اول هم آمد است .

فرماندهی سپهبد فردوسی

که ای دایه بچه شیر فر
بکوشی و او را کنی پر هنر
نه خسته مین که آیدش فیروز جنگ
نه بینی که پروردگار پلنگ
۲۲ - بطود کلی هر نوع پرورشی از دشمن، کمکی است با نهدام خود:

چه رنجی که جان هم نیاری بیور؟
تو بی پرشوی، چون بیاید به بر
همان پرو رازنده آرد بچنگ
نه بیند ز پرورد جز درد و جنگ؟

کسی دشمن خویشتن پرورد
چنان دان که نوشیر وان قیاد
که هر کو سلیحش بدشمن دهد
که چون بازخواهد که اید بکار

بگیمی درون نام بد گسترد
باندرز نامه چنین کرد یاد:
همی خویشتن را بکشتن دهد
بد اندیش با او کند کار زار

۲۳ - مردان جنگ نباید پای بند زینت و مال و راحتی باشند:

ز دیبا نگویند مردان مرد ز فرو ز سیم و ز خواب و ز خورد
۴ - سپاهی و پیشه ور هر یک باید در کار مخصوص بخود قدر

بردارند:

سپاهی نباید که با پیشه ور
یکی کار ورز و دگر گرز دار
چواین کار آن جتوید آن کاراین
شما دیر مانید و خرم بوید

بیک روی جویند هر دو هنر
سزاوار هر کس پدیدست کار
پر آشوب گردد سراسر زمین
برامش سوی ورزش خود شوید

۲۵ - سعی کنید در جنگ، فرمانده دشمن را بکشید؛ سپاه بخود خود هنریمت خواهد کرد:

سپه چون سپهبد نگون یافتد
عنان یکسر از رزم بر تاقد
درفش و بنه پاک بکذاشتند
گریزان زکین روی بر گماشتند

۲۶ - با عده کم بمقابلة دشمن قویتر مشتاب، باید لااقل مساوی باشی
چو چشمها بر ژرف دریا بری
باید وانگی ماند این داوری
هم آورد خود همه چو خود بگزین
بخاره مبارای تندی بزین

۲۷ - مردان، بخصوص فرماندهان باید ثبات قول و پیمان داشته باشند:

نگهدار گفتار و پیمان بود
که خاکست پیمان شکن را کفن
نشان بزرگان بخاک افکنی
ستوده نباشد در انجمن؟
ره راد مردی ز خود در نوشت
بخندت بر آن نامدار، انجمن
پی و پیخ و پیوند بد، بر گزید

۲۸ - بر سران سپاه چهار چیز را میتوان عیب شمرد:

و دیگر که از بخشش آید به آنگ
بیکسو نهد روز نتگ و نبرد
نجوید بکاراندر، آرام و خواب

۲۹ - اداره سپاه و غلبه بر دشمن را باید در سایه فرهنگ و رای

تجسس کرد:

بر آساید از درد فریاد خواه
بداندیش را دل برآید ز جای

۳۰ - لزوم نظام تفرقه در جنگ

شکستی بود، باد ها ند بچنگ
وزایشان بیابان پراخون گزیم

بانبوه جستن نه نیکست جنگ
هیارز پراکنده بیرون گزیم

۱ - نوشن بفتح اول و تانی معنی در نور دیدن (طی کردن، بی نام و نشان ساختن) آمد است.

باب ششم

چند مرحله از نبرد فصل اول حفظ تماس

قسمت اخیر بند ۳۸۴ نظامنامه فعلی پیاده نظام قشون شاهنشاهی چنین مینویسد:

«هر فرماندهی که با دشمن اتخاذ تماس نموده باشد آگر این تماس

را از دست بدهد خطای بزرگی را مرتكب شده است»

همچنین در بند ۱۸۰ نظامنامه محاربه پیاده نظام قید میکند که:

«حفظ تماس بمنظور ممانعت دشمن است از اینکه موفق بخلاف صی خود بشود خواه با استفاده از تاریکی شب خواه بوسیله پوشش خود». و در ماده ۱۸۱ همین نظامنامه، حفظ تماس را عموماً بر عهده واحد های ردء اول (که شامل طلایه ها و کشیک چیان میباشد) واگذار میکند.

فردوسي عین این مطالب را در موقعیت سپاه شکست خورده تو ران از تاریکی شب استفاده نموده موفق بقطع تماس و عقب نشینی میگردند ضمن توییخ و ملامتی که از طرف رستم نسبت بفرمانده پاسداران بعمل میآورد تشریح فرموده است:

چو پیراهن شب بدريد ماء	نهاد از بر چرخ پيروزه ، گاه
طلایه پراكنده بر گوه ودهت	چوزنگ درنگ شب اندر گذشت
پدید آمد آن خنجر تابناك	بکردار یاقوت شد روی خاک
بر فتند گردان لشکر ز جای	تبوره بر آمد ز پرده سرای

* - باز هم روح نظامی فردوسی از اشعار مزبور که ماه را بخنجر تشبیه فرموده خوانده میشود.

چنین گفت رستم بگردانکشان
که جائی نیامد ز پیران نشان
باید شدن سوی آن رزمگاه
بهر سو فرستاد باید سپاه
بجهان دید پر کشته و خواسته
بهار سو یکی گنج آراسته
بخاک اندر افکنده و بسته دید
زمین پر زخرگاه و پرده سرای
ندیدند زنده کسیرا بجای
دشمن برای اغفال ایرانیان چادر و انانیه خودرا جای گذاشت و با استفاده از
تاریکی شب موفق بقطع تماس شده بود.

که شد روی کشور ز قرکان تهی
بر آشافت رستم چو شیر زیان
که کس را خردنیست با مغز گفت
سپه چون گریزد زما همگروه؟!
دور راغ چون دشت و هامون کنید؟
سپردید و دشمن برق و براء؟
چور برق آوری گنج بار آورد
ز تیمار ایران هراسان شوم
که این جای خواب است یاد شت جنگ؟!
چو بیران و روئین و پولاد را
تو از کشوری، رستم از کشوری
مرا زین سپس کی بچنگ آورید؟
تبه شد همه کرده، فرجام کار
سر آهنگ این دوده را نام چیست؟
چنانکه ملاحظه شد از قطع تماس که دشمن بوسیله تاریکی شب تحصیل و
موفق بفارش شده بود رستم که فرمانده کل، قوا بوده فوق العاده متغیر گردیده،
همه را مورد توییخ قرار داده فرجام کاربرای که تماس فتح بوده با از دست دادن
تماس، تباہی معروفی میکنند و همان تصور یکه در ماده ۱۸۱ همین نظامنامه حفظ تماس

را عموماً بر عهده واحد های رده اول واگذار می کند **فردوسی** هم برای آنکه این مفهوم را بر ساند در پایان اشعار فوق از قول دستم امر میدهد که تعیین شود طلايه از کدام قسمت و فرماندهیش بر عهده که بوده است بعداً امر میدهد که مجازاتی در باره طلايه اجزا گردد بعلاوه او را بنزد شاه بفرستند تا عقوبت بیشتری (شاید اعدام) در باره اش اجرا شود، چنانکه می فرماید:

**چو مرد طلايه بیابی ، بچوب هم اندر زمان دست و پایش بکوب
بدین سان فرستش بنزدیک شاه مگر کشهه گردد بدان بار گاه**

بعلاوه **فردوسی** برای اینکه اهمیت قطع تماس را مجسم نموده و خطر از دست دادن دشمنی را که بچنگ آمده است تشریح نماید ضمن داستان دستم و سهراب که در روز اول کشتی گیری، دستم از سهراب بزمین خورده و با حیله و فریب از چنگ او خود را خلاص نموده و سهراب در باز گشت نتیجه را برای هومان شرح میدهد از قول **هو مان عیب و خطر آن** (از دست دادن دشمن بچنگ آورده) را بیان می فرماید:

چو شیر دمنده زجا در ، بجهت زبس زور گفتی زمین بر درید بر آورده از جای و بنهاد پست بزد دستم شیر را بر زمین پراز خاک چنگال و روی ودهن زند دست و گور اندر آید بسر همیخواست از تن سرش را برید که این راز باید گشاد از نهفت کمند افکن و گرز و شمشیر گیر جز این باشد آرایش دین ما سر مهتری زیر گرد آورد ذبرد سرش گرچه باشد بکین با فکر نش نام شیر آورد

بنزد دست ، سهراب چون پیل مست کمر بند دستم گرفت و کشید برستم در آویخت چون پیل مست یکی نعره ، بر زد پراز خشم و کمین نشست از بر سینه پیلتمن بکردار شیری که بر گور فر یکی خنجر آبگون بر کشید نگه کرد دستم با او از گفت بسهراب گفت: «ای بیل شیر گیر دگر گونه تر باشد آئین ما کسی کاو بکشته فیروز آورد نخستین که پشتهش فجهد بر زمین اگر بار دیگر ش زیر آورد

حفظ تماش

رو باشد ، ارسرا کند زو جدا
بدین چاره از چنگ فر اژدها
دلیر جوان سر بگفتار پیر
یکی از دلیری دوم از زمان

بدشتی که بر پیشش آهو گذشت
از آنکس که با او نبرد آزمود
بیامد پرسید از او از ئبرد
سخن هرچه رستم بد و گفته بود
بسیری رسیدی همانا ز جان
ركیب دراز و یلی پای تو
رها کردی از دست و شد کار خام

چه آرد به پیشتر بروز نبرد»

رها کردش از دست و آمد بدشت
همیکرد نخجیر و یادش فبود
همی دیرشد باز هومان چو گرد
بچو مان بگفت آن کجا رفته بود
بد و گفت هومان: «دریغ ای جوان
دریغ این برو بزر و بالای تو
هژ بری که آورده بودی بدام

نگه کن که زین بیهده کار کرد

فصل دوم

تکمیل مظفریت

استعمال عده احتیاط که در فصول قبل درباره آن بحث شد موارد متعدد دارد که از آن جمله یکی : در موقعی است که دشمن قسمت زیادی از فشار خود را غفلة متوجه بیکی از نقاط جبهه نموده و موفق با یجاد رخنه گردد که پس از آن با وسیع نمودن آن رخنه سقوط قسمتهاي دیگری از جبهه را نیز امکان پذیر نماید ولی پس از نیل بفتح، در قسمتی از جبهه، نبایستی غافل بود که دشمن هم بنویه خود و بوسیله عده احتیاط مذکوره قویاً ممکنست بحمله متقابله مبادرت و بالاجمال مجال استفاده از رخنه حاصله را ندهد، بنا بر این همانطوریکه قبل راجع باهمیت و لزوم داشتن احتیاط مطالعه گردید بهمان درجه و بموجب همان علت، هر قسمی که به بیشتری مبادرت و موفق بتصرف تمام یا قسمی از جبهه دشمن میشود باید از حمله متقابله دشمن خود غافل گردیده و بایستی قبل از هر چیز بادر نظرداشتن این نکته اقدامات لازمه را معمول دارد که باصطلاح امروزه مجموع اقدامات مزبور را تکمیل مظفریت نامند.

فردوسی نیز این مطلب را کرار آمذاکر و مخصوصاً توصیه میفرماید که نبایستی پس از پیروزی عده را پراکنده نمود، بلکه باید برگشتن دشمن را انتظار داشت و طبق آن اقدامات لازمه را معمول نمود، چنانکه میفرماید :

از آن پس که پیر وزگشتی بجنگ
بکار اندرون، کرد باید در نگ
نباید پراکنده کردن سپاه به پیهای راه و بیارای گاه
در حقیقت مطلبی را که و بان در قرن هیجدهم بشرح ذیل بیان نموده :

«فرماندهی که قشون خود را بطور بی نظمی درعقب دشمن فرادی ترک و پراکنده نماید محققًا از فتحی که کرده ثمر نبرده بلکه شکست خواهد خورد، چه بسا دیده شده است اینطور غالباً دفعه بیک صورت

تکمیل مظفریت

بدی مغلوب شده اند . » فردوسی در قرن دهم میلادی مفهوم آنرا طبق شرح مذاکوره امر فرموده است . همچنین در موقع شکست فریبرز از قوای قوران از قول افراستیاب خطاپ به پیران میفرماید :

جز اینش بسی هدیه ها داد نیز
بدو گفت شاه ای گو نیکخواه
سپه را ز دشمن نگهدار باش
پر اکنده بفرست هرسو نهان
بداد و دهش کشور آراسته است
چوشد گرد، از این بیش چیزی مخواه
زمان تا زمان آگهی خواه نو

بنزدیک پیران فرستاد چیز
سپهبد چو بر گشت از پیش شاه
تو باموبدان باش و هشیار باش
بهر سو خردمند و کار آگهان
که کیخسر و امر و زبا خواسته است
نژاد و بزرگی و تخت و کلاه
ز بر گشتن دشمن این من مشو

به جایی که رستم بود پیغمروان
چنانکه ملاحظه شد فردوسی رعایت نکات لازمه که جنگیان را بلزم تکمیل
مظفریت معتقد میکند در حوالی هزار سال قبل کاملا دستور و تشریح فرموده است .

فصل سیزدهم

قطع محاربه بوسیله شب

شیوه کار زار برای قطع محاربه (بهر علتی که باشد) بطور کلی ، استفاده از تاریکی شب را تبلیغ و تعیین نموده است ، زیرا با سماجتی که عده های دشمن برای حفظ تماس از خود ابراز میدارند اجرای این عمل در روز غیر ممکن و در صورت اجبار بضایعات بسیار سنگینی متهی خواهد شد ، در صورتیکه هنگام شب بواسطه وجود تاریکی این عمل بسیار سهل و بلکه اساساً تنها موقع اجرای این عمل است ضمناً برای قطع محاربه بتربیتی که در نظامنامه ها نوشته شده نبایستی تمام عده دفعه از آن جبهه برداشته و دشمن را مطلع و آزاد گذارد ، بلکه موضوع قطع محاربه نیز عیناً مانند پیش روی بایستی در پناه و پشتیبانی آتش نسبه کافی و با کمال اختفا صورت گرفته بالاخره تا آخرین نفر قوای عمدہ که از آوردگاه خارج می شوند بایستی عوامل تأمینیه (طلایه وغیره) دشمن را در گیر و مقید نگاهداشته بعد خودشان ، بهمین نحو و با رعایت همین نکات ، در همان تاریکی شب ، محاربه ر قطع نموده بصورت يك عقب دار تا موقعی که دستور دیگری داده شود قوای عمد را از هر نوع آسیبی محفوظ دارند .

خوبیختانه قرائت شاهنامه برای ما واضح می سازد که :

این نکته جنگی هم بر فردوسی پوشیده نبوده و عیناً بطریق مذکوره ، طریق قطع محاربه را معتقد بوده و تعلیم آنرا مانند سایر نکات واجب دانسته است زیر در ضمن یکان قطع محاربه **که افراسیاب در مقابل قوای ایران بعمل می آور** جزئیات این نکات تشریح گردیده است ، بطریق ذیل :

سپه چون بدیدند آن دسمبر د
بر آوردگه بر ، نهاند ایچ گرد
کجا کار ناساز و بی بر گه بود
ز توران سواران چو آگه شدند
چو آوردگه خوار بگذاشتند
بر فرمود تا بانگ برداشتند

قطع مبار به بوسیله شب

که این شیر مردی نزنگ شب است
گرایدون که امروز یکباره باد
چورشون شود روز ، مارابه بین
همه روی صحراء چو دریا کنم
دو شاه دولت شکر چنان رزم‌ساز
چونیمی زقیره شب اندر گذشت
سپهدار ترکان بنه بر نهاد
طلایه بفرمود تا ده هزار
چنین گفت با لشکر افراسیاب :
دمادم شما از پسم بگذرید
شب تیره با لشکر افراسیاب
همه روی کشور به بیراه و راه

مرا بازگشتن ز جنگ شب است
ترا جست و شادی ترا درگشاد
درخش دلخواه ما را به بین
ز خورشید قابان ثریا کنم
باشکرگه خویش رفتند باز
سپهر از بر گوی گردان بگشت
سپه راهمی ترگ و جوشن بداد
بود ترگ و برگستوان ور سوار
که من چون گذریا به از رود آب
بجیخون و روز و شبان مشمرید
گذر کرداز آموی و بگذاشت آب
سر اپرده و خیمه بد ، بی سپاه

دراينجا نيز چادر و ائمه را برای اغفال ايرانيان جاگذارده بودند و چنانکه
ملحظه شد تمام نکات مربوط بقطع مبار به دراين قسمت بترتیب نمایش داده شده
است ، ضمناً اجرای دستور هائي که افراسیاب داده بدين ترتیب تیجه بخشیده که :

سپیده چو از کوه سر بردمید
بیامد بهزاده بر شهر یار
همه خیمه بینیم و پرده سرای
ولی برای آنکه باز اهمیت حفظ تماس را فردوسی متذکر گردد با اینکه
شاه ایران از فرار دشمن خشنود گردیده بود در قسمت اخير همین داستان از قول
مشاورین و سران سپاه فرموده است :

همیگفت هر کس که : اینت فرسوس
که او رفت بالشکر و بوق و کوس
بشد نامداری چنین ، رایگان

فصل چهارم

رزم با زره پوش

در ماده ۲۵۰ نظامنامه فعلی پیاده نظام، رزم با اتو میل زره پوش را بوسیله اجرای گلوه های تاقب امکان پذیر مینماید که بنقطه قابل تأثیر آن تیر اندازی شود و یا بوسیله گلوه های معمولی، ولی با این شرط که بشکاف و یا سوراخهای آن اصابت نماید. مخصوصاً در قسمت سوراخهای آن، مساعدتر از همه نقطه، مزغل هائی است که راکین زره پوش برای دیده بانی از آنها استفاده نموده و در واقع بمزنله چشمهاي آن بشمار میروند، البته استعمال گلوه های تاقب که با استحکام و قابل نفوذ تر از گلوه های معمولی میباشند (ذیرا تمام جنس آن فولاد خالص است) بیشتر موجبات تخریب آنرا فراهم نموده بالاجمال چنین مستفاد میشود که بایستی برعلیه زره پوش، با گلوه های مخصوص، بچشمهاي آن نشانه روی و تیراندازی شود. **فردوسی** هم در آن موقعی که زره پوشی در بین نبوده ولی بر علیه اسفندیار روئین قن که مانند همین اسلحه امروزه تیر را بر بدنش **سکارگر** نمیدانسته میخواهد چاره بیندیشد، عیناً همین طریقه را از قول سیمیرغ به رسمی دستور میدهد که از تیرهای مخصوص چوب گز که بوسیله آب رز پروردۀ شده باشد تهیه و در جنگ با اسفندیار بطرف چشم او نشانه روی نماید تا موفق به از بین بردنش بشود.

تمام نکات ملناکوره از چند شعر ذیل مستفاد میگردد:

بزه کن گمانرا و این تیر گز
بدینگونه پرورده آب رز
ابر چشم او راست کن هردو دست
چنان، چوب گز را ره‌اکن زدست
زمانه برد راست آنرا بچشم
شود کور و بخت اند رآید بخشش

تعجب است مو قعیکه **فردوسی** از زبان سیمیرغ به رسمی دستور تهیه تیرهای میدهد، مانند آنکه موضوع بالیستیک^۱ خارجی تیر را در هوای کاملاً مطلع بوده و میدانسته

۱ - مقصود از بالیستیک مطالعه و تحصیل چگونگی سیر گلوه است، که آنچه در داخل اوله صورت میگیرد بنام بالیستیک داخلی و آنچه در هواست باسم بالیستیک خارجی موسوم نموده اند.

ـ که : برای آنکه تیر در خط سیرش مستقر مانده و با برد زیادی از نوک بهدف بخورد بایستی حرکت وضعی داشته باشد که برای تیرهای کمان بهترین طریقه تأمین حرکت وضعی ، همان قرار دادن چند پر عقب آن بوده است* و برای آنکه بر قوه نفوذ آن نیز بیفزاید پیکانی بودن آنرا هم دستور داده است چنانکه فرموده :

<p>ز سیمرغ روی هوا تیره دید فرود آمد آدمرغ گردن فراز نشست از بر ش مرغ فرمانرو همی آمد از باد او بوی مشک بمالید بر تارکش پر خویش سرش بر قر و تشن بر کاست تر تو این چوب را خوار مایه مدار <u>یکی نفر پیکان نگه کن کهن</u> نمودم ترا از گزندش نشان</p>	<p>همیراند تا پیش دریا رسید چو آمد بنزدیک دریا ، فراز گزی^۱ دید بر خاک ، سر بر هوا برستم نمود آنزمان زاه خشک بفرمود تا رفت رستم به پیش بدو گفت شاخی گزین راست تر بدین گز بود هوش اسفندیار باتش بر ، این چوب را راست کن سه پرو دو پیکان بدود در نشان</p>
<p>سلیح یلان جهان سر بسر بود بر تشن تیغ وزوین زبون همچنین در شرح جنگ رستم و اسفندیار که منجر بکشته شدن اسفندیار</p>	<p>جز این گز نباشد بدود کارگر که زرتشت خواندست بروی فسون میگردد طریقه غلبه بر ذره پوش را تأییداً تکرار نموده است :</p>

<p>بدانست کامد زمانش فراز که پیکانش را داده بود آبرز خداآوند را خواند اندر نهان فراینده دانش و فر و زور</p>	<p>چو بشنید رستم گو رزم ساز کمانها بزه کرد و آن تیر گز چو آن تیر گز ، راند اندر کمان همیگفت کای داور ماه و هور</p>
---	--

* - امروزه هم بگاوله سلاح بی خان (از قبیل بمب های سنگری و غیره) بوسیله قرار دادن بره هائی در عقب آنها حرکت وضعی میدهدند .

۱ - گز - درختی باشد که بیستر در کنارهای آب و رودخانه روید و باز این درخت را بعربي تهار ئا اطراف ، گویند که امر ارض جسم وزهر رطیلا را نافعست .

روان مرا، هم توان مرا
مگر سر بگرداند از کارزار
همی لاف مردی فروشد همی
تو ای آفرینشده ماه و قیو
که رستم همی دیرشد سوی جنگ
نشد سیر جانت ز تیرو کمان ؟
دل شیر و پیکان لهراسبی
چنان کز کمان سواران سوزد
بدانسان که سیمرغ فرموده بود
سیه شد جیهان پیش آن نامدار

بمرد آتش کینه چون بر فروخت
از او دور شد داشت و فرهی
بیفتاد چاچی کمانش ز دست
ز خون لعل شد خاک آورده گاد
که آوردي آن تخم زفته ^۱ بیار
بلند آسمان بر زمین بر زده
بخوردم، نزاییدم از نام و ننگ
بخفته بر این باره نامدار
نهادی سر خویش، بر پیش زین
نگون اند آمد ز پشت سپاه

همی بینی این پاک جان مرا
که هر چند کوشم که اسفندیار
تودانی که بیداد کوشد همی
بیادافره ^۲ این گناهی همی
چو خود کام ^۳ جنگی بدید آن درنگ
بدو گفت کای سگزی بد گمان
به بینی کنوں تیر گشتابی
یکی تیر بر ترگ رستم بزد
تیجه مقن گز اند کمان راند، زود
بزد راست بر چشم اسفندیار

بدونوک پیکان دوچشمی بد و خت

خم آورد بالای سرو سهی
نگونش سر شاه یزدان پرست
گرفتهش فش و یال اسب سیاه
چنین گفت رستم باسفندیار
قوآنی که گفتی که روئین قدم
من از تو سد و شست تیر خدنگ
بیک تیر بر گشته از کارزار
بخوردی یکی چوبه تیر گزین
همانگه سر نامبردار شاه

۱ - بادافره - معنی بادافراه (بروزن ماه در ماه) جزا و مكافات بدی را گویند .

۲ - خود کام - بروزن هنگام (با و او معدله) معنی خود رای و بکام خود بر آمده و خود سر باشد .

۳ - زفت - بضم اول معنی ستیزه خوی و ترشیروی و خشونت کننده باشد .

فصل پنجم

پیشدهستی یک جبهه مستحکم و سقوط آن بوسیله ایجاد رخنه

یکی از تجربیات جنگی که در طی مباربات متعدد ادوار قدیمه تا کنون تحصیل و قبول شده است و از طرفی اساساً رعایت اصل ضربت قوی ضعیف که شرح آن مفصل در دو باب قبل همین کتاب مطالعه شد مؤید آن میباشد عبارت از آنست که :

«عدد های مهاجم چنانکه در موقع اجرای عمل پیشدهستی بخط مقاومت متصل و شدیدی از دشمن مصادف شوند که حرکت آنان اجباراً متوقف گردد نبایستی باز با همان صورت بندی او لیه در پیشروی و حرکت خود سماحت بخروج دهنده، زیرا جز قبول تلفات زیاد نتیجه بدست نخواهد آورد و در چنین موقعی باید ضمن کشف و تعیین نقاط مختلفه جبهه، یک یا چند نقطه از قطعات مساعد را که نسبت بسایر نقاط ضعیف باشد انتخاب نموده سپس با بکار بردن فشارهای سخت بنقاط انتخابی، رخنه در جبهه دشمن تولید نموده، بعد بوسیله استفاده از آن رخنه و وسعت دادن از طریق، سایر مواضع را سقوط داده تسخیر نمایند. »

فردوسی مفهوم تمام مطالب مذکوره فوق را ضمن بیان داستان پناه گرفتن افراسیاب در گزینگه بهشت بیان فرموده و موقعیت که افراسیاب از کیهان و شکست یافته و بقلعه مزبور پناهند شده سپس با تقویت و آرایش آنوضع، حالت درنگی اتخاذ نموده است تا از طرف فغفور چین عده ای بکمل اورسیده مبادرت بحمله نماید. در مقابل، کیهان و چون از این وضعیت و اندیشه افراسیاب آگاه میگردد (زیرا اورا مرتبأ تعاقب مینموده) تصمیم میگیرد که قبل از رسیدن قوای امدادی

افراسیاب



فُغْفُورْ چین بِكَمَكْ افراسياب او را مضمحل و معده
سازد و برای اين منظور چون قلعه گنگ هم فوق العاده
محکم و کاملا از لحاظ جنگی آراسته شده بود بفکر ایجاد
رخنه افتاده و با نيرنگ مخصوصی موفق بایجاد رخنه و
با نتيجه سقوط آن قلعه میشود که هنوز هم میتوان ادعا نمود
آن نيرنگ کهنه نشده و در باره قلاع بسیار بلند و ضخیمی
که سلاح ناریه فعلی نیز از تخریب آن عاجز میباشد کاملا
عملی بنظر میرسد. اینک از نقطه نظر اهمیت آن نيرنگ ذیلا
بدرج تمام شرح تسخیر آن قلعه مبادرت میگردد :

قصصت اول

تصمیم افراسياب برای زناه گرفتن بقلعه گنگ ، که از ابیهشت گنگ
و گنگ دز هم مینامیده اند .

چو فز دیك شهر آمد افراسياب بدان بد ، که رستم بود سیر خواب
گنوں من شبیخون کنم برسرش بر آریم گرد از دل اشکرش
افراسياب تصمیم داشته که بوسیله يك شبیخون بقوای ایران که در تعاقب او
بودند يك حمله متقابلہ اجرا نماید ، اما :

بتاریکی اnder ، طلايه بدلید	بدشت اندر ، آواز اسبان شنید
فروماند از کار رستم شگفت	همیراند و اندیشه اندر گرفت
همی کوفته لشکر و ریخته	بشورین روان اندر آویخته
<u>به پیش اندر و رسنم تیز چنگ</u>	پس پشت شاه و سواران جنگ

علوم میشود در موقعی که کیخسرو و افراسياب را تعاقب مینموده رستم هم ا
راه دیگر خط رجعت اورا بریده بوده است . افراسياب در چین موقعی کاملا مستأصل
و حیران شده ، برای رهائی از این وضعیت شورائی از فرماندهان تشکیل میدهد
کسیرا که نزدیک بدپیش خواند وز اندیشه دل فراوان براند

بیشستی بیک جبهه مستحکم

بپرسید کاین را چه بینید روی
چنین گفت با نامور، نامجوی
که بیهشت گنگ آنچه هم گنج شاه
چه بایست اکنون چنین رفع راه؟
درشورای مزبور یکی از سرداران توجه به گنگ دژ را با توصیفاتی که از
استحکام آن میکند به افراسیاب پیشنهاد نموده و تصویب میگردد.

همانها که چار است پنهانی او
تر اگنج و بد خواه را، رفع راه
نبیند کسی آن بلندی بخواب
بزرگی و فرمان و تخت و سپاه
همه جای شادی و آرام و کام
بیالا و پنهانی، پرتاب قیر
بیهشتی بر آورده زیاد بوم
جهان بین بینند که برداشت کیست
بفرجام گیتی نماند بکس

زمین هشت فرسنگ بالای او
زن و گودک و مردو چندین سپاه
بر آن باره دژ نپرد عقاب
خورش هست و ایوان و گنج و کلاه
همان بوم کورا بیهشت است نام
بهر گوشاهی چشم و آبگیر
همی مودل آورده از هندو روم
همان که زان باره فرسنگ بیست
ترا زین جهان بهر چنگست و بس

طبق اشعار فوق از لحاظ درنگی قلعه مزبور کاملاً آمده و با آن ارتفاع و
خدمات فوق العاده و نیز وجود وسائل زندگی در داخل آن سقوط آن تقریباً نیز
ممکن بنظر میرسیده است.

ثنتیه هشت روز

استقرار افراسیاب در قلعه گنگ و اتخاذ آرایش درنگی
خوش آمدش و اینش داشت روز گار
آبا آلت لشکر و ساز جنگ
بدستی ندید اندر آن خارسان
بر آورده شاه فرمانرو
سپه را درم داد و دینار داد
نگهبان هر لشکری مهمتری
نگهبان بروز و بشب پاسبان

چو بشنید گفتاب ها شهریار
بیامد دلی شاد بیهشت گنگ
همی گشت بر گرد آن شارسان
یکی کاخ بودش سراندر هوا
با یوان فرود آمد و بار داد
فرستاد بر هر سوئی لشکری
بهر جای بر باره شد دیده بان

رد و موبدش بود بر دست راست
یکی نامه سوی فغفور چین
چنین گفت: «کازگردش روزگار
بپروردم او را که بایست کشت
چو فغفور چین گر باید رواست
و گر خود نیاید فرستد سپاه
فرستاده از پیش افراصیاب
سرافراز فغفور بنواختش
چنان چون بود راه و آئین شاه
وزان سو بگنج اند افراصیاب
بدیوار عراده بر پای کرد
بفرمود تا سنتهای گران
بسی کاردانان رومی بخواند
بر آورد بیدار دل جاثلیق
کمانهای چرخ و سپرهای گرگ
گروهی ز آهنگران رفیجه کرد
بیستهند بر نیزه های دراز
بدان چنگ تیز، اند ایختی
بهر کار با هر کسی داد کرد
همان خودو شمشیر و برگستوان
بیخشید بر لشکرش بیشهار
طبق اشعار فوق افراصیاب برای اتخاذ حات درنگی کایه وسائل موجود
آن زمان را برای حفظ واستحکام آن قلعه بکار برد از قبیل:
الف - تقسیم و آرایش قوا در نقاط لازمه.

ب - استقرار توپخانه (عراده و منجنيق) و مسلسل آن زمان (کمان چرخ) در برجها
ج - تعبیه وسائل دفاع فرعی در بالای دیوار قلعه (آهنهای نولک تیز)، که با خواصر

ییشدستی به یک جبهه مستحکم

قبلی آن قلعه (ارتفاع و استحکام بسیار زیاد آن) از هر جهت افراسیاب را
فارغ البال نموده و با اندیشه آسوده قبول جشن و شادمانی را با اجازه میدهد:

خود و نامداران خسرو پرست
بشادی بدرگاه شدی انجمن
سرود و لب ترک و هی خواستی
از امروز و فردا نیامدش یاد
سزد گر نداری نباشی دزم
که داند که فردا دل افروز کیست؟

چو آسوده شد زان، بشادی نشست
پریچهره هر روز صد چنگ زن
شب و روز چون هجلس آراستی
همیداد هر روز گذجی بیاد
اگر بودنی بود دل را بغم
دو هفتنه بر آنگونه، شادان بزیست

ذیجهت سوم

رسیدن کی خسرو در مقابل چنگ دژ

شندید آن غونای و آوای چنگ
بماند اندران گردش روزگار
سپهر دلارای بر پای دید
نه از بھر پیکار پتیاره^۱ کرد
زما، در چنین باره اندر گریخت
سزد گر به بینی بروشن روان
ز خوبی و پیروزی اندر نبرد
به تنی و کزی و نابخردی
بدینسان برآسوده از کارزار
به پیری رسیده، کذون بدتر است
نباید که شب خفته هانم سه پاس
همو آفرینده هور و ماه»

سوم هفتنه کی خسرو آمد بگنگ
بخندید و برگشت گرد حصار
شگفت آمدش کانچنان جای دید
چنین گفت: کان کو چنین باره کرد
که خون سر شاه ایران بریخت
بر ستم چنین گفت: «کای بیهلوان
که با ما جهاندار یزدان چه کرد
بدیرا کجا نام بد بر بدی
گریزان شد از دست ما، در حصار
بدی کو بدان جهان را سراست
بدین گر بدارم زیزدان سپاس
ازویست پیروزی و دستگاه

۱ - پتیاره بروزن همواره، معنی آفت و بلا وزشت و مهیب و ناز بیا باشد و معنی مکنون و مخزون
هم هست، خجلت و شرمند گی را نیز گویند و معنی شدت و سختی هم آمده است، مکروحیه
و فرب و دغارا نیز گفته اند، آشوب و شور و غوغای را هم میگویند.

ز پیکار لشکر بی اندوه بود
که روشن شدی مرد رازو، روان
بهر سوی دز، پهاوانی بیای
بن نیزه و قبة بارگاه چه
ز لشکر زمین دست برسر گرفت
زشاه جهاندار لشکر بخواست
درفش دلفروز با بوق و کوس
سوم پور گودرز بگزید جای
زمین گشتیکسر، پراز جنگ و جو
زبس ناله کوس و شیبور و نای
بدرید پیراهن مشک رنگ
بیامد بگردید گرد سپاه
که: «ای نامور مهتر انجمان
نه بینند جهان نیز هر گز بخواب
به بیند سو تیغ یزدان پرست
بیاید، که هستش چنین دستگاه
نه از کین و از کامکاری دهنده
بخواند، بر او بر، بگیریم راه
همه سنگ و خاکش برود آوریم
همان روز رنج اند رام گشت
ز پیکار و کینش فرسد سپاد

زیکسوی آن شارسان کوه بود
بروی دگر رود و آب روان
کشیدند بر دشت پرده سرای
فروشد بماهی و بر شد بهام
زمین هفت فرسنگ لشکر گرفت
سر اپرده زد رستم از دست راست
بچپ بر، فریز کاووس و طوس
پر فتند و بستند پرده سرای
شب آمد، زهر سو برآمد خوش
زمین را همی دل برآمد زجای
چو خورشید برد اشت از چرخ رنگ
نشست از بر اسب شیرنگ، شاه
چنین گفت با رستم پیلن
چنین دارم امید کافر اسیاب
اگر کشته، گرزند، آید بدست
بر آنم که، او را زهر سو سپاه
بترسند، وز ترس یاری دهنده
بکوشیم تا پیش از آن، کوس پیاه
همه باره دز فرود آوریم
سپه را کنون روز سختی گذشت
چو دشمن بدیوار گیرد پناه

شکسته دلست او براین شارسان
چو گفتار کاووس یاد آوریم
چنین گفت کاین کینه باشاخ و فرد
بسان درختی بود تازه برگ

*- در این بیت فردوسی صنعت اغراق عام بدیع را بعد اعای رسانیده است.

پدر بِر پسر بگذراند بدست چنین تا شود سال، سدبار شست
 پدر بگذرد، کین بهاند بجای پسر باشد آن در درا رهنمای»
 طبق اشعار فوق، کیخسرو پس از مشاهده وضعیت گنج دز و گذراندن یک رشته تیغات جنگی از مخلیه خود در باره آن و یان چگونگی و بحث کلی آن برای رستم و سایر سران سپاه، بالاخره تصمیم به پیش‌دستی سریعی میگیرد که قبل از رسیدن قوای کمکی دشمن، گنج دزرا اشغال کند، ضمناً با اینکه مطابق اشعاری که پس از قسمت فوق درج شده (بواسطه اختصار از درج آنها در این کتاب خود داری میشود) افراسیاب یکنفر نزد کیخسرو فرستاده تقاضای صلح میکند، معهذا کیخسرو و که از حیله‌های افراسیاب و خبیث طبیعت او مطلع بوده و قعی بآن مذاکرات نگذارد، طبق شرحی که ذیلاً می‌آید آرایش جنگی لازمه اتخاذ و شروع بعمل میکند.

تشیوه چهارم

تیوه واجرای حمله کیخسرو بگنج دز و امکان پذیر نهودن آن بو سیله ایجاد رخنه شه نامبردار نیکی گمان نشست از بر زین، سپیده دمان بیامد بگردید گرد حصار نگه کرد تا چون بود کارزار طبق این اشعار، کیخسرو و اکتشافی را که هر فرمانده باید شخصاً از وضعیت زمین بعمل آورد، معمول داشته سپس بطریق ذیل دستور آرایش قوارا میدهد:

بر ستم بفرمود تا همچو کوه بیامد بیکسوی دز، با گروه سه دیگر، چو گودرز فرخنده رای ابا بیل و کوس و نبرده سوار بکرد و بیامد سوی تخت، باز نیزگی که کیخسرو برای ایجاد رخنه در این قلعه بکار برده شامل قسمتهای متعدد و بی نهایت جالب توجه و بشرح ذیل بوده است:

۱ - ایجاد خندق‌های عمیق (بگودی دونیزه) برای حفظ قوا از غافل‌گیری.

بلشکر بفرمود پس شهربیار یکی کنده کردن بگرد حصار بد انکار هر کس که داها بدنده چه رزم آزموده زهر سوگوان

همه گرد آن شارسان چون نوند
بگشتد و جستند هر گونه بند
دو فیزه ببالا یکی کنده کرد
بدان ، تا شب تیره بی آخرت

۲ - استقرار توپخانه و مسلسل در چهار طرف قلعه ، که بالای دیوارهای آن
روانه گشته تا اگر کسی از بالای دیوار بخواهد سر بلند کند بر سرش بکویند :

نهاد از برش هر سوئی جاتلیق	دو سد باره عراده و منجنيق
ز دیواردز ، چون سر بد گمان	دو سد چرخ بر هر دری با کمان
چو زاله همی کوفتی بر سرش	پدید آمدی ، منجنيق از برش
ابا چرخها تنگ بسته میان	پس منجنيق اندرون رومیان

۳ - ایجاد نقب در زیر قسمتی از دیوار قلعه و بر پای داشتن آن قسمت از دیوار
بوسیله ستونهای چوبی که بواسطه پیل بآنجا حمل شده بود و پاشیدن فقط سیاه بر
ستونهای چوبی مذکور :

کشیدن ستونها به پیش حصار	دو سد پیل فرمود پس شهریار
بکنده نهادند زیرش ستون	یکی کندهای زیر باره درون
بر آن گونه فرمود نیر نگ ، شاه	پرا کنده بر چوب ، فقط سیاه
بدان چوبها بر گرفته بپای	بدان چاره آن باره مانده بجای
رخ سر کشان بود همه چون زریر ^۱	بیکسو بر ، از منجنيق و ز تیر
زبر ، گرزهای گران کوه کوب	بزیر اندرون آتش و فقط چوب
چنان چون بود ساز جنگ حصار	بهر چار سو ساخته کارزار

۴ - نیاش کی خسرو به پیش یزدان و بعد اختصاص چند اشکر برای نقاط
مهم منظور وامر با فروختن ستونهای چوبی که بنفط سیاه آلوده و قسمتی از دیوار قلعه
روی آنها قرار گرفته بود :

۱ - زریر در اینجا معنی گیاه زردی است که جامه بدان رنگ کنند و آنرا اسپر ک نیز
گویند و بعضی گویند بر گ زرد چوبه است ، بر قان را نیز گویند .

بیشستی به یک جبهه مستحکم

چو این کرد هشد ، شهریار زمین
بیامد به پیش جهان آفرین
ابا کرد گار جهان ، گفت راز
همیخواند بر کرد گار آفرین
بهر سختی یار مندی ز قست
مگر دان از این جایگه پای من
مرادار ، شادان دل و نیکبخت
بچوشن پیوشید ، روشن برش
بجنگ اندر آمد بکردار دود
بجنگ اندر آید گران لشکری
زبرشان همی سنگ ، بر سر زدن
شده روی خورشید تابان کبود
زمین نیلگون شد ، هوا لاجورد
این اعمال عیناً منزله آتشهای تهیه میباشد که امروزه قبل از اجرای حمله

صورت میگیرد .

درخشیدن تیغ و گرز گران
ز باریدن تیر و گرد سپاه
کجا چشم روشن ، جهانرا ندید
۵ - سوختن ستنهای چوبی و نگونساری قسمتی از دیوار قلعه و تولید رخنه و

خروشیدن بیل و بانگ سران
تو گفتی برآویخت با هور ماه
بر آنگونه گشت آسمان نایدید
استفاده از آن با آرایش مخصوص .

بفرمان بزدان ، چوهیز م بسوخت
بکردار کوه ، اندر آمد ز جای
نگون اندر آمد بکردار شیر
بدامن در آید سرشن ناگهان
به پیروزی لشکر شهریار
قوای ایران موقع هجوم برخنه هورا میکشیدند که رو جهادمن را خراب کنند.
سوی رخنه دژ نهادند روی بیامد دمان رستم جنگجوی

هجوم قشنگ ایران به گستاخ دش با استفاده از زرهی حاصه



بیشستی به یک جبهه مستحکم

۶ - اقدامات افراسیاب برای مسدود نمودن رخنه :

خبر شد همانگه با افراسیاب
پس افراسیاب اندرآمد چو گرد
که با باره دز شهار را چکار؟

زیبهر برو بوم و فرزند خویش
بیندید با یکدگر دامنا
ز تر کان سپاهی بکردار کوه
بکردار شیران بر آویختند
سواران تر کان بکردار بید
بر ستم بفرمود پس شهریار
به پیش اندر آرد بر آن رخنه گاه
ابا ترکش و نیرو تیغ و سپر
سواران جنگی نگهدارشان
سوار و پیاده زهر دو گروه
برخنه در آورد یکسر سپاه
بیاره بر آمد بکردار گرد

کجا باره شارسان شد خراب
بجهن و بگرسیوز آواز گرد
سپه را ز شهیور باید حصار
همان از پی گنج و پیوند خویش
همانید بد خواه پیرامن
بشد سوی رخنه گروهها گروه
خروش از دو رویه برانگیختند
نوان گشته وز بوم و بر، نا امید
پیاده هر آنکس که بد نیزه دار
همیدون پیاده همه گینه خواه
دو دسته پیاده پس نیزه ور
بدانگه که شد سخت پیکارشان
بجنگ اندر آمد بکردار کوه
چوشیر ژیان رستم کینه خواه
درفش سپه را نگونسار گرد

طبق شرح فوق گنگ دز بوسیله قوای ایران تسخیر، بیرق سیاه افراسیاب
نگونسار و چنانکه ذيلا می‌اید بیرق بنفس شیرنشان ایران بجای آن افراشته شد،
سپاهیان فاتح به پیروزی شاهنشاه عظیم الشأن ایران هورا کشیدند:

نشیان سپید آر ایران بنفشن،
بن آن باره دز شیر پیکر درخش،
راد پیروزی شاد ایران سپاه
بن اهد خرمشیدن از رزمگار

خاتمه

با این مختصر شرح و بحثی که در باره قسمتی از آثار گرانبهای خداوند چنگ سپیچه بد فردوسی طویل بعمل آمد، تصور میکنم هیچکس تواند این مطلب را انکار نماید که: «زبان و قلم قادر نیستند يك قطره از دریای بیکران تقدیر شایسته و باسته را با این مرد بزرگ ازو نابغه عظیم الشأن ابراز و عرضه داشته دین واقعی را نسبت با او ادانما یند» زیرا در همین مختصر بانبات رسید که در د قرن قبل این خداوند چنگ، این نابغه بی نظیر و بالآخره این مرد بهمام معنو کامل که مخصوصاً قسمت اعظم افکار خود را باعمال چنگی متوجه کرده است طلو نموده، آنچه اصول، قانون، دستور و قاعدة اساسی بوده است بساده تریه عبارت و با شیرین ترین وضعی بیان فرموده که اگر يك قوه ادراک سالم با فکه پذیر نده ای از آن استفاده نماید محتاج بهیچگونه تحقیق و تفحص در کتب دیگر راجع بآنچه که او فرموده نخواهد شد.

همچنین ثابت گردید که گفتار استادان معروف چنگ دنیا که فعل در افواه کتب چنگی رواج یافته هیچکدام با مراجعة به شاهنامه برای ما (ملت ایران) تازگی نداشته نو و بی نظیر بنظر نمیرسد، حتی غالب قسمتها ایران که فرمادهان بزرگ فقط گفته یا آرزو نموده و یا بالآخره توصیه کرده اند خداوند چنگ سپیچه بد فردوسی ما خیلی پیشتر از آنها اساساً عمل کرده است، مثل از آنجمله که میگویند ناپلهون در سال ۱۸۱۳ پس از اطلاع از شکست مارشال نی در (دنویتس) خمن صحبت با ژنرالهای خود از سختی و اشکال فن چنگ شرحی اظهار داش و اینطور خاتمه میدهد: «اگر فرصتی پیدا کنیم کتابی در این موضوع مینویس و اصول فن چنگ را بطوری واضح تشویح میکنم که هر نظامی بفهم

و بعدها بتوانند جنگ را مانند سایر علوم تعلیم گیرند « انصاف میخواهم آیا این آرزوی ناپلئون را فردوسی در هشت قرن قبل از او عمل نکرده بود؟ اصول فن جنگی را که فردوسی با این شیوه ابداعی خود نوشته برای سرباز که سهل است برای چریک و رعایای عامی مملکت هم فهم آن بسیار آسان و محتاج بهیچ توضیح دیگری نیست چنانکه، غالباً عشاير سابق ما از آن استفاده نموده و بطوریکه در ابتدای همین کتاب ذکر شد در محاربات عصر اخیر هم بنحو اکمل از آن تاییج مفیده عاید داشته اند.

و نیز درخصوص آنکه همین ناپلئون گفته است: « پسر من غالباً باید تاریخ را بخواند و در مطالب آن غور نماید، چه یگانه فلسفه حقيقة در تاریخ است. باید وقایع جنگهای سرداران بزرگ را مرور کند و در آنها تعمق نماید. اینست تنها راه آموختن جنگ و اینست یگانه وسیله سردار بزرگ شدن و کشف اسرار فن جنگ» باز انصاف میخواهم آیا ناپلئون که اینقدر توجه او به تاریخ معروف و طبق کلماتیکه فوقاً مذکور افتاد تا این حد علاقه مند بقراءت تاریخ بوده و برای سردار بزرگ شدن پسرش توصیه کرده است، کدام تاریخ جنگ را بر شته تحریر در آورده که بتواند با یک قسم مختصر از تاریخهای که فردوسی بنظم آورده برای بیان نموده یک هزار آن، بخواند فکر جنگی بدهد؟!

در صورتیکه فردوسی تاریخ چهار سلسله از سلاطین اولیه ایران: «پیشدادیان کیمان .. اشکانیان و ساسانیان» را بنظم آورده که شامل شرح احوال و دقایق عملیات جنگی بالغ بر پنجاه پادشاه و عدد زیادی از پهلوانان و دانشمندان معروف معاصر آنها میباشد. چنانکه خود فردوسی هم فرموده است:

بدین نامه شهریاران بیش بزرگان و جنگی سواران بیش همه بزم و رزمست و رای و سخن گذشته بسی کارهای کهن فعلان کاری نداریم بنکات مهمه دیگری که از شاهنامه استفاده میشود، از قبیل:

احیاء ملیت و زبان و عظمت دیرینه ایران و یا بنکات مذهبی ، فلسفی ، حکمتی » طبی و معرفة الروحی او که یک قرائت دقیق برما آشکار میکند که کمتر نکته ممکن است بنظر برسد که این مرد بزرگ بدان توجه نداشته یا لااقل گوشش بآن نزدش باشد ، حتی قیافه شناسی و آئین مهمانداری که ذکر این دو قسمت شاید در کتابی که یک مرد جنگی بنظام آورده باشد خیلی دور و بی اهمیت بنظر برسد ولی این نابغه عظیم الشأن از آنها هم فروگذار نکرده بطوریکه راجع بقسمت اول (قیافه شناسی) دارندگان بینی کج و چشمهای خواهید را دشمن ایزد معرفی فرموده است :

همان کژه بینی و خوابیده چشم دل آکنده دارد تو گوئی بخشش
بلدیده به بینی مر او را بد است که او درجهان دشمن ایزد است
و باز در جای دیگر کسانی را که بد ریخت و بینی کج و زرد رو و کوتاه قد
که دارای چشمهای سبز و کج و دندان بزرگ باشند ترسو ، پست ، کینه ور ،
دروغگو و بد جنس معرفی میفرماید :
تی زشت و بینی کژو روی زرد
بد اندیش و کوتاه و دل پر زدرد
براه اندرون کژ رو دههم چو گرگ
همان بد دل و سفله و بیفروغ
بد اندیش و کوتاه و دل پر زدرد
براه اندرون کژ رو دههم چو گرگ
سرش پر زکین و زبان پر دروغ
بالعکس در جای دیگر اشخاص بلند بالا و قوی البینه را که دارای موی مشگی
و بینی بزرگ و سیه چرده باشند پهلوان و دلیر و شخص بزرگ معرفی میفرماید :
بیالا دراز و باندام خشگ
بگردد سرش جعدموئی چومشگ
قوی است خوانها و بینی بزرگ
سیه چرده ، گردی دلیر و سترگ
و در قسمت آئین مهمانداری مختصراً دستور جامع و کاملی را در دو بیت
بیان فرموده :

خورش باید از میزبان گونه گون
ذکفهش کزین کم خور و زان فزوون
اگرچه بود میزبان مهر بان
بیشگی نه خوب آید از میزبان
و بالاخره همانطور که در ابتدای این کتاب ذکر شد عملاً وظیفه حقیقی و

واقعی بزرگترین فرماندهان نظامی دنیا را انجام داده ، مثلاً مطلبی را که مارشال فن در گولتز فرمانده معروف آلمانی که یکی از سرداران مشهور جنگ بین الملل (۱۸ - ۱۹۱۴) میباشد در این قرن بیان نموده ، فردوسی در حدود ده قرن قبل از او شخصاً عمل نموده است ، زیرا فن در گولتز فقط گفته :

« آنکسیکه راجع بتاکتیک و استراتژی چیز مینویسد باید خود را وادار کنند که یک تاکتیک و استراتژی ملی بنویسد یعنی طرف استفاده ملتی باشد که برای آن نوشته شده است . » در صورتیکه فردوسی کاملاً این مقصود را عملی نموده است .

اگرچه شیوه کارزار (تاکتیک و استراتژی) فردوسی میتواند طرف استفاده تمام ملل واقع گردد (چنانکه واقع شده است) ولی بدینهی است آنطوریکه اهالی این سرزین که بنسخ فکری خودشان مطلبی را می بینند از آن استفاده خواهند نمود ، ممکنست سایرین با ترجمه آن توانند بهمان اندازه نتیجه عاید دارند و خوبیختانه نظری را که فردوسی در نهضد و پیجاه و سه سال قبل با تمام رسانیده هنوز کاملاً مفهوم و آنقدرها محتاج به مراجعت بکتاب لغت نیست ، در صورتیکه اگر کتب سایر ملل را که در زمان خود فردوسی نوشته شده است تحت مطالعه در آوریم تصور نمیکنم محققین و مطلعین خودشان هم بتوانند مطالب آنرا بسهولت درک کنند و این هم یکی از شاهکارهای فردوسی و هلت ایران میباشد .

بنابراین مراتب مذکوره اکنون که این مختصر ، یعنی جلد اول کتاب گرد آورده خود را با تمام مرسانم بنام قدر دانی از عظمت نوع نظامی خداوند جنگ سپاهبد فردوسی طویل یشنهدات ذیل را تقدیم نموده انجام آنها را تا موقعیکه بتقدیم مجلدات بعدی همین کتاب (که در همین زمینه تنظیم شده و شامل نکات دقیق دیگر شیوه کارزار میباشد) موفق شوم از پیشگاه شاهنشاه معظم ایران اعلیحضرت اقدس رضا شاه پهلوی ارواحنا فداء استدعا مینماید :

۱ - همانصوریکه برای این کتاب اسم گذارده شده از این بعد فردوسی را

فرماندهی سپهبد فردوسی

در همه جا بنام سپهبد فردوسی بنامند زیرا کاملاً ثابت شد که حقاً یکی از بزرگترین فرماندهان نظامی بوده و از هر حیث شایسته این مقام ارجمند سپاهیگری میباشد

۲- در قشون شاهنشاهی از هر صفت یک فوج بنام فردوسی موسوم و نامیده شود

۳- تحت نظر متخصصین فن، سینماهای مختلف از داستانهای شاهنامه تهیا شود، همچنین قطعات تئاتری که شامل نصایح و دستورات فردوسی باشد تدوین و در معرض نمایش بگذارند (زیرا این دو قسمت یعنی سینما و تئاتر فعلاً جزو بهترین مدارس بشمار میروند که توسط آنها میتوان نکات مهمی را بجامعه تعلیم داد)

۴- تحت نظر انجمن صلاحیت داری شاهنامه دقیقاً مطابعه و از روی آن مقرراتی برای مراسم نظامی وغیره اقتباس و عملی شود که بی نهایت جالب توجه بوده، بعلاوه عظمت کشور را باستانی ایران را در خاطر علاقه مندان باین آب و خاک بخوبی بیشتر و بیشتر مجسم سازد.

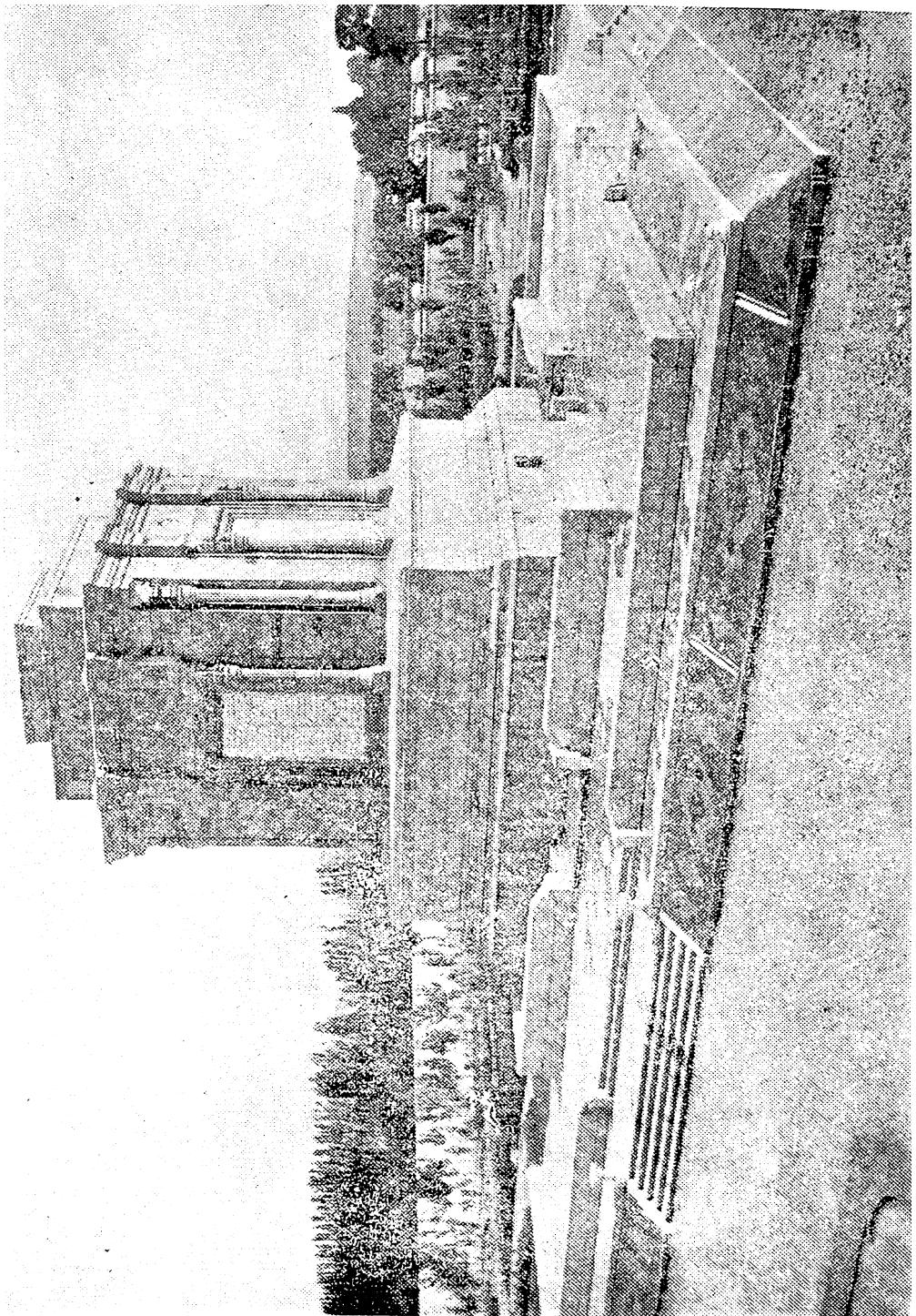
۵- همچنین اغلب اصطلاحات فعلی (اعم از نظامی یا غیر نظامی) که لغات اجنبی بوده و در شاهنامه شیرین تر و صحیح تر آن پارسی سره موجود است تعویض و به هماد ترتیبی که در این کتاب پیروی شده است اصطلاحات پارسی مذکوره رواج یابد از قبیل

کلمه پیشنهادی	کلمه معمول	کلمه پیشنهادی	کلمه معمول
کنده	خندق و سنگر	شیوه کارزار	ناکتیک
خسک	سیم خار دار	دودزه ر	گاز جنگی
نگهبان	کشیکچی	قیر چرخ	مسلسل
فرستاده	امر بر	آگهی	راپرت
درنگ	دفاع	پیشنهاد سنتی	عرض
گیتی ذمہ	نقشه جغرافیائی	کار آگه	مأمور کسب اطلاع
تاخت	حمله	فیر نگ	تدبیر متوجه
پسون	شامگاه	پنگاه	صبحگاه
انوشه باد	سلامت باد	آفرین	خیلی خوب

- ۶- اشعاری که شامل صایح رزمی باشد از **شاها نامه** انتخاب و در استراحتگاه افراد نظامی نصب گردد ضمناً افراد را بحفظ نمودن آنها و ادار کنند.
 - ۷- تدریس همین کتاب (که ازلحاظ نظامی مختصر شده **شاها نامه** میباشد) در دیروستانها، که باینو سیله افراد نجیب و غیر تمدن ایران تاموقع دخول بخدمت مقدس سربازی از روحیه لازمه جهت خدمت نظامی بهره کافی بدست آورده این وظیفه بر افتخار را با سرشاری تمام استقبال نمایند.
 - ۸- بوسیله نقاشان ماهر تابلوهای مختلف مناسب از داستانهای **شاها نامه** ایجاد و بعض کارت پستالهای رایج فعلی در دسترس عموم قرار دهند.
 - ۹- نظر بتائیر فوق العاده کلام **فردو سی**، مقرر گردد در موقع ساختن سرودهای ملی و نظامی **شاها نامه** مراجعه و از اشعار آن استفاده نمایند ضمناً بسرودی که در بیان همین کتاب درج و از **شاها نامه** استخراج گردیده است رسمیت داده شود.
- در خاتمه با درود بر روان پاک سپهبد **فردو سی طو سی** گفتار خود را در این جلد با اشعار همان بزرگوار (که بنظور مخاطب ساختن او مختصر تحریفی در آنها بعمل آمده است) ختم نموده توفيق در انجام مجلدات بعدی همین کتاب را آرزو مینمایم :

عجم زنده کردنی بدنی پارسی
ازین بیش تخم سخن کس نکشت
که از باد و باران نیابد گزند
سخن جمله در شیوه کار زار
زگردان جنگی ، گه رزم و لاف
شد از گفت تو نامشان زنده باز
نماید همیشه به تو آفرین
خردپیش جان تو جوشن گناد
نهیزی بگیشی که تو زنده ای

بسی رنج بردنی در آن سال سی
جهان کرده از سخن چون بیهشت
پی افکنندی از نظام کاخی بلند
زاییات غرا دوره ، سی هزار
ز مردان نامی بروز مصاف
همه مرده از روزگار دراز
هر آنکس که دارد هش و رای و دین
روان تو دارند در روشن گناد



فرهنگ نامه ایشکه در این کتاب بیدا میشود

(اشخاص .. سلسله ها .. ممالک .. شهر ها .. نقاط طبیعی)

نمرات صفحاتی که اسمی مذکوره در آنها مندرج است پس از شرح هر یک در زیر

آن نگاشته میشود.

اخواست: یکی از سرداران تورانی که در جنگ دوازده رخ بدست زنگه شاوران کشته

اسپنیوی : نام کنیز لشتر او داماد اور اسیا ب است که گویند بسیار جمیلہ بوده و جون تزاو در جنگ کریخت بتصرف بیزن در آمد. ۱۳۳،
اسپندیار (اسپنندیار) نام پسر گشتناسب بوده که اورا روئین تن می گفتند که تیر بر بدنش کار گر نبود ولی عاقبت در جنگ بار ستم بواسطه اصابت تیر بر جسمش کور و مقتوں گردید.

اردشیور : پسر بابک سرمساسه شهریار از
ساسانی است. این پادشاه بالاردوان چهارم (آخربن
پادشاه اشکانی) جنگید و در سنّة ۲۲۶ میلادی او
را کشته و دولت اشکانی را منقرض ساخته دولت
عظیمی تشکیل داد که مایعظتم و افتخار ایرانیان و
نظیر دولت هخامنشی است . در مدت سلطنت
۱۰ ساله خود بترویج دیانت زردشتی پرداخته
آداب و رسوم ایرانی را که در دوره اشکانی
مقروک شده بود رونق تازه بخشید . یا بیخت او ابتدا
شهر استخر فارس و بعد ییسفون (کنار دجله)
بود . بازمیان جنگیده امیراطور روم را شکست
داده بر ارمنستان مستولی گردید ، ۵۸، ۷۷، ۱۲۷،
۱۵۹، ۱۶۱، ۴۳۰، ۴۶۱

ارز فگ: نام یکی از مبارزین تورانی است که در جنگ با ایرانیان بدست طوس مغلوب گردید.

آرَش : بهلوان ایرانی و در لشکر منوجهر بوده که در صفت تیر اندازی عدیل و نظیر نداشته است .

آرشیدوک شارل: (۱۷۷۱-۱۸۴۷م) سومین فرزند لئوبولد دوم و یکی از بهترین سرداران قشون اطریش است و در جنگها نیکه بر علیه جمهوری و امیراطوری فرانسه کردند شر کت داشته ولی در زوریخ وواگرام بوسیله ماسنا از ناپلئون شکست نافت، ۳۶، ۶۰.

ارجاسب: نیبره افراسیاب است که در روئین دز مسکن داشت . چندین پسر گشتناسب را در جنگ کشته بود. همچنین لهر اسب یدر گشتناسب را که ترک یادشاهی کرده و در بلخ بعثات مشغول بود بقتل در آورد ولی عاقبت بدست اسفندیار

مقتول گردید ، ۶۰۵۵۰۵۰۲۴۰۵۲۴۳۹۰۲۳۶۲۲ ، ۱۲۱۱۱۲۰۱۱۱۸۶۱ ۱۳۶۹۴۴۷۶۰۷۰۶۶
۱۳۲۶۱۳۱۱۳۰۱۱۲۷۶۱۲۶۱۲۳۱۲۲
۲۱۹۰۲۱۸۰۲۰۲۰۱۱۱۹۹۰۱۰۰۱۱۴۹
۲۶۲۰۲۶۱۱۲۶۰۰۲۳۵۰۲۳۲۰۲۲۱۱۲۲۱
۲۷۲۰۲۷۱۱۲۷۰۰۲۶۹۰۲۶۸۰۲۶۷۰۲۶۶
۰۲۷۶

اکوان : نام دیوی بوده است که رسم را
بدریا انداخت و بالاخره هم بدست رستم کشته شد.
(فردوسي اورا بزبان پهلوی گوان خوانده
است) ۱۶ .

الاذان : نام ولایتی است از ترکستان که
آنرا اران والان نیز گویند، ۰۱۲۲

آلهمان : یکی از ممالک اروپای غربی که
قسمت شمال آن مسطح و جلاکه و قسمت جنوب
آن هرتفعم و کوهستانی است.

آب و هوای آن بواسطه دوری از اقیانوس
اطلس باعتدال آب و هوای انگلیس و فرانسه نیست.
تاختنم جنگ بین المللی حکومت آن امیر اطروری
و پس از جنگ جمهوری شد ، ۰۰۸۱۲۴۱۰۷
۰۰۹

آمون : رودی است که در میان خوارزم
گذرد و میان خراسان و ترکستان واقع است، ۰۵۴

آموی : نام شهریست بر کنار جیحون و
جیحون منسوب بان شهر است ، ۰۲۶۲

اندرز نامه : شامل نصایح گرانبهائیست
که بارادشیر منسوب و آئین جهانداری و رعیت
بروری در آن مندرج است ، ۰۲۵۳

اندریمان : نام یکی از مبارزان تورانیست
که در جنگ دوازده رخ به دست گرگین میلاد
کشته شد ، ۰۱۹۱۱۱۰، ۰۷۰

اندیس : نام ناحیه ایست در اسیانیا و قریب
هفتصد سال در تصرف مسلمین بوده و یکی از
مراکز مهم تمدن اسلامی بوده است. قصر الحمراء
که یکی از بهترین آثار این تمدن است هنوز
در شهر قرنطنه اسیانیا بر باست، ۰۵۷

۲۶۴، ۲۶۲، ۲۳۵، ۱۹۸، ۱۹۷، ۱۹۶، ۱۹۵
۰۲۶۰

(اسکندر : ۳۵۶ - ۳۲۳ قم)

تولد وفات

یادشاه مقدونیه پسر فیلیپ در نتیجه جنگهای
متعدد تمام ممالک فینیقیه و هصر و بابل و ایران را مسخر
نمود و بهندوستان حمله بر داده بود. پوروس Porus
را مغلوب کرد و درسی و سه سالگی در بابل مرد.
حسارانی که بایران وارد کرد (آتش زدن
کتابخانه بزرگ ایران و حریق بارگاه باعزمت
هخامنشیان) از اعمال سیئه او است که نزد ایرانی
را تا ابد باو کینهور نگاه میدارد، ۰۵۹، ۰۵۸، ۰۵۷

اشکانیان : در سنه ۴۲۹ قبل از میلاد
رؤیس طایفه یارت موسوم به اشک دعوی استقلال
کرد و جانشینان او بسلطین اشکانی معروف
شدند.

این سلسله کم کم دست یادشاهان سلوکی
را از ایران کوتاه کردند و دولت بزرگی تشکیل
دادند.

بایتخت آنها ابتدا شهر صد دروازه (نژدیک
دامغان) بود بعد به تیسفون در کنار دجله منتقل
گردید. این سلسله قریب پانصد سال در ایران
فرمانروایی کردند . نصف این مدت را صرف
غله بر سلوکیها نمودند و نصف دیگر را در جنگ
با دولت روم گذرانیدند، ۰۲۷۸

اشکبوقس : نام مبارز کشانی که بمدد
افراسیاب آمد، بود و افراسیاب اورا بیاری بسران
ویسه فرستاد ولی بدست رستم که بیاده باوجنگید
با یک تیر مقتول گردید، ۰۲۱۱، ۰۴۶، ۰۴۵

اشکش : یکی از سرداران بزرگ ایران
که در زمان کیخسرو از طرف آن یادشاه برای
مقابله باشیده پسر افراسیاب بخوارزم مامور گردید
۰۲۳۱، ۰۲۲۰، ۰۲۱۸، ۰۱۲۲

افراسیاب : یادشاه توران - نسب وی به تور
پسر فریدون میرسد . چندین مرتبه بامنوجهر یادشاه
ایران جنگیله و دامنه این نزاع تازمان کیخسرو
کشیده شد و عاقبت بدست این یادشاه مغلوب و

انطاکیه : نام شهریست در شام کے نوشیروان هنگام مصاف با رومیان آن شهر را ز حوزہ متصرفات روم خارج کرد و از مردمان آن سر زمین که با ایران کوچانیده بود شهری نام رومیه ساخت و اسیران را در آن جای داد کویند این شهر از هر جیت شبهیه انطاکیه شام بود ۴۸۰

انوشهیر و ان (نوشیروان) : که اعراب
وراکسری نامند پس قباد پادشاه ساسانی است
در سال ۵۲۱ میلادی بخت سلطنت نشست چون
در دفع ظلم و فراهم آوردن وسائل آسایش رعیت
کوشید ویرا عادل لقب داده‌اند. در اصلاح‌قشون
اهتمام بسیار داشت و خود بپایان لشکری ملبس
بود. چند مرتبه با دولت روم جنگیده و بشام لشکر
کشید. مدت سلطنت او ۴۸ سال بود و در سال
۵۷۹ م. در گذشت.

حضرت محمد بن عبد الله صلی اللہ علیہ و آله
در عهد او در مکہ تولد یافت ، ۲۲ ، ۴۸ ، ۴۹ ، ۵۶

اور مزد: پسر نرسی و پدر شایور
ذوالاً کتاب پادشاه ساسانی است که مدت ۹ سال
سلطنت کرده است، ۰۲۰۷

ایران (ایرانیان) : مملکت باستانی ایران
اکنون بوسعت ۵۰۰،۶۱ کیلومتر مریع و در
جنوب غربی آسیا واقع است. فلات ایران از جندین
هزار سال قبل مسکن نزد آریا بوده که بنام
خود آنرا ایران نامیدند و با بادی مرز و بوم
ایران پرداخته شهرهای آباد بنا و برای انتظام
امور زندگانی و آسایش خویشتن قوانین و رسوم
نیکو نهادند. یادشاهان نامدار و مردان کاردان و
سرداران تو اانا ولشکر یان جنگ آورو دانشمندان
ونویسنده گان قابل و بزرگی از آن برخاسته اند.
جمعیت فعلی آن در حدود ۱۵ میلیون و نهادن

بر جمعیت آن در جاهای حاصلخیز و نواحی خوش آب و هوای شمال غربی و مغرب است . زبان همایی آن فارسی است که امروزه بدان تکام میگرددند، ۱۴۸۶۹۳، ۱۲۰۱، ۱۶۰۵، ۲۲۶۴، ۲۳۶۴، ۲۲۶۱

ایرج : نام پسر فریدون است که بدست برادرانش (سلم و تور) کشته شد ، ۰۳۳

برادرانش (سلم و تور) کشته شد ، ۳۳

ایطالیا : شبه جزیره ایطالیا در جنوب اروپا
بین دریای مدیترانه و بحر آدریاتیک واقع است
شمال آن جلگه حاصل خیزی است که رود یو
در آن جریان دارد ولی جنوب و مشرق آن
کوهستانی است و مانند شمال چندان آبادی
ندارد .

پا یاخت آن شهرم و پاپ که عیسویان اورا
جانشین حضرت عیسی (ع) میدانند دراین شهر
اقامت دارد ، ۱۸۷

بابل : بعقيدة قدما مرکز عالم بوده و در
گنار رود فرات بر جانب شرقی واقع شده و بر
سر تلی که قلعه آن شهر بوده جاهی است عمیق و
معتقدند که هاروت و ماروت در آن جاه
محبوستند ، ۲۰

بارهان: نام بهلوان تورانیست که در
جنگ دوازده رخ بدست رهام کشته شد، ۱۱۰
• ۱۳۲، ۱۳۱

باورد : (ایبورد) نام شهری است در خراسان معروفست که باورد بن گودر ز آنجا را بناموده است ، ۱۳۳

پروجاسیب: نام مبارز تورانی است که با

در ۱۸۰۴ وارد فوج گارد تیر انداز شده و در جنگ استرلیتزر سرجوقه بود. هنگام سقوط نایشون سرهنگ و فرمانده فوج بود. پس از مراجعت خانواده بوربون از خدمت استعفای داده بزراعت برداخت تا از طرف لویی فیلیپ بادشاه فرانسه مجددآ خدمتگذاری مملکت دعوت گردید. یکی از کارهای بر جسته او فتح الجزایر است. در ۱۸۴۷ بر تبة مارشالی و لقب دوکی مفتخر گردید.

نظر باشکه در تمام خدمات وزحمات سربازان خود شرکت می‌جست سربازان اورا بسیار دوست داشته و اورا بابا بوژو میخواندند. ۱۴۳

بهار (ملک الشعرا، میرزا محمد تقی خان خراسانی):
از ادباء و دانشمندان عصر حاضر که مطالعات عمیقی در آثار تاریخی وادی ایران قدیم داشته و از جمله اشخاصی هستند که در این زمان بزبان بهلوی آشنا میباشند. ۲۱۲

بهرام: نام یکی از سران گودرزدار ایرانیست که در جنگ با تورانیان شرکت داشته است. ۲۲۴

بهرام (چوئینه): نام سرلشگر هرمزن نوشیر وان است که اورا بسب اینکه بسیار لاغر و خشک اندام بوده چوئین مینامیدند.

گویند خاقان چین بواسطه رشادت بهرام (که شیری را کشته بود) دختر خود را با داد و خسر و از ابن امر متغیر گردیده خرد بر زین را نزد خاقان برای چاره کشتن بهرام فرستاد و بالاخره بهرام بدست قاون بچاره همان خرد بر زین کشته شد. ۵۰۱، ۵۱، ۵۲۰

بیزمارک (بیسمارک):
سیاستمدار و فرمانده معروف و مقنن نظامی آلمان و وزیر فردریک گیوم چهارم بادشاه بروس مرد فعال و مقنن و دیکتاتور قهاری بوده، طرح اتحاد ممالک آلمان را ریخته و بالآخره پس از قفوچانی که در قسمت اطریش و دانمارک گرد قطعاتی بخاک بروس افروزه در جنگ ۱۸۷۰ فرانسه را مغلوب و اتحاد امپراتوری را تشکیل داده تاج امیر اطهوری را در قصر ورسای بر سر

پیران ویسه بجنگ گودرز آمده بود. ۷۰، ۷۱
بغداد: اصل این کلمه با غداد بوده است بسب آنکه هر هفته یکبار خسرو انشیر وان در آن با غذای عام دادی و داد رسی مظلومان گردید و بکثرت استعمال بگداد شده است این شهر در نزدیکی مدان واقع گردیده است. ۲۲۶

بلخ: نام شهری است از شهرهای قدیم خراسان که آنرا قبله‌الاسلام خوانند و گویند اصل بر امکه از آنجا بوده است. ۰۲۳۱، ۰۶۳

بنایارت (۱۷۶۹ - ۱۸۲۱):

(نایشون اول) Napoléon Bonaparte: امیر اطهور و سردار معروف فرانسه. در ابتدای جوانی بخدمت قشون وارد و در بیست سالگی بر تبة سلطانی ارتقاء یافته و در ۲۵ سالگی سرتیپ و در ۲۶ سالگی فرمانده کل قشون شد. جنگهای متعدد در اطریش و شام و مصر نموده فاتح گردید. در ۱۸۰۰ در ایطالیا بفتح بزرگی نائل آمد و در ۱۸۰۴ بسن ۳۵ امیر اطهور مملکت فرانسه شد. در سال بعد با انگلیس و روس و اطریش جنگیده غالب و در حقیقت دیکتاتور تمام اروپا شد ولی در حمله اخیری که بروسیه نمود بیشرفت نکرد. در اسپانیا نیز شکست یافت و در ۱۸۱۴ قشون متفقین وارد پاریس شده اورا مجبور باستعفای نموده، در سال بعد مجدداً (هنگام حکومت صد و ده روزه مراجعت ازالی) با قشون خود با انگلیس و آلمان حمله نموده و در میدان واترلو در ۱۸۱۵ شکست یافت و دستگیر و بجزیره سنت هان تبعید گردید و پس از شش سال در آنجا بمرد ۱۱، ۲۳۰، ۲۳۱، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۷۱، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۲۰۹، ۲۲۴، ۲۰۴، ۲۰۰، ۲۲۹، ۲۲۴، ۲۰۹، ۱۸۷، ۱۱۶، ۲۳۰، ۲۳۵، ۲۷۷، ۲۵۰، ۲۷۸، ۰۲۳۵، ۰۲۳۵

بوزرجمهر (بزرگمهر): وزیر معروف انشیر وان است که حکیمی دانشمند بوده، اختراع بازی نزد باو منسوب است که در مقابله شترنج ساخته بود. ۰۲۳۵

بوژو (مارشال) Maréchal Bugeaud:

۱۷۸۴-۱۸۴۹

پهلوی : (اعلیحضرت اقدس

رضا شاه کبیر ارواحنا فداه)

نام نامی دودمان اعلیحضرت
اقدس شاهنشاه ایران رضا شاه کبیر
ارواحنا فداه است که سر دودمان این
سلامله محسوب و در تاریخ آذر ماه
۱۳۰۴ بخت سلطنت جلوس فرمودند.
طlosure این دودمان بر تاج و تخت
شاهنشاهی ایران موقعی صورت گرفت
که ایران بهمنهای ضعف و مذلت رسیده،
جز اسم خالی آنهم در داخل مملکت
مفهومی نداشت.

در زمان این شاهنشاه عظیم الشان
بقدرتی اصلاحات و تغییرات کلی در ترقی
و تعالی و عظمت مملکت بعمل آمده
است که از قوه تصور خارج بود
و البتہ مورخین داخلی و خارجی شرح
مفصل آنرا در یاد داشتهای خود
گنجاینده اند و بخودی خود زیب
صفحات تاریخ قرار خواهد گرفت،
۲۸۳، ۲۸۰، ۲۵۰، ۱۱

پیران : نام یهوان مشهور تورانیست که
سرنشکر افراسیاب بوده و یکی از سرداران
فوق العاده قابل بشمار میرفته است. ولی بالاخره
در جنگ دوازده رخ بدست گودرز سردار ایرانی
کشته شد.

طبق شرح شاهنامه این سردار از هیچ گونه
فداکاری و بذل مال در راه توران و افراسیاب
مضایقه ننموده، حتی یس از کشته شدن دوبرادر
او (هومان و نستیهن) باز در جنگ یادگاری نموده
تلاعافت در راه انجام وظیفه مقتول گردید،
۲۲،

۷۸، ۷۶، ۷۳، ۷۲، ۷۱، ۷۰، ۶۹، ۶۶، ۳۸، ۳۷
۱۰، ۳۱، ۱۰، ۲۱، ۱۰، ۹۰، ۹۱، ۸۹، ۸۴، ۸۳، ۸۰
۱۱، ۷۰، ۱۱، ۳۰، ۱۱، ۲۰، ۱۱، ۰۱، ۱۰، ۹۰، ۱۰، ۸
۱۳، ۰۱، ۱۲، ۶۰، ۱۲، ۲۰، ۱۲، ۲۰، ۱۱، ۸
۰، ۴۲، ۱۳، ۹۰، ۱۳، ۸۰، ۱۳، ۶۰، ۱۳، ۳۰، ۱۳، ۲۰، ۱۳، ۱

برسر یادشاه پروس گذارده او را امیر اطور آلمان
نمود و خود صدر اعظم شد. نقطه نظر او همیشه
ضعیف و تنها گذاردن فرانسو اطریش بود. بالاخره
هنگام جلوس ویاهم دوم بخت امیر اطوری آلمان
بعالی چند ناگزیر شد از کار کناره گیری نماید
۰۴۹، ۲۰۸

بیژن : خواهر زاده رستم ویسرو گیو (بور
گودرز) فرمانده ایرانی است که در جنگ با
تورانیان فتوحات متعدد نموده و دو براذر بیران
فرمانده کل قوای توران را که بنام هومان و
نستیهن موسوم بودند مقتول ساخت. گویند بر منیزه
دختر افراسیاب عاشق بود. شبی افراسیاب خبردار
شده اورا گرفته در جاهی محبوس گرد ولی بعد
رستم خبر یافته اورا نجات داد، ۱۹، ۷۳، ۷۴، ۷۵،
۹۶، ۹۰، ۹۴، ۹۳، ۹۲، ۹۱، ۹۰، ۸۹، ۸۸، ۸۷
۱۰، ۷۶، ۱۰، ۶۰، ۱۰، ۳۰، ۱۰، ۲۰، ۱۰، ۱۰، ۰۹، ۹۸
۱۴، ۰۰، ۱۳، ۹۰، ۱۳، ۰۰، ۱۱، ۲۰، ۱۰، ۹۰، ۱۰، ۸
۰، ۲۵، ۶۰، ۲۴، ۷۰، ۲۲، ۴۰، ۲۱، ۸۰، ۱۰۴، ۱۴۱

پشن : نام موضعی است که بیران و طوس
نوذر در آن جنگ کردند و تورانیان فتح نمودند
اکثر بیران گودرز نیز در آن جنگ کشته شدند و
این جنگ را جنگ لادن و جنگ پشن گویند، مخفف
پشنگ هم هست که نام یادر افراسیاب باشد
۰۱، ۰۳۰، ۹۰، ۸۰، ۸۲، ۷۳

پشنگ : بروزن یلنگ نام یادر افراسیاب
میباشد و نام پسراو که شیشه میگفتند و نیز نام
مبارزی از ایران و نام یادر همچوهر شاه است، ۰۱۲۴
پشوتن : برادر اسفندیار روئین تن پس
کشتن اسب شاه است، در اوستا ویرا پشوتنو (بکسر
یا پارسی) ضبط کرده اند، ۱۶۹، ۱۶۸، ۱۵۶،
۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۳، ۱۷۲، ۱۷۱، ۱۷۰
۰، ۱۸۱، ۱۷۸، ۱۷۵، ۱۷۴، ۱۷۳، ۱۷۲، ۱۷۱، ۱۷۰
۰، ۱۹۵، ۱۹۳، ۱۸۶

پلاشان : نام یکی از یهوا نان تورانیست که
در اردو کشی طوس بتوان بست بیزن پسر
گیو کشته شد، ۰۱۳۳، ۱۳۱
پولاد : نام یکی از یهوانان ایرانیست و
نیز نام دیویست مازندرانی که او را پولاد غنبدی
می گفته اند (بضم غین نقطه دار) ۰۲۵۶

• ۲۶۰، ۲۰۶، ۲۳۵، ۲۳۱، ۲۱۸.

پیشدادیان : فردوسی و اکنون سند کان
قرон اسلامی یک سلسه شاهان را تا نوذر و
گر شاسب، پیشدادی دانسته اند ولی در (یست)
اوستا لقب بَرَدَاتَ که در قرون بعد آنرا ییش
داده یعنی آئین ییش گفته اند فقط بهوشنگ داده
شده است .

مدت سلطنت این سلسله (که طبق شرح داستانها بدست می‌اید و شامل پادشاهی نه فرق بوده است) ۲۳۶۱ سال و بیکروز کم میباشد.
دیغو : بر وزن و معنی ییکو باشد و آن ولايتی مشهور و نام هر که پادشاه آن ولایت شود ۳۴، ۳۵.

تختوار : بضم اول و واو معدوله (بر وزن
دجار) نام پادشاه دهستان است که از مبارزان
لشکر کیخسرو بوده است . ۲۲۴، ۲۶۶

قرآن: نام داماد افرازیا بست که بردو گروه
با دشاهی داشت، گیو اوراز نده گرفته کشت، ۱۳۰
۰۱۲۴، ۱۳۱

قور: نام پسر بزرگ فریدونست که تورج باشد و این نام در مؤید الفضلاء بازی فارسی هم آمده است، ولایت تورانرا هم گفته اند، ۸۲

توران : نام ولایتی است بر آنطرف آب
آمو، یعنی مaura، النهر، و چون این مالک را
فریادون به پسر بزر گک خود (تور) داده بود به
توران موسوم شد ، ۶۷، ۶۵، ۴۰، ۳۸، ۳۷، ۲۲
۹۴، ۸۹، ۸۷، ۸۴، ۸۲، ۸۰، ۷۵، ۷۱، ۷۰، ۶۹
۱۱۳، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۸، ۱۰۵، ۱۰۲، ۹۱
۱۳۰، ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۲۴، ۱۲۲، ۱۲۱، ۱۱۷
۱۰۵، ۱۰۱، ۱۰۰، ۱۳۸، ۱۳۷، ۱۳۴، ۱۳۳
۲۰۳، ۲۰۲، ۲۰۰، ۱۸۴، ۱۶۸، ۱۶۳، ۱۵۴
۲۳۰، ۲۲۷، ۲۲۳، ۲۲۱، ۲۲۰، ۲۱۹، ۲۱۷
۰ ۲۶۱، ۲۶۰، ۲۵۰، ۲۴۶

تھہمن: یکی از القاب رستم رزال و بھمن است، مردم قوی جنہ و شجاع بی نظیر را نیز کہر یاند۔ چہ معنی تو کبیہ ابن لقت **بیمه متابون**

است یعنی تئی که عدیل و نظیر نداشته باشد و
معنی سپهدار و لشکر کش و خداوند سپاه هم
هست . ۲۶۵، ۲۲۸، ۱۴۱، ۴۶۰، ۴۵۸

تیر گان : نام روز سیزدهم است از تیر
ماه ، گویند در این روز منوجهر با افراسیاب صلح
کرد بشتر ط آنکه افراسیاب یک تیر بر قاتل راه
از ملک خود بمنوچهر بدهد ، پس حکما تیری ساختند
از روی حکمت و در وقت طاوع آفتاب آرشن
آن تیر را به کمان نهاده از جبال طبرستان بطرف
مشرق انداخت ، بعد از تفحص بسیار بطور یکه در
بعضی از کتب نوشته شده آن تیر را در گشوار
آب آموده بافتند ، ۵۴

جهشید : اسم او جم است زیر اشید بمعنی درخشنده است ، موافق روايات اين شاه روابط دادئمى با اهور مزد داشت ، هر مزد باو تکليف کرد که آئين هرمزد پرستى را در ميان مردم منتشر کند ولی اوچون اوضاع واحوال را مقتضى نديد استنكاف نمود و اين هاموريت بر اي زرتشت ذخیره گردید .

موافق فردوسی جمشید مردم را بچهار طبقه تقسیم کرد: ۱- کاتوزیان (پرستنده گان) ۲- نیسیاریان (جنگی ها) ۳- نسودی (بوز گران) ۴- اهنوخوشی (پیشهوران).

فردوسي بر يا کردن جشن نوروزی را از
او میداند.

سلطنت جمشید را در داستانها ۶۵۰ و بقولی

۷۰۰ سال گفته‌اند، ۱۹۲۲

جهن : بکسر اول و سکون ثانی نام پسر
فراسیا بست ، ۶۵۲۰، ۲۷۶۰

جیحون نام رویدیست در ترکستان که آنرا آمو دریا نیز میگویند و در کنار این رود شهریست که به آموی هوسوم بوده و جیحون با آن شهر منسوب است، ۱۲۵، ۱۲۲، ۱۰۴، ۳۷

چین: مملکت آسمانی چین قطعہ وسیع است در مشرق آسیا و مرکب از سه قسم است: ۱- منچوری ۲- چین خاص ۳- ترکستان و

از این ازدواج اعقابی داشت که یکی از آنها گر شاسب بود، ازو نریمان و از نریمان سام. از او زال بعمل آمد، ۲۱۸، ۲۲۷،

دوقیقی : استاد ابو منصور محمد دقیقی آخرین شاعر بزرگ دوره سامانی و روزگار شهرت او در زمان سلطنت منصور بن نوح بن منصور بوده است. بعضی از تذکره نویسان او را بلخی و بعضی بخارائی و باره سمرقندی میدانند شهرت عمده او بواسطه شاهنامه اوست که با مر نوح بن منصور بنظام آن شروع و قسمتی از آنرا بیان رسانیده ولی بدست غلام ترکت خود در زمان غزنویان مقتول و کارش ناتمام ماند. یکهزار بیت از آن شاهنامه که موجود بوده فردوسی عیناً در شاهنامه خود آورده و تصریح کرده است که گفته دقیقی است و آن هزار بیت مشتمل بر داستان گفتاست و ظهور زرتشت است. چون آئین زرتشت را ستوده و از طرفی در اشعار خود نیز ذکر نموده است که این کیش را برگزیده میتوان مذهب او را زرتشتی دانست، ۳۳.

دفویقز Dennevitz

نام دهکدهایست در ریوس که در آنجا مارشال نی Ney سردار نایامون اول در سال ۱۸۱۳ از زن رال بولو Bulow آلمانی سردار معروف جنگ و اترلو و لیپزیک شکست خورد، ۲۷۷.

دوازده رخ : جنگی بوده است عظیم و مشهور میان گودرز و پیران سرداران معروف ایران و توران و آن جنگ در دامن کوه کناید واقع شده است. در این جنگ پیران ویسه با چند تن از برادران و یازده تن از سرداران خود کشته شد، ۳۷، ۲۱۷.

دی هسته Maistre (Paul-André-mari de)

۱۸۰۸-۱۹۲۲

فارغ التحصیل مدرسه نظامی سن سیر صنف پیاده نظام از ۱۹۰۰ استاد دانشگاه جنگ در پاریس - در ۱۹۱۲ سرتیپ و در ۱۹۱۴ (ابتدا جنگ) رئیس ارکان حرب زنرال لانگل و یعنی از آن

مغولستان، مرکز نژاد زرد و دارای رودخانهای عظیم و جمعیت بیشمار است، شهرهای بزرگ و مرکز مهم تجاری دارد، بندر معروف آن شانگهای است که مرکز تجاری دول اروپائی است، ۱۰۱، ۱۲۴، ۱۲۲، ۱۹۳، ۲۲۰، ۲۶۹، ۲۲۸، ۰۲۷۲.

حلب : نام یکی از شهرهای بزرگ شام است که بین صحراي عربستان و دریای مدیترانه واقع گردیده، شام را سوریه نیز میگویند، ۵۹.

ختن و ختا : نام دوناچیه مجاور بزرگی است در حدود مشرق ماوراء النهر، سلطان محمد خوارزمشاه با گورخان سلطان آن مملکت رزم نموده پیروز گشت. ختن دارای مراتم و چراگاههای نیکوئی است که حیوانات صحرائی در آن بسر میبرند و آهوی آن بسیار معروف است و مشک مخصوصی که معروف است از آن میگیرند

اکنون جزو ترکستان چین است، ۷۱.

خراد : بفتح اول و تشیدت از نام یکی از بهلوانان ایرانی بوده است و بی تشیدت ثانی نیز بهمین معنی باشد.

نام پادشاهی هم است که بفضل و دانش مشهور بوده، ۱۳۹.

خسرو : بمعنی ملک و امام عادل باشد و نام پادشاهان کیان هم هست و هر پادشاه صاحب شوکت را نیز گویند، ۱۴۸.

خوارزم : نام شهریست معروف و مشهور از ترکستان، ۱۲۲، ۲۱۸، ۲۳۱.

درگومیرف Dragomirov

(۱۸۳۰-۱۹۰۵)

سردار روسی که در جنگ بین روسیه و عثمانی شهرتی بسزا کسب کرده قتوحات نمایانی نمود، ۶۳. **دستان** : (دستان زند) نام زال یسرسام که پدر رستم باشد. گویند زال را سیمرغ این نام نهاده و او حکیمی بوده است، نسب او بشرح ذیل بجمشید میرسد: جمشید وقتیکه از ضحاک فرار کرد به زابل رفت و دختر کورنگ را گرفت

فرماندهی لشکرها مختلفه را داشته و تا آخر
جنگ خدمات مهمی کرده و در فتح اول و دوم
مارن رل عمدۀ بازی کرده است ۶۳.

دھستان : نام شهری است که در جنگ با
تورانیان طوس مأمور اشغال آن شده بود.
این شهر در دشت خوارزم بود که آن دشت
پس از جا یگرفتن گروهی از داهیان داهستان
نامیده شد و دهستان مخفف آن است.
موقع آن بین دریاچه خزر و آرال میباشد
۰ ۲۳۱، ۱۴۵، ۱۲۳

راد : نام مبارز تورانیست که با پیران و سه
جنگ گودرز آمده بود ۷۰

رسه : نام یهلوان معروف ایرانی که در
зор و قوت عدیل و نظر نداشته، در کتب یهلوی
اور اروتسه و در بعضی اشعار روستم کر نموده‌اند.
در غالب جنگ‌های ایران داستانی بفتحات

عمده نائل گردیده وجود او در هر جنگ باعث
تقویت روحی قوای ایران بوده است بالآخره در
جهانی که شفاد کنده بود افتاده روز گارش سیری
شد، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۲۲، ۳۲، ۴۰، ۴۵، ۴۶، ۴۷،
۵۰، ۵۲، ۵۴، ۵۶، ۵۸، ۶۰، ۶۲، ۷۲، ۷۶، ۱۴۹، ۱۴۰،
۱۲۲، ۲۱۸، ۲۱۱، ۱۰۲، ۱۰۰، ۲۲۱، ۲۲۰، ۲۱۹، ۲۱۸،
۲۴۷، ۲۴۲، ۲۳۰، ۲۲۷، ۲۵۷، ۲۵۶، ۲۵۰، ۲۶۰، ۲۶۴، ۲۶۳،
۲۶۰، ۲۶۷، ۲۶۲، ۲۶۵، ۲۶۰، ۲۵۸، ۲۷۰، ۲۷۶، ۲۷۴، ۲۷۲، ۲۷۱

روئین : نام یهلوانی بوده ایرانی کداماد
طوس و پسر یشنگ بوده، نام پسر افراسیاب هم
هست که در جنگ دوازده رخ بر دست بیزن پسر
گیو کشته شد، ۱۱۰، ۷۱، ۲۵۶، ۲۲۴، ۱۱۰

روئین دژ : قلعه‌ایست در ولایت توران
که ارجاسب والی آنجا دختران گشتابس را
گرفته و در آن قاعده محبوس داشت، اسفندیار
از راه هفت‌خوان رفته آن قاعده را گرفت و ارجاسب
را کشته خواهان خود را خلاص کرد، ۱۶۳، ۱۶۵
۱۶۶، ۱۶۶، ۱۸۴، ۱۸۸، ۱۸۴، ۱۹۳، ۱۹۱، ۱۸۸، ۱۹۴

روم : امیر اطوري روم یکی از دو دولت
نهضه عکدیم (ایران ورم) بوده که با ایرانیان در

عصر اشکانیان و ساسانیان جنگ‌های متعددی نموده
و چندین بار مغلوب و خراج‌گذار ایران گردید.
شهر هم آن بهمن نام موسوم و بنا بقول فوستل
دو کولاژ فرانسوی که از قول نویسنده‌گان قدیم
نقل میکند محل آن شهر بر فلات پالاسیوم بوده
و بنای آن با تصرفات مخصوص حیرت‌آوری که
ذکر آن در اینجا موجب طول کلام است صورت
گرفت ۲۷۲، ۲۶۸، ۲۲۸، ۵۹، ۵۶، ۵۴، ۴۹.

رهام : نام پسر گودرز است که در جنگ
دوازده رخ بارمان را کشته، ۴۵، ۴۶، ۷۹، ۶۸، ۸۰،
۸۰، ۷۹، ۶۸، ۴۵

۰ ۲۱۸، ۱۵۴، ۱۴۱، ۱۴۰، ۱۳۹، ۸۵

ریم : نام صحرائیست که جنگ دوازده رخ
که بیا زده رخ نیز مشهور است میان ایران و توران
در آنجا واقع شد ۰ ۱۱۰، ۹۶، ۶۶، ۶۵، ۳۷
زال : فرزند سام و بدر رستم یهلوان معروف
ایرانیست.

بنابرایت داستانی چون زال با موهای سفید
بدنیا آمده بود سام تصور کرد که او مخلوق
اهریمن است وامردادتا اورا در کوه البرز گذارند
در آنجا سیمرغ او را پرورش داد پس از آنکه
بزر گ و جوان رشیدی شد شهرت او بگوش
سام رسیده و خواست سرخود را به بیند، سیمرغ
زال را بایکی از بیرهای خود بسام داد تا هر زمان
یکی از اعقاب او خود را در خطر مشاهده کند
پر اورا در آتش گذارند تا او بکمک آنها بشتابد
منوچهر زال را بدر بار خود خواسته حکومت
نیمزوز (سیستان) را با وداد، زن او رودابه
دختر مهراب کلبایست که رستم ازاو بوجود آمد

۰ ۲۴۷، ۲۲۹، ۱۴۱

زا بلستان (زابل) : نام ولایت سیستان
است که مولد رستم بوده و مردمان آن بدلاوری
و یهلوانی معروف بوده اند و چنین مشهور است
که بومیان آن یکدسته از گروه داه بوده اند
(داه گروهی بود از آرین که در دشت خوارزم
و پس از آن در کنار جنوبی بحر خزر جایگیر
شدند. از شرارت آنان مردم آن بوم بستوه آمده

زنجله (زنگوله) : نام همارزی است تورانی که در جنگ دوازده رخ بر دست فروهل ایرانی کشته شد ، ۱۱۰، ۷۰ .

زنگه : نام بهلوانی است ایرانی که یدر اورا شاوران خوانند، این بهلوان در جنگ دوازده رخ اخواست تورانی را کشت ، ۲۱۸، ۶۸ .

زواره : نام برادر رستم است ، ۶۸، ۵۳ .

ژومنی : Jomini(Henri-Baron)

۱۸۶۹ - ۱۷۷۹

در سویس متولد شده و در ابتدای جوانی وارد رزیمان سویس و بخدمت فرانسه داخل شد در ۱۸۰۴ رسالت در خصوص عملیات نظامی و انتقاد تاریخی جنگهای فردیک دوم نوشت. هنگام امپراطوری بسمت آجودانی مارشال نی انتخاب و در اسپانیا و روسیه جنگ کرد و چون با درجه امارت لشکر او مخالفت شد بخدمت امپراطور روسیه رفته، آجودان امپراطور و مربي ولیعهد شد. در این دوره اطلاعات سودمندی بمتوجه داده و کنی در خصوص جنگ منتشر ساخت ، ۶۳ .

سازانیان : چهارمین ساسله از سلاطین ایران است که سر دودمان آنها اردشیر باکان نام داشته، از این ساسله ۲۹ نفر بخت سلطنت نشسته که جمماً مدت یانصد و دو سال و ۹ ماه حکومت شان دوام داشته است. آخرین شهریار این دودمان بزرگ سوم است که طبق روایت شاهنامه در موقع هجوم اعراب بایران بقیه ریک ماهوی نام بدست خسرو آسیا بن گشته شد ، ۲۷۸ .

سام : نام یدرزال وجود رستم است ، ۲۲۷ ،

۲۴۷، ۲۲۹

ساوه شاه : نام بهلوانیست تورانی که در جنگ با بهرام جوینه کشته شد ، ۵۲، ۵۱، ۵۰ .

سپهرم : نام یکی از بهلوانان توران است از خویشاوندان افراسیاب که در جنگ دوازده رخ بر دست هجیر پسر گودرز کشته شد ، ۱۱۰، ۷۰ .

سر خس : شهری است معروف در خراسان

۱۴۳

ادشاه ایران گروهه را یبرا کنده ساخته یکدسته ز آنان را بزمیستان کوچانید و آنارا سگزی غواندن یعنی زیست کنندگان مانندسگ و آن مین را که سکریان ساکن شدند سجستان امیده اند که مغرب آن سجستان است) ۱۴۱۰، ۰۲۹ .

زوقشت : ئوزنده یور و سسب (یدرش) و خدو (مادرش)، از نزد فریدون پسر آتبین بوده، در شهر ری و در روز خداد فروردینه هنگام ایادشاهی لهر اسب شاه بدنیا آمده، نام دودمان او **اسپنهان** است که بمعنی پاک و دانا آمده است. اشوزر تشت کیش خود (مزدیسنی را که خدا برستی است) را در شهر باخ آشکار کرده و شاه گشتاسب آنرا پذیرفت. دروس اخلاقی کیش زرتشت درسه کلمه خلاصه، مختصرا شده: هوتمت (اندیشه نیک) هوتمت (گفتار نیک) هووارست (کردار نیک). تعلیمات زرتشت بربان اوستا بوده و دیرینه ترین آنها گا تهاست که بوضع موزونی نوشته شده است.

مورخین معروف یونانی مانند (ویلینی کبیر) و (باوتارک) و (سکولیان) و (دیازنس لا اریش) و (لاگناتیاس) و (سویداس) و (هیار گویس سینیلاس) شت زرتشت را جند هزار سال قبل از موسی نوشتہ اند وطبق کشفیاتی که (ویمار گان) فرانسوی در نینوا و بابل بعمل آورده بود زمان زرتشت را بدمت ما بین هفت الی هشت هزار سال قل از میسیح میرساند. بنا بر این یکی از بر افتخار توین آثار ایران باستان همین است که با این قدمت دارای کیشی بوده اند که خدا شناسی و پرستش ایزد یکتا را ضمن هزاران نکات اخلاقی و حکمتی دیگر شامل بوده، میتوانند بهترین مدرک در دارندگی عالیترین تمدن حقیقی را به جهانیان ارائه دهند ، ۲۶۴، ۲۶۳، ۲۷۸، ۲۷، ۲۶، ۲۵، ۲۴ .

زریر : نام بر در گشتاسب است ، ۳۶ .

زم (ژم) : نام رودخانه ایست و بعضی گویند نام شهری است که این رودخانه از بهلوی آن میگذرد و بدان شهر موسوم است ، ۲۳۱ .

(رستم) در جنگی که از هویت یکدیگری اطلاع بودند کشته شد . ۰۵۷، ۴۷، ۴۶، ۳۲

سیامک : نام یکی از هلوانان توران است که در جنگ دوازده رخ بدست گرازه یهلوان ایرانی کشته شد . ۱۱۰

سیما وش (سیما و خشن) : نام پسر کیکاووس است که بر دست افراسیاب کشته شد و ایرانیان با مقاوم او جنگهای متعدد و مفصلی با تورانیان نموده اند که بالاخره خود افراسیاب هم بدست کیخسرو و پسر سیاوش مقهور و بخونخواهی پدر بر مقولش ساخت (در این جنگها سرداران معروفی از طرفین کشته شد) . ۸۸، ۸۲، ۲۰۱، ۱۵۳، ۱۳۴، ۱۰۱، ۹۴، ۹۳، ۹۲، ۹۱، ۸۹، ۰۲۴، ۲۱۹

سیحون : نام رودخانه ایست که در ماوراء النهر (نزدیک خجند) جاری و پر یاجه آرال میریزد . ۳۷

سیستان (رجوع شود بزمیستان) . ۲۴۷

شارل دوازدهم : Charles XII (۱۷۱۸-۱۶۸۲)

پسر شارل بازدهم پادشاه سوئد. پس از وصول بسن رشد شروع بر زم آزمائی نموده با سلاطین: دانمارک وروسیه و لهستان نبردهای سختی نموده و فاتح گردید.

در مرتبه دوم که بر ضد یطر کبیر شروع به مخاصمه و چنگچوئی نمود با مهارت و نظم قشونش، شکستی فاحش در یولتاوا از قشون روسیه دیده و مجبور شد بتر کیه پنهان برد و با مسامعی که برای همراهی سلطان احمد سوم سلطان عثمانی بجهت ضدیت با روسیه و همراهی با سوئد بکار برد موفق شد پس از مدت مديدة بسوئد باز گشتوانه گزیر شد با تزاروس مصالجه کرده از قسمت عمدۀ متصرفات خود صرف نظر نماید. در حین اینکه در صدد جبران مأفات بود بضرب گلوه در ۱۷۱۸ از بای در آمد . ۱۱۱

شوراب : نام شهری بوده است در رم که انوشیروان آنجارا فتح و با خاک یکسان نمود . ۶۰

سرخه : نام پسر افراسیاب است که فرامرز اور از نده گرف و رستم بکین سیاوشش بکشت . ۵۰

سقیلا : کوهی است در شامات که بر فراز آن قلعه باین نام بنانده بود و انوشیروان آنجا را تسخیر نمود . ۵۹

سلیم : پسر فریدون و برادر ایرج و تور. فریدون ممالک غرب و شام را باو بخشید و جون بر ایرج حسد میبرد با تفاق برادر دیگر شش تور او را کشت ولی بعد از منوجه-ر پسر ایرج بخونخواهی پدر بر خاسته با سالم جنگید و او را گرفتار کرده بکشت . ۱۶۱

سوم : Somme نام رویدخانه ایست در شمال فرانسه و نزد نام ایالتی است که این رویدخانه از آن میگذرد. این ناحیه قسمتی از صحنه عملیات جنگ بین المللی را تشکیل داده و در آنجا در زویه ۱۹۱۶ مخفینی بوقوع بیوست که بنام آن محل (محاربه سم) معروف شده . تهیه این حمله را مقتفین از ششماه قبل دیده بودند و با آنکه از طرف آلمانها برای جلو گیری از این حمله مناقضت مفصلی ابراز شد مهدنا در لحظه معین (که شش ماه قبل تصمیم آن گرفته شده بود) اجرا گردید . ۱۰۷

سهر قنبل : شهری است در ماوراء النهر . ۱۰۰

سندل : نام ولایتی است از هند و سلطان و نام رویدخانه عظیمی هم است که در آن سر زمین جاری است و باقیاتوس هند میریزد . ۲۲۷۲۲۰۰

سون سیپر . cyr - saint دانشکده افسری فرانسه در پاریس است که در سنه ۱۸۰۲ هنگام امیراطوری نایکوون اول تأسیس گردیده و برای صنوف مختلفه قشون افسر تربیت مینماید .

شرط دخول باین دانشکده شرکت در مسابقه مخصوص و دارا بودن از ۱۸ الی ۲۲ سال است در هر سال شاگردان دو ماه را برای عملیات قشونی در لشگر های مختلفه برای مانور میگذرانند . ۶۴

سهراب : پسر رستم است که از دختر را دشاد سمنگان بوجود آمده بود . داستان این دور بسیار رقت انگیز است زیرا بدست پدر

شیدوش : نام یکی از پسران گودرز
ت ۰، ۱۳۹۰، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۵۴، ۲۱۸ . ۲۲

شیده : نام پسر افرا سیاب است . گویند
ون او بغایت حسن و جمال داشت پدرش اورا
شیده ملقب گردانید ، ۱۲۲ .

طبرستان : نام ولایت مازندران است که
در آبادی و فراوانی نعمت و حاصل خیزی و
بکوه و زیبائی مناظر طبیعی بر تمام نقاط ایران
تری دارد . در زمان قدیم مرکز حکمرانی
سپهبدان و سلاطین مقتدر بوده است، آثار تاریخی
سیار در نقاط مختلف آن یافت میشود، ۴۵

طوس : پسر نوذر و از پهلوانان ایران
ست که شخصی خود خواه و مستبد الرأی
وده و باین واسطه غالباً مرتكب خبط و خطای
زر که جنگی میشده است (کشتن فرود، شکست
ز تورانیان و غیره) . ۱۲۲، ۸۲، ۵۳، ۴۶، ۴۵
، ۱۴۹، ۱۳۸، ۱۳۵، ۱۴۳، ۱۴۰، ۱۲۵، ۱۲۲
، ۲۳۲، ۲۲۱، ۲۹۸، ۲۰۷، ۱۵۱، ۱۴۱، ۱۴۰
۰ ۲۷۱، ۲۵۶، ۲۴۶

طیسفون (قیسون) : یا مدائن یا یخت
اشکانیان و ساسانیان و شهر مهمی بوده است در
کنار رود دجله . ۱کنون خرابه های آن؛ زدیک
شهر تاریخی بغداد است ، ۱۴۸

عسجدی : ابو نظر عبد العزیز بن منصور
مروزی متخصص بمسجدی از شعرای دربار محمود
غزنوی و از معاصرین عصری و عقیده بعضی
شاگرد وی بوده است . قصائدی درمدح محمود
ساخته ولی جیزی از آنها در تذاکر شعراء
نیامده است و فقط قطعات معبدودی از آثار او
باقي است، قصيدة غرائی در فتح بتکده سومنات
سروده که شاهکار وی محسوب میشود .

وفات او را در سنه ۴۲ سال وفات مسعود
غزنوی نوشتند ، ۲۶

عموریه : نام شهریست در سر زمین شام
۵۹

عنصری : حکیم ابوالقاسم حسن بن احمد

متخلص عصری پس از مرگ پدر تجارت را
پیشنه خود ساخته و در کمترین مدتی اموال موروثی
را بیادگذاشت که بکسب دانش و علم پرداخته
منزلتش بدرجۀ رسیده از از طرف سلطان محمود .
غزنوی با لقب ملک الشتر ائمۀ نائل گردید و فاتح در
سال ۴۳۱ هجری است ، ۲۲۰، ۲۱

غز : نام قطعه‌ای است از سر زمین توران که
اهالی آن صنفی از ترکان غارت گر بوده اند .
گویند در زمان سلطان سنجر این قوم قوت
گرفته خراسان را بتصرف آوردند و سلطان را
گرفته در قفس محبوس ساختند ، ۲۱۲

فراهرز : نام پسر رستم است که او نیز یکی
از پهلوانان معروف بشمار می‌مده و در موقع
حمله بتوران نیز مأمور اشغال خرگاه (ناحیه از
شمال هند) گردیده بود ، ۵۳، ۵۰، ۲۲۰، ۲۲۷ ، ۲۲۹
۰ ۲۳۰، ۲۲۹

فرخی : ابوالحسن علی بن جو لوغ متخلص
بفرخی از شعرای بزرگ دربار محمود غزنویست ،
اصلاح سیستانی بوده، پدرش در خدمت امیر خلف
سیستانی بود، قبل از خدمت محمود در سیستان
نژد دهقانی بسر میبرد ، چون کندران او نمیشد
از او رخصت گرفته عازم خدمت امیر ابوالمظفر
چغانی گردید و در صحرا ای داغگاه قصيدة معروفی
درمدح شهر بار چغانی سرود و صلاه بزرگی یافته ،
یس از مدتی عازم دربار محمودی شده در آنجا
بمقام و مرتبه بلندی رسید . دیوان اومعروف است
و تالیفاتی در عرض و نقش‌الشعر دارد، وفات او را
بسال ۴۲۹ ذکر کرده‌اند ، ۲۱

فردریک : Frédéric le grand
(۱۷۱۲-۱۷۷۶)

یادشاه پروس از سنّة ۱۷۴۰ تا موقع مرگ یادشاه
بوده بواسطه حسن سیاست و داشتن وزرای عاقل و
قوای نظامی برشو کت و عظمت مملکت خود افزود ،
این یادشاه دارای آثار عالمی و مطالعات ذیقیمت

نظمی است. سی جلد از تالیفات وی باقی مانده است، ۰۳۷، ۱۱

فردوسی : آشکار است که اگر خورشیدی بر گروه خواب آلودی بتا بد و در مرد تابش آن هیچکس بیدار نشود مگر پس از غروب، کیفیت وجود آن خورشید را بایستی از آثاری که بر جای گذارده است تجسس نمود. بدین نظر چون در زمان فردوسی بیداری نبوده تا بسیفه امروزه یاد داشتی از او تهیه و بدمست ما بدهد هر چه در باره آن مرد بزرگ گفته میشود استنباطی است که از آثار او بدمست میآید. چون ذوق، روحیات، درجه معلومات و فن مخصوص اشخاص در مورد تشخیص و ادراک مطالبی از آثار بدرین متفاوت بوده در باره موضوع واحد هر کس بنحوی مخصوص مطلبی را درک و از آب در میآورد که غالبا با مطالب دیگران متباین است، بنا بشرح مذکوره اگر تعریف فردوسی در این کتاب با آنچه تا کنون حدس زده اند تفاوتی دارد هیچگونه تعجب و تردیدی در باره آن روا نمیباشد و **اما**

راجع بشرح حال او : مطابق آنچه از آثارش استنباط میشود **تلدش** در حدود ۳۲۰ و **کسری هجری** **وفات او** بعد از ۴۰ هجری

مولداو طوس، مذهب او برستش ایزدیکتا و بزرگ دانستن کلیه یغتمبران و مردان بزرگ، شاه برستی، ایران برستی، راستی و مردی و مردانگی و ستاینده خرد و داشت، که در هر یک بحد اعلی کامل و بهترین نمونه میتواند اقام نردد.

اخلاق او : تمام معنی، سلحشور، فوج العاده بلند همت و باعزمت نفس، سخی و باگذشت، رئوف در باره زیرستان، صمیمی و با محبت نسبت بدوستان، با سختی و شدت نسبت، دشمنان، معتقد باز و مقررات وقواین، در عین حان بی اعتنای بحوالات روزگار.

معلومات او : میتوان گفت از کلیه معلومات متداوله آن زمان بحد کافی بهره مند و در نسبت های ذیل تخصص داشته است: فنون جنگی ازینات، تاریخ باستانی، حکمت، فلسفه، السنه

(مخصوصا زبان یهلوی) **نام او** : حسن، احمد، ابو منصور یا غیره که میگویند حدبی بیش نیست، آنچه که استنباط میشود آنست که اسم فردوسی قطعاً یکی از نامهای عربی بوده (که در آن زمان معمول بوده) و فردوسی شخصاً چنان میل و رغبتی با آن اسم که نایا هار پدر و مادرش گذاره بودند نداشته چنانکه حتی یکمرتبه هم آنرا ذکر ننموده است و چون با استعمال کامل فردوسی خود او قناعت کرده بیمورد خواهد بود که ما برخلاف میلش یک اسم عربی بر او اضافه کنیم **خا فو اده او** : از طبقه نجیاء و بزرگان ایران که بحد کافی توانگر بوده اند، چه کسب معلومات مذکوره مستلزم صرف مخارج هنکری بوده است. **آثار او** : جز شاهنامه آناردیگری که باو نسبت میدهد محل تردید است زیرا با کمترین قسم شاهنامه نمی تواند بر ایری کند. در عین حال شکی نیست که چنین سر ایندۀ بزرگواری آثار مفصل دیگر نیز داشته است که مفترضین او و ایران آنها را از بین برده اند. (نام او در غالب صفحات این کتاب ذکر شده است)

فرشیدور و ر : نام یکی از یهلوانان تورانیست که بدمست گستهم یهلوان ایرانی کشته شد، ۷۰، ۱۹۱، ۱۱۰

فرفوريوس : نام سردار رومی است که در جنگ با اوشیروان مغلوب گردید، ۴۹، ۴۸. **فروف** : نام پسر سیاوش است که در موقع اردو کشی قوای ایران بتوران بواسطه سو رفارار طوس فرمانده قوای ایران برخلاف میل و عقیده خود مجبور شد داماد و پسر طوس را بکشد ولی چون ایرانی الاصل بود از کشتن گیو و طوس که بیمارزه او رفتند خودداری نموده و بکشتن اسب آنها اکتفا کرد. بالاخره در همان جنگ بدمست بیزن کشته شد. ۰۲۶، ۰۲۴، ۹۰

فر وهل : نام یکی از یهلوانان ایرانیست،

فرهاد : نام یکی از هماؤانان ایرانیست ۶۹
 ۰۲۲۶، ۰۲۵۰، ۰۲۱۸، ۰۹۱
فریبرز : نام پسر کیکاووس است که در جنگ
 واژده رخ کلپاد پسر پیران ویسه را به قتل
 دارد آورده ۰۵۳، ۰۸۱، ۰۸۲، ۰۸۳، ۰۲۱۸
 ۰۲۲۱، ۰۲۶۰، ۰۲۲۱

فریدون (آفریدون) : نام یکی از
 بادشاهم پیشدادی است که بدل و داد مشهور
 وده . یدر او آبین و نسبیش به تمورت میرسد
 ادار فریدون فرانک نام داشت. کاوه که از ظلم
 سحاق بجان آمده بود طفیان نموده فریدون را
 که از اعقاب جمشید بود یافته بر تخت سلطنت
 شاند و این شاه کاوه را بسداری لشکر گماشت
 سحاق را نیز تعقیب نموده در بابل یافتدند و با بران
 آورده در کوه دماوند محبوس ساختند، ۱۶۱

فیش (مارشال) (Foch Ferdinand) :
 ۱۹۲۹ - ۱۹۰۱

فریدیاند فیش سردار معروف فرانسوی در
 موقع جنگ بین المللی فرمانده لشکر نهم شمال
 و در ۱۹۱۸ (اواخر جنگ) فرمانده کل قوای
 متفقین شد، اخیراً نیز عضو آکادمی فرانسه بود
 ۰ ۲۰۰، ۱۱

فن در گولتز (von der Goltz) :
 ۱۸۴۳ - ۱۹۱۶

افسر و نویسنده نظامی بررس - در جنگها
 ۱۸۷۰ و ۱۸۷۶ شرکت جسته و در ارکان حرب
 متصدی قسمت تاریخ جنگ و مطالعات نظامی بوده.
 بدؤاً یک ساسله مقالاتی راجع بجنگ ۱۸۷۰
 منتشر ساخته و نظریاتی درخصوص گامبیا و قشون
 او بر شته تحریر در آورد . بعد از آن یک ساسله
 مقالات و کتب مقیده نظامی دیگر نوشته . در سال
 ۱۸۸۳ مأمور تشکیلات قشون تر کیه شد . کمی
 پس از این تاریخ سرتیپ سواره نظام واجدان
 مخصوص امیراطور گیوم اول گردید . هنگام
 جنگ ۱۶ - ۱۹۱۵ فرماندهی لشکر اول و ششم
 عثمانی را بر عهده داشته و در سال ۱۹۱۶ در

آورده گاه عراق جان سپرد، ۰۲۸۰
فالینوی : نام شهریست در شامات که
 انوشیروان با فروریوس در آنجا جنگ نموده
 سیاه رومیان را منهزم ساخت، ۰۴۸
قباد : نام یادشاه ساسانی پسر فیروز و پدر
 انوشیروان است . مدت سلطنت او چهل و سه سال
 بوده . مزدک در زمان این یادشاه پیدا شد، ۰۲۵۳
قرقار : نام یادشاهی بوده است در اندلس
 که مغلوب اسکندر گردید، ۰۵۷
فتحوج : نام یکی از شهرهای قدیم هندوستان
 است، ۰۲۲۰، ۰۲۲۷
کابل : نام شهری است مشهور ما بین خراسان
 و هندوستان، ۰۲۲۷

Carnot (کارنو) :
 (۱۸۲۳-۱۷۵۲)

لازار کارنو سردار معروف فرانسه و از علماء و
 ریاضی دانان معروف آن سرزمین است . هنگام
 انقلاب کبیر فرانسه عضو انجمن صیانت عامه بوده ،
 تجهیزات لشکری و قشون‌نگاشی فرانسه را بر علیه
 دشمنان خارجی او منتب و منظم ساخته و برای
 حفظ جمهوری فرانسه خدمات بیشماری گردید . اورا
 یدر فتح وظفر و نجات دهنده وطن نام داده اند .
 هنگام قنسولی و امیراطوری نایائون او نیز داعیه
 داشت و روز گاری می گذراند تا در هنگام حکومت
 رجعت (لوی ۱۸) تبعید شده در شهر ماگدبورگ
 آلمان جان سپرد، ۰۶۳، ۰۱۱
کاسه رو د : نام رودخانه است در حدود
 توران زمین ۱۳۵ .

کاوس (کیکاووس) : دومین یادشاه کیان
 و پسر کیقباد است . یکی از یادشاهم نامی بوده ولی
 بواسطه خودسری و بولهوسی مکرر در مخاطره
 افتاده و رستم اورا نجات بخشید ، مدتی در حبس
 شاه مازندران بود تاریخ باز حمایتی از هفت خوان
 عبور گرده اورا رهانید .
 در اواخر جنونی اور اعراض گشته و در گذشت

مدت سلطنتش را ۱۵۰ سال نوشتند ۱۲۳، ۱۲۴، ۰۲۷۱، ۰۲۹

کتیماره . نام یکی از مبارزان ایرانیست که در جنگ دوازده رح شرکت، داشت ۶۹ .
کرگسوار : نام پهلوان تورانی است که بدست اسفندیار اسیر شده بود . اسفندیار برای رسیدن بقلمه ارجاسب جهت کسب اطلاع او را بهمراه خود برد و لی او اسفندیار را فریب داده برآ هفتخوانش کشید و از آنکه اسفندیار بر هفتخوان غلبه نمود از دادن اطلاعات دیگر راجع بروئین دز خودداری نموده و اسفندیار او را بکشید .
۱۶۹، ۱۶۸، ۱۶۷، ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۷۱، ۱۸۴، ۱۸۳، ۱۸۲، ۱۸۰، ۱۷۸، ۱۷۵، ۱۷۱، ۱۹۳، ۱۹۲، ۱۹۱، ۱۹۰، ۱۸۹، ۱۸۸، ۱۸۷، ۰۱۹۷، ۱۹۶، ۱۹۵، ۱۹۲

کوشدهم : یکی از پهلوانان ایرانی است که دختر او (گردآفرید) از زنان دلاور بوده و در جنگ با شهراب نیز شرکت جسته بود . ۰۶۸، ۰۳۲ .
۰۲۲۵۲۱۸

کشمهپور : نام شهری است در هندوستان که با بادانی و وفور نعمت معروف است، ۱۲۲، ۰۲۲۷، ۰۲۰

کشواد (کشودگان) : نام خانواده گودرز بوده است . ۰۰۲۴۷، ۰۲۴۴، ۰۷۸

کلاؤزوفیتز (Karl von Clausewitz) (۱۷۸۰-۱۸۳۱) زنگل پروسی، در سال ۱۷۹۲ وارد خدمت شده و در سال ۱۸۱۸ مدیریت آکادمی جنگ را در برلن عهده دار شد . یکی از متفکرین عمیق نظمی است . رساله معروف او روی لشکر کشی جنگ ۱۸۳۳ او را مشهور ساخت . ۰۰۲۱۰

کلیداد : نام پهلوانی بود تورانی که در جنگ دوازده رخ بدست فریبرز پسر کاووس کشته شد .
۰۰۲۵۶، ۰۱۰، ۰۷۰

کنگابد : نام ناحیه ایست که دارای کوهی بین دو درز سر اشکر کیخسرو در آنجافورد

آمده بود . در این محل بیزن دو سه برادر پیران را بچند مصاف کشت، بعد از آن ده پهلوان دیگر از توراپیان بر دست ایرانیان کشته شدند و در آن روز خود پیران نیز در بالای کوه بدست گودرز مقتول گردید . این جنگ را دوازده رخ گویند لکن بیازده رخ شهرت دارد ، ۰۶۵، ۰۷۲، ۰۶۰، ۰۵۶، ۰۴۶، ۰۴۱، ۰۴۰، ۰۳۶، ۰۳۵، ۰۳۴

کوچ و بلوج : نام طایفه است از صحرائشنیان که در کوههای اطراف کرمان توطن دارند و گویند اینها از عربان حجازند و حرفت ایشان جنگ و خونریزی و دزدی و راه زنی باشد اگر احیاناً بیکانه نیا بند یکدیگر را بکشند و مال هم را تاراج کنند و همچنین برادران و خویشان و دوستان باهم جنگ کنند و این عمل را بسیار خوب میدانند و بعضی گویند موضوعی است مابین سپاهان و کرمان ، ۰۰۰

کهرم : نام یکی از پهلوانان تورانی است که در جنگ دوازده رخ بدست برته پهلوان ایرانی کشته شد ، ۰۱۱، ۰۱۰، ۰۹۱

کیان : نام دومین ساسله از سلاطین ایران است که سر سلسله آن کیقباد و آخرین آنها دارا بوده است . سلاطین این سلسه نه نفو و جماعت داشتند ۰۷۱، ۰۸۳، ۰۸۰، ۰۶۸، ۰۸۶، ۰۸۳، ۰۷۸، ۰۲۲۷

کیخسرو : نواده کیکاووس و مادر او فرنگیس دختر افراسیاب است . کاووس اورا بکمک گیو یافته و بسلطنت ایران برنشاند . پادشاهی عادل و نیکو کار بوده، جنگهای متعدد بخونخواهی پدر با افراسیاب کرده زمانی غالب و گاهی مغلوب میشتد تا بالاخره بواسطه دخالت رستم فتح نصیب ایرانیان گشته و افراسیاب از پای در آمده اسیر و بقتل رسید و توران جزو ایران گردید . مدت پادشاهی او را ۰۶۰ سال نوشتند ۰۲۲، ۰۲۲، ۰۲۱، ۰۲۰، ۰۱۹، ۰۱۸، ۰۱۷، ۰۱۶، ۰۱۵، ۰۱۴، ۰۱۳، ۰۱۲، ۰۱۱، ۰۱۰، ۰۰۹، ۰۰۸، ۰۰۷، ۰۰۶، ۰۰۵، ۰۰۴

پادشاهی او را ۰۶۰ سال نوشتند ۰۲۲، ۰۲۲، ۰۲۱، ۰۲۰، ۰۱۹، ۰۱۸، ۰۱۷، ۰۱۶، ۰۱۵، ۰۱۴، ۰۱۳، ۰۱۲، ۰۱۱، ۰۱۰، ۰۰۹، ۰۰۸، ۰۰۷، ۰۰۶، ۰۰۵، ۰۰۴

مجروح و اسیر گردید ، ۱۱۰

گشته‌چم : پسر نوذر بورمنوجهر است و نام پسر کزدهم هم هست و او یکی از بهلوانان ایران بود ، ۱۳۹، ۸۰، ۶۸، ۲۱۸، ۱۴۱، ۱۴۰، ۲۷۲، ۲۳۱، ۲۲۵

گهنه‌اسب : در تاریخ هرودت و کتبیه بیستون و بستاسب و در یهلا-وی و شتابس و در طبری بستاسب، نام یکی از سلاطین کیان بود؛ که دین زرتشت را پذیرفته و پسر خود اسفندیار را چون داعیه سلطنت داشت بجنگ هفتخوان و بعد بجنگ رستم فرستاد تا معدومش کرد . مدت سلطنتش را ۱۲۰ سال نوشته اند ، ۳۳ ، ۵۶ ، ۱۷۸، ۱۶۳

گنگ دژ : (گنگ بهشت) نام قاعده‌ایست که در توران بوده بارتفاع واستحکام فوق العاده مشهور و افراسیاب که از دست کیخسرو فرار نمود بدانجا بناهنده شد لیکن کیخسرو بانرنگ جالب توجهی آن قاعده را خراب و تسخیر نموده افراسیاب را متواری ساخت . ۶۵، ۵۵، ۵۴، ۳۹ ، ۲۷۲، ۲۷۰، ۲۶۹، ۲۶۸، ۲۶۷، ۲۶۶، ۱۹۹ ، ۰۲۷۶، ۲۷۵

گودرز : نام یکی از بزرگترین فرماندهان ایران داستانی است که مردی فوق العاده مدبر و از فنون جنگی و شیوه کارزار کاملاً گاه بوده است، این بهلوان لایق و معروف علاوه بر فداکاریهایی که شخصا در جنگهای مختلفه ابراز داشته بود کلیه پسران خود را نیز به خدمت قشون گماشته و عدد زیادی از آنها در جنگ با تورانیان کشته شدند.

پیران فرمانده معروف تورانی بست این سردار کشته شد، گویند گودرز پس از کشتن پیران میشی از خون او نوشید . جنگ دوازده رخ از شاهکار های جنگی اوست ، ۲۲ ، ۲۸ ، ۷۳:۷۲ ، ۶۹ ، ۶۷، ۶۶ ، ۶۵ ، ۵۳، ۴۰ ، ۳۷ ، ۸۵، ۸۴، ۸۳، ۸۱، ۸۰، ۷۹، ۷۸، ۷۶، ۷۵، ۷۴ ، ۱۰۵، ۱۰۳، ۹۲، ۹۱، ۹۰، ۸۹، ۸۸، ۸۷، ۸۶ ، ۱۲۰، ۱۱۸، ۱۱۷، ۱۱۳، ۱۱۲، ۱۱۱، ۱۰۶

گیقباد (قباد) سر دودمان کیان از اعقاب فریدون . هنگام جهانداری او زمام امور درست پهلوانان بود . در زمان او رسنم تورانیان را شکست داده و از ایران برآند . فردوسی سلطنت او را صد سال گفته است . در اثر فشار تورانیان مقر سلطنت را از شمال به جنوب ایران منتقل نمود ، ۸۲

۰ ۲۶

گورازه : نام بهلوان ایرانی است که در جنگ دوازده رخ سیامک را بقتل در آورد ، ۸۲، ۶۸ ، ۰ ۲۲۶، ۱۴۱

گردآفرید : دختر کزدهم است که در نام کزدهم مذکور افتاد ، ۳۲

گرسیوز : نام برادر افراسیاب است که سیاوش بسعايت او بدلست افراسیاب کشته شد و بالآخره خود او بدلست کیخسرو (پسر سیاوش) کشته شد . ۰ ۲۷۶، ۶۵

گرشاسب : پسر زاب پس از یزدرا بسلطنت رسید و نه سال سلطنت کرد . هنگام فوت او افراسیاب با ایران قشون کشیده تا دامنه کوههای از رسید و چون شهریار ایران مرده بود بزرگان ایران نزد زال رفته و برای دفاع ایران استمداد نمودند . او رستم را فرستاده از کوههای البرز کیقباد را که از اعقاب فریدون بود یافته و شهریاری ایران دعوت نمود ، ۰ ۲۲۸

گرگانچ (گرگان) : نام ولايتي است در شمال ایران و نيز نام دارالملک ولايت خوارزم باشد که مغرب آن جرجانيه است و ترکان ارگانچ خوانند ، ۱۲۳ ، ۱۲۲

گرگین (هیلاد) : نام بهلوانی است ایرانی که در جنگ بیزن با گرازان ، به بیزن خیانت نموده ازراه فریب اورا بطرف منیزه برد و بالنتجه در چاهی که معروف به بیزن شد از طرف افراسیاب محبوبش ساخت ولی بعد بخواهش رستم بیزن (پس ازرهای) از تقصیر او گذشت . ۰ ۲۱۸، ۶۸

گرویزره : نام یکی از خویشان افراسیاب است که در کشتن سیاوش مکرها کرد و جبله‌ها نمود بالآخره در جنگ دوازده رخ بدلست گیو

منصوب گردید . بعد از او مدتی امیر خراسان و پس از چندی دوره اقتدار دولت غزنوی شروع شده و در سال ۳۸۸ در شهر غزنین جلوس کرده و تا سال ۴۲۱ سلطنت کرده و در همان سال بمرد محمود پادشاهی با استعداد و نظامی قابلی بوده و در کمترین مدتی حکمرانی بزرگترین قطعات ایران گشته و در هندوستان فتوحات نمایانی کرده بتکده معروف و عظیم سومنات را خراب و بران ساخته خزان و ذخائر نفیسی از آنجا نصب وی گشت . در حمایت مذهب تسمن تعصب بسیار داشته و پیر وان سایر مذاهب را تعقیب و مجازات مینمود . ۲۱۷، ۲۱۶، ۲۱، ۱۶

مقد ونیه : نام شهربانی بوده در یونان که دارالملك فیلقوس پدر اسکندر بوده است . ۵۸

هنو چهر : پادشاه ایران . در نسب اوروایات مختلف است، بعضی اورابده و بعضی بدوازده و پرخی بد و پشت بفریدون میرسانند . پادشاهی بوده است عادل و نیکو . کارو آباد گننده . جنگهای زیادی با افراسیاب کرد تا بالآخره کار بمصالحه انجامید و رود جیحون سرحد طرفین شد . مدت سلطنت او را ۱۲۰ سال نوشته اند . ۲۱۹، ۱۶۲، ۵۴

هنیزه : نام دختر افراسیاب است که در شکار گاه خود عاشق بیزن دلاور ایرانی گشته اورا بیوهش ساخته بکاخ خود برد . پس از چندی افراسیاب مطلع گردیده بیزن را در جاهی محبوس و منیزه را نیز در قید افگند . ولی بعد رستم از ایران آمدۀ آندورا خلاص نموده با ایران آورد . ۱۹

هو لیکه Moltke در ۲۶ آکتبر سال ۱۸۰۰ در پاریسین متولد گردید . پدرش یکنفر افسر مقاعد یروسی بود و بعد چون در هلشتنیں علاوه پیدا کرد تحت تابیعت دانمارک در آمد . جنگهای نایلونی این خانواده را پیریشان ساخت . مولنکه در سن یازده سالگی وارد مدرسه نظام کینه‌اک شد . در رنسیسیورک بسال ۱۸۱۹ درجه افسری یافت و در سال ۱۸۲۲ با درجه نایب دومی بفوج گوارد سوار شهر فرانکفورت وارد گردیده سال دیگر بمدرسه جنگ داخل شده

، ۱۳۷، ۱۳۶، ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۳۳، ۱۲۵، ۱۲۳ ، ۱۰۵، ۱۰۴، ۱۰۳، ۱۰۲، ۱۰۱، ۱۳۹، ۱۳۸ ، ۲۴۷، ۲۳۲، ۲۲۵، ۲۲۴، ۲۱۸، ۲۱۷، ۲۰۷ . ۰۲۷۲، ۰۲۷۱

گورنگ شاه : نام پادشاه زابستان است که جمشید پس از فرار از دست ضحاک بدانجارتنه دختر او را بزوجیت خود در آورد . ۱۹

گیو : طبری اورا وی ضبط کرده است بنابراین میت-وان گفت که وی گی شده و گی، گیو : نام پسر گودرز است که از پهلوانان نامی ایران بشمار میرفته ، ۶۰، ۵۳، ۲۸، ۲۲، ۲۱ ، ۹۰، ۸۹، ۸۸، ۸۴، ۸۱، ۸۰، ۷۴، ۷۳، ۶۸، ۶۶ ، ۱۳۰، ۱۲۱، ۱۰۶، ۱۰۲، ۹۶، ۹۵، ۹۲، ۹۱ ، ۱۵۳، ۱۰۲، ۱۴۱، ۱۴۰، ۱۳۹، ۱۳۵، ۱۳۴ ، ۲۳۲، ۲۲۶، ۲۲۵، ۲۲۴، ۲۱۸، ۲۰۷، ۱۵۴ . ۰۲۴۷

لاهه LaHay : پایتخت مملکت هلهند و مقر حکومت و قوای عمومی دولتی است . در ساحل بحر إ شمال واقع و دارای ۳۶۱ هزار نفر جمعیت است . دی-وان داوری بین المللی و مرکز صالح عمومی در این شهر است . ۱۰۰

لهه‌اک : نام برادر پیران ویسه است که در جنگ دوازده رخ گریخت و گستهم او را تعاقب نموده بقتل در آورد . ۰۱۰، ۷۰

لهراسب : نام چهارمین پادشاه کیانی که پس از کیخسرو بسلطنت رسید . گویند مقر سلطنت خود را در باختر قرار داده و آتشکده در آنجا بنای کرد . آتشکده پسر او چون از پدر ناراضی بود بروم رفته و با دختر قیصر ازدواج کرده پس از مدتی بایراق باز گشت . پدر از دیدار او خشنود گشته ناج سلطنت را بوى تفویض و خود از سلطنت کناره گرفت . مدت جهانداری اورا ۱۲۰ سال نوشته اند . ۱۹۱۰، ۱۲۲

محمد غزنوی پسر سبکتکین غلام البیک بن بوده از درش در سال ۳۸۴ از طرف نوح بن منصور سامانی بامارت خراسان

جمشید هنگام فرار از ضحاک در زابلستان دختر گورنگ را گرفته و از او اعقابی بدلید آمد که نریمان یکی از آنها است و ساسله به لوانان نامی ایران را تشکیل میدهند ۲۲۸، ۲۲۹

نستیهون : نام برادر پیران ویسه است که در جنگ دوازده رخ بدست بیزن کشته شد، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳

فوذر : بعداز منوجهر بتخت سلطنت نشست هر دی بی کفایت بود و مردم ازاو بیزار بودند - در زمان او افراسیاب با ایران تاخته اورالسیر کرد و بکشت. مدت سلطنت او ۷ سال بود. طوس و گستهم پسران او بیند ۲۱۸، ۲۳۱، ۲۷۲

فوروز : معنی روز نو است و آن دو باشد یکی نوروز عامه و دیگری خاصه.

نوروز عامه روز اول فروردین ماه است که آمدن آفتاب باشد بنتقمه اول حمل و رسیدن او با آن نقطه اول اعتدال ریبعی است. گویند جمشید که اول جم نام داشت چون با ذرا بیجان رسید فرمود تخت مرصعی را در جای بلندی رو بجانب مشرق گذاردند و خود تاج مرصعی برسر نهاده بر آن تخت نشست، همینکه آفتاب طلوع کرد بر تو شری بر آن تاج و تخت افتاد، شعاعی در غایت روشی بر آن تاج و تخت افتاد، شعاعی در غایت روشی برآیند آمد، مردمان از آن شادمان شدن دو گفتند بدلید آمد، مردمان از آن شادمان شدن دو گفتند این روز نو است و چون بزبان بهلوی شاعر را شید میگویند این لفظ را بن جم افزوده او را جمشید خواندند و جشن عظیم گرفتند و از آن روز این اسم بیدا شد و نوروز خاصه روزی است که نام آن روز خرداد است و آن ششم فروردین ماه باشد. گویند در آن روز جمشید بر تخت نشست و خاصان را طلبید و رسمهای نیکو گذاشت. در این شش روز یا دشاهان حاجات مردم را بر آورده زندانیان را آزاد و مجرمین را عفو فرموده بعیش و شادی مشغول میشدند. ۵۴

نی (مارشال) (Maréchal)
(۱۷۶۹-۱۸۱۵)

میشل نی سردار معروف فرانسه. در جنگهای

و در سال ۱۸۲۶ با امتیازات مهمی از مدرسه بیرون آمد. در سال ۱۸۳۵ بدرجۀ سلطانی نائل گردید و همان سال در قشون ترکیه بمدت چهار سال قبول خدمت نموده بسمت افسر معلم بانصوب رهسیار شد پس از مراجعت بالمان در سال ۱۸۴۲ بدرجۀ یاوری ارتقاء یافت و در سال ۱۸۴۸ سرهنگ شد. بالاخره در سال ۱۸۵۷ از مام ریاست ارکان حرب کل قشون آلمان را بکف گرفت. گرجه در فرماندهی قشون شخصاً تجربه نداشت اما بواسطه حضور در جنگهای ترکیه از عملیات جنگی کاملاً مطلع بود و با آنکه از زمان نیابت خود ببعد وارد جبهه جنگ نیشده و شخصاً عهده دار فرماندهی عده در جنگ نبود معهذا بقدر بهترین افسران کار آزموده در فدون جنگی مهارت داشت. در جنگهای ۱۸۷۰ و اردو گشی بدانمارک ریاست ارکان حرب را عهده دار بود. بالا خرۀ در ۲۴ آوریل سال ۱۸۹۱ مرد. (جمعاً ۳ سال تمام ریاست ارکان حرب و دارا بود) ۱۱، ۲۲، ۲۵۰

مهر (محاجه) مجله ایست ادبی، فلسفی، تاریخی، اقتصادی، علمی، مصور و ماهیانه و بسیار سودمند که بمدیریت آقای مجیدخان مؤقر در تاریخ خرداد ماه ۱۳۱۲ در طهران تأسیس و مرتب ناکنون (اسفند ۱۳۱۳) با طراحت و نفاست قابل ملاحظه طبع و نشر گردیده و در شناسایی دن عظمت و چگونگی ایران باستان کمک بزرگی بجا معاون نموده است ۲۱۲

مهرگان : دو عید است در پیش یارسیان که یکی را مهر گان عامله گویند که روز شانزدهم مهر ماه است و یکی را مهر گان خاصه گویند روز نوزدهم همان ماه باشد. از این عید بزرگتر جشن نبوده و ایرانیان تاشن روز تعظیم این جشن می نمودند ۴

فرسی : پسر بهرام شهریار ساسانی است مدت سلطنت او را نه سال گفته اند ۲۰۷

فریمان : پسر گرشاسب و پدر سام جد رستم را گویند نسب او بجمشید میرسد گویند

پادشاه پروس و امیراطور آلمان پسر فردیريك سوم و امیراطریس ویکتوریا خانواده گیوم اول . از خانواده هوهنتولرن، بسال ۱۸۵۹ در برلن متولد و در سال ۱۸۸۸ تاجگذاری نمود . بعد از ختم جنگ بین المللی بهلاند رهسپار شده و در آنجا رحل اقامت افکند و در همان سال (۱۹۱۸) از سلطنت آلمان استغما داد . ۲۴۹

هجیر (هزیر)

نام یکی از یهودیان ایرانیست که در جنگ دوازده رخ سپهرم مبارز تورانی را بقتل درآورد ، ۵۳، ۶۸، ۶۹، ۷۰

هری : نام شهری است از ایالات خراسان که بهرات مشهور است ، ۵۱، ۵۰

هماؤن : نام کوهیست در ایران که قوای ایران و توران در آن زد خورد خونینی نمودند ، ۱۰۰۵، ۱۵۱۱، ۱۴۱۱، ۱۳۷

هند (هندوستان) : نام مملکتی است در آسیه که بعداز چین بر جمعیت ترین ممالک دنیا است زمین آن پر نعمت و آباد و جریان رود های مهم گنگ و سند و هوای مرطوب اقیانوس هند خاک آنرا حاصل خیز کرده است . بیشتر خاک آن جزء هنر فرات انگلیس است مهمترین بنادر آن بندر بمبئی است . ۰۵۵، ۱۲۲، ۲۱۲، ۲۲۰، ۲۷۲۰، ۲۶۸۰، ۲۳۰۰، ۲۲۸۰، ۲۲۷

هومان . نام دلاور تورانی برادر پیران ویسه است که بسیار رشد وی بی تدبیر بوده است در ابتدای جنگ دوازده رخ نسبت باهر برادر (پیران فرمانده کل قوا) بی انصباطی نموده بجنگ ایرانیان آمده بدلست بیزن کشته شد که باعث گردید که قوای توران بر اثر اوضاعات و تلفات

فوق العاده را متجمحل گردیدند . ۷۰۰، ۴۰۰، ۳۷، ۸۶، ۸۰۵، ۸۴۴، ۸۴۳، ۸۲۴، ۸۱۴، ۷۹۰، ۷۸۸، ۷۷۷، ۷۶، ۹۸، ۹۶، ۹۵، ۹۴، ۹۳، ۹۲، ۹۱، ۹۰، ۸۸، ۸۷، ۱۱۱، ۱۰۹، ۱۰۴، ۱۰۳، ۱۰۲، ۱۰۱، ۹۹، ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۴۰، ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۲۳، ۱۱۲، ۲۴۶

یازده رخ : بجنگ دوازده رخ مراجعت شود ، ۱۱۷، ۱۱۱

(انقلاب کبیر و امیراطوری فتوحات در خشانی نموده مخصوصاً هنگام جنگ نایائون با روسيه رشادت و شجاعت فوق العاده از خود بروز داد . از طرف امیراطور باقب شجاع شجاعان ملقب گردیده بود . پس از خلع نایائون در سلطنت لوی ۱۸ نماینده گی مجلس سنا منتخب و هنگام بازگشت صد و ده روزه نایائون بدوبیوست و پس از شکست واترلو ویر چیده شدن بساط امیراطوری از طرف مجلس سنا محکوم باعذام و تیر باران گردید ، ۲۷۷

فیرم : نام نریمان است . ۰۲۲۷

نیمروز : (بسیستان مراجعه شود) . ۰۲۲۷

وابان :

(۱۶۳۳-۱۶۰۷)

مهند نظامی و سردار معروف فرانسه . در طفویلت بی سربرست ویریشان بوده ولی در اثر جدیت و لیاقت فوق العاده خود براتب عالیه رسیده و در جنگهای مختلفه شرکت کرده و همیشه فاتح بوده است .

سرحدات فرانسه را در مقابل حملات دشمنان خارجی مستحکم ساخته و قلاع و استحکامات علمی جدیدی برپا ساخت و از این راه خدمت بزرگی بمقملکت خود نمود که هنوز هم مورد توجه عموم فرانسویان است .

در اواخر عمر مناسبت انتشار رسالت که در آن تساوی مالیاتی را از پادشاه خواسته بود مورد بیمه‌ری لوی ۱۴ قرار گرفت ، ۰۵۹

وردن :

حاکم نشین ایالت موز در شمال فرانسه . هنگام جنگ ۱۸۷۰ بین فرانسه و آلمان نزاع خونینی در آن جا بوقوع بیوست و در جنگ ۱۹۱۶ مدت ۶ ماه مقاومت کرده و در مقابل دشمن قهار یافشاری کرد و تمام حملات آلمان را رد نمود ، ۰۱۰۷

ویسه : نام خانواده پیران فرمانده قوای توران بوده است . ۱۰۹، ۱۰۸، ۱۰۱، ۸۷۶، ۷۹۰، ۷۸۱

. ۲۴۶، ۱۳۱، ۱۳۰

ویلهلم (گیوم) (۲) Guillaume II

منابع و کتبی که برای گردآوردن این کتاب و فرهنگ آن
مورد مطالعه قرار گرفته و از آنها استفاده شده است.

آفینه آئین مزدیسنی تالیف حضرت آقای ارباب کیخسرو شاهرخ نماینده محترم مجلس
شورای ملی

آشکنده آذر	تالیف حضرت آقای مشیر الدوّله
ایران داستانی	برهان قاطع
تاریخ ادبیات	تاریخ جنگهای بین المللی
جغرافیای عمومی	تاریخ جنگهای ناپلئون
سالنامه ۱۳۰۷ معارف	تاریخ تمدن قدیم
کنونی معارف	تالیف فوستل دو کولانژ

« جناب نایب سر هنگ محمد خان بهاره مت

شیوه کارزار (ناکتیک)

فروغ مزدیسنی تالیف حضرت آقای ارباب کیخسرو و شاهرخ
فرهنگ لاروس

قانون محاکمات نظامی

مجله قیرون

محله مهر

نظامنامه آرایش زمین

» اضباطی

» پیاده نظام

» تیرو اندازی

» خدمات صحرائی

» داخله

» ساختمی

یادداشت‌های مختلفه فرماندهان معروف اروپائی : آرشیدوک شارل - بناپارت - بوژو -
بیسمارک - دراگو میروف - دو مسکر - ژرومینی - فن در گولتز - فردریک کبیر -
مارشال فشن - کارنو - کلاوزو و یتس - مولته - ویلهلم

سمر و د

باين سرود که اشعار آن از شاهنامه فردوسی انتخاب گردیده است در دانشکده افسری قشوں شاهنشاهی رسیت داده شده وبسیار بجا است که سایر قسمتها و مؤسسات لشکری و کشوری نیز هر چه زود تر نام سرود رسی آنرا ییندزند:

بند اوّل

بلدین کار داریم شاهها ، تو ان	پر از مهر شاهست مارا روان
خجسته برو گرداش روزگار	که جاوید بادا سر تا جدار
که بوم کمین یابد ازوی نوی به	شهنشاه کشور گشا پهلوی
نوشته بر ایوانها نام خویش	ز گیتی میبناد جز کام خویش

بند دوم

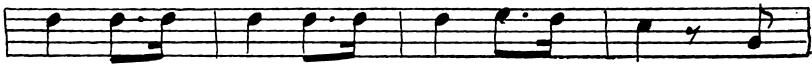
زن و گودک و خرد و بیوند خویش	زبهر برو بوم و فرزند خویش
از آن به که کشور بدشمن دهیم	همه سر بسر تن بگشتن دهیم
ندارند شیر ژیان را بکس	هنر فرد ایرانیانست و بس
بگیتی ندارند از کس هراس	همه یکدلازند و یزدان شناس

بند سیزدهم

نه روز در نگست و آرایش است	نه هنگام آرام و آسایش است
کنام پلنگان و شیران شود	دریغ است ایران که ویران شود
نشستنگه شهریاران بدی	همه جای جنگی سواران بدی
بلدین بوم و بزر زنده یگتن هباد	پچو ایران فیاشد تن هن هباد

نـه این بیت از پهلوی نامه نوبخت اقتباس گردیده است.

Marsch tempo $\text{d} = 120$



این آهنگ نویس طاوب ۲ سرشار افسر موزیک شورش شاهنشامی ساخته شده است.

توضیح و سپاسگذاری

چون بعضی از تصاویر لازمه جهت این کتاب بیشتر در کتب باجای دیگر چاپ شده بود از مهرهای موجوده آنها استفاده و با گذاردن حروف اول نام کتاب یا مؤسسه آنها در زیر تصاویر، نشانه گذاری گردید.

اینک از صاحبان محترم آنها (که ذیلاً نگاشته میشود) سپاسگذاری میگردد:

(ا. ب) از کتاب تاریخ ایران باستان ، تالیف :

آقای میرزا حسن خان پیرنیا (مشیرالدوله) .

(پ) از کتاب پهلوی نامه تالیف :

آقای ذوبخت (در آینده کتاب مذکور کسر ایندۀ محترم زحمات فوق العاده قابل ملاحظه در تدوین آن متحمل گردیده اند دقیقاً مطالعه وازنظر نظامی در باره آن بحث خواهد شد).

(خ) از کتاب شاهنامه چاپ: مؤسسه محترم خاور (برای نگارنده هنگام مطالعه مقایسه با سایر نسخ موجوده ، غالب اشعار آن درست‌تر بنظر رسد) .

(م) از مجله شریفه مهر .

(ک) از تجارتخانه محترم کاشانی .

ضمنا از آقایان دوستان محترمی که در قسمت های مختلفه مشروحه ذیل از ابراز هر گونه کمک و مساعدت‌های صمیمانه درین ترموده و متحمل زحمات زیادی گردیده اند سپاسگذاری میگردد:

آقای میرزا عباسخان حمیدی عضو محترم اداری مجلس شورای ملی :

در قسمت تهیه اخبار و تصحیح چاپ و تهیه فرهنگ آخر کتاب .

آقای میرزا اسماعیل خان اسعدی عضو محترم اداری مجلس شورای ملی :

در قسمت تصحیح چاپ و تهیه فرهنگ آخر کتاب .

آقای میرزا تقی خان حائمی عضو محترم اداری مجلس شورای ملی :

در قسمت نوشتن خطوط نستعلیق موجوده در اشکال و نقشجات کتاب .

آقای میرزا حسین خان گونیلی مدیر محترم دفتر دانش سرای عالی : در قسمت

تعریف و تبیین مرجووه در کتاب .

